

يادنامہ
بيضاء نورا

يادنامہ بيضاء نوراۓ

تأليف
وحيد رافتي

مؤسسہ مطبوعات بهائی آلمان

یادنامهٔ بیضاء نورا

تألیف: دکتر وحید رأفتی

ناشر: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان -

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

چاپ نخست

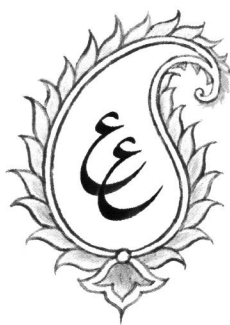
۱۶۸ بدیع - ۲۰۱۱ میلادی

آلمان - هوفهایم

شمارهٔ استاندارد بین المللی کتاب: ۱ - ۸۰۱ - ۸۷۰۳۷ - ۳ - ۹۷۸

شمارهٔ سفارش: ۰۲۱ - ۴۵۴

نقاشی روی جلد (مناظری از یزد): اثر جناب مهندس اسماعیل حسابی



عزیز و فخر پدرشید

حضرت مصطفیٰ عرینِ کرم و
رسول و شریک و

پیشرو پیشرو
پیشرو پیشرو
پیشرو پیشرو
حضرت میرزا علی قاسم
پیشرو پیشرو
پیشرو پیشرو
پیشرو پیشرو

فهرست مندرجات

مقدمه

۱

بخش اول: آثار مبارکه بهائی خطاب به جناب بیضاء و اعضای عائله ایشان

- الف: از آثار حضرت بهاء الله ۹
ب: از آثار حضرت عبدالبهاء ۱۱
ج: از آثار حضرت ورقة مبارکه علیا ۱۷
د: از آثار حضرت ولی عزیز امرالله ۱۹

بخش دوم: آثار جناب بیضاء

- فصل اول: منتخباتی از مجموعه الواح مبارکه به خط جناب بیضاء ۲۳
• توضیحات ۲۳
الف: از آثار حضرت بهاء الله ۲۷
ب: از آثار حضرت عبدالبهاء ۳۲
فصل دوم: منتخباتی از تاریخ بیضاء ۸۳
• توضیحات ۸۳
الف: وقایع تفت ۹۱

۱۲۳	ب: وقایع عباس آباد	
۱۴۸	ج: وقایع هنزا	
۱۶۸	فصل سوم: منتخباتی از جنگ اشعار	
۱۶۸	© توضیحات	
۱۷۴	اشعار	
۳۲۲		کتاب شناسی
۳۲۷		فهرست اعلام و اہم مطالب

مقدمه

کتابی که با عنوان «یادنامه بیضاء نورا» در اختیار علاقمندان به معارف بهائی قرار می گیرد به نام نامی و یاد گرامی «یار دیرین ربّانی روحانی» حضرت عبدالبهاء، جناب سید ابوالقاسم بیضاء تألیف شده است. این کتاب در ابتداء شامل الواح مبارکه ای است که از اقلام طلعات مقدّسه بهائی خطاب به جناب بیضاء و اعضای عائله ایشان عزّ صدور یافته است.

بخش های بعدی کتاب حاوی برگزیده سه اثری است که جناب بیضاء از خود به جا گذاشته اند:

اثر اوّل: کتابی شامل آثار مقدّسه بهائی است که جناب بیضاء آن را به خطّ خود به رشته تحریر در آورده اند.

اثر دوم: تاریخ خطّی مفصّلی است که در وصف ضوضای یزد در سنه ۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۹۰۳ م و در شرح شهادت شهدای آن سامان مرقوم داشته اند.

اثر سوّم: جنگی از اشعار ایشان و بعضی دیگر از شعرای بهائی است که آن نیز به صورت خطّی از آن نفس نفیس به جا مانده است.

منتخباتی از مندرجات این سه اثر در فصول آینده این کتاب به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید و در صدر هر فصل درباره کَم و کیف هر یک از این آثار خطّی مطالب لازمه مطرح خواهد شد.

حال که با مندرجات این یادنامه آشنائی اجمالی حاصل گشت، شرح مختصر احوال و خدمات جناب سید ابوالقاسم بیضاء را از کتاب ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۹۲۷ - ۹۲۸) نقل می نمایم که در آن به قلم جناب فاضل مازندرانی چنین آمده است:

«...آقا سید ابوالقاسم بیضاء که در آغاز نهایت دلبستگی به تقالید میراثیه و تنفر از این طایفه داشت و چون فائز به ایمان بدیع گشت به کمال اخلاص به عمل به وظایف امریه پرداخت و غالباً با خطّ زیبایش الواح و آیات استنساخ نمود و در فتنه سال ۱۳۲۱ [هـ.ق] کمال استقامت و بردباری را نشان داد و او را طبع شعر بوده، در مدح و ثناء امر ابهی اشعار بسیار گفت و بیضاء تخلص نمود و نیز تاریخی مفصل در کیفیت مذبحة شهداء سال مذکور نگاشت و از او و زوجه مؤمنه اش بی بی زهرا خانم و به واسطه دخترش عائله در این امر بر جای ماند.»

در شرح احوال جناب بیضاء جناب حاجی محمد طاهر المیری نیز در خاطرات خود (خاطرات المیری، ص ۵۳-۵۵) چنین مرقوم داشته‌اند:

جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء

یکی از مؤمنین صادق حقیقی، جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء بودند. ایشان عموزاده آقا سید یحیی مجتهد بودند که سید یحیی باعث قتل چند نفر از احبای یزد بود. جناب آقا سید ابوالقاسم مزبور شغل شان تجارت بود و طبع روانی در شعر گفتن داشتند و تخلص شان بیضاء بود و شخص معزز محترمی بودند و همیشه با اعیان و تجار محشور و در مسلمانی بسیار متدین و با صدق و حقیقت بودند، و والده ایشان صبیّه حاجی ملاّ رضای روضه‌خوان بود و حاجی ملاّ رضا در محله المیر همسایه این فانی بود و جناب ایشان گاهی که به خانه حاجی ملاّ رضا تشریف می آوردند از در بیت فانی عبور می کردند.

چون این خانه معروف به خانه بابی ها بود ایشان در هنگام عبور به کمال سرعت و قوّت می دویدند که مبادا یک نوع اثر سوئی در ایشان بیخشد. تا این که تصدیق به امر مبارک نمودند و در اغلب اوقات که در بنده منزل مجلس ملاقاتی بود ایشان هم تشریف می آوردند و مکرّر می فرمودند که سابق من هر وقت از این درب خانه عبور می کردم چنان لرزه بر اندامم می افتاد که برای مدت یک روز متزلزل و پریشان بودم.

باری این وجود مبارک چون تصدیق به امر مبارک نمودند به تمام قوی قیام بر

خدمت امرالله فرمودند و رسیدگی به امور بازماندگان شهداء و دلجوئی و مهربانی به عموم یاران الهی می نمودند، و در اغلب اوقات به مجالس بهائیان زردشتی و فقراء تشریف می بردند و احباب را به مواعظ حسنه و بیانات الهیه متذکر می نمودند. تجارت را به کلی ترک کردند و مشغول به خدمت امرالله شدند، و شب و روز به تحریر آیات الهی مشغول بوده و خط بسیار خوبی داشتند و اشعار آبدار از قلم دربار انشاء می فرمودند و مجالس و محافل احباء را چون جنت ابهی پر انوار می نمودند. و در ضوواء اخیر یزد استقامت غربی فرمودند که شرح آن در تاریخ شهدای یزد [مقصود تاریخ شهدای یزد است، تألیف حاجی محمد طاهر المامیری که به طبع رسیده است] ذکر شده. و در آن زمان ایشان تاریخ مفصلی در شهادت شهداء یزد مرقوم فرمودند که در ساحت اقدس بسیار مقبول افتاد و همیشه مورد عنایت و الطاف مبارک بودند و الواح شتی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء درباره ایشان نازل گشت. آن تاریخ شهداء را به ساحت اقدس ارسال داشتند و یک پالتو تن پوش مبارک برای ایشان خلعت عنایت فرمودند و امر مبارک در طبع آن کتاب تاریخ صادر گشت.

پس از صعود ایشان بود که فانی دانی به ساحت اقدس مشرف گشتم، یومی از ایام نیت کردم که این دفعه که به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه الفداء مشرف می شوم به نیابت حضرت بیضاء مشرف شوم. شب در عالم رؤیا به حضور مبارک مشرف شدم، در عالم رؤیا فرمودند به جناب ابن ابهر بگو تا به حضور عرض نماید. چون حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر هم در آن ایام مشرف بودند صبح تفصیل خواب را به جناب ابن ابهر عرض نمودم، ایشان فرمودند امشب که مشرف می شوی به نیابت جناب بیضاء باشد و من هم به حضور مبارک عرض می نمایم. چون آن شب مشرف شدیم جناب ابن ابهر به حضور مبارک عرض نمودند، حاجی محمد طاهر امشب به نیابت جناب بیضاء مشرف شدند. طلعت مبارک فرمودند بسیار خوش آمدند و بعد لسان عظمت درباره جناب بیضاء ناطق و بسیار اظهار عنایت فرمودند و فرمودند من از بیضاء راضیم، بسیار صادق بود، بسیار نفس مقدسی بود، و این کتاب تاریخ شهداء را نوشت. اگر کسی شرح زندگانی این نفوس را می نوشت خیلی خوب بود. من می نویسم لکن من مختصر می نویسم. بعد ذکر جناب ابوالفضائل و خدمات و زحمات ایشان را در این امر مبارک

فرمودند و بعد لوح اقدس در ذکر مغفرت جناب بیضاء نازل گشت. (انتهی)

در کتاب تذکرهٔ شعرای قرن اوّل بهائی (ج ۳، ص ۱۷ - ۲۰) نیز جناب ذکائی بیضائی دربارهٔ جناب بیضاء چنین نوشته‌اند:

بیضاء قمی یزدی

جناب آقا سید ابوالقاسم متخلص به بیضاء اصلش از شهرستان قم و گویا جدش که از علماء و پیشوایان مذهبی بوده از قم به یزد مهاجرت کرده و در آنجا ساکن گردیده است. آقا سید ابوالقاسم که معلوم نیست خود شخصاً به امر اقبال نموده و یا پدرش نیز بهائی بوده است در عین حال که از معلومات قدیمه و سواد کافی و خطّ زیبا بهره‌مند بود در یزد به کار تجارت روزگار می‌گذرانید. و صبیّهٔ جناب آقا شیخ محمد منشادی را که خانمی بلند همت و مؤمنه‌ای منجذب بود در حبالهٔ نکاح داشت. وی در اواخر ایّام خویش که تجارتش از رونق افتاده و سرمایهٔ خود را از دست داده بود در یکی از تجارت‌خانه‌های یزد به کار منشی‌گری و حسابداری پرداخت و از حقوق مختصری که دریافت می‌داشت امرار معاش می‌کرد.

جناب بیضاء در ضوواء سال ۱۳۲۱ هجری قمری در یزد که منتهی به شهادت هشتاد و شش نفر از بهائیان مظلوم آن مدینه شد در تمام ماجری و جزء جزء امور واقعه ناظر بوده، شرح وقایع و جریان شهادت آن عدّه بی‌پناه را به تفصیل در کتابی نوشته و از قرار معلوم نسخه‌ای از آن را نیز حضور حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه ارسال داشته است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که عنوانش این است «ای زائر مشکین نفس» (مکاتیب، جلد سوّم، ص ۲۶۳) که حاوی مطالب عدیده است از جمله می‌فرماید: «تاریخ شهادی یزد که جناب بیضاء تألیف نموده‌اند اگر چاپ شود بسیار خوب است.»

نگارنده را ظنّ غالب این است که جناب حاج محمد طاهر المیری علیه رضوان الله و بهائیه در تحریر تاریخ خویش راجع به شهادی یزد از منشآت جناب بیضاء استفاده نموده است. چه آنکه جناب المیری و چند نفر دیگر در اوایل بروز ضوواء در یزد به دستور و صلاح دید جناب حاج میرزا محمود افغان علیه رضوان الله به قریهٔ

مروست که از املاک خاصه ایشان بود فرستاده شده بودند و در تمام مدت ضوضاء در آن قریه بسر می بردند ولی جناب بیضاء در تمام وقایع خود شخصاً ناظر و جریان امور را شاهد و تحریر نموده است و علت محفوظ ماندن خود او در آن وقایع هولناک با آنکه او را بدین سمت می شناختند این بود که عموزاده اش آقا سید یحیی از اجله علمای یزد بود و او مردی معروف به سلامت نفس و در کار زندگی بر روشی می زیست که همگانش محترم می داشتند. نسبت نزدیک بیضاء به این عالم جلیل سبب شد که نه تنها مزاحمش نشدند بلکه او توانست با رعایت احتیاط آزادانه تمام وقایع را نظارت نماید.

از کتاب تاریخ جناب بیضاء که نسخه ای از آن در کتابخانه امری قزوین موجود است اخیراً جناب محمد علی ملک خسروی مؤلف کتاب اقلیم نور نسخه ای به خط خود از روی آن استنساخ نموده و در اختیار دارند و نگارنده را ملاحظه آن در نزد ایشان اتفاق افتاد. در قسمت آخر این کتاب، جناب بیضاء که طبع شعری نیز داشته و اشعاری می سروده است اشعاری از خود ثبت نموده که بیشتر جنبه مرثیه نسبت به شهدای یزد دارد و از روی کمال تأثر سروده است. از جمله مخمس مفصلی است که پس از فرو نشستن فتنه ضوضاء و خاتمه آن وقایع جانگزا سروده و در مقدمه آن نوشته است: «احباب این مخمس را می خواندند و در عزای شهیدان می گریستند».

و اینک چند بند از آن مخمس را از نظر ذکر نام کسی که کتابی بدان اعتبار نوشته ذیلاً می نویسیم تا یاد خیری از او شده باشد. جناب بیضاء در سال ۱۲۹۳ شمسی مطابق سال ۷۱ بدیع در یزد صعود نموده است.

جناب بیضاء این مخمس را پس از خاتمه ضوضاء سال ۱۳۲۱ قمری یزد سروده است:

ایدل افسرده ام چرا چنین در همی تا بکی اندر جهان رفته فرو در غمی
بگو چرا این چنین به درد و غم همدمی کناره گیری چرا ز بهجت و خرّمی
یکدم از غم برآی ایدل زار حزین... (انتهی)

آنچه در باره شرح فوق باید مورد توجه قرار گیرد آن است که جناب آقاسید ابوالقاسم بیضاء خود شخصاً به امر بهائی اقبال نموده و بهائی زاده نبوده اند. نکته دیگر آن که سید یحیی مجتهد هر چند در بین عامه مردم و علما یزد عزت و جلالتی داشته اما

بنا بر تصریح جناب مالگیری که نقل شد عامل قتل چند نفر از بهائیان مظلوم آن سامان بوده است.

مطلب دیگر آن که بنا بر قراین موجود جناب بیضاء در ۱۲ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۱ هـ ق مطابق اول فروردین سنه ۱۲۹۲ هـ ش و ۲۱ مارس ۱۹۱۳ م به جهان باقی شتافته است.

حال که درباره محتویات این کتاب و شرح احوال و آثار جناب بیضاء مطالب لازمه مطرح گردید، درباره عنوان «یادنامه بیضاء نورا» به استحضار می رساند که دو لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب بیضاء که با عبارت «ای بیضاء نورا» آغاز می گردد الهام بخش عنوان مزبور برای این کتاب گردید تا یاد گرامی آن «غریق بحر وفا» را جاودانه نگه دارد و انتشار نمونه آثار آن سید جلیل القدر شمه‌ای از مساعی جمیله خادمی «پر شور و شیدا» را در حفظ میراث امر عظیم الهی عرضه نماید.

مطلب اخیر اظهار تشکر و امتنان قلبی از مراحم و الطاف جناب دکتر محمد منشادی است که جناب بیضاء شوهر عمه ایشان بوده‌اند. جناب دکتر منشادی آثار خطی جناب بیضاء را با کمال مرحمت در اختیار حقیر گذاشته‌اند و واضح است که اگر لطف مشکور آن جناب در تهیه و ارسال این آثار شامل نمی شد طبع و انتشار این یادنامه ابداً میسر نمی گردید و آثار باقی مانده از «مظهر الطاف جمال ابهی حضرت بیضاء» منفعتی عام نمی یافت.

تشکر از زحمات لجنة مجلله ملی نشر آثار امری در آلمان و مساعدت جناب دکتر حبیب الله خورسندی نیز از وظایف این عبد است چه که نشر این اثر با همت و مجاهدت این نفوس جلیله میسر گشته و در اختیار دوستان و علاقمندان به معارف امر بهائی قرار گرفته است. لطف و عنایت خوش نویسان هنرمند جناب بیژن فردوسی و خانم پروین نجمی نیز که فقراتی از آثار مبارکه را با مهارت کامل و نفاست و فیر خوشنویسی و تذهیب نموده و برای تزیین این کتاب مرحمت فرموده‌اند مورد امتنان و تشکر قلبی است.

ذیل این مقدمه را به درج مناجاتی زینت می دهد که از قلم حضرت عبدالبهاء پس از صعود «بنده صادق آقا سید ابوالقاسم» عزّ صدور یافته و در آن علو درجات و ترقی روح پر فتوح جناب بیضاء در عوالم اخری مسألت گردیده است:

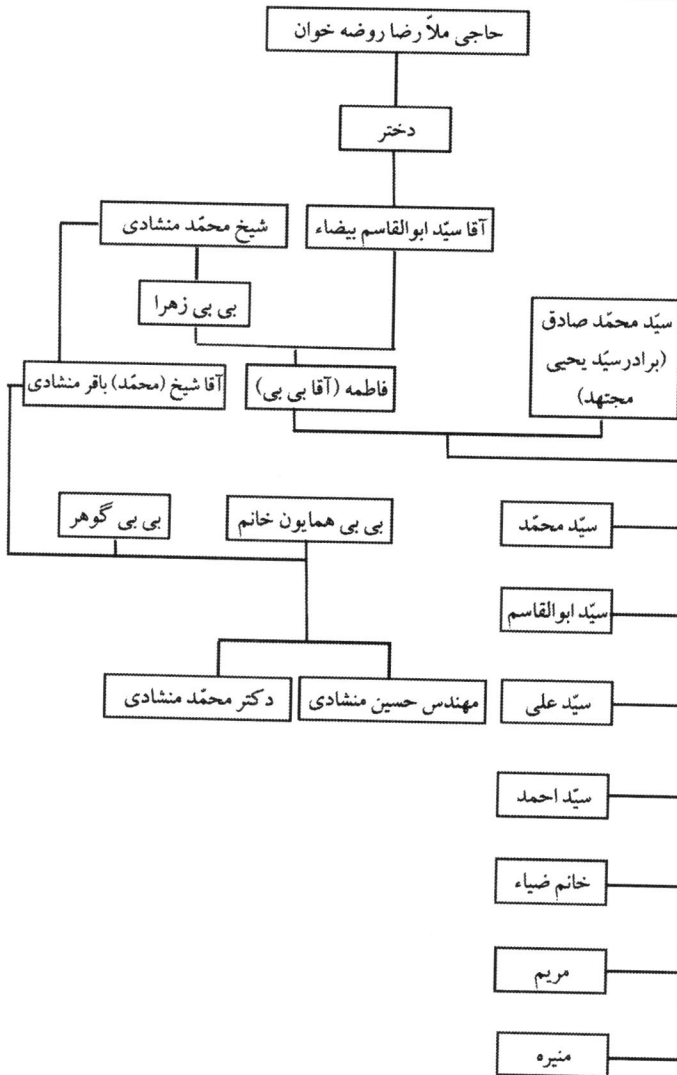
هو الله

آمرزنده مهربانا، بنده صادق آقا سید ابوالقاسم چون جهان خاک را تنگ و تار دید
به جهان پاک شتافت تا عالمی روشن یابد و کوکب درخشنده و تابان بیند. خدایا
در تنگنای ظلمانی بود او را به عالم نورانی در آر، در عالم پر ملال بود به ساحت
جلال و جمال برسان، تشنه چشمه الطاف بود از سلسیل عنایت سیراب کن، بی سر
و سامان بود در پناه خویش راحت و امان بخش. توئی آمرزنده و مهربان. عبدالبهاء
عبّاس

امید و فیر آن که طبع و انتشار «یادنامه بیضاء نورا» مورد قبول و عنایت اهل بصیرت قرار
گیرد و قدمی فراتر در مسیر غنای هر چه بیشتر معارف امر بهائی محسوب گردد.

بهار ۲۰۰۹ میلادی

وحید رافتی



شجره نامه مختصر عائله جناب بیضاء

بخش اول

آثار مبارکه بهائی خطاب به جناب بیضاء و اعضای عائله ایشان

الف: از آثار حضرت بهاءالله

۱- ارض یا بیضاء

هو الناظر من افقه الأعلى

لوح محفوظ می فرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع و لکن کلّ غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشياء به افق اعلیّ توجه نمودند، ایشانند ایادی امر حقّ مابین خلق. طوبی از برای نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت و به کلمه مبارکه یفعل ما یشاء تمسّک جست هر نفسی به این کلمه مبارکه فائز شد به یقین مبین فائز می شود و آنچه از افق اعلیّ ظاهر به کمال تسلیم و رضا اخذ می نماید. طوبی لمن سمع ندائی و اقبل إلى افقی و فاز بامری العزیز البدیع. ذکر ت نزد مظلوم مذکور و نظمت به شرف اصغاء فائز لله الحمد بر اقبال مؤید شدی و به این لوح مبارک که به اثر قلم اعلیّ مزین است مفتخر گشتی. حمد کن مقصود عالمیان را که در سجن اعظم عنایت فرمود و ترا ذکر نمود له الحمد فی کلّ الاحوال و هو الغنی المتعال، البهاء من لدی البهاء علی اهل البهاء الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السّماء. [۱]

۲- ارض یا بیضاء

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البیان

کتاب من لدى المظلوم لمن فاز بذكر الله و ثنائه و الأقبال إلى افقه اذ اعرض عنه اكثر العباد. إسمع النداء من سدرۃ المنتهى فى البقعة البيضاء الموسومة بعكاء أنه لا اله إلا هو الفرد الواحد العزيز العلام. انا ذكرناك من قبل فى حين حضر نظمك تلقاء الوجه بذكر خضعت له الأذکار و فى هذا الحين اذ حضر اسمك لدى المظلوم لتشكر مولی الأنام طوبى للسان نطق بثناء الله ربّ الأرباب إنك اذا فزت باللوح و اثر قلمی الأعلى قم من مقامك مقبلاً الى الله و قل:

الهی الہی اسئلك بعرف قميصك و موطأ قدميك و بافق منه اشرق نیر ظهورك و باسمك الذى سخرت به المدن و الدیار بأن تؤیدنى فى كل الأحوال على ذكرك و ثنائك و الإستقامة على امرک. ای ربّ ترانى منتظراً بدائع فضلك و ظهورات رحمتك اسئلك بأن تكتب لى خیر ما عندك انك انت الذى لا تعجزك شئون عبادك و لا تمنعك قدرة اعدائك و لا تضعفك سطوة جهلاء خلقك تفعل ما تشاء بجنود العدل و الإنصاف و تحكم ما تريد انك انت المقتدر المهيمن فى المبدء و المآب.

۳-

بنام خداوند بی مانند

عريضه ات در سجن اعظم به انوار وجه مالک قدم مزین شد و مدح و ثنای مالک اسماء از آن اصغاء گشت. نیکوست حال نفسی که اليوم به استقامت کبری فائز است و به ذکر محبوب عالمیان مشغول، طوبی له ثم طوبی له. ان شاء الله همیشه ایام به مدحش ناطق باشی دنیا فانی بوده و خواهد بود و آنچه باقی است اجور محبین است که از قلم اعلى در لوح محفوظ ثبت شده، در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید و به او امر الهی متمسک آنه لهو الامر العليم.

ب: از آثار حضرت عبدالبهاء

۱-

هو الله

ای بیضاء نورا، بیضاء اسمی از اسماء شمس است لهذا شعاع و اشراق شما تحمّل مشقّت و بلاست و حرارت شعله محبّت الله، این است پرتو و تاب آفتاب. این نور ابدی است و این حرارت سرمدی طوبی لک بما قدر لک فی سبيله هذه البلیاء و هذه الرّزایاء. فی الحقیقه قدم راسخ گذاشتید و ثبوت و استقامت اثبات نمودید حال باید در نهایت روح و ریحان و فرح بی پایان به تشویق و نوازش یاران پردازی و مانند شمع بسوزی و بسازی تا آن جمع همواره مجتمع باشند، پراکنده نگردند و افسرده نشوند و پژمردگی نخواهند بلکه دم به دم تر و تازه شوند و طراوت و لطافت و حلاوت بی منتهی یابند و علیک التّحیة و الثّناء ع

۲-

هو الله

ای بیضاء نورا، نامه ای که به جناب طبسی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. الحمدلله بشارت کبری داشت و آن اجتماع محفل روحانی و الفت و محبّت یاران الهی و معاونت بازماندگان شهداء. امیدم چنان است که به همت یاران عزیز بازماندگان محترم در نهایت راحت و سرور باشند و عبدالبهاء را در این خدمت شریک و سهیم قرار دهید.

الحمدلله اشرار به جزای اعمال خویش رسیده و می رسند و تعرّض ایشان به جناب حاجی سید کاظم به جهت انتفاع بود. به جناب ایشان از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و جناب آقا شیخ محمد باقر عطار فی الحقیقه پرستار ایتم و بازماندگان شهدا هستند و من از ایشان نهایت سرور دارم و ایشان و شما اذن زیارت عتبه مقدّسه دارید و این عبد عازم آمریکاست تا در آن اقالیم نعره یا بهاء الأبهی و فریاد یا علی الأعلى بلند شود و علم وحدت عالم انسانی بر آن دیار موج زند.

ای جناب بیضاء، ماهی پنج کله قند اُروسی و دو گیروانکه چای به جهت محلّ اجتماع

احباء صرف فرمایید و قیمت آن را باید جناب امین هر ماهه یا سالیانه تقدیم نماید. ای حضرت بیضاء، مرثیه حضرت افنان قرائت گردید فی الحقیقه در ماتم حضرت افنان کبیر و حضرت افنان عظیم جناب آقا سید مهدی چشم ها گریان است و قلب ها بریان. دو مصیبت عظیمه پی در پی بر عبدالبهاء وارد، شدت تأثیر آن را بیان نتوانم ولی جز تسلیم و رضای به قضا چاره ندارم و شکوه نتوانم زیرا حکمت بالغه‌ای در آن ولی ماتم نامه شما را خواندم و تسلی خاطر یافتم و علیک البهاء الأبهی ع [۲]

۳-

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما ملاحظه شد از خبر ترتیب محافل و ترتیل آیات و ترنیم اشعار سرور وافر حاصل. در این امتحانات الهیه که در بقعه مبارکه واقع تسلی قلب عبدالبهاء اخبار اشتعال و انجذاب احبای الهی را ابلاغ نما که آنان نظر به ارض مقدس و وقایع و بلایا و امتحانات شدیدۀ در آن نداشته باشند هر چه واقع شود خیر محض است ولو سینه‌ها هدف تیر جفا گردد و جسم‌ها شرحه شرحه از سیف بغضا شود بلکه یاران باید در نهایت وجد و سرور به نفعات الهیه مأنوس باشند و در اعلاء کلمات الله بکوشند و در نشر رائحه محبت الله سعی و کوشش کنند زیرا در جمیع اوقات بقعه مبارکه در خطر است چه که ندا بلند است و مرکز معین و جمیع طوائف عالم در نهایت تعرض. لهذا جائز نه که یاران نظر به حوادث بقعه مبارکه داشته باشند بلکه باید به تکلیف خودشان همواره قائم گردند، خواه این ارض ساکن و خواه منقلب حتی اگر عبدالبهاء از شرق به غرب افتد یا از این جهان به جهان دیگر شتابد به هیچوجه فتور حاصل نگردد بلکه شور و وله بیشتر شود و ترویج اعظم تر گردد و علیک التّحیه و الثّناء ع [۳]

هو الله

ای حضرت بیضاء، طلعت اعلی نقطه اولی روحی له الفداء هدف تیر جفا گشت و جمال مبارک کینوتی لاحبائه الفداء صعود به ملا اعلی فرمود بعد از این دو حادثه عظیمه دیگر نباید از وقوعاتی مضطرب شد، هر چه واقع گردد ولو جمیع ماها که در بقعه مبارکه هستیم شرحه شرحه شویم شما باید با جمیع احبای الهی به کار و خدمت پردازید

و سرور و شادمانی کنید که الحمدلله ما به فیض قربانی فائز شدیم ع ع

۴- به واسطه حضرت افنان سدره مبارکه

حضرت بیضاء علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای حضرت بیضاء، الحمدلله ید بیضاء نمودی و تاریخ شهداء را به افصح عبارت و ابداع اشارت مرقوم فرمودی. عبدالبهاء بی نهایت از تو ممنون و خوشنود و شب و روز به درگاه پروردگار تضرع و زاری نماید و از برای تو عون و عنایت نامتناهی خواهد، فرصت بیش از این نیست و علیک البهاء الأبهی ع ع [۴]

۵- یزد

جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ناظم شیرین سخن، در ماتم و تعزیت حضرت افنان سدره منتهی جناب آقا سید میرزا سخن راندی و مرثیه نگاشتی و داد فصاحت و بلاغت بدادی، بسیار بدیع و ملیح بود و مؤثر در قلوب جریح هر چه به موقع واقع تأثیرش مانند دریاق در سمّ نافع این تعزیت و ماتم تأثیر اشعار محتشم داشت بلکه اشد و اعظم. از خدا خواهم که ترا موفق بر فصیح تر و بلیغ تر از این نماید تا ناظم بی بدیل شوی و ناثربی مثیل و در جمیع شئون موفق به تأییدات ربّ قدیر گردی و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع [۵]

۶-

هو الله

ای ناظم محزون دلخون، آنچه مرقوم نموده بودی معلوم گردید و به نهایت دقت قرائت شد. این مسجون را از آه جهانسوزت حزنی افزون حاصل شد و به محض قرائت ماتم فوراً به نگارش این نامه پرداختم و آنچه از مصائب و بلایا بر جمیع احباء وارد جمیع معلوم و مشهود و واضح است و فی الحقیقه هر منصفی چون مطلع گردد با چشمی اشکبار همدم آه و فغان شود و ناله و زاری کند و جزع و فزع و بیقاراری نماید. این سیل شدید به هر بنیانی رسید ویران شد ولی نفوس مقدّسه را به دریای شهادت کبری

انداخت و چون این سهام و سنان در سبیل حضرت رحمن بر صدور واقع باید در نهایت سرور این تیر جگردوز را سینه هدف کرد و این آتش جانسوز را تاب و تحمل نمود چه که ایام در گذراست و راحت و خوشی و سلامت و آسایش مانند ظل زائل به عالم فنا راجع و نهایت هر خوشی اندوه و غم است و پایان هر تازگی پژمردگی و عاقبت هر آزادی آزردگی است. ولی نفوس مبارکی که تحمل هر مصیبتی در محبت حضرت ربوبیت نمودند و سبیل هدایت پیمودند آنان به پایان شادمانی جاودانی یابند و فرح و مسرت آسمانی اگر چنین نباشد شخص جبین خود را اسد عرین شمرد و آلودگان خود را سرور آزادگان دانند و صعوهٔ جفا خویش را عنقای وفا گوید و غراب کین خود را بلبل گلشن علّین شمرد. این است که امتحان محکم معدن مغشوش و ذهب خالص است و مصیبت و بلا سبب ظهور وفا و جفاست و چون علویت شهادت شهیدان را به خاطر آرم آرزو نمایم که ای کاش این محروم نیز بهره‌ای از آن رحیق مختوم می برد و این بینوا نیز نصیبی از آن موهبت کبری می گرفت.

و مرقوم نموده بودید که مشغول به تحریر کتابی در تفصیل مصیبت ارض یا هستید، بسیار مناسب و بجا بلکه ان شاء الله چنان که باید و شاید از عهده بر آئید. منظومهٔ بلیغه ملاحظه گردید بسیار مؤثر بود امیدوارم که موفق بر اعظم از آن بگردید.

در خصوص طلب غفران و تلاوت مناجات به جهت نفوسی که از این عالم به آن عالم شتافته‌اند و وسائل هدایت نیافتند ولی در محبت با دوستان چیزی فرو نگذاشتند، سؤال نموده بودید که آیا طلب غفران جائز و برای ایشان مثمر ثمری هست؟ در این دور رحمانی تضرع و زاری و شفاعت به درگاه احدیت از برای جمیع نوع انسانی جائز و مثمر ثمر زیرا این دور جمال مبارک است و رحمت برای جمیع وجود از غیب و شهود.

و اما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العین که در عربی عین الکمال گویند مرقوم نموده بودند که چشم شور را آیا اثری هست؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر نفوس حکمتی بالغه موجود این من حیث العموم، اما نفوس ثابتهٔ راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه نفسی را وهم و تأثری حاصل شد نود و پنج مرتبه یا الله المستغاث بر زبان راند. امة الله زهرا و امة الله آقا بی بی و امة الله صغری والدۀ شهید آقا علی اکبر را از قبل این عبد تحیت ابدع ابهی ابلاغ نمایند و به بشارات کبری مژده دهید تا آن که بیشتر از پیش تر در ترتیل آیات الهیه و تشویق و تحریص کنیزان عزیزان الهی

بر محبت جمال رحمانی بکوشند ع [۶]

-۷-

هو الله

به واسطه حضرت افنان سدره تقدیس و تنزیه

جناب بیضاء علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی الأبهی

ای یار دیرین ربّانی روحانی من، در این صبحدم در کمال اشتیاق بیادت همدم و هوس هم نفسی و گفتگوی با تو نمودم چون به زبان ممکن نه به اثر کلک و بنان پرداختم و تسلی دل و جان یافتم. ملاحظه کن که چه قدر عزیزی که ملأ اعلی بیاد عبدالبهاء و من به ذکر و یاد تو مشغول و هذا من فضل ربک الرحمن الرحیم. بازماندگان شهداء را از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار و بالوکاله و النیابه از من خادم آنان باش فنعلم الوکاله هذه الوکاله ع ع

-۸-

هو الله

ایمه الله ضلع جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیها بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای ایه الله ورقه موقنه، جناب آقا میرزا ابوالقاسم در کمال روح و ریحان وارد بقعه نوراء ارض بیضاء گشت و چون خاک در نهایت خضوع و خشوع در آستان مقدس حول روضه مبارکه نشست و به غایت تضرع و تبذل طلب الطاف به جهت احباء و استدعای مغفرت به جهت متصاعدین نمود و در جمیع احوال به یاد متعلقان بود و بالنیابه نیز زیارت نمود. از درگاه احدیت به منتهای عجز و نیاز استدعای قبول زیارت او را می نمایم و لابه و زاری کنیم انه یقبل الشفاعة و تبوب علی عبادہ المخلصین و الحمد لله رب العالمین ع ع

۹- ضجیع بیضاء

هو الله

ای ورقه محترمه امة الله المطمئنه، در مجامع اماء رحمان چنان ترتیلی کن که کل را منجذب دلبر مهربان کنی و آشفته آن مه تابان فرمائی. خدمت ایتام شهداء سلطنت دو جهان است و سبب موهبت دل و جان، الحمد لله به آن قیام نموده و خواهی نمود. ستایش پاک یزدان نما که ترا به این موهبت عظمی موفق فرمود و علیک التَّحِيَّةُ و التَّناء. ع ع

۱۰- یزد ورقه منجذبه شجرة البيضاء فاطمه عليها بهاء الله الأبهي

هو الله

ای امة الله المباركة، اشعار بدیع ملاحظه گردید که به ابدع الحان از حنجر روحانی آن ورقه نورانی صادر، فی الحقیقه مانند نغمه طیور فردوس و آهنگ مرغان حظيرة القدس در نهایت جذب و وله صدور یافته. عبدالبهاء را نهایت سرور در آن است که ملاحظه نماید ورقاتی چند از کنیزان جمال مبارک تربیت شده اند که جواهر مجرّدند و مطلع بر سرائر وجود، در ستایش و نیایش و پرستش اسم اعظم آهنگی بلند نمایند که اهل جوامع و صوامع ملکوت را به وله و انجذاب آرند، منظوماً و مثوراً ترتیل مناجات کنند و ترنیم نعمات آیات بينات. امیدوارم که تو یکی از آنان باشی و در پاشی و همواره به غزل خوانی مشغول گردی و در محامد و نعوت الهیه ترانه آغاز کنی و علیک التَّحِيَّةُ و التَّناء. ع ع [۷]

۱۱- به واسطه حضرت بیضاء

جناب آقا شیخ محمد باقر علیه بهاء الله الأبهي

هو الله

ای ثابت نابت، الحمد لله مستقیم بر محبت الّهی و مستدیم در خدمت امر الله و به خادمی بازماندگان شهداء معروف ملکوت ابھی و در ملاً اعلی سہیم و شریک عبدالبهاء زیرا من چاکر و خادم بازماندگان شهداء هستم. خدمات در درگاه احدیت مقبول علی الخصوص همتی که در حق حضرت بیضاء نموده بودی عبدالبهاء از آن خوشنود و مسرور امیدم چنان است که با جناب بیضاء به طواف مطاف ملاً اعلی موفق شوید ذلک من فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم و علیک البهاء الأبهي. ع ع [۸]

ج: از آثار حضرت ورقه مبارکه علیا

هو الله تعالى

در ارض یاء

ورقه منجذبه متضرعه الى الله امة الله زهرا ضلع جناب آقا سيّد ابوالقاسم بيضاء عليها بهاء الله الأبهى ملاحظه نمایند

هو الأبهى

ورقه منجذبه به نفحات الله متضرعه مبتهله به ملكوت الله عليها بهاء الله و ثنائه بعد از حمد و ثنای محبوب یکتا و خالق ارض و سماء آنکه مکتوب آن مخدّره واصل و از تلاوتش روح و ريحان حاصل محفل را منور نمود و مشام مسجونه مشتاقه را معطر ساخت زیرا بوی خوش محبت الله و نفعه دلکش انجذاب به آیات الله از افق معانیش در سطوع و هبوب بود و مضمون این بیت به خاطر آمد:

بوی عطری بر وزید از پرچم زلفین دوست

مشک و عنبر شد معطر در جهان از بوی او

الحمد لله که آن ورقه سبب اجتماع اماء الله و در محافل روحانی به محامد و نعوت جمال قدیم پرداخته و مورث انجذاب و اشتعال ورقات مقدسه گشته‌اند. ورقه منقطعه الى الله متضرعه به ملكوت ابهى مخدّره قائمه به خدمت امر الله روحانی عليها بهاء الله الأبهى نیز در این خصوص شاهد صادقند و یار موافق. جمیع اماء رحمن خاصه ورقات مقدسه افنان لسان به ستایش گشوده و تعریف و تحسین زاندا الوصف از خلوص نیت و حسن طویّت و قیام‌شان به خدمت و تبلیغ امر الله نموده‌اند که فی الحقیقه سبب ذکر خیر جدید آن مخدّره در محضر مشتاقات شد و مزید موفقیّت و عون و صون در آستان احدیّت مخصوصه به جهت‌شان مسألت گشت. بهمچنین برای ضجیع محترم ایشان جناب بیضاء الذی انطقه الله بثنائه فی المحافل و المجامع الكبرى علیه بهاء الله الأبهى در روضه مبارکه ربّ البریه طلب تأیید و توفیق نمودیم و مصون و محفوظ بودن آن وجود محترم را از شرّ غافلین مسألت کردیم. امیدواریم که به ایادی فضل و موهبت الهی محفوظ و مصون

باشند و به حمد و ثنای ربّ غفور در نهایت سرور و حبور در محافل روحانی چون طیور شکور نغمه سر آیند و به نعوت و تمجید ربّ حمید پردازند. اوراق سدره مبارکه تحیت مشتاقانه ابلاغ می نمایند. عریضة نظمیه لفاً رسید و تقدیم حضور مبارک گردید از لحاظ انور اطهر گذشت و الحمدلله به طراز قبول فائز گشت. امیدواریم که به رشحات سحاب عنایت که از خامه فضل جاری است نیز مرزوق شوند و بدین موهبت مفتخر و سرافراز گردند. عموم اماء الرحمن آن مدینه طیبه را از قبل این مسجونه مشتاقه تکبیر و تحیت ابداع ابهائی ابلاغ نمایند. البهاء علیکم و علی اماء الله الثابتات الراسخات.

مسجونه بهائیه - شهر ربیع الثانی ۱۳۲۳ [۹]

د: از آثار حضرت ولیّ عزیز امرالله

یزد

امه الله آقا بی بی بنت متصاعد الی الله جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء علیها بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند.

عریضة تقدیمی آن کنیز آستان الهی به لحاظ طلعت محبوب بی مثال حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لعنایاته القداء فائز و رجا و تمنائی که در حق نفوس مذکوره در نامه از محضر اقدس انور متعال نموده بودید به طراز قبول و عنایت مشرف گردید. فرمودند انجال و صبا یای خویش جناب آقا سید محمد و جناب آقا سید ابوالقاسم و جناب آقا سید علی و جناب آقا سید احمد و امه الله خانم ضیا و امه الله منیره خانم و امه الله بی بی مریم و امه الله والدۀ محترمه ضلع بیضاء و همشیره و اخوی شان جناب آقا شیخ باقر و انجال شان آقا محمد و آقا حسین و دو عیال شان امه الله بی بی گوهر و امه الله همایون خانم علیهم و علیهن بهاء الله الأبھی کلّ را تحیت ابدع احلی ابلاغ دارید. در حقّ جمیع آن ثابتین و راسخین بر امر و عهد جمال ابھی طلب عون و صون و تأیید و توفیق از بارگاه قدس الهی می شود تا به خدمت آستان احدیت مفتخر و سرافراز گردند. همچنین امه الله صغرا خانم والدۀ آقا علی اکبر شهید و بی بی زینی را به بدایع الطاف وجود مکرم بشارت و نوید و اطمینان و امیدواری بخشید. راجع به استدعای نجل جلیل آقا سید محمد فرمودند دعا نمائیم تا به فضل و قدرت سبحانیّه حاجت ایشان روا شود و آنچه خیر و صلاح است حقّ عطا فرماید. امه الله ربابه خادمه را به عنایات هیکل مبارک اطمینان دهید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین ۱۳ شهر الاسماء ۸۹ ۱ سبتمبر ۱۹۳۲ [۱۰]

یادداشت‌ها

۱- «لوح محفوظ» که در صدر این لوح مبارک آمده است اصطلاحی است قرآنی در انتهای سورة بروج (۸۵). لوح محفوظ را در معارف اسلامی لوح محو و اثبات و لوح قدر الهی نیز تسمیه نموده‌اند. مولوی در مثوی (دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۱) می‌فرماید:

لوح محفوظست او را پیشوا از چه محفوظست؟ محفوظ از خطا و نیز در دفتر ششم (ابیات ۲۶۴۱ - ۲۶۴۲) می‌فرماید:

یار راه، با یار چون بنشسته شد صد هزاران لوح سِر دانسته شد
لوح محفوظیست پیشانی یار راز کونینش نماید آشکار

درباره لوح محفوظ در شرح جامع (ج ۱، ص ۳۱۳) در شرح بیت ذیل از مثوی مولوی چنین آمده است:

لوح حافظ، لوح محفوظی شود عقل او از روح، محظوظی شود
سالک در آغاز راه، طالب حکمت و علوم است و همه دانستنی‌ها را در خود حفظ می‌کند و حافظ محفوظات می‌گردد؛ ولی وقتی که به کمال رسید، لوحی می‌شود که همه اسرار حقایق در او منقوش و محفوظ می‌گردد. [یعنی انسان کاملی می‌شود که دل او از حکمت خداوندی الهام یافته و لوح محفوظی است که خود سرچشمه علم و حکمت است و هرگز این چشمه خشک نگردد].

لوح محفوظ: در سورة بروج، آیات ۲۲ و ۲۳ آمده است: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ». (بلکه این کتاب، قرآن بزرگوار الهی است که در لوح محفوظ نگاشته شده است). پیرامون «لوح محفوظ» مفسرین و راویان و فلاسفه و حکما سخنان بسیار گفته‌اند از آن جمله صدر المتألهین می‌گوید: «حقایق اشیاء که در عالم عقلی ثبت شده موسوم به "قلم الهی" است و در عالم نفسانی موسوم به "لوح محفوظ" است.»
برای مطالعه فقراتی از آثار مبارکهٔ بهائی دربارهٔ لوح محفوظ به صفحات ۳۹۱ - ۳۹۲ در کتاب یادنامه مصباح منیر مراجعه فرمائید.

در همین لوح مبارک عبارت «یفعل ما یشاء» نیز عبارتی قرآنی است که از جمله در آیه ۴۰ در سورة آل عمران (۳) و آیه ۲۷ در سورة ابراهیم (۱۴) و آیه ۱۸ در سورة حج (۲۲) آمده است.

۲- مقصود از «اروسی» روسیه و روسی است و قند ساخت روسیه در ایران مصرف می شده است. درباره «گیروانکه» در صفحه ۲۹۸ کتاب سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی چنین مذکور شده است:

«گیروانکه = گروانکه محتملاً گرفته شده از Girka روسی است (چون این واژه بدین صورت در زبان روسی نیست)، و آن مقدار وزنی است معادل یک فونت Funt روسی برابر با ۴۱۰ گرم. استعمال این کلمه در حال حاضر در ایران در معامله چای به ویژه در شهرهای شمالی هنوز رایج است.»

مقصود از «افنان کبیر» به ظن قوی جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله و مقصود از «افنان عظیم» جناب آقا سید مهدی افنان است.

بعضی از مراثنی جناب بیضاء که به مناسبت صعود حضرات افنان سروده شده در فصل آخر این کتاب مندرج است.

۳- این لوح مبارک هر چند فاقد تاریخ است اما مندرجات آن گویای حوادث و وقایع مدهشه ارض اقدس در ایام اعزام هیأت تفتیشیه از طرف دربار عثمانی می باشد و به ظن قوی در اواخر سال ۱۹۰۵ میلادی از قلم حضرت عبدالهء عزّ صدور یافته است.

۴- درباره تاریخ شهداء که ذکر نگارش آن به قلم جناب بیضاء در این لوح مطرح شده، شرحی مفصل در توضیحات فصل دوم این کتاب مندرج گردیده است.

۵- بعضی از مراثنی جناب بیضاء در صعود افنان سدره تقدیس در فصل آخر این کتاب مندرج است. برای ملاحظه شرح احوال محتشم کاشانی و ایباتی از او که در آثار مبارکه بهائی نقل شده است به ذیل «مکن کاری...» و «مهی برون شد...» در مآخذ اشعار (ج ۵) مراجعه فرمائید.

۶- شرح مربوط به «کتابی در تفصیل مصیبت ارض یا» که عبارت از تاریخ شهدای یزد به قلم جناب بیضاء می باشد در توضیحات فصل دوم این یادنامه به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

در این لوح منسوبین جناب بیضاء مذکورند. برای ملاحظه شجره نامه عائله جناب بیضاء به صفحات اول این کتاب مراجعه فرمائید.

مقصود از «شهید آقا علی اکبر»، آقا علی اکبر قصاب شهید است که شرح شهادت شان در بخش وقایع عباس آباد در این کتاب مندرج می باشد.

۷- شجره البیضاء دختر جناب بیضاء است و اشعار ایشان که در این لوح به آن اشاره شده

در بخش سوم از فصل دوم این کتاب مندرج است.

۸- این لوح به اعزاز آقا شیخ محمد باقر منشادی برادر همسر جناب بیضاء عزّ صدور یافته است. نگاه کنید به شجره نامه عائله جناب بیضاء در صدر این کتاب.

۹- مقصود از «مخدّره قائمه به خدمت امرالله روحانی»، امه الله بی بی روحانی بشرویه ای است که درباره ایشان شرحی در یادداشت های بخش آثار حضرت عبدالبهاء در فصل دوم این کتاب مندرج است. اشعار خانم روحانی در فصل آخر این کتاب مندرج گردیده است.

۱۰- غالب نفوسی که در این توقیع مذکورند از منسوبین جناب بیضاء می باشند. برای ملاحظه روابط خانوادگی این نفوس به شجره نامه عائله بیضاء که در صدر این کتاب به طبع رسیده است مراجعه فرمائید. مقصود از بی بی زینی عیال حاجی سید علی اکبر دهجی است که بعد از صعود ایشان به حباله نکاح آقا میرزا باقر طبیب در آمد و در ابرقو ساکن گشت.

بخش دوم

آثار جناب بیضاء

فصل اول

منتخباتی از مجموعه الواح مبارکه به خط جناب بیضاء

توضیحات

جناب ابوالقاسم بیضاء مجموعه‌ای از الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء را در ۷۲۴ صفحه، که هر صفحه آن شامل حدود دوازده سطر می باشد، به دست خود با خط نستعلیق شکسته به رشته تحریر در آورده‌اند و چند لوح دیگر را که فاقد شماره صفحه می باشد به مجموعه مزبور مزید نموده‌اند. مجموعه‌ای که به این ترتیب فراهم آمده فاقد تاریخ کتابت و نام کاتب است. مجموعه مزبور در صفحه اول با لوح مصدر به عبارت «الحمد لله الذی کشف الظلام...» آغاز می گردد که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۲، ص ۲۰۲-۲۱۱) به طبع رسیده است.

آخرین لوح مندرج در مجموعه جناب بیضاء لوح مصدر به عبارت «ای یاران شرق و غرب...» است که متن آن نیز در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۱۲۸-۱۳۲) به طبع رسیده است.

مجموعه الواح مبارکه‌ای که جناب بیضاء از خود به یادگار نهاده‌اند حاوی آثار جمال قدم، نظیر لوح احتراق، کتاب عهدی، ادعیه شفا، صلات بهائی و ادعیه حفظ و دعای هنگام خواب نیز می باشد که به کرات به طبع رسیده است. در این مجموعه جناب بیضاء الواح گوناگون دیگری را نیز کتابت نموده‌اند که آنها را در کتب مطبوعه

بهائی نظیر مجلّات مکاتیب عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، امر و خلق و مائده آسمانی می توان مطالعه نمود. در مجموعه مزبور الواح دیگری نیز به چشم می خورد که در مجلّاتی نظیر مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (شماره ۵۹ و ۸۸) که به وسیله لجنه ملی محفظه آثار امری ایران به سال ۱۳۳۳ بدیع/۱۹۷۶ م در طهران به طبع رسیده انتشار یافته است.

با وصف این در مجموعه مفصّلی که جناب بیضاء کتابت نموده اند الواحی موجود است که بسیاری از آنها در مجلّات مشهور و متداول الواح و آثار مبارکه بهائی، که به عناوین بعضی از آنها اشاره شد، به نظر حقیر نرسیده و لذا طبع و انتشار آنها در این یادنامه بسیار مغتنم خواهد بود.

با توجه به این توضیحات تعدادی از الواح مزبور را در دو فصل جداگانه که اختصاص به الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء پیدا نموده مندرج می سازد و صمیمانه امیدوار است که از زیارت این آثار مبارکه ثمینه حظّ و فیر معنوی نصیب خوانندگان گرامی گردد. لازم به تذکر است که در مجموعه جناب بیضاء الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در دو بخش مجزّا از یکدیگر تفکیک نشده است.

صفحه اوّل و صفحه آخر مجموعه خطّی جناب بیضاء در این مقام گراور شده و توضیحات مربوط به مندرجات بعضی از الواح مبارکه در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» در انتهای فصول به طبع رسیده است.

(۷۲۴)

و بطنن بزرگ سید لعل دودھم فی محبت دیدن بزرگ
 جہ بزرگ طہارفت رب تقدیم خبر مفدا نصیب
 مسرف و جہر مخدہ نک نہ الحق ارسد ابدال
 ع ع

الف: از آثار حضرت بهاء الله

جناب آقا عبدالباقی علیه بهاء الله

هو النّاطق بالحقّ و النّاطر بالعدل

یا عبدالباقی امروز از یمین عرش ایوان بزم مزین و از یسار میدان رزم مشهود و مسموع ضوضای غافلین در ملأ اعلی سبب جشن عظیم شده قبائل ملانکه و روح یکدیگر را بشارت می گویند و در تدارک استقبالتند چه که روح مبارک مهدی قصد رفیق اعلی نموده لعمرالله رحیق استقامت را از ید مولی اخذ نمود و آشامید و سرمست شده قصد لقا فرمود و به آن فائز گشت نسل الله تبارک و تعالی ان یبیکک لخدمه امره المبرم المتین إنّه هو مجیب السائلین و محبوب افئدة المقرّبین. [۱]

جناب آقا میرزا عباس علیه بهاء الله

هو العزیز العظیم

یا عباس ملیک ناس امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل بساط می نماید ایشان هفت نفرند که در ارض یا از ظلم ظالم بی همتا عروج نمودند و به انفاق اکبر فائز شدند طوبی لک یا عباس بما جعلک الله فائزاً بذکر نبأه العظیم و امره المتین اشکرالله ربّک إنّه ایدک علی الاقبال اذ اعرض اکثر العباد و هداک الی صراطه المبین. [۲]

جناب آقا علی اکبر علیه بهاء الله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا علی قبل اکبر ظالم ارض یا قصد اطفای نور نموده و عمل کرده آنچه را که از اوّل دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم به نور بیان که آنچه کرده سبب اعلای کلمه مبارکه بوده و هست رغماً لائفه و لمن معه و یحبّه. بشارت حقیقی آن که اولیای الهی قصد صعود نمودند و جان در سبیل مقصود عالمیان فدا کردند طوبی لک بما نزل لک هذا الكتاب المبین.

جناب آقا محمد حسن علیه بهاء الله

هوالبهی الأبهی

یا محمد قبل حسن این ایام نار ظلم به ید ظالم برافروخته شد و دماء مطهره جمعی از
مقرّبین و مخلصین ارض را منور نمود جسدهای قطعه قطعه را معینی نه و راحمی نه نسیم
سحری بر آنها مرور می نماید و می فرماید وای وای بر شما ای اهل یا بر اطفای انوار
معانی قیام نمودید و عمل کردید آنچه را که ذکرش از دفتر عدل محو نشود عنقریب
ید عدل حکم جزا را مقرر دارد افّ لکم و لکلّ ظالم ظلم اولیاء الله و اصفیائه إنّهُ ممّن
یعوذ النّار منه الی العزیز المختار.

جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله

هو الناطق بالعدل

یا محمد قبل حسین ظالم ارض یا آتشی افروخته که خاموشی نپذیرد عنقریب جزای
اعمال اخذش نماید، نسل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی ما ینبغی لایامه و یلیق
لشأنه إنّهُ هو الفیاض الکریم، قل:
لک الحمد یا الهی بما سقیتی کوثر بیانک من ید عطائک ای ربّ ارحم من تمسک
بک و بآیاتک و لا تدعه بین ایدای الظّالمین من خلّقتک انت الذی بأمرک نزل کلّ
کتاب مبین و کلّ امر حکیم.

جناب آقا علی احمد علیه بهاء الله

هوالمشرق من افق البیان

یا علی قبل احمد علیک بهاء الله الفرد الأحد انه یدکرک بما یقرّبک و یامرک بما یتقی
به ذکرک فی ایام الله ربّ العالمین. إنّ الذّنب یعوی فی ارض الیاء و ینوح فیها المقرّبون
بما ورد علی اصفیاء الله و امانائه. لعمر الله گرگ های عالم یوسف های حقیقی را دریدند
و سر بریدند، آیا عدل الهی این ظلم را قبول می فرماید؟ لا و نفسه الحقّ سوف یأخذ
الظّالمین بقهر من عنده لا یعزب عن علمه من شیء یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و
هو الامر الحکیم.

جناب حاجی شعبان علیه بهاء الله

هوالقائم علی العرش

یا حاجی شعبان علیک بهاء ربّک الرّحمن امروز مظلوم گاهی بر عرش فرح مستوی چه که از کلّ جهات بشارت و تهنیت ظاهر و هنگامی بر کرسی حزن جالس چه که نوحه و ندبه اشیاء مسموع. در ارض یا بناح مرتفع ظالم غافل به گمان آن که اقلیمی را فتح کرده در شب جشن عظیم بر پا نموده از این عمل مراتب عقل و ادراکش معلوم، سوف ینوح علی نفسه و یراها فی عذاب الیم البهاء من لدنّا علیک و علی الدّین شربوا رحیق الوحی من ید عطاء ربّهم الکریم.

جناب آقا اسدالله علیه بهاء الله

هوالمستوی علی عرش البیان

یا اسدالله علیک بهاء الله، ایام ایامی است که ظالم به ظلم افتخار می نماید و اظهار قدرت و شوکت میکند. سبحان الله الوان دنیا او را به شأنی مغرور نموده که از جزای اعمالش غافل شده، لعمر الله قد سبق فی الظّلم ظالم الدّمشق الفیحاء. در لوح حضرت سلطان این کلمات نازل: این من حکم فی الزّوراء و این من ظلم فی الفیحاء. مقصود از فیحاء شام است. یا اسد یوم ظالم کوتاه است زود است جزای خود را مشاهده نماید إنّ ربّک هوالمتمتقم المقتدر القهار. اولیای آن ارض باید به حکمت تمسّک نمایند و حکمت اعمال و اخلاقی است که سبب و علّت تقرّب ناس است، نعم ما عمل من احبّنی فی مدینه عشق نسئل الله تبارک و تعالی أن یمدّک و اولیائه بجنود الحکمة و البیان إنه هو العزیز المّنان. [۳]

جناب آقا رحمت الله علیه بهاء الله

هوالکریم الرّحیم

یا رحمت الله، در نعمت های الهی تفکر نما، در یک مقام یعنی مقام اعلی و رتبه علیا نفس ظهور است و در مقامی ما ینطق به لسان العظمة و در مقام دیگر ما یمجرى من قلمه الأعلی. امروز نعمت های معنوی از سماء فضل مخصوص اولیا نازل، قل: کلوا منها رغداً رغماً لکل منکر کفار. در سحرگاهان نسیم عنایت بر اجساد طیبّه طاهره مرور نمود و از هزیزش این کلمه اصفا شد: وای وای بر شما ای اهل یا عمل نمودید آنچه را که

جبابره و فراعنه ارض از آن به حق پناه برده اند سوف یریکم عدل الله جزاء اعمالکم إنه هو العادل الحکیم البهاء و الذکر علیکم و علی ابناء الخلیل إنه هو الکریم الرحیم.

هو الله

هذا لوح لا يعادله كتب السموات و الارض لأن به يثبت الايمان بالله المقتدر العزيز المختار و بما كان بين ایدی الناس لا يثبت ايمانهم كذلك نزل الأمر من لدن ربك العزيز الغفار. خذ الكتاب و دع ما دونه ثم استقم على الأمر و لا تخف من الأشرار. إن الذين اعرضوا عنهم يسترضعون من ثدى الجهل ما جاء حين بلوغهم و يطلق عليهم حكم الصغار.

المهاجر فى سبيل ربّه

فسبحانك اللهم يا الهی إنّ هذا عبدك الذى قصد جنابك و طلب رضائك و انقطع عن اهله لشوقه بك و حبه عليك و بلغ إلى مقام الذى سافر فى سبيلك و وصل إلى ذروة العزّ و الحبّ حتّى زار غيب جمالك و حرم قدسك إذا يا الهی فأكرمه ما ينغى لشأنك و ما يليق لسلطنتك ثم اجعله محموداً فى الفعل كما جعلته احمد فى الإسم انك انت المقتدر المهيمن العزيز المحبوب.

آقا میرزا رضا قلی

هو الله تعالى

اگر چه دفتر عاشقان به بیان طی نشود و نامه مشتاقان به قلم امکان اتمام نپذیرد و لکن اگر بحری از وصال دست ندهد به نمی از اذکار باید قانع شد مدّتی است که از مدینه قرب سبا طیری نپرسیده و بلبلی به گلزار رو ننموده گویا رسم وفا از اهل بقا زایل شده و یا آزادگان را غم هجران به دل نمانده و یا دوستان بساط معنوی را قاصد مقصود نگردد و حجاب بعد محجوب نگرداند بی قاصد نامه فرستند و به دل راز گویند بی قلم رقم زنند و بی لقا وصال جویند و در عین بعد به قرب رسند بلی این مراتب حقّ است و لکن این قسمت دل باشد نه نصیب آب و گل روح اگر از غذاهای معنوی مسرور است و لکن جسد را اطعمه ظاهری در خور گوش ظاهر را نغمه ظاهری باید و گوش معنوی را رنّه الهی شاید چشم سرّی جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سرّی جلال آفاقی مشاهده کند پس مقبول آن است که جمیع مراتب را به اندازه قسمت بخشد و نصیب دهد.

یادداشت‌ها

۱- مقصود از «مهدی» در این لوح مبارک جناب ملا مهدی خویدکی فرزند جناب حاجی ملا علی محمد خویدکی است که از شهدای سبعة یزد در وقایع شوال ۱۳۰۸ هـ ق/می ۱۸۹۱ م بود. ذکر شهادت جناب ملا مهدی در لوح جمال قدم خطاب به روزنامه تیمس (Times) لندن آمده است.

نگاه کنید به رحیق مختوم (ج ۱، ص ۴۶۵-۴۷۵)

۲- اشاره به شهادت شهدای سبعة یزد در زمان حکومت جلال الدوله در شوال سنه ۱۳۰۸ هـ ق/می ۱۸۹۱ م است که شرح وقایع را جمال قدم در لوح خطاب به روزنامه تیمس مفصلاً مرقوم فرموده‌اند (نگاه کنید به مأخذ شماره ۱). ارض یا مقصود شهر یزد است و ظالم ارض یا مقصود جلال الدوله می باشد. برای ملاحظه شرح وقایع یزد در ایام حکمرانی جلال الدوله به منابع ذیل مراجعه فرمائید:

کواکب الدرّیّة، ج ۱، ص ۵۰۳-۵۰۷ و ج ۲، ص ۱۰۲-۱۵۳

بهاء الله شمس حقیقت، ص ۵۲۱-۵۲۲

امر و خلق، ج ۴، ص ۴۳۹

ظهور الحق، ج ۸، ص ۱۷۲-۱۷۴

مأخذ اشعار، ج ۳، ص ۲۶۱-۲۶۵

تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۷۷-۸۰

۳- برای ملاحظه بیانات جمال قدم در لوح سلطان ایران که می فرمایند: «... این من حکم فی الزوراء...» به آثار قلم اعلی (ج ۱، ص ۸۳) مراجعه فرمائید. شرح این مطالب در ذیل «و این من ظلم فی الفیحاء» و «این من حکم فی الزوراء» در صفحات ۴۹۴-۴۹۸ کتاب لثالی در خشان به تفصیل آمده است. برای مطالعه مطالب مربوط به عبارت «یوم ظالم کوتاه است» به مجله عندلیب (شماره ۶۳، تابستان ۱۹۹۷ م، ص ۱۷-۱۹) مراجعه فرمائید. عبارت «نعم ما عمل من اجتنی فی مدینه عشق» اشاره به واقعه شهادت جناب حاجی محمد رضای اصفهانی در عشق آباد و شفاعت احباء از قاتلین آن جناب است که به تفصیل در مراسله جناب ابوالفضائل گلپایگانی انعکاس یافته و آن مراسله در کتاب مصابیح هدایت (ج ۲، ص ۲۸۱-۳۱۶) به طبع رسیده است. برای ملاحظه الواح مبارکه درباره شهادت جناب حاجی محمد رضای اصفهانی و شفاعت بهائیان از قاتلین ایشان به مقاله «درباره لوح دنیا» در کتاب رهایی مراجعه فرمائید.

ب: از آثار حضرت عبدالبهاء

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب میرزا فخرالدین علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

نامه‌ات نامی بود، مورث فرح روحانی گشت ان شاء الله در آن لسان ترجمان فصیح خواهی گشت و منشی و مملى و شاعر و ادیب بی نظیر تا به خدمت حقّ پردازى و به عبودیت درگاه احدیت قیام نمائی. الیوم اگر نفوسى موجود بودند در السن اجنیه ماهر و طیب و طاهر و به رموز و اسرار کتب مقدسه واقف، در اندک زمانی عبدالبهاء چنان جذب و ولهى و شوق و شغفى و اشتعال و التهابی از نار محبة الله در قلب ملل و امم آفاق می انداخت که قوای جمیع عالم به حرکت آید و چنان شور و ولوله‌ای در جمیع آفاق افتد و نعره یا بهاء الأبهی بلند شود که عالم آفرینش حیران ماند. ولی افسوس که اسباب به کلی مقطوع و وسائط به تمامه مسلوب، عبدالبهاء باید بدون لشکر صف حرب بیاراید و بدون شراع و سکان و اریاح کشتی براند، بی دوا درمان کند و بی مرهم زخم را التیام دهد، بی قلم صحف و الواح بنگارد و بی سمند در این میدان جولان دهد، باوجود این ملاحظه می نمائید شرق منور است غرب معطر، ندا مرتفع است و نار موقده الهیه ملتهب، اگر اسباب مهیا بود ملاحظه نما که چگونه کلمه الله ولوله در آفاق می انداخت این را نیز حکمت بالغه در کار و سرّ مکنون مطوی و پنهان تا قوت تأیید جمال ابهی نمودار گردد و نصرت جنود ملکوت ابهی آشکار شود و علیک التحية و الثناء. ع

هو الأبهی

ای ثابت بر پیمان، سبحان الله چه سرّی است یک صدف در آغوش خویش درّ و خزف پرورش داده، یک معدن ذهب ابریز و نحاس ناچیز تربیت نموده. بروجرد به مثابه صدف است چون تو گوهر آبداری پرورده و چون پیر کفتار خزف بی مقداری آشکار کرده. این آیت هدی و آن نحوست کبری، این سراج منور و آن ظلام مجسم،

این ماء معین و آن بشر سحّین، این بلبل باغ و آن ننگ زاغ و کلاغ، این نغمة یا بهاء الأبھی بلند نماید و توجّه به ملاً اعلیٰ کند و آن نعره این الطّبقات السّفلی بر آرد، این نور بدیع طلبد آن خسران مبین جوید، این محرم راز شود و آن محروم از فضل بی نیاز، این وجه مأنوس گشاید و آن ترقّی معکوس کند و با شمائل منحوس جلوة طاوس خواهد، دیگر نداند که شغال بدپوز هر چند در خم رنگ درنگ نماید شهبر طاوس نگشاید و صیحه خروس فردوس نماید و زندان الهی اسیر پوست رنگین نشوند بلکه جلوة روحانی جویند و نغمة رحمانی و علیک البهاء. ع [۱]

هو الأبھی الأبھی

ای ثابتان پیمان، حضرت اسم الله المهدی علیه بهاء الله الأبھی و علیه ثناء الله الأعلیٰ ذکر آن یاران وفاجویان را در مسطور روحانی به کمال شعف و شادمانی نموده و نهایت مدح و ثنا را فرموده که الحمد لله هر یک در محفل محبّت الله شمع روشنید و در گلشن معرفت الله شاهد انجمن و در مجامع ذکر مست صهای الست و غزلخوان به محامد اسم اعظم، یک دست جام باده میثاق و یک دست در آغوش دلبر اشراق، پا کوبان کف زنان رقص کنان خندان و شادمان به الطاف غیبیّه نیر آفاق ایام را می گذرانید. یا سروراً لكم و یا فرحاً لكم و یا طرباً لكم بما فرتم بمقام یغبطه المکرّمون فی القرون الاولى و العصور و الدّهور الآتیة الاخری، و از برای هر یک نامه مخصوص منصوصی خواستند و این عبد را نهایت آمال آن که به ذکر یاران الهی فرداً فرداً مشغول گردم ولی چه توان نمود که یک دم فرصت نفس در این قفس ندارم، شام و سحر و بکور و غروب مشاغل موفور و مهامّ امور و مقاومت با جمهور و تراکم مکاتیب آفاق مانع از خطاب بالافراد است. لهذا از خُلق عظیم احبّای الهی توقّع چنان است چشم از این قصور ببوشند و مکتوب مسطور این عبد را چون خوان طعام عامّ مبسوط نمایند و کلّ به کمال الفت و محبّت و سرور و حبور و اجتماع و ائتلاف بر این سفره نشینند و از موائد معانی طعام روحانی تناول نمایند. جمعاً بر خوان ضیافت نشستن و از نعماء بهره گرفتن خوش تر و لذیذ تر و شیرین تر و گوارا تر یا آن که منفرداً در گوشه‌ای توشه‌ای برداشتن و تلک الامثال نضربها للنّاس لعلّهم یعذرون.

ای یاران الهی، دمی نگذرانم و نفسی بر نیارم مگر آن که بیاد روی و خوی تان دل را منور و مشام را معطر کنم در ایام قیام مقابل تربت مقدّسه یاد یاران در قلب مشتاق چون بحر

بی پایان موج می زند و به عجز و نیاز نماز آرم که: ای بی نیاز آن مرغان چمن را پرواز ده و آن بلبلان گلشن را به غزلخوانی دمساز نما و به آواز ملکوت ابهات همراه کن وجد و طربی در قلوب انداز و جذب و ولهی در افنده و ارواح افکن تا هر یک با چنگ و دف و نی هی هی آغاز نماید و صفت حمد تو گوید تا هیکل عالم به اهتزاز آید و به هلهله و لوله آهنگ چنگ الهی را به ملکوت ابهی رساند. ای یاران الهی بلدة طیبه و ربّ غفور فرموده و این را از اعظم نعماء شمرده. *حال شما الحمدلله بلد معمور و ربّ غفور و فیض موفور و لواء منشور و کأس کان مزاجها کافور یافتید دیگر معلوم است که باید چه قدر شکرانه نمائید چون برق بخندید و چون ابر از سرور بگریید چون گل بشکفید و چون سرو ببالید و چون عندلیب بسرائید تا عموم آفاق را به جذب و وله آرید و جهان را به وجد و طرب، بسیط غبراء را جنت ابهی کنید و محیط خضراء را ایوان روشن حضرت اعلیٰ، یعنی هر یک مهر رخشان شوید و مه تابان و لیس هذا علی فضل محبوبنا الأبهی بعزیز و البهاء علیکم اجمعین. ع ع [۲]*

هو الأبهی

ای یاران جمال ابهی ای ثابتان بر میثاق طلعت اعلیٰ ای بندگان آستان مقدّس حضرت یزدان، شکر کنید اسم اعظم و حیّ قیوم جمال قدم را که محض الطاف بی پایان دوستان حقیقی را ثابت بر پیمان فرمود و راسخ بر میثاق رحمن، سرج لامعه فرمود و حجج بالغه، شهب ثاقبه فرمود و نجوم بازغه، آیات توحید فرمود و آیات تجرید، اشجار فردوس پیمان فرمود و انوار قدس یزدان. پس به شکرانهٔ این فضل عظیم و لطف قدیم در اتحاد و اتفاق بکوشید و در یگانگی و الفت و محبت جهد بلیغ نمائید، در یک بحر مستغرقید و از یک آفتاب مستشرق، از یک افق طالعی و از یک مطلع ساطع، از یک مبدأ مستفیضید از یک مبدع مستفید، در یک هوا طائرید و به یک جهت ناظر. این است جوهر توحید و سازج تفرید، هر نفس دلالت بر ثبوت نماید نفسش نفس رحمانی و هر نفس فی الجملة سستی و رخاوت نماید همساتش شیطانی، هر کس و هر شخص باشد ما باید کلّ به عبودیت آستان مقدّس قیام نمائیم و در رقیّت عتبهٔ رحمانیه بکوشیم تا عنایات جبروت اعلیٰ بینیم و موهبت ملکوت ابهی مشاهده کنیم و اگر چنانچه بین دوستان معاذالله اختلافی جزئی و کلی در امری حاصل گردد کلّ باید به کلی سکوت نمایند و با هم محبت کنند و سؤال نمایند تا جواب ارسال گردد.

باری، هر نفسی سبب اختلاف بین دوستان شود باید از او احتراز نمایند و اجتناب کنند. الحمدلله عین یقین جاری است و سیل حقّ مبین ساری، جای تردّد و ارتیاب نه و محلّ تحیر و اشتباه نیست، آنچه حقیقتش مجهول استفسار نمایند معلوم گردد.

باری، الحمدلله عدالت حضرت شهریار نوربخش دیده صادقان و نصف اولیای امور مسلم رعایاء غیور، مقاصد اعلی حضرت ملوکی خیر محض و عدالت صرف، راحت برایا و امنیّت رعایا، پس شب و روز دعای خیر نمائید و به موجب نصوص قاطعة الهیه باید در کمال صداقت و امانت و استقامت به خدمت پردازید زیرا هر کس خیانت به اعلی حضرت شهریار عادل نماید خیانت به حقّ نموده است و جمیع اعمالش هدر زیرا عدل مقابلی به صدق و خدمت می خواهد و السلام. ع ع

هو الله

ای اسدالبهاء، در بیشه امکان چنان نعره بزن که همه در غیاض لامکان اندازی و صولتی بنما که روبهان نقض و ثعالب نکث در دشت حسرت سرگردان و حیران و بی سر و سامان گردند. لیث عرین میثاق باش و شیر بیشه پیمان محبوب آفاق تا غرّش و مهابت فریادت در ارکان عالم و اعضاء امم چنان تأثیر بخشد که قوّه ارتعاش مسلط شود و وجود ذناب از انتعاش باز ماند و ذلک من فضل ربّک اسأله ان یوفّقک علیه و البهاء علیک. ع ع

عشق آباد

احبّای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای یاران حقیقی جمال ابهی، خوشا بحال شما که در مقام عبودیت جمال قدم با این عبد قدمی ثابت دارید و نهالی نابت، از کوثر الطافش سرمستید و از بحر احسانش مغترف، به پیمان و ایمانش معترفید و از گنج روانش مقترف، نعمت ابرارید و نعمت فجّار، جنّت یارانید و آتش بیگانگان، سیوف مسلول میثاقید و جنود پیمان نیر آفاق. وقت الفت و اتّحادست و هنگام محبّت و اتّلاف، کلّ امواج یک بحرید و انوار یک شمع، رشحات یک سحابید و معانی یک کتاب، شمع های یک انجمید و گل های معطر یک گلشن. تا توانید در محبّت و یگانگی کوشید و در خضوع و خشوع با یکدیگر. الحمدلله عشق

آباد از بدایت اشراق میثاق احبایش ثابت و دوستانش خالص، یأجوج شبها تا به حال رخنه نمودند و مأجوج اریاب ان شاء الله هیچ وقت اثری نتواند نمود. جمال قدم روحی لأحبائه الفداء تأییدی خاص به اهل عشق آباد فرمود و نظر عنایت مخصوصی داشت لهذا این عبد را امید چنان است که پرتو آن شهر جهانگیر گردد و نفحات قدسش هفت اقلیم را معطر نماید، یوماً فیوماً امرالله قوت گیرد و کلمه الله اعتلا جوید. شکر کنید جمال ابهی را. ع ع

نفسی اهل فتور شرور به آن ارض توجه خواهد نمود، با رسائل شبها و اوراق محرّفه مصحفه. باید احبای الهی به قوتی و ثبوتی قیام نمایند که نور میثاق ظلمات شبها را متلاشی نماید و سطوت محبت الله حقیقت بغضا را احاطه کند، به برهان مبین کتاب علّیین متمسک باشید که چون آفتاب افق توحید شب تحدید را زائل نماید. ای یاران الهی آن کشور پاک و مقدّس است مگذارید به لوّث شبها ملوّث گردد زیرا اهل فتور دسائس غریبی دارند، در بدایت اظهار ثبوت می نمایند کم کم تا گوشی پیدا کنند آن وقت سرّاً اللقاء شبها نمایند و قسم دهند که ابراز مده ستر کن و چون گوشی بیابی القا کن و البهاء علیک. ع ع [۳]

ارض یا

جناب ملا بهرام علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای بهرام سپهر عرفان، هر چند مکاتبه مستمرّ نه و مخابره متواصل نیست ولی حمد خدا را که در جمیع احیان در ظلّ رحمن و در آستان مقدّس حضرت یزدان به ذکر آن یار مهربان و سایر دوستان مشغول و مألوفیم، آنی فراموش ننموده و ان شاء الله نخواهیم نمود. ای ثابت، چون نسیم صبحگاهی بر هیاکل انسانی مرور نما و حیات جاودانی بخش و چون بوی خوش مشکبار جهان را به نفعه قدس عنبر بار معطر کن چون سراج و هاج محفل یاران به انوار عرفان روشن نما و چون پروانه مشتاق حول شمع آفاق بال و پر بسوز و چون شجر بارور سبز و پر ثمر گردد. ای راسخ بر عهد، وقت آن است که آتش پر نور میثاق را در آتشکده دل ها برافروزی که خس و خاشاک نقض را به کلی بسوزد و خرمن شبها را محو و نابود نماید. ای بنده خسرو کشور یزدان، وقت بندگی است

و هنگام آزادگی دستی از آستین برآر و بر جهان و جهانیان در و گوهر نثار کن، گنج روان در آستین داری و لعل بدخشان در کان دهان، لآلی معانی در صدف دل مکنون داری بر آذان مبذول کن، روز میدان است و وقت گوی و چوگان، همتی کن که این گوی سبقت و پیشی را بر بایی و لشکر شبهات را به کلی شکست دهی و ظلمات ارباب را زائل نمائی زیرا باد سرد خشک سختی به حرکت آمده است که به محض مرور بر نفس ضعیفی چنان منجمد و مخمود می نماید که شعله آتشکده سده گرم نمی نماید، نفوس نحیفه را باید از این سرمای استخوان سوز محافظه نمود زیرا ناقضین عمله موتند رؤیت شان سبب افسردگی است تا چه رسد به صحبت شان، بوی مشک جان دماغ معطر نماید و رائحه گلشن جان بخشد و بوی گلخن مشام را منزجر و مزاج را معتدل و مختل می نماید، این باد سرد صد قطار سم از شبهات و زهر الواح محرّفه در آستین گرفته و در حرکت است و البهاء علیک. ع ع

حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاءالله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، تحریری که از حوالی کاشان مرقوم نموده بودید رسید، سبب بهجت و سرور بود و دلیل بر ارتفاع کلمه خداوند غفور. الحمدلله رایت تقدیس دافق است و نخل امید باسق، نفحات قدس در هر صقعی منتشر است و آوازه جمال قدم در جمیع عالم صیت مستمر، نفحه مشکبار از جمیع اقطار می وزد و آیات فتوح روحانی در کل صفحات آفاق ترتیل می گردد. آغاز تأسیس مشرق الاذکار در جمیع اقطار به کمال همت گشته عنقریب آهنگ تقدیس و تهلیل در اسحار از مشرق الاذکار به ملاء اعلی می رسد. یاران الهی باید به شکرانه این نصرت رحمانی جانفشانی کنند و به اخلاق روحانی و روش و سلوک یزدانی و تنزیه و تقدیس و انقطاع و انجذاب در بین خلق محشور گردند تا هر یک انجمن روحانی را شمعی نورانی گردند و در این عالم فانی علم باقی برافرازند. مکاتیبی که خواسته بودید جمیع مرقوم شد و در طی این مکتوب است. ع ع

یزد

جناب سید هاشم و جناب حسین محمد آباده ای علیهما بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

ای دو متوجه الی الله، ایامی می گذرد آلامی در گذر است هر محنتی در سبیل حضرت احدیت منحت است و هر بلائی صفا و هر جور و وفا، سبب سرور است و جبر و علت نشاط است و انبساط. نامه شما قرائت شد شبنمی از یم وفا بود و پرتوی از کوکب محبت الله، علت سرور گردید زیرا دلیل جلیل بر سلوک در سبیل هدایت بود و اقتباس از مشکاة موهبت. از خدا می طلیم که روز به روز در محبت روحانیّه افزایش یابد و یوماً فیوماً در درجات عرفان ترقی نمایند و سبب تنویر ابصار شوید و تنزیه افکار و تقدیس نفوس، ترویج آیات توحید کنید و تشویق و تحریص بر سبیل رب فرید. و علیکم التّحیّة و الثّناء. ع ع

به واسطه جناب قابل، وزیر آباد

جناب فتح الله علیه بهاء الله

هو الله

ای فتح قریب، از بحر فیض نصیب بردی و از ملکوت غیب بهره بی ریب، آتشی از نار موسی در دل افروختی و پرده نفس و هوی بسوختی، چون دردانه در آغوش صدف محبت الله پرورش یافتی و چون نهال پر نشو و نما در جویبار معرفت الله زیبایش جستی. این است موهبت شهریار عالم بالا و بخشش تاجدار جهان پنهان. و البهاء علیک. ع ع [۴]

یزد

جناب آقا حسین عطار علیه بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

ای عطار ای جان نثار، چندی پیش نامه مشکباری ارسال شد. حال جناب سید تقی حاضر و روایت کند که گله نموده اید و حق مشروع طلب نموده اید، شما مغدورید و من معذور، در دعوی محقید و من معاف زیرا البتّه باید تحاریری چند نگاشته ارسال گردد، ولی میدانی چه طوفانی احاطه نموده است، این عبد در محیط اعظم در چهار موج

حوادث در طوفان بی پایان بلایاء افتاده و اشغال و متاعب به درجه‌ای که وصف نتوان نمود. خصومت و هجوم دول و ملل معلوم و واضح و دسائس و وسوس و مفتریات اهل شبهات مشهود و ثابت و اشغال و امور احباء مبین و لائح و امور امریه و نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله در جمیع مشارق و مغارب واجب و به شرق و غرب از هند و ایران و توران و اروپا و آمریکا مخابره لازم و جمیع امور دوستان و یاران در این صفحات مواظبت مفروض و احزان و آلام از وقوعات یومیة اهل فتور حاصل، باوجود این عبد به ذکر شما مشغول و به تحریر مألوف. ملاحظه کن که زحمات و مشقات به چه درجه‌ای. ربّ قوّنی علی حمل هذه الأمانة الكبرى و اعنّی علی التّحمّل لهذه المصیبة العظمی و ارزقنی صبراً جمیلاً و اجعلنی من عبادک الصّابرين و الحقنی بعبادک الصّالحین، إنک انت الکریم إنک انت الرّحمن الرّحیم. ع ع

به واسطه جناب آقا محمّد علی کاشانی، طهران

جناب آقا میرزا احمد شیرازی علیه بهاء الله

هو الله

ای دوست حقیقی، آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و سبب سرور وجدانی گشت. الحمد لله به محبت آن دلبر یکتا رسوای آفاق شدی و سرمست و شیدا گشتی، لهذا وقت سرور و حبور است و هنگام حشر و نشور. مطمئن به فضل رحمن باش و مشغول به کسب و کار اطاعة لأمر ربّک المختار. انشاء الله برکت رخسار می نماید و موهبت حاصل می گردد و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

به واسطه جناب آقا محمّد علی کاشانی

جناب میرزا جلال ابن آقا میرزا احمد شیرازی علیه بهاء الله

هو الله

ای مفتون اسم اعظم، ایمان و ایقانت به نیر آفاق و ثبوت و رسوخت به عهد و میثاق در آستان نیر اشراق مقبول و محبوب افتاد، حمد کن خدا را که به چنین بخششی مؤید و موّق شدی و مظهر چنین عنایتی گردیدی. این درّ مکنون و لؤلؤ مخزون زینت تاج اهل ملکوت است قدر و قیمتش بدان و به شکرانه پرداز و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

پورت سعید

جناب حاجی سید جواد علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده صادق جمال ابهی، مکاتیب رسید و بر آه و ناله و گریه و زاری شما در مصیبت احبّاء و هجوم اعداء مطلع گشتم. فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظلم و عدوان سوزان است و جمیع فریاد و فغان می نمایند و اگر چنانچه چشم ها خون بیارد و دموع نهر جیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد و احزان ساکن نگردد. این از این جهت، ولی نظر را پاک و مطهر نما، ملاحظه کن که به چه موهبتی فائز شدند و چه عنایتی را حائز گشتند، لب تشنه به چه بحر عذب فراتی رسیدند و در نهایت فقر و فاقه به چه کنز عظیمی رو بردند. قطراتی از خون فدای حضرت بیچون کردند ولی خونبها را از جمال ابهی گرفتند و کأس فضل و عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند.

و اما از جهت امرالله، این واقعه عظمی سبب اعلاء کلمه الله گردد و نشر نفحات الله، نسمة الله به هبوب آید و نیر موهبت الله طلوع کند. امر صد مرتبه عظیم تر شود و رایت الهیه بلندتر گردد، آیت تقدیس ظاهر شود جمیع ملل عالم از هجوم جنود شهادت مغلوب و مقهور و مهزوم گردند، سطوت کلمه الله شرق و غرب را به حرکت آرد و جیوش ملا اعلی چنان هجوم نمایند که جمیع احزاب مهزوم گردند. این است که می فرماید، جند هنا لک مهزوم من الأحزاب هذا هو الحق و ما بعد الحق إلا الضلال، مطمئن باش. ایرانیان کف زناند چه عجب، پاکوبانند چه عجب، خندانند چه عجب، کامرانند چه عجب، رقص کنانند چه عجب. هذا دأب الأحزاب فی القرون الاولى. ولی این رقص را نقص عظیم در پی و این خنده را گریه پاینده در عقب و این سرور را عذاب قبور در پس و این شادمانی را ندامت و پشیمانی مقرر، فسوف ترونهم فی خسران مبین. شماها اعتنائی نکنید اهمیتی ندهید اظهار اضطرابی ننمائید مدارا کنید به تبسم بگذرانید، اگر چنانچه روبرو شخصی ملامت نمود شماتت کرد به معقولیت تمام بگوئید، حضرات شهداء اقتدا به شهیدان دشت کربلا کردند، یالیت کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً. همیشه چنین بوده تازگی ندارد، لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام والسلام. پی حرف را نگیرید، اگر چنانچه دیدید مجادله خواهند طفره زنی و به سکوت بگذرانید. ع ع صورتی از این را به مصر ارسال دارید و همچنین به هند و هر جا که مصلحت دانید. ع ع

جناب امین علیه بهاء الله

هو الله

ای امین نازنین، مکتوبی که به جناب افنان مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و از خبر ثبوت و انجذاب احباب نهایت روح و ریحان حاصل گشت. در این ایام که طوفان امتحان امکان را احاطه نموده یاران الهی باید در کمال حکمت به استقامتی قیام نمایند که کل احزاب حیران مانند، لهذا مژده استقامت دوستان و اماء رحمن مانند نسیم اسحار و نفحه ازهار مشام وجدان را معطر نمود. آفرین بر آن نفوس مقدسه منجذبه که مانند سد آهنین چنین ثبوتی آشکار نمودند. ما بند گانیم جان و دل بر کف تا در ره جانان نثار نمائیم و این را اعظم مواهب حضرت رحمن شماریم، در وقت سکون اریاح هر شمعی روشن است ولی چون باد اشتداد یابد هر چراغی که مانند مشعل است برافروزد و شعله بیشتر زند. ای امین، الحمد لله تو خود را برای حق خواستی نه حق را برای خویش، یار آشنائی نه در بند بیگانه و خویش بر بلایا و محن مطلعی و بر مصائب وارده در سر و علن واقف. از خدا می طلبم که در جمیع اوقات در حصن حصین خلوص مصون باشی و در جمیع شئون محروس و محفوظ. الحمد لله حضرت افنان سدره مقدسه جناب حاجی سید میرزا تلافی مافات می فرمایند و در ثبوت و رسوخ ید بیضا می نمایند و الحمد لله فضل و مواهب رب الارباب بی حد و حساب است و اکیلل جلیل استقامت را بر فرق مبارک ایشان اعاده فرمود تا آماده جانفشانی گردند و به این جانفشانی کامرانی نمایند و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

یزد

حرم حضرت شهید، آقا محمد حسین و همشیره آقا میرزا باقر، خادم حضرات افنان شجره مقدسه الهیه علیهم بهاء الله

هو الله

ای امة الله حلیل شهید جلیل، آن ستاره صبحگاهی شهادت کبری هر چند از افق عالم غروب نمود ولی از اشرف نقطه ملکوت طلوع فرمود، زیرا در ملکوت ابهی مطلع نجوم شهدا در اعلی افق است و حال آن اختر نورانی چنان درخشنده و روشن است که شعاعش از عالم غیب به عرصه شهود می رسد و فیض وجود می گردد. عنقریب در نقطه ناسوت نیز مشاهده می نمائی که شعاع آن نجم چقدر ساطع است و لامع است فاشکری الله علی هذه الموهبة العظمی. ع ع

هوالبهی

جناب آقا محمد حسین در ظلّ الطاف و عواطف حقّ بوده و هستند از ملکوت ابهی
رجامی نمائیم که به فضل و موهبت کبرایش موفق فرماید که در این عالم فانی به امری
موفق شوند که چون نجم باقی از افق جاودانی طلوع نماید. ع ع

حضرت افنان سدرهٔ مبارکه جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ایّها الفرع المحمود من الشجرة المباركة، دلبر مهربان چون شاهد انجمن گشت عاشقان
به وجد و طرب آمدند، آن جلوهٔ ربّانی نفوس رحمانی را جذب و وله بخشید و ولوله به
شرق و غرب رسید، عاشقان آشفته و شکفته گشتند و در کمال اشتیاق به قربانگاه عشق
شتافتند و جان فدای جانان کردند، نفسی قصور نداشت و سعی مشکور شد و جانبازی
در آفاق مشهود گشت، البتّه پرتو آن روی تابان چون بتابد جان از کف عاشقان بریاید
دیگر در این مقام حکمت راه نیابد بلکه از لوازم محبّت است، لهذا نفسی مسئول نه
بلکه کلّ مقبول، شایان شکرانیتند نه شکایت، اگر روایتی شود و یا حکایتی گردد از
ظلم ستمکاران است و درندگی گریان عوانان زیرا آن جفاکاران کاری کردند که از
بدایت نشئت عالم انسان الی الآن چنین ظلم و عدوانی دیده و شنیده نگشت، حکومت
به قدر امکان کوشید ولی موج هیجان متواصل به اوج آسمان، آن فرع مجید سدرهٔ
مبارکه فی الحقیقه در سبیل الهی نهایت جانفشانی نمود ابداً قصور نداشت بلکه سبب
اعلاء کلمهٔ ربّ غفور شد و نشر آثار یوم نشور نمود، حقیقت حال در ملکوت ربّ
متعال واضح و عیان است نه پنهان مطمئن باش. الیوم در ملکوت ابهی اهل ملأ اعلیٰ به
ستایش جمیع احبّاء مشغولند اما حکومت عادلّه باید نفوس غافله را تأدیب نماید و تنبیه
کند و به قدر امکان قصاص مجری دارد تا دیگر اشخاص تهوّر ننمایند و تجاسر نجویند
و مانند گریان درنده و کلاب گزنده چنگ و دندان به خون روحانیان نیالایند. از حقّ
می طلیم که این جانفشانی را سبب انتباه عالم انسانی نماید و ارض وجود را به خون
رنگین یاران نازنین گل و ریاحین رویاند تا روی زمین بهشت برین گردد و طاووس
علّین شهر تقدیس گشاید و گلشن توحید را تزیین نماید.

ربّ ربّ اَیّد هذا الفرع الجلیل بجنود تأییدک من الأفق المبین و إنک لتعلم یا الهی أنّه
بذل روحه فی سبیلک و اشتدّ علیه البلیاء فی محبّتک و نشر آثارک و نطق باسرارک و

ما اراد إلا رضائک إنک انت الکریم الرّحیم العزیز الودود و إنک انت علّام الغیوب. ع ع

به واسطه حضرت ابن ابهر

جناب سیف الله بیک علیه بهاء الله

هو الله

ای منجذب به نفحات الله، سیف الهی نطق و بیان است و حجت و برهان و حقیقت عرفان نه آهن و پولاد. آن سیف آلت قطع است و این آلت وصل، آن سلاح درندگان است و این اصلاح آزادگان، آن خونریز است و این مشکیز، آن سبب ممات است و این روح حیات، ملاحظه نما که چه قدر فرق در میان. پس تا توانی سیف رحمانی باش تا مانند صیف ثلوج اوهام را بگدازی و قلوب بارده را به حرارت بنوازی. حمد کن خدا را که موفق بر تأسیس مشرق الاذکار در آن دیار گشتی و سبب ترویج عبادت و عبودیت پروردگار و هذا من فضل ربک الرحمن الرحیم. ع ع

به واسطه حضرت ابن ابهر، کرمان

جناب ملا دین یار و دینار یعنی زر خالص، جانس همدم جانان باد

هو الله

ای یار دیرین و آئین، دینار در لغت تازی زر خالص را گویند تو نیز الحمد لله دینار تام العیاری که سکه اش اسم اعظم است و خطش ستایش و نعوت جمال قدم و چه فضلی است از این اعظم. ای یار مهربان، پارسیان را آگاه کن و نامه های آسمانی را گواه گیر، هزاران سال است که ملل منتظر این عصر جلیل بودند و ظهور اسرار رب مجید، الحمد لله پرتوی جهان افروز کیهان را ایوان آفتاب نمود و به جهان جان تازه ای مبذول داشت، شب تاریک حرمان گذشت و صبح نورانی اشراق دمید و دلبر آفاق به صحن چمن خرامید و شاهد انجمن گردید و جمیع اشیاء را تربیت نمود و حقائق اشیاء را به فیض ابدی پرورش داد و آن دلبر از خاور جهان پنهان تا ابدالآباد فیض بی پایان مبذول می فرماید. دفتر انتظار پیچیده شد و بساط فوز و فلاح گسترده گشت، نعمت آسمانی رسید و مائده یزدانی مهیا شد و تجلی ربّانی چنان احاطه کرده که ذرات کائنات به وجد و طرب آمدند ولی افسوس که خفتگان برنخاستند و کران نشنیدند و کوران ندیدند و افسردگان نیفر و ختند و نادانان نیاموختند، این است حسرت جاودان و این است خسارت

بی پایان.

ای یار مهربان، دو برادر مهر پرور و خویشان و بستگان را تحیت مشتاقانه این عبد برسان و بگو همتی نمائید تا مرغان چمن در این گلشن به نغمه و آواز آیند و بیان راز کنند، جانتان خوش باد. ع ع

مازندران

امه الله فاطمه، امه الله خدیجه، امه الله ایضا فاطمه، امه الله شهربانو، امه الله همشیره حاجی آقا، امه الله شرف نساء، امه الله قمر نساء علیهن بهاء الله الأبھی هو الأبھی

ای اماء جمال قدم، هر چند در کور فرقان طائفه نساء جنس ضعیف شمرده شدند و در حقوق قلیل النصیب، الرجال قوامون علی النساء نازل و للذکر مثل حظ الانثیین وارد ولی اهل فرقان پا از اندازه بیرون نهادند و از حد تجاوز کردند به قسمی که بیچاره نساء اسیر و مانند زر خرید شدند، ولی الحمد لله در این کور عدل الهی چنان خیمه و خرگاهی در قطب آفاق زد که نساء در جمیع حقوق سهیم و شریک رجال گشتند و علم و کم من ربّات الخدور و الحجال فاقت الرجال برافراختند، در میدان امتحان گوی سبقت و پیشی ربودند و در حمل شدائد و بلایا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت رایت ملکوت تقی گشتند و البهاء علیکن. ع ع [۵]

هو الله

ای اماء الرحمن، در این دم که قلم از کثرت جولان خسته و انامل ناتوان گشته، جناب ابن ابهر این ورق را پیشکش این عبد نمود، این عبد نیز این تعارف را به کمال ممنونی و خشنودی قبول نمود ولی کلک سریع حکم اسب تازی دارد و انامل کاتب حکم سوار، چون فرس بماند سوار چه کند؟ ولی این سوار الحمد لله به عون و عنایت جمال قدم بی اسب و تازیانه جولان کند و میدان گیرد و به صفوف عالم زند و سپاه الوف بشکند، به تأیید ملکوت ابھی صفدر است و به قوت ملأ اعلی حیدر جان پرور، در جمیع نقاط عالم صف جنگ بیاراید و کشور بگشاید و ملل و امم را خاضع باب احدیت نماید.

پس ای اماء رحمن ای کنیزان یزدان، چون بحر بجوشید و چون مرغان جنت ابھی بخروشید، هر یک از شدت وجد به ترانه ای در این گلشن به محامد حضرت مقصود پردازید، پر شعله باشید نه مخمود پر شور باشید نه محزون، آیات توحید باشید و بیّنات

خداوند مجید، اشجار حدیقه مواهب باشید و اثمار شجرة الطاف ربّ کامل، مظاهر عنایت جمال مبارک باشید چه که قوّت روح القدس مؤید شما و البهاء علیک. ع ع

حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند
هو الأبهی

ای فرع بدیع سدره مبارکه، در این وقت که در دامنه جبل کرمل در مقام حضرت خضر ابوالعباس نشسته و تنها و یگانه و فارغ از خویش و بیگانه بیاد و ذکر تو مشغولم عجا تو نیز به دعای من مشغولی، اگر به لسان نیستی البتّه به قلب هستی زیرا تو افنان دوحه مبارکه ای من عبد منیب بیچاره، البتّه باید دعا کنی و عجز و نیاز آری و تضرّع و زاری فرمائی و به ملکوت ابهی ابتهال نمائی که:

ای بهای جهان آسمانی ای ملیک کشور رحمانی ای محبوب و مقصود من ای معبود و مسجود من، این مرغ شکسته بال را که پرواز دادی بال و پری عطا فرما و این شخص علیل را که چنین امانت ثقیل حمل فرمودی قدرت و قوّتی احسان کن، از جمیع جهات عالم و افواج امم صد هزار تیر پُران است و او فرید و وحید و ناتوان و اردوهای ممالک و طوائف در هجوم است و او تنها و یک تن بینوا. پس ای جان و جانان تو امدادی فرما و استعدادی بخش چه که هجوم شدید و شعوب چون اجسام حدید، نه معینی و غم خواری و نه یاور و ظهیری و داد دهی و داوری و یار بردباری. ای پروردگار تا چند او را در حیات مستعار بر قرار داری وقت آن است که این طیر پرواز به جوار رحمت نماید و در ملکوت مغفرت لانه و آشیانه کند. تویی رحمن تویی یزدان. ع ع

یزد

حضرت افنان سدره منتهی آقا سیّد میرزا علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند
هو الأبهی

ایّها الفرع الرّشیق من السّدره المبارکه، هر چند مدّتی مدیده خبری نرسیده ولی این عبد از برایت هماره تأیید طلیده و پرشش کرده، بعضی گفتند که ساکنند و صامت، برخی گفتند که نامیند و نابت، قومی بر آنند که ساکن صومعه گشتید و مسجد و متعبّدید نه صامت و حزبی گویند که والهید و ساکت. من گویم نباید چنین باشد چه که حنین قلبش به سمع می رسد و انین جاننش از حال جدیدش خبر می دهد، عنقریب جام سرشار

محبّت الله را به دست گیرد و سرمست در انجمن رحمن ساقی شراب عهد الست گردد و می پرست شود و سبب شور و وله گردد و چون ماء حیوان سبب حیات قلوب دوستان شود و اوراق شبّهات در میثاق الهی را که منتشر آفاق گردد از هم بدرد و مظهر الطاف تیر آفاق شود. ع ع

به واسطه جناب امین

جناب رضا خان یاور اشتها ردی علیه بهاء الله

هو الله

ای یار مهربان، جناب امین همواره ستایش بسیار از آن بنده پروردگار و ابناء امجاد مختار خان و محمد خان و یوسف خان و اهل بیت نموده اند و همچنین از امة الله خاله و اسد الله ذکر خیر نموده که به خدمت احباء موفّقند. این تمجید در این یوم مجید دلیل بر استقامت بر امر ربّ حمید است و ثبوت بر امر الله و رسوخ در دین الله و مقاومت احزاب فاجره و عصبه خاسره و گروه طاغیان و یاغیان، یعنی هزله رذله خذله از اعظم مواهب حضرت یزدان است. چون آن قوم عنود از مقاومت برهان ساطع حی قیوم عاجز شدند لهذا تمسّک به رذائل جستند و مانند گرگ بر اغنام الهی هجوم نمودند و این سبّیت را موهبت گمارند و این خونخواری را بزرگواری شمرند. این است شأن هر عاجز فاجر قاصر زیرا شجاعت انسان به قوّت برهان است نه سهم و سنان اگر تیز چنگی و درندگی برهان حقیقت باشد گرگان نعوذ بالله سرور ابرارند و ائمه هدی و نستعید بالله عن ذلک. خوارج در زمان حضرت امیر علیه السلام چون از حجّت و برهان قاصر بودند تمسّک به سلاح عاجز کردند تیغ و شمشیر بر فرق مطهر زدند و آن شاه رحمانیان را شهید شمشیر طغیان نمودند، و همچنین جمیع انبیاء و اولیای الهی را، اگر بزرگواری به خونخواری است حیوانات مفترسه سرور کائناتند و مفخر موجودات، کلب عقور شخص و قور است و جلاد منفور سید حضور و نعوذ بالله من هذه الشرور و عليك التّحیة و التّناء. ع ع [۶]

یزد

جناب محمد علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای مشتاق دیدار، هر سری را سری است و هر دلی را هوس و هوائی، تو اگر از اهل سرّ

تقدیسی سر در بیابان عشق بگذار و در این فضای بی پایان جولان کن و اگر سودای کوی الهی داری دل و جان رایگان نما و گرنه این منزل به آخر نرسد و مقصود حاصل نگردد و چهره خویش معشوق نگشاید و البهاء علیک. عبدالبهاء ع

جناب زائر آقا محمد حسین علیه بهاء الله الأبھی
هو الله

یا من تشرف بعتبة روضة مقدسة الارحاء غبطة الجنة العليا، حمد خدا را که به عون و عنایت حضرت احدیت به شرف زیارت مطاف اهل ملکوت ابھی فائز گشتی و روی را منور و موی را معطر و خوی را غبطة شهد و شکر نمودی، آنچه آرزوی کرویایان بود یافتی و نرد محبت باختی و آهنگ قرب حق نمودی، خوشا به حال تو. پس زبان به ستایش جمال ابھی بگشا و به ذکر جمال قدم روحی و کینوتی لاجبائه الفداء مشغول گرد تا تأیید احاطه کند و توحید چون شمع در شبستان دل برافروزد و جمیع حجابات بسوزد. قسم به اسم اعظم که تراب آستان جمالش مقرر اعظم حقائق وجود است چه که جلوه گاه شهود است ولی کو بصر که ببیند و کو سمع که بشنود و کو قلب که ادراک کند، هنیئاً از برای نفوسی که از آن تربت مقدسه روائح مسکینه استشمام نمایند. و البهاء علیک و علی کل ثابت علی الميثاق. ع ع

به واسطه غفار خان

طهران

جناب حاجی احمد آقا علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده آستان یزدانی، برادر مهربان تو از این اسیر زندان خواهش تحریر نامه به شما نموده، ملاحظه فرما که جوشش دریای مهر و وفا به چه درجه است که در ماه رمضان باوجود شدت و سورت صیام باچشمی گریان و دلی سوزان در ماتم شهیدان به نگاشتن نامه به خط خویش پرداختم، ینبغی لک ان تشکر ربک الرحمن الرحیم. پس تو نیز در حالی به قرائت این نامه پرداز که حرارتش از آنجا به دل مشتاقان الهی تأثیر نماید و سبب تسلی قلوب یاران گردد و علیک التحية والثناء. ع ع

طهران

جناب غفار خان علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده الهی، محرّره شما رسید و از گلشن معانیش رائحه معطّری وزید، دلیل بر رقت قلب لطیف داشت و توجه و توکل و تشبّث و توسّل در این یوم شدید که آتش امتحان افروخته و پروانه دلدادہ را بال و پر سوخته. خوشا به حال تو که در چنین ایامی نامه نگاشتی و بنای وفا گذاشتی و فکر خویش را بر تحصیل رضا گماشتی. خوشا که در چنین روزی ظهور و بروزی نمودی و انشاء الله منصور و فیروزی. ملاحظه نما که ایام زندگانی به چه سرعت می گذرد و بی ثمر و نتیجه می ماند و نفع و سودی نماند مگر مردان خدا را که علم وفا بلند نمایند و همت ارجمند کنند و بنده مستمند حق گردند، آنان به فیض اعظم رسند. ع

به واسطه امه الله ورقه روحانی علیها بهاء الله الأبھی، خراسان

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای یاران عبداله، امه الله روحانی مکتوبی از لسان شما انشاء نموده و ارسال داشته اند مضمون آه و انین است و ناله و حنین، شکایت از بعد و هجران است و ناله و فغان از شدت حرمان. این عبد به محض تلاوت به درگاه احدیت لابه و زاری می نماید که شاید الطاف رحمانی جلوه نماید و سرور و جبور برای قلوب حاصل گردد.

ای یاران الهی مغناطیس فرح آسمانی رضایت جمال الهی است تا توانید طلب رضا نمائید و به وفا قیام کنید از خدا بخواهید که اخلاق الهی جلوه ای در عالم انسانی فرماید تا جمیع آمال میسر گردد و نهایت قریبت به درگاه احدیت حاصل شود زیرا به مجرد اعتراف به وحدانیت الهیه مقصود بالتّمام حاصل نشود وقتی مجمع انسانی معرض فیوضات رحمانی گردد که نصایح الهی در قلوب تأثیر کند و هر یک از بندگان حق در میان امم و ملل مانند شمع روشن گردد. این روشنائی صدق است و انصاف و امانت است و دیانت و وفاست و صفا و انقطاع از ما سوی الله و خضوع و خشوع و تذلل و انکسار و تنبه و اشتعال و بیان و تبیان، بالاخصّار جمیع فضائل روحانیه عالم انسانیه انوار است و صفات بهیمیّه از حسد و غضب و حرص و تعلق به این عالم و سائر شئون عالم

حیوان ظلمات فوق ظلمات. حال اگر نفسی به صورت انسانی در آید ولیکن از شئون رحمانی غافل گردد آن نفس به حقیقت از بهائم است بلکه نادان تر از هر حیوان صامت. پس ای یاران الهی، نظر به اعتراف لسانی ننمائید بل تعمق و امعان در صفات انسانی ننمائید، راحۃ طیّبة انقطاع را از هر گیاهی که استشمام ننمائید آن گل صد برگ رحمانی است و ریحان گلشن ربّانی والّا هر چند سبز و خرم است ولی بی نکهت صبحدم چه ثمری و چه اثری و چه نفعی و چه فائده‌ای. از فضل جمال ابهی امید چنان است که جمیع احبّاء به این موهبت کبری موفق و مؤید گردند. ع ع [۷]

به واسطه امة الله روحانی

دو صبیّه حضرت میرزا باقر شهید فرید امة الله فاطمه سلطان و امة الله کوچک خانم علیهما بهاء الله

هو الله

ای دو کنیز عزیز در گاه احدیّت، پدر بزرگوار الحمد لله در افق شهادت کبری کوکب نورانی است و نجم بازغ رحمانی. ملاحظه ننمائید که چه بسیار نفوس در زمان آن مقرب درگاه کبریا موجود بودند و کلّ به اسفل در کات رجوع کردند، نه عزّتی نه ثروتی نه منصبی نه قدرتی نه مشیختی نه اجتهادی نه وزارتی نه امدادی، کلّ فانی و زائل و محو و نابود گشتند ولی آن شمع نورانی شهادت کبری نورش تابنده در ملأ اعلی است و الی ابد الآباد از افق عزّت ابدیّه مشرق و لائح و عیان است. شما که دو ثمر آن شجرید تأسی به او ننمائید شب و روز آرام مجوئید و نفسی به راحت برنیارید مگر آن که در منهج او سلوک کنید و دافع ظنون و شکوک گردید، نورانی باشید رحمانی ملکوتی باشید آسمانی. آنچه در عالم ناسوت است فانی و مفقود و آنچه در حیّز ملکوت است باقی و موجود. ملوک جهانگیر اسیر طبقات تراب گشتند، نه نام و نشانی نه اثر و نه سلطانی نه صوت و آوازی نه صیت و ناز و نیازی، کلّ معدوم صرف گشتند ولیکن اضعف نفوس چون به ظلّ ربّ رحمان درآمد کوکبش لامع است و سراجش ساطع، صیّتش منتشر است و صوتش مرتفع، علمش افراخته است و خیمه اش مرتفع، نورش باهر است و سرّش ظاهر ولو به ظاهر شبانی بود و یا ضعیفتر انسانی و علیکم التّحیّة و التّناء. ع ع

مشهد

جناب ملا علی بجستانی علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای سرمست جام الست، وقت ذکر و ثناست و روز نطق و ندا و استمداد از جمال ابهی، ابواب مفتوح است و الواح مشروح، انوار مشهود است و اسرار مشهور، حجابات مرفوع است و سبحات مشقوق، حجت بالغ است و برهان ساطع، نعمت کامل است و فیض شامل. زمان آن است که توجه به ملکوت ابهی نمائیم و توسل به ممالکة الاخری جوئیم، پرتو الطافش را از افق لامکان مشاهده نمائیم و شعاع طلعتش را از مشرق غیب امکان ملاحظه کنیم، فیوضاتش اگر تا به حال از جمیع جهات بود حال عنایاتش مقدس از جهات است و انوارش اگر از نقطهٔ دائرة وجود ساطع بود حال از جمیع محیط باهر، جمالش اگر از افق شهود طالع بود حال بر جمیع وجود فائض و البهاء علیک. ع

جناب احمد ابن من صعد الی الله النبیل قبل علی من اهل قائن علیهما بهاء الأبهی

هو الأبهی

ای جوان رحمانی، ناله و فغان از هجران و حرمان نمودی و حسرت و حرقت از فرقت جمال جانان بیان کردی، آتشی از سوز جانگداز برافروختی و قلب مجروحان را و کبد محرومان را بسوختی. این سوز و گداز را بیان نتوان نمود و این حرقت و حسرت را تحریر و تقریر نتوان کرد، قلم ضعیف را چه قدرت این شرح بسیط باشد و مداد قلیل را چه یاری بسط این بحر عظیم بود. پس این ناله و فغان را در عالم دل و جان گذاشتن بهتر و خوشتر است و چون شعلهٔ آتش در درون پیچد و سرپوشیده ماند و سر نهفته گردد سوزش و شدتش بیشتر باشد و حرقت و تابشش عظیمتر گردد. این عباد اگر چه به آتش فراق سوختیم لکن جناب والد الذی صعد الی الملکوت الأبهی مسرور و مستبشر شد و به مشاهده و لقا فائز گردید و جناب نبیل اکبر نیز به عالم ابهی پرواز نمود و در ظل سدرهٔ منتهی مأوی جست و در فردوس اعلی به شرف لقا فائز گشت و کأس عنایت را از دست ساقی احدیت نوشید، و این مهجوران را آرزو چنان است که در مشهد فدا جانبازی نمائیم و خنجر جفا از این خنجر وفا موجی از دماء به حرکت آرد.

باری، ای مرغ آشیان محبت الله در سبیل الهی سعی و کوشش کن و جهد و جوشش که ترویج دین الله نمائی و اشعال نار محبت الله، لعمری هذا هو الموهبة العظمی

و الوسيلة الكبرى للفوز و اللقاء في الملكوت الأبهى. ع ع

جناب جوان روحانی علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای نهال سبز پر طراوت حدیقه محبت سلطان احدیت، شکر کن خدا را که در این عصر مجید و قرن فرید در ظلّ فعالّ لما یرید محشور شدی و در حلقه عاشقان و زمرة والهان مبعوث گشتی. چشم از غیر حقّ پوشیدی و به جمال الهی گشودی، دل از جهان و جهانیان بریدی و به روی آفتاب عالم بالا بستی و به گروه آزادگان و افتادگان و آشفتهگان در راه جانان پیوستی و اصنام اوهام را شکستی و از بند شدید احتجاب و زنجیر غفلت از ظهور مالک يوم المآب نجات یافتی و رستی و شمس حقیقت پرستی. دیگر چه خواهی و چه جوئی و چه گوئی و چه موئی. بر شاطی بحر احدیت شتافتی و علم ایقان برافراشتی و خیمه و خرگاه برافراختی و در میدان عرفان سمند همیمان تاختی و آن دلبر یکتا را معشوق اعلی را جمال ابهی را شناختی. اگر به عظمت این موهبت پی بری از فرط شوق برپری و چون شمع نور در مشكاة جبر برافروزی و جهانی را به آتش محبت الله بسوزی و سرگشته و شیدائی گردی و آشفته و رسوائی شوی، پرده اغیار بردری و زنجیر زندانیان بگسلی، جام الهی دست گیری و از صهای معانی سرمست شوی، بنوشی و بنوشانی و عالمی بخروشانی و البهاء علیک. ع ع

یزد

جناب آقا سید باقر خادم افنان علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای خادم صادق، این خادمی سروری است و این بندگی آزادگی و این غلامی پادشاهی. هر چند در این جهان آب و گل پنهان است ولی در جهان یزدان آشکار و عیان. عید ولكنّ الملوك عیدهم و عبدهم اضحی له الكون خاضعاً. یاران یزد فی الحقیقه چنان جانفشانی نمودند که اهل جهان آسمانی را واله و حیران نمودند و نعره یا بهاء الأبهی را در زیر تیغ و شمشیر به فلک اثر رساندند، روحی لهم الفداء کینوتی لهم الفداء و حیاتی لهم الفداء و مماتی لهم الفداء.

سبحان الله از خون شهیدان، آن دشت و صحرا گلزار و لاله زار گشت، ولی مشام غافلان

هنوز به زکام مبتلا. عنقریب چنان برویاند خدا که اهل مشرق و مغرب مبهور و حیران مانند ولی آن ستمکاران بلکه جمیع اهل آن کشور را جلیل اکبر بلایا مسلط نماید. در قرآن می فرماید فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ امهلهم رویدا، می فرماید مهلت ده تعجیل مکن نعمت عاقبت مقرر است مگر آنکه متضرع و مبتهل گردند و توبه نمایند، پشیمان شوند و ندامت آرند و مناجات کنند و عفو گناهان خواهند ان رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ولی احبای الهی باید که آن ستمکاران را خیر خواه شوند و از خدا عفو و غفران طلبند و در مقابله چنان معامله نمایند که هر کس از مهربانی ایشان حیران ماند زیرا آن نفوس بیچاره مانند گرگان در دست نفس اماره اسیر و گرفتار، لهذا باید بر اسیران رحم نمود و از برای ایشان طلب عفو کرد، هر ستمگر چنان به نائره غضب افروخته است که زمام از دستش رفته سبعت او را مجبور بر غرور نموده که مانند مست مخمور از کردار خویش ممنون و مسرور است، باید بر این نفوس رحم نمود و سیئات را به حسنات مقابله نمود، شأن یاران الهی چنین است و روش و سلوک روحانیان چنان. دعا کنید و به درگاه احدیت فرغ و جزع نمائید که این نفوس را از این خونخوارگی نجات دهد و به اخلاق آسمانی حیات بخشد. به جناب آقا اسمعیل گازر جوابی مرقوم شد در جوف است برسانید و علیک التحیة و الثناء. ع [۸]

به واسطه جناب آقا سید باقر خادم افنان

جناب آقا اسمعیل گازر علیه بهاء الله

هو الله

ای مقبل الی الله، آنچه نگاشتی ملاحظه گردید. مخابره و مکاتبه بر دو قسم است روحانی و جسمانی. اگر مواهب معنویه شامل است و الطاف روحانیه کامل این مکاتبه معنویه است، پس اگر در مخابره ظاهری فتوری حاصل ضرر ندارد زیرا به مقتضای اعطاء کل ذی حق حقّه مخاطبات روحانیه در هر صورت واقع و الطاف و مواهب منوط به صدور مکاتبات نه. مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح به حضرات حواریین مکاتبتی نفرمود و همچنین حضرت رسول علیه السلام مخابره ای نفرمود ولی الطافشان شامل و عنایتشان کامل. این عبد از حقّ مسئلت می نماید که یاران رحمانی را همواره به مخابرات روحانی روح و ریحان بخشد، و جناب آقا حیدر علی و جناب آقا حسین قصاب را به تحیت ابدع ابهی سرور و شادمانی بخش و بگو شما هریک باید در آن کشور به خدمت بازماندگان

شهداء پردازید. والله الذی لا اله الا هو که نهایت آرزوی عبدالبهاء این است که کهتر خادم آن عزیزان الهی گردد و عليك التَّحِيَّةُ و الشَّاء. ع ع

هو الأبهی

ای احبای الهی، در این کور رحمانی و دور اسم اعظم صمدانی نفوسی فائز شدند که از راحت جان و آسایش وجدان گذشتند، بلایای سبیل محبوب را به منتهای آرزو خواستند و مصائب و رزایا را چون مواهب و عطایا تمنی نمودند، سموم مشئوم را چون سلسیل عنایت چشیدند و جام پر درد بلا را چون شهد بقا از دست ساقی موهبت کشیدند، در سبیل جمال قدم روحی لشهداء میادین حبه فداء مال و جان فدا نمودند و در قربانگاه عشق چون ذبیح صبیح شتافتند و روح را به منتهای شادی و سرور در راه حضرت ربّ غفور انفاق نموده و نمایند. چنانچه ملاحظه نمودید که شهدای ارض یا کأس شهادت را به چه مسرت از دست ساقی عنایت نوشیدند و در میدان جانفشانی به چه روح و ریحان دویدند، فدیت روحهم بروحی و جسمهم بجسمی و ذاتهم بذاتی و دهمم بدمی و کینونتهم بکینونتی، لا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربّهم یرزقون. حضرت اعلی نقطه اولی روحی لنفحات عبقت من ریاض تقدیسه فداء در قیوم اسماء از لسان حوریّه فردوس می فرماید، تالله انّی لحوریّه ولدتنی البهاء فی قصر من الیاقوت الرّطبة الحمراء، بعد از لسان او باز می فرماید و انّی و من فی الفردوس لمشتاق لنفس قد قتلت فی سبيله. ع ع [۹]

جناب سمی مقصود ابن طیب علیهما بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای ناظر به ملکوت ابهی، آنچه مرقوم شده بود مشهود و معلوم گردید و هر چه مسطور گشته منظور آمد، هنیئاً مرئاً لک هذه الکأس الطّافحة بصهباء موهبة الله. از فضل حضرت دود سلطان وجود سائل و آملیم که آن نونهال بوستان محبت الله در جنت ابهی که در قطب امکان خیمه و خرگاه برافراشته چنان بار و شکوفه نماید و شاخه و برگ برویاند که تزیین این گلزار شود و زینت این جویبار گردد و به اثمار بدیعه لطیفه بارور شود. ای ناظر الی الله، جمیع آنچه مشهود و موجود و معلوم است عنقریب ملاحظه نمائی که فانی محض و اوهام صرف است و اعلام ملکوت ابهی فوق صروح عظمت کبری

متموج و آفتاب افق توحید در فلک بقا طالع و لائح و واضح و ساطع. طوبی لکم یا اهل البقاء بشری لکم یا اهل الوفاء بما انعم علیکم سلطان العماء البقاء فی ملکوتہ الأبهی و کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام. عبدالبهاء ع

مشهد

جناب سیّد محمّد از غندی علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای ریحان بوستان حبّ الهی، در این وقت که شمس فلک تقدیس از افق جمال ابهی در شدّت اشراق است وحده لا شریک له فی ذاته و صفاته و اسمائه و افعاله و فیوضاته و تجلیاته و لا شبه له فی علوّ برهانه و سموّ سلطانه و عظیم آیاته و مبین بیناته فأنّه وحده محبوب العارفين و مقصود المخلصین و معبود الموحّدين و ملجاء المؤمنین و ملاذ الثّابّین و الرّاسخین و معشوق الواصلین و الموعود فی جمیع الالواح المنزلة علی الانبیاء والمرسلین، در بحر توحید مستغرق شوید و در سماء تجرید عروج نمائید و در فردوس تفرید جاوید گردید به ملکوت ابهی توجّه نمائید و البهاء علیک. ع ع

جناب نصرالله خان علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی الأبهی

ای ناطق به ثنای جمال قدم و اسم اعظم، اگر از فیض سحائب ملکوت ابهی خبرگیری نعره یا بشری یا بشری از جان برآری و فریاد یا طوبی یا طوبی به کهکشانش رسانی و از شدّت فرح و وجد در کاشانه کالبد نگنجی بلکه چون فقیری که به گنجی پی برد و چون مریضی که از رنجی نجات یافت کف زنان و پاکوبان شادی کنان در بین ملأ امکان مشهود گردی و به اعلی النداء آواز برآوری هنیئاً لی مریئاً لی و لکلّ احبائی هذه الکأس الطّافحة بصهباء عناية الله المترشّحة بزالل موهبة الله و البهاء علیک و علی کلّ متمسّک بعهد الله. ع ع

هو الله

ای سمیّ حضرت یزدان، آن یار مهربان جلوه به امکان نمود و آفاق را به فیض ابدی منور کرد و به جهان لامکان صعود فرمود ولی فیوضاتش سرمدی است و تجلیاتش

ابدی، شمعش روشن است و موهبتش طراز هر گلبن و گلشن، آفتابش در نقطه احتراق است و مه تابانش فائض بر آفاق. این ظهور و بطون و رؤیت و غیبت و طلوع و غروب و شب و روز به حسب وجود بشری مثل ما بندگان است و الاّ شمس حقیقت را طلوع و غروبی نه و نزول و صعودی نه و ظهور و بطونی نه، لم یزل کان مشرقاً و یکون و کائن بحرش موج است و شمعش سراج و هاج، آفاق منور است و اشراقش فائض بر بحر و بر، ذاتش قدیم است اسمائش ابدی است صفاتش سرمدی، لم یزل کان و یکون و کائن از ابصار پنهان گردیده و از انظار نهان شده اما بر بصائر و ارواح آشکار و عیان است و موهبتش حیات دو جهان و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

به واسطه جناب آقا محمد علی مهاجر

جناب آقا علی ابن حاجی علی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای بنده الهی، از مضمون نامهات فرح و مسرت حاصل زیرا دلالت بر نور هدایت می نمود که الحمد لله دل روشن است و جان در کمند عشق یار انجمن، فیض روح القدس روح را چنان زنده نموده که از نسیم مهبّ عنایت در اهتزاز است و به رائحه جنت ابهی مشامش همدم و همراز. در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بودید این ایام موانع بسیار لهذا به وقت دیگر مرهون و موقوف. ان شاء الله در وقتش این آرزو حاصل گردد و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

به واسطه جناب آقا محمد علی مهاجر

جناب آقا حسن علی فیروز آبادی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای بنده حقّ، هر چه نگارم جواب نامهها تمام نگردد از بس که متّصلاً مانند امواج دریا مکاتیب پیایی می رسد. الان با کمال خستگی و ضعف مشغول به تحریر این نامه هستم، هر چند جسم خسته و ناتوان است ولی الحمد لله محبّت یاران در نهایت قوّت و قدرت بی پایان. از این است که کلال و ملال حاصل نگردد ولو تحریر دائمی مستمراً در کار باشد. از حقّ می طلبم که تو نیز در بلایای متواتره و مصائب متتابعه کلال و ملال نیاری بلکه بر حرارت محبّت الله و انجذاب به نفعات الله بیفزائی و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

أمة الله الموقنه همشیره آقا علی یزدی علیها بهاء الله

هو الله

آیتها المقبلة الى الله، لا تیأسی من روح الله إن ربك سلوة لقلبک و مونسک فی وحشتک و جلیسک فی وحدتک إنه هو اللطیف الکریم الرحیم. هر چند تنهائی و بی سر و سامان ولی مقبول در گاه خداوندی و مذکور در ملکوت بی مثل و مانند. آن دلبر مهربان مونس دل های پریشان است و همدم هر بی کس بی پرستار. از خدا خواهیم که در هر دم همدم آن یار مهربان باشی و به انس حق از الفت خلق مستغنی. در هر حال قلبی که به جمال باقی انس یابد از هیچ وحشتی پریشان نشود و از هیچ غربتی محزون و ناکام نگردد و البهاء علیک. ع ع

طهران

به واسطه جناب رستم پور بهمن پارسی

جناب آقا مهدی اخوان صفا علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان، مکاتیب و زیارت هائی که خواسته بودی مرقوم شد و ارسال می گردد. نفوس مبارکی که در سبیل اسم اعظم روحی له الفداء به مشهد فدا شتافتند و جان را رایگان مبذول نمودند و به قوه شهادت کبری بال و پر گشودند و به افق عزت ابدیه صعود نمودند ارواح آن نفوس مقدسه را ملأ اعلی زیارت نمایند و اهل ملکوت ابهی تقدیس کنند و عبدالبهاء تمجید نماید و در هر دم و شوقا الی ذلک المقام الأعلی و اظماء الی ذلک السلسیل الأحلّی گوید.

جناب کشیش مرکم صاحب فی الحقیقه صحابت کلّی نمودند و در این مصیبت به قدر امکان در راحت بازماندگان شهدا کوشیدند و به حفظ و حراست احبّاء قیام کردند. از ربّ جلیل اجر جزیل محقق و مقرر است. باید یاران الهی نهایت رضایت و ممنونیت را از ایشان داشته باشند و جناب مستر خدا بخش و احبّای زردشتی در حفظ و حراست احبّای الهی نهایت زحمت و مشقت را کشیدند. من منتهای رضایت را از ایشان دارم و از درگاه احدیت استدعای عنایت در حقّ ایشان نمایم.

جناب میرزا مهربان و خدامراد و ضلع ایشان و آقا بهرام و والده شان و شیرین و گوهر و آقا ملأ محمد علی و ضلع ایشان و آقا حسین خان و آقا حسن ریسمان فروش و

همشیره زاده‌ها و والده آقا حسین و آقا احمد و والده حاجی عبدالحسین و آقا میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد و آقا میرزا اسدالله و همشیره‌شان فاطمه و همشیره زاده‌ها و آقا سید محمد و آقا سید علی اکبر و آقا سید علی اصغر و والده‌شان بی بی فاطمه و همشیره سکینه کل را از قبل عبدالبهاء تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما و بگو:

ای یاران الهی و اماء رحمن من شب و روز به ذکر شما مشغولم و به یاد شما مألوف، از حضرت احدیت همواره طلب عون و عنایت کنم و استدعای فضل و موهبت نمایم تا همواره مظاهر الطاف خداوند یگانه باشید و موارد جود و احسان ربّ البریه تا فضل و موهبت از جمیع جهات احاطه نماید و پرتو حقیقت بتابد و نور احدیت طلوع کند و علیهم التّحیّة و الثّناء.

ای بنده الهی در خصوص حرمت اشتغال در ایّام سؤال نموده بودی، در سه روز عید رضوان شغل حرام است، روز اوّل و روز نهم و روز دوازدهم و همچنین عید مولود حضرت اعلی و عید مولود جمال مبارک و عید نوروز و عید مبعث. مقصد آن که در ایّام اعیاد اشتغال حرام است اما در رضوان سه روز و اگر در نوروز نیز در ایّام معدوده بیش از یک روز ترک اشتغال نمایند این عادت محبوب ولی فرض و واجب نیست و

علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

۱۲ جمادی الأوّل ۱۳۲۲

به واسطه جناب حاجی آقا محمد

طهران

جناب آقا محمد تقی مشکی باف علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای رفیق عبدالبهاء، الحمد لله از کأس الطاف سرمست باده محبت الله شدی، رخ را به نور معرفت الله روشن و منور نمودی و در دست اهل اعتساف افتادی و گرفتار ظلم ستمکاران بی انصاف گردیدی، اما به حقیقت این اعتساف سبب حصول الطاف گشت مشکی باف بودی مانند غزالان دشت محبت الله مشکین نافه گشتی یعنی نافه مشکین گشودی و آن دشت و صحرا را به رائحه محبت الله معطر کردی و این از فضل حق است و سزاوار صد هزار شکرانه و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

به واسطهٔ جناب حاجی آقا محمد، طهران

جناب آقا محمد آقا عبدالله علیه بهاءالله

هوالله

ای بندهٔ حق، در سبیل الهی مورد صدمات و زحمات گشتی و سرگشتهٔ کوه و بیابان شدی و این از نهایت عنایت الهی است که بنده‌ای از بندگانش در راه محبتش بادیه‌پیما گردد و سرگشته و سرگردان شود زیرا این پریشانی عاقبت راحت جان و مسرت وجدان است و این تفرقه مجموعی در انجمن آسمان و علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

به واسطهٔ آقا محمد علی مهاجر

جناب آقا محمد ابن عبدالله علیه بهاءالله

هوالله

ای بندهٔ خدا، از وطن مألوف آواره شدی و از خویش و پیوند دور و مهجور گردیدی، ولی این آوارگی و بیچارگی در سبیل خدای مهربان است و این صدمات و بلیات در محبت حضرت رحمان. این هجرت نیست وصلت است و این فرقت نیست موهبت است چون به عواقب امور نگری حقیقت آشکار گردد و عاقبت واضح و عیان شود. در امور نباید در بدایت نگریت نهایت را ملاحظه لازم الحمدلله ختامش مسک است و خاتمهٔ احوال فاتحهٔ الاطاف و علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

ط

احبای الهی علیهم بهاءالله الأبهی

هو الأبهی الأبهی

ای احبای الهی، مدّتی است که مکاتیب عبدالبهاء مخاطباً للاحباء صدورش فتور یافته این نه از قصور است بلکه بلایا و محن از جمیع جهات در هجوم و ظهور است و فساد بی وفایان خارج از حدّ و حصر و بیان و عبدالبهاء در میان این امواج اهل طغیان متحیر و حیران به قسمی تأثیر در جسم غلیل نموده بود که مجبور بر تقصیر کرد و ابداً مجال تحریر نداشت. ملاحظه فرمائید که چه قیامت است و چه قدر زحمت و مشقّت، گاهی در بادیهٔ حیرانی چون باد بادیه پیمایم و گاهی در بحر بلایا در کشتی شکسته و سکان از دست رفته و شراع افتاده و امواج بی پایان، با وجود این آلام و امتحان الهی چه سان از

عهده کتاب و خطاب یاران در آیم و از برای هر یک نامه‌ای بنگارم. آن قدر که ملاحظه می فرمائید این نیز از تأییدات و توفیقات جمال مبارک است و الا این مشت استخوان ناتوان را چه توانائی و این جسم ضعیف علیل را چه قدرت و قوت عیانی، این است که تأیید ربّ مجید ناتوان را توانا نماید و ضعیفان را قوی کند، قطره را امواج بحر بخشد و ذره را شعاع آفتاب دهد.

تأیید است که عبدالبهاء را مقابل جمیع قوای عالم قائم نموده و جمیع صدمات را آسان کرده بلکه بلا را آرزوی جان کرده. شما ای احبّای الهی منتظر نامه و پیام عبدالبهاء نباشید توجه به ملکوت ابهی کنید و استمداد از ملأ اعلیٰ جوئید، جمیع شئون عالم بشریت را فراموش کنید و از احساسات عنصر ترابی منزّه و مقدّس گردید، پرتو خلق و خوی جمال مبارک شوید و اسیر روی دلجوی جمال قدم، از خویشتن در گذرید و از قیود اسیری این عالم نجات یابید، هر چه بجوئید عزّت امر او جوئید هر چه بیوئید در راه حقّ پوئید تا رضایتان محو رضای جمال مبارک گردد و اراده تان فانی در اراده او. در جمیع اوقات مناجات کنید که:

ای خداوند مهربان، ما اسیر دام هوائیم و حقیر در دست تصوّر و اوهام عجز صریفیم و فقر بحث ناتوانیم و نادان پریشانیم و بی سامان مستمندیم و بی پیوند بیچاره‌ایم افتاده‌ایم توئی یزدان مهربان رحمی کن فضلی بنما جودی بکن عفوی بفرما تأییدی مبذول دار و توفیقی احسان کن تا به قوت تو به خدمت پردازیم و نرد محبّت بازیم و بیگانه بیندازیم و به یگانگی پردازیم مطیع امرت شویم و منقاد حکمت گردیم دل به نار محبّت افروزیم و چون پروانه حول شمع موهبت بال و پر سوزیم دیده از غیر تو دوزیم و توجه به آستان مقدّست اندازیم تا آنکه در انجمن ملأ اعلایت با رخی تابان و جبینی مبین و قلبی تابناک و روحی مستبشر مبعوث گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی عالم و بینا و البهاء علی احبّاء الله. ع ع

طهران

جناب امین علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای امین من، آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و بر مضمون اطلاع حاصل شد. حمد کن خدا را که همواره بر خدمت قائم بودی و هستی و مؤید و موفقی. از جمال

ابهی روحی له الفداء از برای تو نظر عنایتی می طلبم که موفق به جانفشانی گردی و مؤید به الطاف خفیه ربانی. جمیع احبای الهی را تحیت مشتاقانه عبدالبهاء برسان زیرا در لیل و نهار دست به دعا برآرم و طلب فیض و فوز از برای یاران نمایم و عجز و زاری کنم و تضرع و بی قراری نمایم تا کلّ در بحر رحمت مستغرق گردند و از نیر آفاق مستشرق شوند. مکاتیبی که خواسته بودی مرقوم شد و در طی این مکتوب است و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

۲۵ ربیع الثّانی ۱۳۲۲

ایواغلی

احبای الهی علیهم بهاءالله الأبهی ملاحظه نمایند

هوالبهی

ای ثابتان ای راسخان، آفتاب عهد بر شرق و غرب تجلّی نموده خاور و باختر روشن گشته، کوکب مبارک میثاق بر آفاق پرتو افکنده افریک و امریک روشن گشته، هاتف ملکوت ابهی بشری لکم ایّها الثّابتون می فرماید و منادی ملأ اعلی طوبی لکم ایّها الرّاسخون می شنواند. جمال قدم و اسم اعظم از جبروت غیب جهان پنهان عهدی عهدی میثاقی میثاقی می فرماید، سروش هوش هذا هو العهد الذی اخذه الله فی ظلّ شجرة انيسا فی جمیع الزّبر و الالواح ندا می کند، لهذا مخلصین در جنت نعیم در نهایت جذب و طربند و ناقضین در سعیر جحیم در غایه جرح و تعب، نعمة للابرار و نقمة علی الفجار.

باری ای ثابتان اگر جمیع قوای عالم جمع شود مقاومت میثاق جمال قدم نتواند درهم فی خوضهم یلعبون. این است که ملاحظه می نمائی که روز به روز امرالله رو به علوّ است و میثاق الله رو به سموّ عنقریب شمع میثاق ملأ اعلی در انجمن آفاق چنان جلوه و سطوع نماید که ظلمات حالکه هالکه گردد و این کف شبهات از وجه دریای آیات بینات زائل شود. ع ع [۱۰]

به واسطه حضرت افنان سدره منتهی علیه بهاءالله

یزد

جناب استاد حسین، جناب آقا محمدعلی، جناب آقا زین العابدین، جناب آقا مهدی،

جناب آقا محمد حسن، جناب آقا محمد حسین، جناب آقا حسن علی، جناب آقا محمد و جناب آقا بابای نیریزی علیهم بهاء الله

هوالبهی

ای یاران الهی ای ثابتان میثاق رحمانی، تیر عهد از مطلع قلم اعلی اشراق بر آفاق نمود، شرق را منور کرد غرب را مسخر نمود، در قطب آفاق خیمه برافراخت و کار خویش و بیگانه بساخت، ولی بعضی چون پروانه حول شمع میثاق پرواز نمودند و بعضی چون خفاشان در حفرة شبهات خزیدند و در عمق اوهامات غریق گشتند. یکی گفت توحید شمس در خشان مشروط به بغض مه تابان است، دیگری اثبات حق مقتضی و منوط اعتقاد بی عصمتی و بی عفتی و عصیان و طغیان مرکز میثاق است، دیگری گفت مشورت و رأی چنان است که نسبت ادعا به محور عهد الهی دهیم بعد فتوی بر قتلش بنویسیم و او را مصداق فسوف یبعث الله علیه من لا یرحمه دانیم.

باری، این علقه و مضغه‌ها هر یک ادعای اکبریت از جمال مبارک به خط و ختم خویش نمودند و در یوم ظهور و جلوسش بر عرش عظمت دعوی شمسیت کبری کردند و حیا نمودند، حال این نسبت خسیس را به مرکز میثاق دهند فاعتبروا یا اولی الابصار. ع ع

ای خدای باوفا این احباء و اصفیاء سپاه حیانتند و جنود نجات افواج روحانیند و امواج بحر رحمانی کلمات کتاب مقدسند و آیات ملکوت عظمت. ای پروردگار حفظ و حمایت فرما و فضل و عنایت مبذول کن به عصیان منگر به احسان پرور قصور مگیر و ذنوب بیمارز پناه ده و از چاه برهان و به اوج ماه برسان رخها برافروز و جانها به نار محبت بسوز تا ظهور و بروز کل نشانه روز گردد. ع ع [۱۱]

طهران

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

هو الله

ای یاران باوفای این مسجون، از مشوشی امور در ایران محزونید ولی امیدوارم این اغتشاش مندفع گردد و بنیاد این فتنه و فساد برافتد، بار دگر ارتباط تام بین دولت و ملت حاصل شود و شهریار عادل کامرانی نماید و در کمال قدرت و قوت بر سریر تاجداری رعیت پروری فرماید و سبب عزت ابدیه ایران و ایرانیان گردد. احبای الهی

باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امور سیاسی ننمایند بلکه در تهذیب و تربیت خلق و هدایت امم و رأفت و محبت بین ملل و ارتباط عالم انسانی و وحدت بشری و راحت و آسایش عمومی کوشند. به روحانیات پردازند نه جسمانیات زیرا حقایق انسانیّه چون مصدر سنوحات رحمانیه گردد هر مقصد حاصل شود و هر آرزو میسر گردد نزاع و جدال نشاید و شدّت و حدّت نباید. طیب باید مریضان را به کمال رأفت معالجه نماید. احبای الهی طیبیان روحانی هستند و حکمای ربّانی.

ای یاران، از قرار مسموع در طهران انجمن‌های پنهان ترتیب می شود و بعضی مجالس مخفی تشکیل می گردد، زنهار زنهار احبّا در این انجمن ها داخل نشوند و مداخله ننمایند و همراز نگردند و دمساز نشوند زیرا این گونه امور مخالف مشرب الهی است و به کلیّ مباین مذاق این زندانی. مقصد این است که جمیع شئون را حصر در روحانیات نماید و به هدایت و تربیت نفوس پردازد، از این امر عظیم نتایج مرضیه حاصل گردد و الاّ مداخله در انجمن ها عاقبت سبب خسران مبین گردد. رجای این عبد از یاران این است که به مقتضای وصایا و نصائح جمال مبارک حرکت نمایند و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

جناب آقا محمد باقر اخ ضلع جناب میرزا عنایت علیهما بهاء الله الأبهی
هو الأبهی

ای مستجیر به باب رحمت کبری، جناب میرزا عنایت الله چند ایّامی در مصر چون طوطیان شکر شکن گشتند و چون ببلان مصر گرمی انجمن. بنان را بنان شکستند و بتان را بنیان برانداختند از کثرت تنقل نبات و حلاوت شهد مصریان عوارض بر اسنان و دندان جناب میرزا عارض که چون آسیاب های بابل به کلیّ از کار عاطل و باطل شد عقد لآلی بندش گسیخت و رشته دراری گسسته از هم بریخت مروارید منظوم منثور گشت و جواهر معقوده مفقود شد. حال با دندانی کنده یک عقد لؤلؤ جدید چون صفّ سرباز پیوسته در دهان گرفته از فوج منهزم اوّل آرایشش بیشتر و نظم و ترتیش دلکشتر است و لکن این فوج جدید چون اجنبی و بیگانه هستند چون فوج وطنی و آشنای سابق مطیع و منقاد نیستند گاهی در حدود و ثغور صفّ جنگ بیارایند و معمعه ای کنند و سفره و خوانی را یغما و غارت نمایند و گاهی در نفس اقلیم دهان فسادی کنند و التهاب پر حرارت ایراث نمایند. چون فتنه برانگیخته عصیان و طغیانشان زیاد شود چاره

ای ندارند مگر آنکه این فوج بیگانه را اخراج بلد نمایند و چون اقلیم دهان را راحت و سکونی حاصل گردد فوج را اعاده به حصون و مراکز حرب نمایند بلکه شجاعتی ابراز کنند و صید مرغ و ماهی و آهوی بیابانی و کبک دری و بز کوهی و نخجیر و بره خجیر نمایند. چون یک دو سه شکم جنگی کنند و خوان یغما برند باز بنای فساد در نفس اقلیم گذارند باز اخراج شوند باز اعاده شوند. حال بر این منوال است با این چرخ معطل و کارخانه معوق به این سجن اعظم تشریف آورده اند افواج عاصیه نمی گذارند که فتح و فتوحی نمایند گاه گاهی بی فوج بقوه مواقع هجومی خواهند و شیخونی زنند لکن خیر ظفر شدید و فتح عظیم حاصل نمی شود.

اینها جمیع مزاح بود بر سر اصل کلام رویم. چون مسمی به عنایتند امید چنان است که نور هدایت شوند و جمیع آن خاندان را بر معین رحمانیت دلالت فرمایند و در موطنی که منسوب به نیر اعظم است نار محبت الله را چنان روشن کنند که آتش به خرمن قلوب زند و شعله و حرارتش اطراف و اکناف را برافروزد، لهذا رجوعشان را مناسب دیدیم.

این قرن منتسب به جمال قدم، قوت و قدرت و سلطانش چون آفتاب از افق عالم طالع و واضح، اسرارش عجیب است و آثارش غریب، جلوه اش تجلی نور است و لمعه اش منور صدهزار طور، بحرش بیکران است و فضلش بی پایان، ریاضش مؤنق است و حیاضش متدق، قطره اش دریاست و جذوه اش ولکان آتش فشان، بهارش حیات ابدی است و خریفش ربیع سرمدی، قطرات امطارش لآلی است فیضش گنج روان الهی، نورش جهان افروز است و ظهورش آفتاب انور ملکوت، سعی بلیغ باید جهد عظیم شاید تا مظهر این الطاف شویم و شایسته این انعام گردیم والبهاء علی اهل البهء فی کلّ الشئون والأحوال. ع ع

یزد

حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا سید احمد علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ایها الفرع النابت من الشجرة المبارکه، نامه نامی بلکه رشته در و لآلی واصل گردید، اشارتش بشارات بود و کلماتش روح حیات، زیرا دلیل بر ثبوت و استقامت احبای الهی بود و شاهد انجذاب قلوب رحمانی.

از احبای قم و کاشان و اردستان و نائین و اردکان مرقوم نموده بودید و از محافل ارض یاء مژده داده بودید، فی الحقیقه از احبای یزد نهایت ثبوت و استقامت بر امر الله ظاهر و آشکار گردید، با وجود هجوم ستمکاران و تاراج و تالان و ضرب تیغ و سنان و هدم بنیان و شهادت نفوس مقدّسه با روح و ریحان و یتیمی طفلان و اسیری زنان چنین ثبوت و استقامت بر امر یزدان دارند و تشکیل چنین محافل رحمانی و مجامع روحانی می نمایند، فی الحقیقه محجّر عقول است و اگر انصاف باشد انسان شهادت می دهد که چنین جانفشانی و ثبوت و استقامت در امر رحمانی از بدو وجود الی الآن واقع نشده، اختصاص به این نباء عظیم دارد.

روحی فداء لترات هؤلاء الشهداء و ذاتی فداء لدم هؤلاء الأصفیاء المقربون فی عتبة الکبریاء المنجذبون الی الأفق الأعلى الفائزون بالمقعد الصدق فی الملکوت الأبهی. ایها الشهداء ایها الأمناء ایها التّقباء ایها النّجباء، فدیّکم بذاتی و روحی و کینوتی و بما اعطانی الله بفضلہ وجودہ، اشهد إنکم النّجوم السّاطعة و الشّهب الثّاقبة و البدور اللّامعة و الشّمس الباهرة فی هذا الأمر البدیع. لله درّکم ایّھا الطّیور الصّادحة فی ریاض التّوحید طوبی لکم ایّھا الأسود الزّائرة فی غیاض التّجرید بشری لکم ایّھا الحیتان السّابحة فی حیاض التّفرید انتم آیات الهدی و انتم آیات الخافقة فی مشهد الفداء اسئل الله ان ینزل علی کلّ برکة بنفحات القدس الّتی تمرّ من ذلک المشهد العظیم و یحییّ بنسائم الأنس الّتی تهبّ من ذلک الاقلمیم الکریم و اتشفّع بکم من الحیّ القيّوم ان یسقنی الرّحیق المختوم و یجعل لی نصیباً من حظّکم الموفور و یرنّحنی من کأسکم الّتی مزاجها کافور إنّ ربّی لرحیم غفور یؤیّد من یشاء بما یشاء ببرکة الفداء فی عالم الإنشاء و علیکم البهاء الأبهی.

ای افنان سدره مبارکه، مجلس روحانی جدید و مجلس منسوبان شهدا بسیار موافق، امید از فضل و موهبت جمال ابهی دارم که هر دو محفل را موفق و مؤید بر حفظ و صیانت و دلجوئی بازماندگان شهدا فرماید. الیوم در آن صفحات این قضیه از اعظم خدمات است. ای کاش این عبد خادمی از خدام آن دو محفل بود و از عنایت مخصوصه نصیبی و بهره ای می برد و للأرض من کأس الکرام نصیب.

باری، مقصود این است که کلّ به جمیع قوی بکوشید که هر یک از بازماندگان شهدا در نهایت راحت و خوشی زندگانی نمایند و اطفال را به تعلیم صنایع و خطّ و ربط تشویق و تحریرص نمائید و در تربیت آنان بسیار بکوشید. فی الحقیقه احبای یزد

علی‌الخصوص بازماندگان شهدا بسیار مشتعل و متذکر و صابرند من همواره به ملکوت ابهی تضرع و زاری نمایم و از برای آنان تأیید و توفیق طلبم. امیدوارم که مجالس اتحاد در نهایت روح و ریحان تأسیس گردد. مجلس شور را بسیار اهمّیت دهید کلّ باید آنچه از مجلس شور صادر می‌شود نهایت اطاعت و انقیاد را بنمایند زیرا وظیفه مجلس شور حفظ و صیانت و ترتیب اسباب معیشت محتاجین و تعلیم اطفال است. چنین امور را باید احبای الهی به جان و دل قبول کنند و اطاعت و انقیاد نمایند.

ای یار مهربان من، اگر بدانی که از مژده شوق و شور و انجذاب و اشتعال و اتحاد و یگانگی احباب ارض یاء چه قدر مستبشر شدم و مسرور گشتم، البتّه سر به سجود نهی و شکر الهی نمائی که چنین سبب سرور من گردیدی و اگر چنانچه بعضی از احباب و اطفال شهدا به بلوغ رسیده‌اند و اسباب تعلیم آنان چنان که باید و شاید مفقود و در طهران و عشق آباد بهتر تربیت می‌شوند و اسباب سفر آنان مهیا و در آن دو مدینه کسانی دارند که مواظبت نمایند و حفظ و صیانت کنند، البتّه ارسال آنان جائز.

دیگر آنکه اعضای محفل شور روحانی را از قبل من تحیت محترمانه برسانید. فوالله الذی لا اله الا هو آرزو نمایم که خادم آن محفل گردم زیرا آن محفل کافل خدمت بازماندگان شهداست و از برای این عبد اعظم موهبت این است که خادم آن محفل گردد. ربّ قدر لی ذلک و وفّقنی علی هذا إنک انت الکریم العزیز الوهاب. ع ع [۱۲]

طهران

جناب امین علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای امین عبدالبهاء، نامه شما که به تاریخ هشتم رمضان ۱۳۲۵ مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. اظهار قصور در خدمت نموده بودید، ای کاش قصور هر نفس چنین بود و حال آن که الحمد لله همیشه موفّق به خدمت بوده و هستی. من شهادت می‌دهم که در ایام مبارک و در این ایام شب و روز در نهایت خلوص به خدمت ملکوت الله مشغول بودی فتوری نمودی تا چه رسد به قصور و این از فضل و موهبت جمال مبارک است که چنین خلعتی ترا در بر نمود و چنین افسری بر سر نهاد. شکر کن که همواره مظهر الطاف جمال قدم بودی و خادم اسم اعظم. علیک التّحیه و البهاء و علیک الفضل و الثّناء فی

الآخرة والاولی.

اما مسألهٔ عجز و قصور ذاتی، این از خصائص عبد است هر چه توانا گردد عاجز تر شود و هر چه بی نیاز تر شود محتاج تر گردد. این از لزوم ذاتی است انفکاک ننماید ولی فضل و موهبت پروردگار و عون و عنایت ربّ مختار قوّت و قدرتی به انسان بخشد که مقاومت من علی الارض نماید.

ربّ ادم عبدك الامین علی خدمتك بین العالمین و جرّعه من ماء معین و ثبت قدمیه علی الصراط المستقیم و ادخله فی بحوحة جنّة النعیم و اجعل له لسان صدق فی الآخرين انك انت العزيز الكريم و انك انت الرحمن الرحیم.

ای حضرت امین، اعلیحضرت شهریاری در مدّت حکومت آذربایجان ابداً تعرّضی به مظلومان نفرمودند و حال می دانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه بقدر امکان حمایت و صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربّانی و الحمد لله در میان دولت و ملّت اتحاد و اتفاق حاصل، امیدواریم که این دولت عادلّه و ملّت فاضله روز بروز چنان ترقّی نمایند که حیرت بخش طوائف عالم گردند. از ثبوت و رسوخ احبّای الهی مرقوم نموده بودید، عبدالبهاء به عون و عنایت جمال مبارک چنان قیام نموده و می نماید که سیماب با وجود آنکه از خصائص او تزلزل و اضطراب است عاقبت ثبات و استقرار یابد و لله الحمد تأییدات جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء مانند باران متتابع و متواصل.

در این ایام در اقلیم آلمان این انوار اشراق نموده، ورقه ای از ورقات امریکا نامش بلاک [نوبلاک] را به جهت تبلیغ به آلمان فرستادم، در آنجا با مستر فیشر همدست شده و به تبلیغ امرالله پرداخته، در این هفته نامه او رسیده با یک دسته عرایض از نفوسی که مؤمن و موقن شده اند و به سرعت تمام جواب می خواهد ولی عبدالبهاء با نهایت ضعف مزاج چگونه به تحریر اوراق اجوبه به شرق و غرب پردازد و ما التّأیید الاّ من الجمال الأبهی و ما التّوفیق الاّ بفضلّه و جوده و احسانه.

حوادث بسیار مسرّه از غرب هست ولی افشایش این ایام جائز نه زیرا بی وفایان به مجرّد استماع بر اطفاء سراج بی محابا برخیزند و از شدّت حسد خود را به آتش و دریا اندازند. ای امین عبدالبهاء، با وجود نقاهت و عدم مهلت و قلّت فرصت جمیع مکاتیبی که خواسته بودید مرقوم گردید و ارسال می شود. فقرهٔ اخیر که در نامه مرقوم نموده بودی سبب بهجت و سرور شد، ملای رومی می گوید:

می نمود از خدمت و از کار خود	آن یکی عاشق به پیش یار خود
بر درستی محبت صد شهود	نه از برای متنی بل می نمود
ور چو یحیی می کنی خونم سیل	گر در آتش رفت باید چون خلیل
ور ز فقرم عیسی مریم کنی	ور چو یوسف چاه و زندانم کنی
بهر فرمان تو دارم جان و تن	سرنگردانم نگردم از تو من

تو نیز الحمد لله چاه و زندان دیدی و اسیر غلّ و زنجیر شدی و در آتش مصائب و رزایا سوختی و یاران را صبر و تحمل آموختی و در هر دم از سیل کردن خون خویش نگریختی و به حضرت مسیح در فقر و فنا پیروی نمودی و هذا من فضل محبوبک الأبهی و موهبة ربک الأعلى و علیک البهاء الأبهی. ع [۱۳]

واشنگتن جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، مقاله غرائی که وقت وصول بشارت کبری به تأسیس شورای ملی ایران و تمهید حکومت مشروطه مشروعه مطابق امر صریح کتاب اقدس رسید، مرقوم نموده بودید و از فرح و سرور اهل معارف و علوم امریکا از این مژده جانبخش و نهایت شادمانی سفارت سنیه نگاشته بودید مطالعه گردید، بسیار سبب روح و ریحان شد. حکومت مشروطه به نصّ قاطع الهی مشروعه است و سبب عزّت و سعادت دولت متبوعه و ترقی و آزادی ملت محترمه. ولی از قرار معلوم دست رؤسای خودپرست از علما در کار، به ظاهر شورای ملی خواهند و فریاد و عربده می نمایند و به باطن به فساد و تحریک و مقاومت در مقابل نوایای خیریه دولت می کوشند و باطن باطن ابداً میل به تأسیس شورای ملی و تمدن ایران و بصیرت ملت و ترقیات عصریه و اطلاعات کافیّه و معارف عمومیّه ابداً ندارند، زیرا دزدان تاریکی جویند و صیادان آب گل آلود خواهند. خفاش نور آفتاب نخواهد، جعل رایحه ریاض خوش ندارد، گرگ درنده برف و بوران طالب و می فروش مستان لایعقل راغب، این رؤسای دین نیز ملت را در غرقاب جهالت مبتلا خواهند تا مهار در دست علمای اشرار باشد. همچو گمان می کنند که دانائی و راستی و ترقی و حقیقت پرستی ملت سبب ذلت ایشان است.

باری، شما مطمئن به فضل و موهبت حضرت یزدان باشید که سریر پادشاهی ایران مؤید

است و تاج شهریارى مشرق زمین موفّق، البتّه نیت خالصه اعلیحضرت شهریارى در ترقّی ملّت تأثیرى عظیم نماید. خدا اعانت کند و نصرت از ملکوت اعلی رسد، قوای آسمانى ظهیر گردد و فضل و موهبت حضرت رحمانى دستگیر شود. شما دعا کنید که ملّت به نهایت رضایت اطاعت حکومت نماید و تمکین از آراء صائبه ملازمان مرکز سلطنت کند، گوش به وسوس مفسدین ندهد و به منازعه و مقاومت دولت مانند دوماى روسی برنخیزد و مملکت و ملّت را به این بلای عظیم گرفتار نکنند، بسیار دعا باید که خدا محافظه نماید و عليك البهاء الابهى. ع ع [۱۴]

طهران

جناب سر رشته دار علیه بهاء الله الأبهى

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه نامی وصول ارزانی نمود از مضامین شکرین نهایت روح و ریحان حاصل گردید زیرا دلیل جلیل بر جانفشانی و برهان واضح بر ثبوت و رسوخ بر امر الهی بود. ملاحظه نما که خادم امرالله را چه نصرتی از ملکوت اعلی در پی است و قائم به عبودیت کبری را چه تأیید و توفیقی از ملکوت ابهى هر دم. این است که می فرماید و نصر من قام على نصره امری بجنود من الملائكة الأعلی و قبیل من الملائكة المقربین. هیچ شما را گمان بود که سفر سمنان چنین نتیجه بخشد، فرداً و حیداً مقاومت جمهور مکذبان نمائی و به برهان قاطع و دلیل واضح منکران را قانع فرمائید؟ این صرف موهبت است الیوم هر نفسی منقطعاً الی الله منجذباً بنفحات قدسه مشتعلاً بنار محبته متذکراً بذکره مستغنیاً عن غیره به عبودیت آستان مقدّس قیام نماید و به نشر نفحات برخیزد فرداً و حیداً مقاومت جمیع من على الارض نماید و بر کلّ غالب آید چنانچه تجربه شده است. الحمدلله این سفر، شما سبب انتشار آثار و سطوع انوار گردیدید، من بعد آثار باهره اش به قسمی ظاهر گردد که خود شما حیران مانید تا چه رسد به دیگران.

الهی الهی اید عبدک المسکین بفضلک و رحمتک بین العالمین و نور بصره بمشاهدة النور المبين و انصره بجنود من العلیین و اهد عبادک ببرهانه الی صراطک المستقیم و أسلک بهم فی المنهج القويم و قدر له الفوز العظيم و الفيض الكريم و انطقه بشنائک بین الملائكة المقربین و اجعله آية الفداء الساطعة على الأرجاء و راية الهدی بین ملا الإنشاء و

موهبة الملاء الأعلى بین الاصفياء و معین العرفان فی عالم الامکان و نسمة حذیقة عنایتک تهبّ علی القلوب و تنتشر فی الآفاق و يتعطر منها مشامّ البرایا فی جمیع الاقطار. ربّ ربّ إنّهُ ذلیل باب عزّتک و اسیر انوار محبتک و متمنّی فضلک و موهبتک قدرّ له کلّ خیر و ادفع عنه کلّ ضیر و أجعله نجماً ساطعاً فی افق الهدی و سراجاً مضيئاً فی اوج العلی و شجرة ثابتة الأصل ممتدة الفرع إلى السماء إنّک انت المقتدر علی ما تشاء و إنّک انت العزیز الکریم و التّحیة و الثّناء علیهِ من الافق الأعلى.

در خصوص حضور جناب مشهدی تقی مرقوم نموده بودید ایشان اذن حضور دارند ولی وجود شما در آن صفحات لازم و انفکاک جائز نه هر چند مرا نهایت اشتیاق به دیدار آن یار مهربان است ولی الضّرورات تبیح المحذورات هر چند فراق صعب است و دیدار نهایت آمال ولی قوّه مجبره در میان ابداً انفکاک شما از آن کشور جائز نه. ع ع [۱۵]

یزد

جناب حاجی میرزا محمّد تقی طبسی علیه بهاء الله الأبھی
هو الأبھی

ای مشتعل به نار محبت الله، در عالم وجود مراتب علویّه و مراتب سفلیّه موجود و مقامات علیّین و درکات سجّین مشهود و اوج فضائل و حضيض رذائل مثبت و معلوم و حقیقت انسانیّه برزخ جامع و خطّ فاصل یعنی استعداد صعود به اعلی المراتب و هبوط به اسفل المهاالک را مالک. پس باید کشف قوّه کلّیه نمود که این حقیقت انسانیّه از این درکات هالکه نجات یافته به درجات سامیه عالیّه عروج نماید و این طیر الهی را بال و پر گردد و این مرغ چمن رحمانی را قوّه راهبر. شبهه نیست که جمیع قوا عاجز مگر قوّه محبت الله که نابض است و جمیع بال ها شکسته مگر جناح معرفت الله که به قوّه ملکوت پیوسته. ع ع

هو الله

جناب حاجی میرزا محمّد تقی طبسی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ثابت بر میثاق و خادم پیمان، در یوم رضوان سراپرده وسیع در مرکزی رفیع مقابل

تربت مقدسه بلند گردید و در وقت زیارت احبای الهی مجتمع و انجمن رحمانی حاضر و در یوم مهمانی آن ثابت راسخ در کمال روح و ریحان عبدالبهاء با احباء کلاً و طراً در آن خیمه مجتمع و مستمع آیات و الواح گردیدیم. حمد جمال قدم را که در نهایت بشارت و تذکر و تبیل و تضرع و ابتهاج به آستان ذوالجلال آن یوم منتهی شد و منقضی گشت و بالثیابه از شما زیارت شد روی را بر خاک آستان نهادم و استغاثه نمودم که در ظلّ خباء عظمت در ملکوت تقدیس مستقر گردی و در سایه سدره احدیت منزل و مأوی نمائی و البهاء علیک. ع ع

هوالمقصود

ای ربّ ای ربّ هذا عبدک المتشبّث بحبل رحمانیک قد صف بحدیقه وحدانیّتک و لّبی لنداء مطلع رحمتک ای ربّ ثبت قدمیه علی الصّراط المستقیم واسقه من عین التّسمیم و علّمه من اسرار کتابک المبین. ع ع

به واسطه جناب آقا هاشم

حضرت حاجی محمد تقی طبسی علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده میثاق، شکر کن خدا را که از پیمانه پیمان سرمستی و مانند جام لبریز نشئه بخش هر می پرست، در محفل الست جام بلی در دست و بازار می خواران کلّ در شکست، چنان نشئه و سرور یافتی که به محفل تجلّی رقص کنان بشتافتی خدماتت در آستان مقدّس مقبول و کوشش و جوششت محقّق و معلوم. از خدا می طلبم که در جمیع شئون موفق و مؤید گردی و علیک التّحیه و الثّناء. ع ع

هو الله

ای بنده در گاه الهی، در صبح و شام مشام را به رائحه طیبیه محبت الله معطر نما و در هر دمی به یاد دوست همدم شو، شمع عرفان در زجاجة دل و جان برافروز و علم عهد و پیمان برافراز، در افق امکان نجم بازغ باش و بر ارباب شبهات شهاب ثاقب. از اشجار حقائق ملکوت شو و از ازهار ریاض فیض لاهوت. قسم به ذات احدیت و شمس حقیقت و صبح نبوت و فجر ولایت که از فیوضات اسم اعظم روحی فدا لکلّ فرد من

احبائه الیوم نفحات ملکوت ابهی چنان در مرور است که قطرات را حکم بحور بخشد
و ذرات را کواکب نور فرماید و البهاء علی اهل البهاء. ع ع

به واسطه امة الله الناطقه ورقه نورانی روحانی علیها بهاء الله الأبهی
فرع شجره طوبی جناب آقا میرزا حبیب الله و ورقه سدره رحمانیه عالیه و ورقه مبارکه
دوحه مقدسه والده محترمه شان

هو الله

ای فروع و اوراق شجره طیبیه ربانیه، الحمد لله آن نونهال گلشن تقدیس و آن دو ورقه
مبارکه چنان که باید و شاید متمسک به شجره مقدسه اند و روز به روز نشو و نما نمایند
و بر طراوت و نضارت و لطافت بیفزایند، از رشحات سحاب عنایت و حرارت شمس
حقیقت و هبوب نسیم موهبت امید و طید است که چنان که باید و شاید در جنت ابهی
نشو و نما نمایند و اکتساب فیض بی منتهی کنند تا مانند آفتاب واضح و آشکار گردد
که این فرع و ورقات از سدره منتهی نابتند و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

به واسطه جناب اسم الله علیه بهاء الله الأبهی

یزد

امة الله بی بی زینی و اماء مؤمنات المحصنات المبتهلات الی ربّ الآیات الباهرات

هو الله

ای اماء رحمن، در ایام سلف اگر یکی از مخدّرات مظهر عنایت بندهای از بندگان
می شد نعره یا طوبی و یا طریا و یا فرحا و یا سرورا بلند می نمود و فوز عظیم می شمرد.
حال الحمد لله که آن ورقات نورانیه مظاهر الطاف حضرت احدیتند و مقرب درگاه
جمال مبارک، لهذا سزاوار چنان است که فرق را به فرقدان برسانند و به اوج عزت
ابدیه سرافرازند، آهنگ بدیع ساز کنند و به چنگ و چغانه بنوازند و به شکرانه موهبت
خداوند یگانه دم ساز گردند، چنان آوازه سرور دراندازند که شجر و حجر و مدر به
حرکت و اهتزاز آرند زیرا فیوضات اسم اعظم محیط است و الطاف جمال قدم قرین در
این قرن عظیم و علیکن البهاء الأبهی. ع ع

بیروت

به واسطهٔ آقا میرزا حبیب الله

همدان

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء، اشارت اتحاد و اتفاق یاران اسرائیلی و فرقانی سبب بشارت و سرور گردید، فرح و شادمانی رخ داد و روح و ریحان حاصل گشت، این مژده بهترین مژده هاست زیرا اصل اساس الهی است و ارسال جمیع انبیاء و رسل و انزال جمیع صحف و کتب و جانفشانی جمیع اولیای الهی و مساعی علمای ربانی حکمتش و نتیجه اش اتحاد نفوس و الفت قلوب است. اگر این حاصل نگردد ظهور مظاهر قدسیه بی ثمره و نتیجه ماند لهذا خبر اتحاد و یگانگی دوستان سبب شادمانی بی پایان گردید. الحمدلله ثم حمداً له که این خبر پر مسرت به بقعهٔ مبارکه واصل شد.

اما تأسیس مجالس درس تبلیغ بسیار به موقع و به محل زیرا سبب احیاء نفوس و هدایت قلوب گردد. امیدوارم که در این مقصد جلیل احبای آن سامان بر جمیع اقالیم سبقت یابند زیرا تشکیل سه مجلس تبلیغ نموده اند حتی اطفال را نیز بهره و نصیب دادند خدا موقّق فرماید. از الطاف بی پایان حضرت یزدان مستدعی ام که جناب آقا مهدی، آقا رفیعای صادق و آقا موسی و آقا خداداد به هر امری اقدام نمایند ابواب را مفتوح بینند و صدور را مشروح یابند، و مجلس اتحادیه بسیار تأسیس مفیدی است و اگر دوام نماید نتایج عظیمه خواهد بخشید، و خوان ضیافتی که جناب آقا موسی گسترد فی الحقیقه مائدهٔ سماوی بود زیرا منتهی به تأسیس مسافرخانه گردید. جناب آقا الیاس ابن یهودا را تحیت مشتاقانه می رسانم و از خدا خواهم که در جمیع امور موقّق گردد. جناب آقا مرتضای کرمانشاهی را به جان و دل آرزو مندم و از حق عون و عنایت طلبم و علیکم البهاء الأبھی. ع ع

خوقند

به واسطهٔ جناب آقا میرزا جعفر

جناب آقا سید مهدی قره باغی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

اللهم يا الهی ترانی متذللاً بآب احديتك متشبثاً بذيل رداء فردائيتك و ادعوك ان تجعل آية توحيدك مستقرّة في قلب عبدك المتوجّه الى احبائك ثم اجعله ثابتاً كالجبال الراسيات على امرك و محبتك واسقه من عين اليقين حتى يبلغ الحق اليقين و يشتعل بالنار الموقدة في حب نورالمبين انك انت الكريم انك انت اللطيف انك انت الرحمن الرحيم.

ای بنده الهی، شعاع از مرکز ممتد و محیط است و هر قدر ارتباط بیشتر خطوط شعاعیه محکم تر گردد. در عالم وجود دو موج از دو دریا متتابع و مترادف است، موجی از بحر عذب فرات برخیزد سبب حیات کائنات گردد و موجی از دریای شور به حرکت آید شواطی وجود را از انبات و سبزی و خرمی محروم نماید. نفوس عالم و افراد بنی آدم به منزله امواجند پس تا توانی به موج بحر عذب فرات همدم شو تا از نفحات قدس اسم اعظم روز به روز اهتزاز بیشتر یابی و مشام معطر تر کنی. در عرصه امکان ملائکه رحمان موجود آنان بشارت دهند و هدایت فرمایند و حیات جاودانی بخشند و نفوسی دیگر ابتر و ابکم و اعمی و اصم مشهود آنان سبب ممات شوند و از سبیل نجات منع نمایند. پس هر نفسی را که رایحه حیات از او استشمام ننمائید بدان که از جمله اموات است توجه به ملا اعلی کن و تشبث به ذیل کبریا نما تا در هر دمی روحی جدید یابی و مانند سراج بدرخشی و علیک البهاء الأبهی. ع ع

رضوان

به واسطه حضرت فروغی علیه بهاء الله الأبهی

جناب رئیس دفتر، جناب ضیاء العلماء، جناب استاد کاظم، حرم محترمه، جناب شیخ محمد حسن و ضلع محترمه، جناب آقا شیخ ابوطالب و حرم محترمه علیهم بهاء الله الأبهی

هو الله

ای یاران الهی، باید سروری وجدانی و فرحی ربّانی و طربی سبحانی و نغمه ای صمدانی بلند نمود زیرا از ملکوت ابهی جنود نصرت کبری فوج فوج می رسد و صبح تأییدات الهیه پی در پی می دمد و نسیم جان پرور الطاف متتابعاً می وزد و ندای حق شرق و غرب را به ولوله انداخته و نعره یا بهاء الأبهی زلزله به ارکان عالم افکنده، در هر نقطه از بسیط

غیر انجمن احباء مرتّب و منظم است و نغمهٔ عود و رود و سرود به تهلیل و تکبیر بلند و آهنگ ملأ اعلیٰ گوشزد هر ارجمند و مستمند. با وجود این مواهب و ظهور این مطالب صبر و سکون نباید و صمت و سکوت نشاید، طیور شکور در نغمه و آوازند و مرغان سحر با آهنگ ملکوت ابهی همدم و همراز. با وجود این موهبت عظیم یاران قدیم باید سرودی زنند و رودی بنوازند که شرق و غرب را به وجد و طرب آرند. صبر و قرار فتور و کلال آرد و صمت و سکوت جمودت و ملال افزاید. ملکوتیان را تهلیل و تکبیر سزاوار و لاهوتیان را آهنگ یا بهاء الأبهی در لیل و نهار لازم. ای یاران وقت آن است که به ارض خاء ولولهٔ ملکوت ابهی اندازید و به آهنگ ملأ اعلیٰ پردازید و بگوئید و بخوانید و بنوازید تا حجر و مدر متأثر گردد و سنگ خارا متأثر از سوحات ملکوت ابهی شود.

الهی الهی هواء طیور مرفرة فی هواء محبتک و نفوس منجذبة الی ملکوت احدیتک و اشجار مثمرة فی حديقة عرفانک و حیتان سابحة فی حیاض موهبتک و اسود زائرة فی غیاض هدایتک و ازهار مؤنقة فی ریاض معرفتک. ربّ انر ابصارهم بمشاهدة الانوار و ثبت قلوبهم بملاحظة الآثار و نور وجوههم بنور الاشرار و انقذ بدورهم من ظلام المحاق و نور نجومهم فی مطالع الوفاق و اجعلهم مرتلین لآیات الهدی و ناطقین بالأسماء الحسنی إنک انت المقتدر العزیز الکریم الوهاب لا اله الا انت المعطی القوی الغفار. ع ع

هو الأبهی

ای بندهٔ حق، در این صبحدم که به نفحات ریاض ملکوت قدم همقدم و به یاد دوستان الهی دمبدم روح و ریحان تازه یافته تضرّع به آستان اسم اعظم می‌نمایم که:
ای بهاء الأبهی ای آفتاب ملأ اعلیٰ دوستان را به گلستان صدق و آشتی ره نما و به زینت خلوص و زیور حقیقت جوئی و حسن طویّت و پاکی طینت بیارا. دل‌هاشان را از هر خیالی فارغ نما و روی‌هاشان را چون کوکب جهان راستی بازغ کن. ای پروردگار خطیئات این نفوس را عفو کن و سیئات این ذلیلان را ستر نما تو واقفی تو عالمی تو مطلعی تو آگاهی ما گنه کاریم ما خطا کاریم ما غافلیم ما ذاهلیم تو عفوئی تو غفوری تو بزرگواری تو آمرزگاری إنک انت التّواب السّتار. ع ع

هو الأبهی الأبهی

ای بنده یزدان، آنچه مرقوم نموده بودید مفهوم و معلوم گردید حمد خدا را که دلالت بر صحت و سلامتی احبای الهی داشت شکرانه این موهبت به درگاه احدیت تقدیم گردید. از ستایشی که در حق حضرت شخص محترم نموده بودید نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد لله در خطه ایران نهال بیهمالی در نشو و نماست که روز به روز طراوت و لطافتش در تزیید است. امید از رب مجید چنان است که نهال درخت بارور گردد و گل و شکوفه کند و میوه تر بیار آرد و سایه بر دشت و صحرا افکند زیرا مقاصدش خیر محض است و روش و حرکتش صدق صرف، مرکوز طینتش صداقت به سریر سلطنت و خیرخواهی امور رعیت و ترقی پرور است لهذا مختصری به خدمت ایشان عرض نمایم و آن این است که چند قرن است که غرب با شرق یعنی تمام قطعه اروپا با تمام قطعه آسیا در حرب است و جنگ مستمر و این محاربه از جمیع جهات مکمل و مشترک، مهاجمات پی در پی است و سپاه و لشکر چون امواج متتابع السیر. از جهتی سپاه تجارت است که مهاجم است و از طرفی لشکر صنایع است که متتابع است، از جهتی جنود معارف است که در فتوحات دائم است و از سمتی جیوش پر جوش تدابیر سیاسی است که صائیل بر ممالک ادانی و افاصلی و گاهی به ادنی و سیله ای نائره حرب برافروزد و به آتش جحیم و سعیر مواد نارینه قطعه ای از قطعات آسیا بسوزد.

مقصد این است، حرب و جنگ نه یک رنگ است بلکه به الوان مختلفه جلوه نماید و غرب با شرق به جمیع انواع حرب در جنگ و ضرب. فتوحات اروپا در آسیا مستمر و متتابع و مترادف و انسان با دانش و هوش به اندک ملاحظه کشف حقیقت و عاقبت این قضیه را نماید و احتیاج به بیان نیست، و در شرق الیوم قوتی که مقاومت این هجوم دائمی نماید مفقود، آیا مقاومت تجارت را کند و یا مقابلی صنعت، سد سیاست شود یا قوه مسلحه مهاجمه را مانع شود، به کدام یک پردازد؟ ضعف از جمیع جهات مستولی و هجوم به مثابه سیل شدید در جمیع اطراف و حوالی. اگر شرق مقاومت غرب خواهد این واضح است که الیوم جز به قوت دینیّه نتواند و این قضیه به کرات و مراتب تجربه شده، در قرون اولی همیشه پرتو شمس حقیقت از افق شرق جمیع ممالک غرب را روشن نمود و نفحات قدس هدایت کبری از مهب آسیا نسیم جانبخش اقالیم اروپا گشت و مشامها را معطر نمود، و سلطنت روحانیّه الهیه را قوای غریبه مقاومت نتوانست و عاقبت شمس حقیقت به شعاع ساطع از مطلع شرق آفاق غرب را مسخر کرد، هذّه من

سَنَةِ اللَّهِ وَلَنْ تَجِدَ لِسَنَّتِهِ تَبْدِيلًا.

حال الحمد لله نار محبّت الله در معجر ایران افروخته گشته و شعله جهان افروزی به ممالک غرب زده و چون این نار موقده ربّانیه در آن ممالک واسعہ آغاز اشتعال نموده روز بروز شعله‌ور گردد و به عون و عنایت الهیه نائره‌اش به جمیع اطراف منتشر شود. لهذا باید آن وزیر خطیر نهایت همت را مبذول فرمایند که روز بروز این تخم پاک در آن کشت زار نشو و نما نماید و آن اقالیم را سبز و خرّم کند و در چمن و دمن به مثابه برکت عظیمه نمودار شود. این است خدمت عظیمه به سریر سلطنت ابد مدّت ایران، این است اسباب اعظم ترقّی ملت محترمه آن سامان. آن حضرت باید وسیله موجود را غنیمت شمارند و به جان و به دل در تحصیل اعظم وسائط صیانت و عزّت دولت و سعادت ملت کوشند و السّلام. ع ع

مقصود این است که ایشان در صفحات امریک در فکر عزّت ابدیّه دولت و ملت مقدّسه ایران باشند و تقدیس ایران عنقریب در شرق و غرب ثابت و مسلّم گردد. همین قدر باشد که ستایش از این امر و شأن عظمتش بفرمایند و اراجیفی را که بی وفایان بی‌خردان انداخته‌اند تکذیب نمایند. ع ع [۱۶]

هوالبهی

یا من توجّه الی الافق الأعلى، سلطنت خسروی و حشمت پرویزی بباد رفت و هیچ شهر یاری از بزرگواری طرفی نیست عاقبت از گلشنسرای کامکاری به وحشسرای تنهائی انتقال نمود مگر ملوکی که حشمت سلیمانی یافتند و در سیل الهی نرد خدمت باختند. این شهریاران از افق عزّت قدیمه چون آفتاب بتافتند و به بارگاه ملکوت ابهی راه یافتند. پس ای بنده حقّ دست به دامن کبریا زن و تعلق به اهداب رداء جمال ابهی جو و به کمال روح و ریحان در ره جانان سلوک نما تا انوار تقدیس در زجاجة دل بتابد و جمیع اعضاء آیات کبری گردد و البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم. ع ع

تبریز

جناب آقا سید محمد ممقانی علیه بهاء الله الأبهی

هوالبهی

ای بنده حقّ، بعضی بی‌هوشان چنین گمان نموده‌اند که شمس حقیقت چون از افق

هیكل بشری غروب فرموده انوار مقدّسه‌اش نیز افول نموده، یعنی امکان شب یلدا گشته و ظلمت علی العرش استوا شده. افسوس صد هزار افسوس که کوران انوار مه تابان نبینند و خراطین تابش نور قدیم از عوالم غیب مشاهده نمایند. آن نور حقیقت فیضش شامل است و لطفش کامل چه در یوم ظهور چه بعد از افول، یومش هزار سال و دورش صد هزار سال والبهاء علیک. ع ع
مأذون تشرف به مطاف ملاّعلی هستید. ع ع

هوالبهی

ای مرد میدان پیمان، حضرت پروردگار چون فیض جلیل ارزان فرمود و سیل عظیم جریان نمود از هر جهت این ظهور را برتری داد و از هر حیثیت امتیاز بخشید، شریعت مقدّسه را مطابق جمیع اوقات و اعصار نازل فرمود و احکام محکمه را موافق کلّ ازمان و ادهار تشریع نمود. قدرت محیطه را در تحت سلاسل و اغلال ظاهر کرد و قوّت شدیده را در سجن پر ملال باهر ساخت. مسجون بود ولی حاکم ماکان و مایکون، در زندان بود ولی در صدر ایوان، رحمت را کامل نمود و نعمت را سابغ. حجّت بالغ کرد و برهان واضح. موضع تردید نگذاشت، مجال تزویر نهاد، میثاقی چون حصن حصین نهاد و پیمانی چون بنیان متین رزین. کلّ را امر به توجّه و اطاعت فرمود بالاخصّ ارکان نقض را، با وجود این اطفالی چند مخاصمت نمودند و هوس مقاومت کردند ولی غافل از این که صاحب عهد و واضع میثاق قوی و قدیر است و اهل مهد ضعیف و نحیف و مریض. گمان چنان نمودند که به سنگ جفا هیكل وفا را آزرده نمایند و به تیشه افتراء شجره هدی را براندازند. آن سنگ را بر سر خویش زدند و آن تیشه را بر ریشه خود وارد نمودند، فبئس ما سوّلت لهم انفسهم امرأ فسوف ترونهم فی خسران مبین. ع ع

یادداشت‌ها

- ۱- لوح مبارک به اعزاز آقا کریم یزّاز بروجردی عزّ صدور یافته و مقصود از «پیر گفتار» در این لوح جمال بروجردی است. برای ملاحظه شرح احوال و امیال جمال بروجردی به ذیل «پیر گفتار» در ریح مختوم (ج ۱، ص ۳۸۴-۳۸۸) مراجعه فرمائید.
- تلمیح حضرت عبدالبهاء به طاووس و شغال ناظر به قصّه‌ای در مثنوی مولوی است که برای ملاحظه آن می‌توان به ذیل «یک شغالی رفت...» در مآخذ اشعار (جلد پنجم)

مراجعه نمود.

۲- عبارت «بلدة طيبة...» فقره‌ای از آیه شماره ۱۵ در سورة سبا (۳۴) در قرآن مجید است. عبارت «کأس کان مزاجها کافور» نیز فقره‌ای از آیه ۵ در سورة دهر (۷۶) در قرآن است. مضمون فارسی آیه قرآنی، مأخوذ از ترجمه فارسی قرآن مجید به قلم مهدی الهی قمشه‌ای، آن که نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی می نوشند که طبعش کافور است.

از این پس مضامین فارسی آیات قرآنی که در این کتاب عرضه خواهد گردید، مبتنی بر ترجمه مزبور خواهد بود.

۳- عبارت «نعمت ابرارید و نعمت فجّار» تلمیحی به آیات ۱۳ و ۱۴ در سورة انفطار (۸۲) در قرآن دارد که می‌فرماید: «ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم». مضمون آیه آن که نیکوکاران در بهشت پر نعمت اند و بدکاران در آتش دوزخ.

۴- اصطلاح «فتح قریب» در صدر این لوح مبارک تلمیحی به عبارت «نصر من الله و فتح قریب» دارد که فقره‌ای از آیه ۱۳ در سورة صف (۶۱) در قرآن مجید است.

۵- عبارت «الرجال قوامون...» فقره‌ای از آیه ۳۴ در سورة نساء (۴) در قرآن مجید است. عبارت «للدکر مثل...» نیز فقره‌ای از آیات ۱۱ و ۱۷۶ در سورة نساء (۴) است.

۶- خوارج گروهی از پیروان حضرت علی امیرالمؤمنین بودند که پس از جنگ صفین به سال ۳۷ هـ ق/ ۶۵۷ م از آن حضرت جدا شدند و به مخالفت پرداخته سرانجام حضرت امیر را شهید نمودند. خوارج به تدریج به صورت فرقه‌ای مستقل در آمدند و سپس انشعابات عدیده پیدا نمودند. شرح مفصل از سابقه تاریخی این فرقه و افکار و آراء آنان در ذیل «خوارج» در مجلد هفتم دایرة المعارف تشیع به طبع رسیده و منابع مطالعه درباره آنان در پایان مقاله ارائه گردیده است.

۷- مقصود از «امة الله روحانی»، بی‌بی روحانیّه بشروئی است که شرح حال و الواح عدیده خطاب به ایشان در صدر رساله استدلالیه‌ای که نوشته‌اند تحت عنوان رساله روحانی به طبع رسیده است. مقداری از اشعار روحانیّه خانم بشروئی نیز در فصل آخر این کتاب مندرج است. ذکر جمیل امة الله روحانی در دستخط حضرت ورقة مبارکه علیا در فصل اول این کتاب نیز آمده است.

۸- در این لوح مبارک گوینده ابیات «عبید ولكن الملوک...» بر این بنده معلوم نیست. عبارت «فمهّل الکافرین...» آیه ۱۷ در سورة طارق (۸۶) در قرآن مجید است. جناب آقا

اسماعیل گازر که در انتهای لوح مبارک مذکور شده مورد الطاف حضرت عبدالبهاء بوده و پس از صعودش مناجات طلب مغفرتی در حقّ او عزّ صدور یافته که در لوح فرزندش «آقا حسین اسماعیل گازر» مندرج است. متن لوح مزبور به شرح ذیل است:

پورت سعید

جناب آقا حسین اسماعیل گازر علیه بهاء الله الأبهی

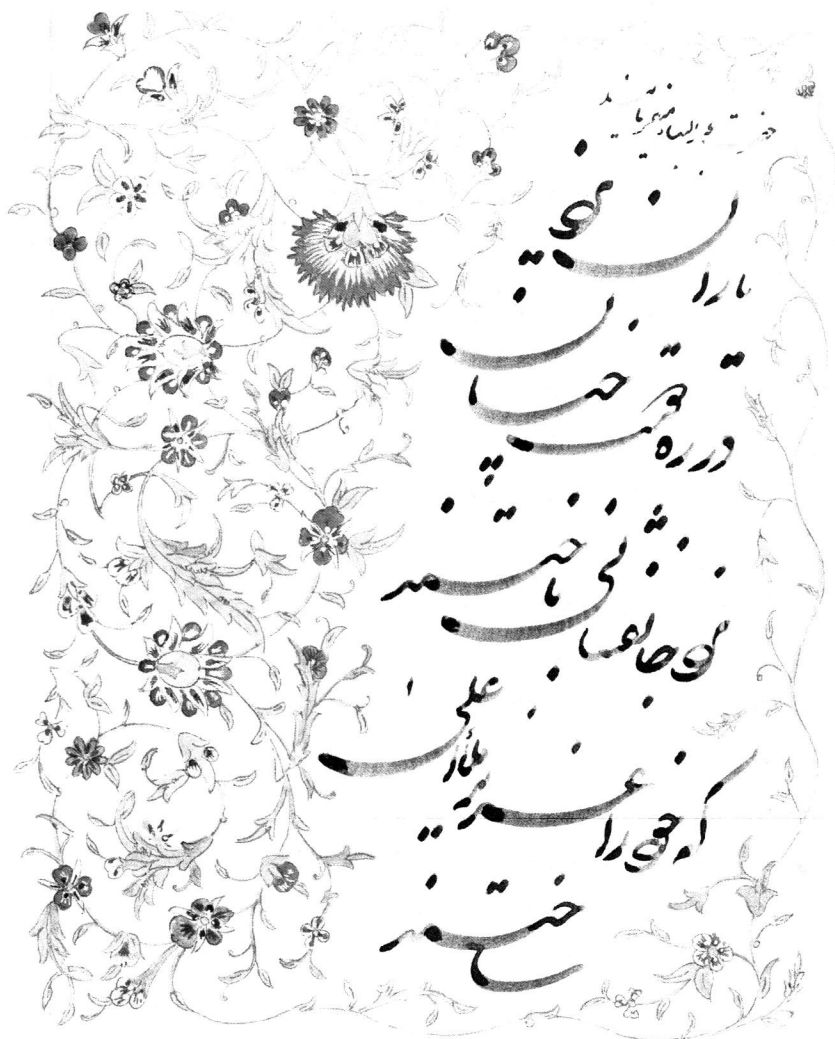
ای بنده حقّ نمیقه آن جناب ملاحظه گردید با چشم گریان و قلب سوزان آه و فغان از عروج پدر مهربان نموده بودید حقّ دارید سزاوار چنین است زیرا پدر مهرپرور بسی عزیز است علی الخصوص که به نار محبّت الله شمع افروخته بود و حول سراج ملأ اعلی پروانه جان سوخته، ولی باید این را ملاحظه نمود که الحمد لله تا نفس اخیر ثابت و مستقیم بود و تا یوم عروج منجذب ملکوت قدیم. حسن خاتمه اعظم مواهب الهیه است، لهذا جای شکرانه است نه شکایت سزاوار سرور است نه ماتم.

مناجات

ای ربّ جلیل بنده درگاه اسماعیل را ذلیل مدار در ملکوت عزیز کن و از حضيض به اوج وسیع رسان زیرا مانند عندلیب بizar از گلخن گشت آرزوی گلشن فرمود و مانند ماهی به دریای غفران شتافت و به مثابه تشنه توجّه به معین حیوان کرد. ای آمرزگار آن بی سر و سامان را پناه ده و به درگاه راه نما جام حیات بخش زندگانی ابدی روا دار در گلشن بقا در آر و مانند طیور وفا نغمه و آواز و راز و نیاز بخش. تویی آمرزنده و مهربان و تویی عفو و غفور و دریای رحمت بی پایان و علیه بهاء الله الأبهی.

۹- عبارت «لانتحسبن الذّین...» آیه ۱۶۹ در سوره آل عمران (۳) در قرآن مجید است. برای ملاحظه آیات حضرت نقطه اولی که شامل عبارت «تالله انی لحویره...» می باشد به صفحه ۳۶ کتاب منتخبات آیات مراجعه فرمائید.

۱۰- عبارت «نعمه للابرار...» تلمیحی به آیات ۱۳ - ۱۴ در سوره انفطار (۸۲) در قرآن مجید است. عبارت «ذرهم فی خوضهم...» نیز فقره ای از آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) در قرآن است.



فصل دوم

منتخباتی از تاریخ بیضاء

توضیحات

جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء نویسنده تاریخ مفصلی درباره وقایع ضوضاء یزد به سال ۱۳۲۱ هـ.ق/۱۹۰۳ م هستند که نسخه خطی آن به لطف جناب دکتر محمد منشادی در اختیار حقیر قرار گرفته است. نسخه مزبور که در ۹۴۵ صفحه به رشته تحریر در آمده و به ظن قوی به خط جناب بیضاء می باشد با این عبارت آغاز می گردد:

«بسم ربنا العلی الاعلی. هذا کتاب تاریخ مظفری که از تاریخ جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت پادشاه جم جاه فریدون دستگاه عالم پناه خسرو دادخواه عادل باذل رعیت پرور عدالت گستر گردون مدار سلطان تاجدار مظفرالدین شاه قاجار...»

آخرین عبارات تاریخ جناب بیضاء در صفحه ۹۴۵ نسخه خطی مورد بحث به شرح ذیل است:

«... قرار دادیم ماهی یک مجلس در خانه جناب آقا میرزا یوسف جهت شور، دو ساعت به غروب مانده آراسته شود، اهل مجلس حاضر شوند و جهت رسیدگی و آسایش حال عامه خصوص بازماندگان شهداء دقت شود و نیز قرار دادیم هر محله هفته یک روز مجلس شور قرار دهند.»

گراور صفحه اول و صفحه ۹۴۵ کتاب تاریخ جناب بیضاء در انتهای این توضیحات عرضه گردیده است.

همان طور که در یکی از الواح مندرج در فصل اول این یادنامه ملاحظه می شود جناب بیضاء کار اشتغال خود را به تحریر تاریخ احبای یزد با حضرت عبدالبهاء در میان

گذاشته و آن حضرت در لوح جناب بیضاء چنین می‌فرمایند:

«ای ناظم محزون دلخون... مرقوم نموده بودید که مشغول به تحریر کتابی در تفصیل مصیبت ارض یا هستید بسیار مناسب و بجا بلکه ان شاء الله چنان که باید و شاید از عهده برآئید...»

و در لوح دیگری که پس از اتمام نگارش تاریخ شهدای یزد به اعزاز جناب بیضاء از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته و متن کامل آن در فصل اول این کتاب نیز مندرج گشته چنین می‌فرمایند:

«ای حضرت بیضاء، الحمد لله ید بیضاء نمودی و تاریخ شهداء را به افصح عبارت و ابداع اشارت مرقوم فرمودی عبدالبهاء بی‌نهایت از تو ممنون و خوشنود...»
غیر از جناب بیضاء تحریر تاریخ شهدای یزد و جهة همت جناب حاجی محمد طاهر المامیری نیز قرار گرفته و ایشان نیز نیت خود را برای تألیف چنین تاریخی با حضرت عبدالبهاء در میان گذاشته بوده‌اند، چنان که حضرت عبدالبهاء دربارهٔ این مطلب در یکی از الواح صادره به اعزاز جناب المامیری چنین می‌فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان، نامه‌ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید... خواهش نموده بودی که تاریخی در حقّ شهداء مرقوم نمائید بسیار موافق ولی باید مطابق تاریخ مظهر الطاف جمال ابهی حضرت بیضاء باشد...»

از قراین چنین پیداست که قضیهٔ تاریخ جناب بیضاء و بررسی امکانات طبع و انتشار آن را جناب میرزا محمد لیب نیز در هنگام تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء با آن حضرت در میان گذاشته بوده‌اند، چه آن حضرت در لوح جناب لیب که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۲۶۳) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: «... تاریخ شهدای یزد که جناب بیضاء تألیف نمودند اگر چاپ شود بسیار خوب است...»

با وصف این، چنان که معلوم است تاریخ جناب بیضاء هیچگاه به طبع نرسیده اما نسخ خطی آن مورد رجوع و استفادهٔ مورّخین بهائی قرار گرفته است. از جمله یک نسخهٔ خطی آن که در کتابخانهٔ حکیم الهی در قزوین موجود بوده، همان طور که در شرح حال جناب بیضاء در مقدمهٔ کتاب مذکور شد بوسیله جناب ملک خسروی تسوید شده و مورد استفاده جناب بیضائی قرار گرفته است.

نسخه‌ای از تاریخ جناب بیضاء که به خط جناب محمد علی ملک خسروی کتابت شده نظیر نسخهٔ مشروح در ابتدای این توضیحات با عبارات ذیل آغاز می‌گردد و در

۳۲۱ صفحه که هر صفحه آن شامل ۱۹ سطر می باشد به قید کتابت در آمده است: «بسم ربنا العلی الاعلی - کتاب تاریخ شهدای یزد که از تاریخ جلوس میمنت مأنوس اعلی حضرت قدر قدرت کیوان حشمت پادشاه جم جاه فریدون دستگاه عالم پناه...» و در پایان کتاب در صفحه ۳۲۱ چنین آمده است:

«... فعلاً چندی قلم را از نگارش منع نموده توقیف می دارد تا بعد اراده حضرت سلطان بقا و مالک یفعل مایشاء چه اقتضاء و امضاء نماید. تحریراً فی نهم شهر رجب المرجب سنه هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری، العبد الاحقر الأفقر غبار اقدام ثابتین بر عهد و میثاق الله بیضاء. امید چنان است به حضور اقدس انور حضرت مولی الوری روح ماسواه فداه رسیده به درجه قبول و امضاء فائز گردد. حرره فانی فدائی کل یاران حسین ابن میرزا حسن طیب سلطان آبادی فی ۱۹ شعبان یک هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) هجری»

پس از اتمام این مطالب جناب ملک خسروی خود شرح ذیل را در صفحه ۳۲۱ کتاب مرقوم فرموده اند:

چون این ذره ناقابل محمد علی ملک خسروی نوری در سال های ۱۱۸ و ۱۱۹ بدیع از طرف محفل مقدس ملی بهائیان ایران به عضویت لجنه ملی تدوین تاریخ انتخاب گشته ام و لجنه مزبور نیز سعی و کوشش دارد که اسناد و مدارک تاریخ ایام میثاق که اشخاص تهیه و یا نوشته اند مطالعه و مورد استفاده قرار دهد و به همین مناسبت چون می دانست که تاریخ شهدای یزد (به قلم حضرت بیضاء) در کتابخانه حضرت حکیم الهی در قزوین است لهذا از محفل مقدس ملی تمنی گردید که به محفل قزوین شرحی مرقوم که کتاب مزبور را برای استفاده به این لجنه ارسال دارند. خوشبختانه کتاب مزبور رسید و برای مطالعه به بنده عنایت شد ولی بنده مشاهده نمودم که این کتاب منحصر به یک نسخه و در ۱۲۵۱ صفحه به قطع کوچک نوشته شده و به فکر رسید که نسخه ای از روی آن نوشته که اگر خدای نکرده در اثر حوادث نسخه اصل از بین برود لااقل نسخه ثانی موجود باشد. به همین لحاظ مدت دو ماه شبانه روز به نوشتن آن مشغول. امروز که روز پنجشنبه ۶ شهرالکمال ۱۱۹ مطابق ۱۸ مرداد ۱۳۴۱ شمسی است خاتمه پیدا نمود. امید است که خوانندگان گرام

ضمن مطالعه دعای خیری بدرقه این حقیر فرماید. محمد علی ملک خسروی.

جناب ملک خسروی پس از این یادداشت صفحات ۳۲۲ الی ۳۴۷ کتاب دست نویس خود را به اسامی شهدای هشتاد و چهار نفره یزد و توابع آن در ضوواء سال ۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۹۰۳ م اختصاص داده و فهرست مشروح مندرجات تاریخ جناب بیضاء را نیز در این صفحات آورده‌اند.

صفحات ۳۴۸ الی ۳۹۷ کتابی که بوسیله جناب ملک خسروی کتابت گشته اختصاص به درج تلگرافاتی پیدا نموده که در زمان جلال الدوله (پسر ظل السلطان) بین یزد و طهران و اصفهان درباره وقایع ضوواء یزد مبادله گشته است. این تلگرافات به خط میرزا آقای قمصری (اسعد همایون) در هشتاد و شش صفحه به ضمیمه نامه‌ای از قیصر میرزا مسعود، فرزند جلال الدوله در اختیار جناب نصرالله رستگار قرار گرفته و ایشان تلگرافات مزبور را در اختیار جناب ملک خسروی گذاشته‌اند که به قلم ایشان در انتهای کتاب تاریخ جناب بیضاء مندرج گردیده است. دو صفحه اخیر تاریخ جناب بیضاء که فاقد شماره صفحات می‌باشد به درج «صورت اسامی مقتولین در یزد و نواحی...» اختصاص یافته است.

نسخه دیگری از تاریخ جناب بیضاء که به نظر حقیر رسیده نسخه‌ای است که در ۱۰۶۰ صفحه با ماشین تحریر ماشین نویسی شده و در هر صفحه آن ۱۲ تا ۱۴ سطر آمده است. عبارات مطلع و منتهای این نسخه عیناً نظیر نسخه دست نویس جناب ملک خسروی است و مثل آن از روی نسخه خطی «حسین ابن میرزا حسن طبیب سلطان آبادی فی ۱۹ شعبان ۱۳۲۴» ماشین نویسی شده و در آن اغلاط ماشینی فراوان به چشم می‌خورد.

از نسخ تاریخ بیضاء و مقایسه آنها با یکدیگر چنین استنباط می‌شود که نسخه اول مذکور در فوق نسخه ناقص اولیه کتاب بوده و سپس نسخه موجود در کتابخانه حکیم الهی به خط حسین ابن میرزا حسن طبیب سلطان آبادی در تاریخ ۱۹ شعبان سنه ۱۳۲۴ هـ ق (۱۸ اکتبر ۱۹۰۶ م) به کتابت در آمده که نسخه منقح و نهائی کتاب محسوب می‌شود، چه عبارت آخر مندرج در این نسخه که فوقاً نقل گردید از نیت ارسال آن نسخه به حضور حضرت عبدالبهاء حکایت می‌کند. پس از نسخه مزبور، کتاب خطی جناب ملک خسروی و سپس نسخه ماشین شده کتاب به وجود آمده است که هر دو تسویدی

از روی نسخه خطی حسین ابن میرزا حسن طیب است.

چند نکته‌ای که درباره‌ی این نسخه‌ها جلب نظر می‌کند به شرح ذیل است:
 اوّل - در نسخه‌ی اوّلیه خطّ جناب بیضاء، کتاب ایشان به «هذا کتاب تاریخ مظفری» تسمیه شده که محتملاً نام اوّلیه کتاب بوده و حکایت از تحریر آن در ایّام سلطنت مظفرالدّین شاه می‌نماید. این عنوان همان طور که از نسخه‌ی بعدی کتاب نقل شد به «کتاب تاریخ شهدای یزد» تغییر یافته است.

دوم - از وصفی که حضرت عبدالبهاء درباره‌ی تاریخ جناب بیضاء مرقوم فرموده‌اند، و در سطور فوق نقل شد، چنین معلوم می‌شود که آن حضرت تاریخ جناب بیضاء را ملاحظه نموده و محتملاً همان نسخه‌ی خطی حسین ابن میرزا حسن به لحاظ مبارک رسیده است. از قراین چنین استنباط می‌شود که حضرت عبدالبهاء نسخه‌ی مزبور را احياناً به نیت نشر به جناب محمّد لیب تسلیم نموده و چون وسائل و مقتضیات نشر و طبع آن فراهم نگشته جناب لیب آن را در کتابخانه حکیم الهی در قزوین به ودیعه نهاده‌اند. هر چند از وضعیّت و موجودیّت فعلی این نسخه حقیر را اطلاعی در دست نیست اما نسخ متعاقب آن بر اساس مندرجات آن تسوید و تنسیخ گردیده است.

جناب بیضاء نگارش تاریخ خود را در ذی حجه سنه ۱۳۲۱ هـ ق (فوریه ۱۹۰۴ م)، یعنی چند ماه پس از آغاز ضوضاء یزد، آغاز نموده و آن را در ۹ رجب ۱۳۲۴ هـ ق (۳۰ اگست ۱۹۰۶ م) به اتمام و امضاء رسانده‌اند و کتاب در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۴ هـ ق (۸ اکتبر ۱۹۰۶ م) یعنی تقریباً چهل روز پس از نگارش به بیاض رفته و به خطّ حسین ابن میرزا حسن طیب کتابت شده است.

با توجه به این نکات کتاب جناب بیضاء که در ایّام ضوضاء به رشته تحریر در آمده و شامل مشاهدات و مسموعات شخصی ایشان و نقل مستقیم مطالب از شاهدان عینی وقایع است از منابع موثّق تاریخ بلوای یزد و وقایع و حوادث آن مدینه و قراء و قصبات مجاور آن در سنه ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) محسوب می‌گردد.

حال که درباره‌ی تاریخ جناب بیضاء و شرایط نگارش و نسخ مختلفه آن مطالب لازمه مطرح گردید صفحاتی از این تاریخ را که مربوط به شرح وقایع تفت، عبّاس آباد و هنزا می‌باشد در سه بخش آینده این کتاب نقل می‌نماید و امیدوار است که روزی تمام تاریخ جناب بیضاء به دست طبع و انتشار سپرده شود و در اختیار علاقمندان به مطالعات تاریخی قرار گیرد. مطالب سه بخشی که در صفحات آینده خواهد آمد

بر اساس نسخهٔ خطی جناب ملک خسروی و نیز نسخه ماشین شدهٔ مذکور در فوق خواهد بود. مندرجات این بخش‌ها بدون جرح و تغییر فقره بندی و نقطه گذاری شده و توضیحات اضافی به قلم این عبد در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» به انتهای هر بخش افزوده گشته است.

کتاب تاریخ جناب بیضاء که به خط جناب ملک خسروی کتابت شده (به صورت فتوکپی) و نیز فتوکپی نسخه ماشین شده آن در کتابخانهٔ مرکز جهانی بهائی در حیفا موجود است.

الف: وقایع تفت

در کیفیت و چگونگی و سرگذشت قصبة تفت (۱) که پنج فرسنگی شهر [یزد] است مدت چهار ماه بل متجاوز است که فانی در جستجوی اخبارات صحیح آنجا است که وقایع را به دست آورد و کما هو حقّه بنگارد، آن قسمی که دلخواه و مشروح است به دست نیامده است، زیرا که حضرات احباب آنجا در همان ضوضاء چنان متفرّق و متواری و فراری شده‌اند که الی حال تحریر جانی ملاقات نمی‌شود، هر یک در گوشه ای گرفتار توشه ای، مثل جناب فخامت نصاب آقا میرزا عبدالرّسول حکیم باشی، اخوی حضرت آقا ملاّ محمد حسن شهید که ایشان در شهر تشریف دارند و همان زمان ضوضاء هم در قصبة تفت بودند که اخویشان و سایر حضرات شهیدان را شهید نمودند و ایشان را با جناب شهیدزاده آقا محمد در باغی منزل داده و مخفی نموده بودند و اشرار بعد از قتل و غارت اخویشان می‌رفته‌اند خدمت ایشان مژده و بشارت داده، مبارک باد می‌گفته‌اند و از ایشان هم خواهش می‌نمودند که شما هم مسرور باشید و مبارک باد گوئید و بایست این دو حضرت در جواب مردم بی‌مروت اظهار مسرّت از قتل پدر و برادر نمایند و بعد از دو روز فراراً به شهر تشریف آورده‌اند با نهایت حکمت و مستوریّت مشغول حکمت می‌باشند. فانی خدمت ایشان رسیده رجا نمود که چگونگی حالات خود و وقوعات مؤلّمة تفت را مرقوم دارید و بدهید که در کتاب تاریخ مسطور گردد، قبول فرمودند و قرار دادیم که مشروحاً و مفصّلاً آنچه واقع شده مرقوم دارند و مرحمت کنند. حال مدت پنج ماه است هنوز از ایشان اطلاعی نرسیده، گاهی هم که ملاقات حاصل شود در سرّ سرّ گویم چه شد؟ می‌فرمایند، می‌رسد.

در چندی قبل که فانی جهت تفتیش همین مطالب به عنوان ده گردی در رکاب حضرت اجلّ اکرم افخم حاجی مشارالدّوله وزیر مالیه و پیشکار حکومت به بیلاقات میان کوه رفتم، در قریة هدش در طزر جان خدمت ایشان رسیدم، اظهار گرفتاری و کم مجالی فرمودند و چون ناخوشی و یا در حدود ارض یا بروز نموده به حکم حکومت چند محل را جهت نظم قرنطینه به ایشان سپرده بودند، اظهار گرفتاری و شرمساری از

قصور و فتور این مطلب فرمودند و قرار دادند به ورود شهر مشروحاً نگاشته به فانی رسانند، الی حال اثری [ظاهر] نشده فانی از کسان دیگر از یار و اغیار متدرجاً جویا شده آنچه از وقوعات تفت بدست آورده می‌نگارد.

چند شب قبل خدمت جناب آقا محمد سلیل حضرت شهید آقا ملا محمد حسن روحی له الفداء رسیده از بدو ضوضاء ایشان چنین بیان فرمودند که مدّت دو ماه قبل از ضوضاء و شهادت حضرت سرسلسله شهداء ارض یاء حاجی میرزا (۲) که هنوز به هیچوجه گفتگوئی از ضوضاء نبود نثار خاطر و کدورت فوق‌العاده فیما بین سید عرب و اشرار محله گرسیر تفت که مردمان شریر بدبخت لوطی‌وار (۳) دارد با جناب غلامعلی خان که از احباب تفت بودند واقع شده بود و احباب محله غیاث آباد تفت نیز به همراهی غلامعلی خان اظهار عداوت با سید عرب و اهل محله گرسیر تفت می‌نمودند.

حالت سید عرب اینکه در چندین سال قبل در تفت بدون جهت، از بدبختی و شقاوت، شخص فارسی را به قتل رسانیده بود. طائفه زرتشتیان تفت جهت طلب دادخواهی اجماعی نموده به شهر آمدند عارض شدند. حکومت عقب نموده مأمور فرستاد سید عرب را اخذ نمایند. این خبیث از تفت فرار نموده به شهر آمده در امام زاده جعفر پناه برده حکومت استقامت فرموده و او را از امام زاده به قسمی بیرون آوردند و اخذ نمودند و زنجیر کرده به طهران فرستاده بعد از مدّتی از حبس طهران خلاص شده به کربلا و نجف رفت و در آنجا مشغول سرقت و جیب‌بری و شرارت بود و در این اوقات به یزد مراجعت نموده در تفت به سید عرب معروف و در زمرة الواط و اشرار محترم بود. غلامعلی خان نیز سابقاً در جرگه الواط و اشرار بود، حال مدّت‌ها است تبدیل شده با نهایت محبّت و معقولیت با احباب محشور بودند ولی از غرور اعتنائی به سید عرب و اشرار دیگر نداشته با آنها مقابلی و عربده می‌کرد، خصوص در این زمان که حضور مبارک حضرت اقدس والا ایالت کبری هم معروف و مورد مرحمت واقع شده بودند بیشتر از پیشتر مغرور بودند و به هیچوجه اعتنائی به اغیار و اشرار نمی‌نمودند، در مقام عداوت و حرب و خرب با سید عرب برآمده پیغامات سخت می‌دادند و حاجی سید علی اکبر تفتی نیز از اشرار و الواط اسمی معروف قدیم و جدید در تفت بود و احمد حاجی زینل نیز سردسته اشرار و الواط تفت بود. اینها هم بغض و کینه دیرینه کلی با حقّ و اهل حقّ داشته و دشمن غلامعلی خان و سائر معبّان بودند و حمایت و همراهی به سید عرب می‌نمودند و طریق عداوت می‌پیمودند و در صدد اذیت و قتل غلامعلی

خان و جناب مستطاب فاضل (۴) بطور خفا بودند که این دو نفر را وقت بدست آورده به قتل رسانند.

در این باب تدبیرات نمودند و مجالس چند جهت این امر فراهم آوردند ولی سطوت و جلالت حکومت حضرت اقدس والا روحی فداه مانع بود و کسی قدرت و جرئت ننمود، ولی روز بروز بر عداوت و کینه آنها می افزود. جناب مستطاب آقای فاضل یک وقتی به صرافت طبع خیال مسافرت فرمودند و از تفت بیرون تشریف بردند. غلامعلی خان با احباب محله غیاث آباد همراه و همراه و دمساز بودند، هر شبانه روز هم مجالس انسیه و محافل قدسیه داشتند ولی از محله خودشان به محله غیر می رفتند تا وقتی از طرف سید عرب و حاجی سید علی اکبر و احمد حاجی زینل رافعی آمده اظهار دوستی و استدعای آشتی نمود، و غلامعلی خان و چند نفر دیگر از احباب را دعوت نمود که بروند محله سرده آشتی نمایند. حضرات شور نموده جواب دادند می آئیم. شخصی به ایشان پیغام داده که مبادا بیائید که این اشرار خیال قتل شماها را دارند و رفتن را موقوف نموده خبر دادند نمی آئیم، شماها بیائید.

در این باب پیغامات و گفتگوها فراهم آمد و غلامعلی خان اظهار رشادت و عداوت کلی می نمود و پیغامات به آنها می فرستاد، مدارائی و حکمت را از دست داده بود. در این گفتگوها و عناد بودند که خبر فساد از شهر رسید که روز دوشنبه در میان بازار حاجی میرزا حلبی ساز را کشته و به خون آغشته، به قلعه برده اند. این خبر که به سید عرب شیر و سائر اشرار خونخوار رسید یک دفعه تماماً یراق (۵) و اسلحه بسته از جای خود حرکت کرده به قصد قتل اخیار و احباب تفت بیرون ریختند. این خبر به اجزاء حکومت تفت رسیده، حسین یوسف کدخدا می رود بهر قسمی بود اشرار را از خیال فساد منع می نماید. اشرار خواهش حسین یوسف را قبول نموده به خانه های خود می روند ولی مستعد و مترصد خبر شهر بودند که چه شده. غلامعلی خان و سائر احباب غیاث آباد را هم خبر می دهند که شهر قدری مغشوش است شماها خودتان را پنهان نمائید. غلامعلی خان از غرور جوانی مخفی نمی شود با چند نفر از بستگان خود تفنگ و یراق آراسته گاهی بیرون می آیند، گاهی در خانه می نشینند و می گویند هر کس بیاید می زنیم. اگر در شهر ضوضاء و بلوا نشده بود کسی هم جرأت نمی کرد به اطراف اینها برود یا قصد اذیت نماید.

حال احباب تفت بدین منوال بود تا این خبر به شهر رسید و حضور مبارک حضرت

اقدس والا چگونگی تفت را عرض کردند، فوراً هدایت خان ناظر که ضابط بود مأمور تفت فرمودند که برود نگاهداری نماید. او هم به تفت رفته و دستورالعمل بر خلاف امنیت داده و مراجعت نمود. چون شرح این مطلب دستورالعمل هدایت خان در اول کتاب منظور شده دیگر تکرار نمی‌شود، چون قضا آید طیب ابله شود (۶). اسباب فساد از هر طرف فراهم آمد، چند نفر دشمنان حق از طرف حکومت تفت یراق بسته شب و روز به اطراف گردش می‌نمودند، به ظاهر جهت حفظ ولی به باطن تحریک اشرار بود. مثل غلامان که از طرف حکومت به اطراف شهر یزد گردش نمودند و در حقیقت ذئب اغنام بودند. از آن طرف هم غلامعلی خان و احباب جهت حفظ جان تفنگ و اسلحه آراسته در منزلی در محلهٔ غیاث آباد نشسته بودند و کمتر بیرون می‌آمدند و گمان نموده بودند که اشرار و الواط تفت شب را به این محله خیال شیخون دارند و روز خبری نخواهد شد. جمیع احباء را شب‌ها در خانه سر محلهٔ غیاث آباد جمع نموده الی صبحی کشیک می‌کشیدند و مواظب بودند که شیخون نزنند، صبح را آسوده می‌شدند و راحت می‌کردند تا صبح روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاول [۱۳۲۱ هـ/ق ۲۲ جون ۱۹۰۳ م] بود که قبل از طلوع آفتاب جناب عمدهٔ الاحباب آقا عبدالصمد و چند نفر دیگر از بالاخانه پائین آمده متفرق شده می‌روند جهت سرکشی خانه و امورات لازمهٔ خود و غافل از این که اشرار به این محله آمده جائی مخفی شده و کمین نموده‌اند. جناب آقا عبدالصمد که آخر همین کوچه می‌رسند ظالمی از کمین گاه یک تیر تفنگ کاری به آن جناب می‌زند.

جناب آقا محمد می‌گوید در خانه نشسته بودیم که صدای تیر به گوش ما رسید، گفتم چه خبر است، ناگاه شخصی از همین اشرار که با ما آشنا بود به سرعت دوید نزد ما و گفت برخیزید فرار کنید که کار سخت است، آقا عبدالصمد را کشتند، دیگر جای شما درین محله نیست. جناب آقا محمد و جناب مستطاب آقا میرزا عبدالرسول حکیم باشی به همراهی و راهنمایی همان شخص شریر که خبر داده است می‌روند به محلهٔ سلطان آباد ده نو در خانه‌ای پناه می‌برند، یعنی در باغ علی نقی خان مهمان جناب عمدهٔ الخوانین آقا حسن امیر می‌شوند که بسیار جوان خوب نجیب درستی است، با حاجی سید علی اکبر و سائر اشرار هم آشنائی دارد، به ایشان خیلی خدمت می‌کنند و آنها را نگاهداری می‌نماید و دو شب بعد جنابان آقا محمد و جناب مستطاب آقا میرزا عبدالرسول به طور خفا فراراً به شهر می‌آیند وارد خانه مشیر الممالک (۷) شده در حفظ

بودند. چون حکیم خوبی هستند با مشیرالممالک هم سابقه آشنائی داشتند در حفظ بودند و این حضرات دیگر اطلاعی از وقوعات تفت و چگونگی نداشتند.

آنچه از روایات اخیار و اغیار فانی به دست آورده این که قبل از طلوع صبح دوشنبه سید عرب و جماعتی از اشرار و الواط و اهل محلّه شوده و سرده و گرمسیر چهار قسمت شده، چهار سمت محلّه غیاث آباد مخفی شده بودند که هر یک از احباب بهر طرف می‌روند به آنها که می‌رسند بزنند. اهل محلّه شوده درب در بند غیاث آباد می‌رسند به جناب آقا عبدالصمد. محمدعلی ولد حسین خان که از اشرار و الواط معروف تفت است تبری به آن حضرت می‌زند. بعد علی کافر ولد رجب آهنگر تیری به آن حضرت می‌زند. سائر اشرار هم هر کدام هر چه در دست داشتند به کار می‌برند و آن حضرت را قطعه قطعه می‌نمایند و فوراً آدم می‌فرستند در محلّه شوده که ما تیر زدیم و تیر خوردیم امداد کنید. اهل آن محلّه جمعاً با طبل و شیپور شاه کشان (۸) با اسلحه و حره روانه این محلّه غیاث آباد می‌شوند، و اشریعتا و امحمداً گویان و همه‌هم کنان حرفشان این که حکم امام جمعه از طرف تمام علمای نجف و کربلا و علمای یزد است که مسلمانان باید امداد دین خدا نمایند، امروز روز جهاد است و وقت امداد است، خون این طایفه هدر و اموالشان به ما حلال است.

اهل هر محلّه دیگر هم به آنها ملحق شده تماماً می‌آمدند در محلّه غیاث آباد جهت جهاد بالا جماع همه‌هم کنان دویدند به خانه آقا شهباز، داخل خانه شدند. آن شهباز ساعد حضرت بی‌نیاز را بر لب جوی آب دیدند و به آن حضرت آویختند تیرها به آن هیکل مبارک ریختند و سنگسار ساخته در کنار جوب آب انداخته بیرون رفته به جانب خانه حضرت شهید آقا ملا محمد حسن تاختند. در آنجا قیامتی ساختند آنچه خواستند درب خانه را بگشایند نشد، بعد زنی آمد راهی نشان داد و راهنمایی کرد از این راه ریختند به خانه و یک دفعه بدون سؤال و جواب قریب سی تیر تفنگ به آن حضرت زدند و شهید کردند. به غارت و تاراج و تالان خانه دست گشودند و آنچه اسباب و اموال در بیت مبارک بود غارت و قسمت نمودند و آن جسد مطهر مقدّس قطعه قطعه را از خانه بیرون آورده بعد از آن تیرها باز با کارد و خنجر و دشنه ریز ریز نمودند. آنگاه سید محمد ولد حاجی سید رضای علاّف با چوب قبانی رسید و این حالت را دید، گفت: مردم پس روید و راه دهید، با همان چوب قبان تمام استخوان‌های هیکل مقدّس و سر مقدّس را خورد و نرم نمود، در کوچه افکنده رفتند.

شخصی به آنها خبر داد که آقا عبدالصمد را از کوچه به خانه برده‌اند و هنوز نفسی می‌کشد و رمقی دارد. جمیع اشرار به خانهٔ آن حضرت روانه می‌شوند و چند نفر کافر چند تیر دیگر بر جسد آن سرور می‌زنند و مقابل اهل بیت ریسمان به پاهای مقدس بسته می‌کشند و جماعتی هم در خانه مشغول غارت اموال و اسباب و اثاث و شال و پلاس می‌شوند. آنچه در خانه بود حتی خمیر که جهت نان ظهر موجود بود، برده بودند و جسد مقدس را می‌برند پهلوی جسد مطهر جناب آقا ملا محمد حسن می‌اندازند و می‌روند جانب دکان جناب آقا ملا محمد حسن و آنچه در دکان از نقد و جنس بوده غارت می‌نمایند و تخته‌های دکان و درب آنچه بود روی هم ریخته آتش می‌زنند. شخصی فریاد می‌زند که امروز آتشی افروختیم که شداد و نمرود نیفروخته بودند (۹) و دود این آتش ما باید چشمه خورشید را بگیرد و دنیا را تیره و تار کند. درب دکان اشرار این گونه گفتار داشتند و از اطوار و کردار خویش مسرور و شادمان بودند. فی الحقیقه آتشی افروختند که نمرود نیفروخته بود و نمرود را خوشنود نمودند و در واقع نمرود از این آتش پر دود به درگاه حضرت معبود از خجلت اعمال خویش قدری بیرون آمده عرض می‌نماید، الها پروردگارا من این قدر ظلم ننمودم و این گونه آتش را به جان و قلب اولیاء و اصفیاء تو نیفروخته‌ام امروز از خود ظالم‌تر دیدم.

باری از آنجا شادی کنان، کف زنان، رقصان و اشریعتا گویان رفتند به خانهٔ حضرت آقا ملا محمد حسین، اخوی شهید آقا ملا محمد حسن و اجماعاً به طور شرارت و رذالت ریختند به خانهٔ آن حضرت، هر چه گردش نمودند آن حضرت را ندیدند، به غارت و تاراج اموال مشغول شدند هر چه به کارشان می‌آمد بردند و هر چه شکستی بود شکستند و هر چه سوختنی بود سوزانیدند. و مهدی راه دار که سرده‌ست و پیشوا و جلودار اشرار بود فریاد می‌کرد: مردم هر چه هست تاراج کنید و ببرید که خرج دارید. آنچه بود غارت نمودند و بیرون رفته، رفتند به خانهٔ جناب آقا ملا غلامعلی مؤذن و از دیوار خانه ریختند به خانه و به بستگان ایشان آویخته، بدگوئی و سخت روئی نمودند که نشان دهید در کجا می‌باشند و به هر جا گردش نمودند، پسر جناب ملا غلامعلی را دستگیر کردند، آوردند در میان خانه مقابل چشم علیا مخدره مادرش بر زمین زدند، کشان کشان از خانه بیرون بردند، والدۀ آن شهید سعید چون چنین دید، قرآن به دست گرفته آمد مقابل اشرار و قسم داد که به حق این کلام الله دست از جوان من بردارید و او را به قرآن بخشید، قبول نکردند و آن حضرت را از خانه بیرون کشیدند و صدمه

می‌زدند. خود جناب آقا محمد حسین پسر ملا غلامعلی فرمود: ای خلق مردود از من چه می‌خواهید مرا وا گذارید یا ببرید خانه یکی از علماء گفتگو نمائیم. احدی گوش به سخن آن مظلوم نداده، درب خانه مقابل چشم مادر و اقربای ایشان آن حضرت را شهید تیر و تیغ نموده، پیکر مطهر را قطعه قطعه کردند و جسد نازنین آن حضرت را عریان نمودند، تمام ملبوس را هم بردند و جسد عریان را به روی خاک افکنده رفتند عقب غلامعلی خان و آقا حسن حاجی زینل به خانه‌های آن حضرات تاختند و هر قدر گردش نمودند ایشان را نیافتند، قدری اسباب و اموال خانه آنها را غارت نموده بیرون رفته به جانب بازار شاه دائی شتافتند و به قصد قتل حضرت آقا سید مرتضی دوان دوان، فریاد زنان می‌رفتند و آن حضرت در بازار تفت بودند.

قبل از ورود این اشرار مردود به بازار، چند نفر دیگر از اشرار آن سید بزرگوار را گرفته صدمه زیاد و چند زخم کارد زده بودند و جمعی از اهل بازار حمایت نموده مانع از قتل آن سید نامدار شده بودند و به اشرار گفته بودند، چون سید می‌باشند ایشان را نکشید و این زخم‌ها جهت ایشان کفایت است و آن حضرت را با حالت پریشان و نالان برده بودند در دکان صباغی شاه ولی مخفی نموده بودند و درب دکان را از خوف اشرار بسته، آن حضرت را یکّه و وحید بدون مرهم و آب و نان و پرستار در دکان گذارده بیرون آمده، ناگاه این جماعت اشرار خونخوار پر عناد از محله غیاث آباد به بازار می‌رسند و از هر کنار جویای جناب آقا سید مرتضی می‌شوند. آنگاه شخص شریر حرام‌زاده ای به آن قوم شوم ظلوم خبر می‌دهد که آقا سید مرتضی با حالت زخم خوردگی و افسردگی، پریشان و قریب‌الموت درد دکان صباغی پنهان می‌باشند. آن جماعت نسناس خدا نسناس اجماعاً جمع شده شاه و قیه و همه (۱۰) نمودند و درب دکان را گشودند وارد دکان شدند و حالت آن سید مظلوم را دیدند که در کنار دکان با حالت پریشان و ضعف افتاده از سوزش زخم‌ها و تشنگی ناله و فغان دارد و طلب یک جرعه آب می‌نماید. اشرار دور آن بزرگوار جمع می‌شوند آن سید مظلوم از شر این خلق شوم به روی زمین افتاده قریب الموت گاهی طلب یک شربت آب از این خلق مردود و گاهی به درگاه حضرت معبود مناجات می‌نماید.

در این حالت مردودی تیری بر ران آن بزرگوار می‌زند، دیگری می‌رسد و کاکل عنبرین آن سید بی قرین را به دست کین پیچیده از دکان بیرون می‌کشد و آن قوم شریر با تیر و قداره (۱۱) و شمشیر چندین ضربت به آن حضرت می‌زنند و آن حضرت را

میان بازار افکنده می‌روند. هنوز آن حضرت رمقی داشته‌اند چند نفر دیگر همت نموده و درب دکان را کنده و پیکر نازنین آن حضرت را به روی آن درب نهاده بر دوش گذارده به سرعت می‌برند به خانه آن حضرت نزد اهل و عیال گذارده می‌روند. اهل بیت دور آن حضرت جمع شده ناله و فغان می‌نمایند، الی عصری آن حضرت رمقی داشته‌اند ولی حالت تکلم و تلفظ نداشته‌اند. عصری با روی گلگون و سر و صورتی پر خون به ملکوت اعلیٰ پرواز می‌نمایند و به اهل ملاء اعلیٰ دمساز می‌شوند.

باری اشرار از بازار مراجعت نموده به محله‌های خود می‌روند و شب را مجدداً اجماع نموده می‌روند به محله غیاث آباد عقب غلامعلی خان و سایر اخیار، همه جا گردش و جستجو می‌نمایند، درب باغ عناب به جناب آقا محمد کمال می‌رسند، ایشان را گرفته و در همان باغ به انواع و اقسام صدمه از گلوله و زخم کارد و قمه (۱۲) و قداره آن حضرت را شهید می‌نمایند و می‌روند به منزل‌های خود. چون صبح می‌شود می‌روند در محله سلطان آباد درب باغ علی نقی خان که جناب آقا میرزا عبدالرسول حکیم‌باشی و جناب آقا محمد، ولد حضرت شهید آقا ملا محمد حسن آنجا تشریف داشتند و پیغام می‌دهند که ما اطلاع داریم که شماها در این باغ هستید، ولی چون در آنجا پناه آورده‌اید خیال قتل شماها را نداریم باید پنجاه تومان پول نقد و قدری قند جهت دهن شیرینی اشرار بدهید که اخوی شما را که پدر آقا محمد بودند کشته و اموال‌شان را غارت نموده ناز شصت می‌خواهند و شماها باید مبارک‌باد بدهید و مبارک‌باد بگوئید و الا در همین باغ شماها را به قتل می‌رسانیم. چنین معروف است که به گفته اشرار تا اندازه‌ای رفتار نموده و اشرار را راضی نموده‌اند ولی نگارنده از جناب آقا محمد جويا شدم که این مطلب صدق است یا نه؟ جواب درستی ندادند و فرمودند این قسم‌ها نشده و ما دیگر احدی را ندیدیم و مخفی بودیم، مبارک‌باد هم از ما نخواستند. ولی از ظلم اشرار بدبخت در تفت آنچه روایت شده کم است، مردمان خیلی شریر بی‌شرم بی‌حیای غریبی دارد. اول اوضاع قتل و غارت در تفت بلند شد و تاراج اموال در تفت جاری شد که اهل شهر یزد نیز از آن اشرار دیدند و تقلید آنها کردند و هر کس را در ضوواء کشتند فوراً به غارت اموال پرداختند.

باری پیغام به جناب حکیم‌باشی داده بودند و رفته بودند در خانه‌ای در همان محله سلطان آباد مهمانی تا شب می‌شود، حضرت آقا ملا محمد حسین از تفت همراه شخص مکاری (۱۳) روانه شهر می‌شوند، شب تاریک نزدیک باغ شرف‌الدین که اول تفت

است می‌رسند، صدای همهمه و تیرتفنگ می‌شنوند، خوف می‌نمایند. حضرت آقا ملامحمد حسین از وحشت این صدا و هياهو از روی الاغ پائین آمده فرار می‌نماید فوراً اشرار خونخوار می‌رسند و نگاهی به الاغ و مکاری نموده می‌پرسند کی همراه تو بود و چه شد و کجا رفت؟ راست بگو والا تو را می‌کشیم. مکاری می‌گوید کسی با من نبوده والا به شما نشان می‌دادم. می‌گویند الاغ خالی بی‌سوار چرا همراه داری؟ می‌گوید در شهر وعده به شخصی داده‌ام که حیوان ببرم و او را سوار کرده به تفت بیاورم. این اشرار خاطر جمع شده می‌روند.

از تقدیرات الهی اینکه جناب آقا ملاحسین رو به جانب بیابان می‌روند در این تاریکی شب نزدیک تفت می‌رسند. جماعتی از اشرار هم از محله‌ای به محله می‌رفته‌اند ناگاه بهم می‌رسند و آن حضرت را می‌شناسند، بقدری کتک و صدمه و زخم کارد به آن حضرت می‌زنند که یقین صریح بر هلاکت آن حضرت می‌نمایند و آن حضرت را در گودی افکنده شادی کنان می‌روند. آن حضرت در گودی در بین راه مدهوش افتاده بودند، نزدیک صبحی به هوش آمده خود را نزدیک دیوار باغی می‌کشاند و با حالت پریشانی و ضعف در آنجا توقف می‌نماید. هوا روشن می‌شود جماعتی از شاگرد فعله و بنا می‌رفته‌اند عقب کار، به آن محل رسیده آن بزرگوار را می‌شناسند و فوراً یکی می‌رود در محله به قوم شوم شریر اطلاع می‌دهد که جناب آقا ملامحمد حسین نزدیک باغ، فلان محل افتاده‌اند. اشرار و غیر اشرار به جانب آن حضرت می‌روند، می‌رسند به آن حضرت، آن حضرت را به حالت پریشان قریب‌الموت ملاحظه می‌نمایند. جماعتی درب همان باغ را کنده آن حضرت را بر روی درب قرار داده به دوش کشیده می‌برند به خانه آن حضرت و اهل و عیال آن حضرت را صدا نموده وارد خانه می‌شوند و می‌گویند آقا ملامحمد حسین را دریابید که ما ایشان را از چنگ گرگان ربوده به خانه رسانیده‌ایم و حال در بین راه هر کس رسید خیال قتل ایشان را نمود مانع شدیم و جسد مطهر قطعه قطعه که هنوز نفسی داشته می‌گذارند و می‌روند.

این اهل و عیال خون جگر آن حضرت به گمانشان که ایشان به شهر رفته و از خطر گذشته‌اند ناگاه درب خانه هياهو و همهمه می‌شنوند، می‌آیند پشت درب خانه، یکی می‌گوید درب را باز نمائید که آقا ملامحمد حسین را به خانه آوردیم، حال ایشان را ببرید جانی پنهان کنید. دیگر واضح است چه به دل اهل بیت‌شان رسیده است. آن حضرت را با آن حالت می‌برند داخل خانه و رختخواب افکنده آن حضرت را در بستر

نهاده مشغول مرهم کاری و ناله و زاری می شوند.

این خبر به ضابط (۱۴) که حکمران تفت است می رسد فوراً حسین یوسف و حاجی سید علی اکبر کوچک و عبدالعلی فراش را روانه نموده که بروید در خانه جناب آخوند باشید که دیگر اشرار به آنجا نروند و صدمه نزنند بلکه معالجه شود. آن سه نفر می روند در خانه نزد جناب آقا ملامحمد حسین با تفنگ و یراق توقف می نمایند که احدی دیگر از اشرار خیال آمدن ننماید. سه نفر از اهل آن محله که چراغ علی و برادرش یدالله و علی پسر عباس که از الواط و اشرار و همراه سید عرب بوده اند، این ها را می گیرند که شماها این عمل را نموده اید و می برند خانه ضابط حبس می نمایند. اقوام و بستگان این سه نفر پیغام می دهند به سید عرب و حاجی سید علی اکبر بزرگ که سردهسته اشرار و گرگ خونخوار بوده اند که اینها را ضابط گرفته حبس نموده چاره بکنید. این سردهسته های اشرار پیغام دادند به جناب آقا میرزا عبدالرسول حکیم باشی و آقا محمد ولد حضرت شهید آقا ملامحمد حسین روحی فدا که اگر الحال این سه نفر را از حبس ضابط خلاص کردید فبها والا می آئیم اولاً شماها را می کشیم و بعد می رویم این سه نفر را از خانه ضابط بیرون می کشیم. جناب حکیم باشی پیغام می دهند به ضابط که این سه نفر را خلاص کنید والا فساد بر پا می شود. ضابط آن سه نفر را از حبس مرخص می نماید و قرار به اشرار دادند که دیگر در تفت کسی فساد و جهاد و قتال ننماید.

الی سه روز هم آرام بودند و شرارت ننمودند و آن سه نفر مأمور ضابط هم در خانه حضرت آقا ملامحمد حسین بودند و همه روزه مخارجات آنها را بستگان آن حضرت می دادند و مردم تفت فوج فوج وارد خانه آن حضرت شده عیادت می رفتند و خوش آمد می گفتند و دلسوزی ها می نمودند ولی از روی نفاق و به عوض مرهم زخم ها، از زخم زبان قلب بستگان آن حضرت را مجروح می نمودند، نصیحت می کردند که شما چرا خود را بدنام نموده اید و ضمناً بد می گفتند و سب می کردند. آن حضرت که حالت جواب دادن نداشتند سکوت فرموده بودند.

به همین منوال تا روز سیم باز همه و هیاهو بلند شد و تمام اشرار و الواط اجماع نموده همراه سید عرب و حاجی سید علی اکبر بزرگ و جواد حسین خان شده بودند. گویا آن روز، روز جمعه ۲۹ ربیع الاول [۱۳۲۱ هـ ق/ ۲۶ جون ۱۹۰۳] بوده که در شهر ضوضاء و هنگامه بود و قتل و غارت می نمودند و خبر آن به تفت رسیده است آنها هم حرکت نموده بودند. یا روز شنبه دوم ضوضاء بوده است، چون تفت الی شهر دو ساعت

خبر می‌رسانند [زیرا فاصله] پنج فرسنگ است. ولی اینگونه اخبار را اشرار دو ساعتی می‌رسانند. بهر حال خبر ضوضاء شهر و دروغ‌ها که از قول علمای نجف و کربلا در یزد از لسان ناپاک مردود امام‌الاشرار جاری بود به تفت رسانیده بودند که خون این طایفه مظلوم هدر و اموال‌شان حلال است. باری روز سیّم هیاهو و همه‌ه شدید جدید از اشرار و خلق پلید ظاهر گردید و به فتوای امام به جرأت تمام اجماع عام شد.

پیش‌نماز تفت که شیخ حسین، ولد حاجی عبدالغفور شُرباف بود و در این مدّت این خلق شریر را باطناً تحریک و ترغیب بر فساد می‌نمود، آن روز واضحاً حکم می‌نمود که بروید بکشید و بکشید حلال و صواب است. آن اشرار خونخوار از اینگونه گفتار آن کفتار بدرفتار یک دفعه هجوم نموده ریختند به محلّه غیاث آباد و ناگاه وارد خانه حضرت آقا ملاّمحمّد حسین شده بودند و به ورود آن خلق مردود یک دفعه ده تیر تفنگ از دور به جانب آن حضرت انداخته بودند که لحاف روی آن حضرت سوراخ شده آتش گرفته بود، ولی تیری بر بدن مطهر نرسیده بود و خلق به گمانشان این که آن مظلوم از ضرب گلوله قطعه قطعه و پاره پاره شده‌اند، اسباب و اموالی که در خانه حاضر بوده است غارت نموده می‌روند و متعرّض آن جسد اطهر نمی‌شوند. بعد از رفتن اشرار اهل بیت بر سر بالین آن حضرت می‌روند لحاف که آتش گرفته [بود] خاموش می‌نمایند و از روی آن حضرت دور نموده مشاهده می‌نمایند آن حضرت به هیچوجه اظهار درد و المی از تیرهای تفنگ ندارند. جویا می‌شوند می‌فرمایند، فی‌الحال که خداوند حفظ فرمود و به هیچوجه تیری به بدن من نرسید و اطراف من به زمین آمده است. می‌بینید بستر پر از گلوله و چهار پاره (۱۵) است و سوراخ سوراخ گردیده ولی یکی به بدن مقدّس نرسیده است. اظهار خوش وقتی و مسرّت می‌نمایند و شکر الهی بجای می‌آورند.

همسایگان از این واقعه مطلع می‌شوند و گفتگویی در این باب بلند می‌شود که حضرت آقا ملاّمحمّد حسین را تیرباران نموده‌اند و تیری بر ایشان کارگر نگریده است. شخصی از کفّار این خبر را به اشرار می‌رساند که تیری به آن حضرت نرسیده است و هنوز زنده هستند. حاجی سیّدعلی اکبر مردود زبان را به بدگوئی و طعنه اشرار گشوده می‌گوید شماها تیرزن نیستید پیرزن از شماها بهتر است، می‌روید از دور تیری می‌اندازید نمی‌خورد و معجزه درست می‌شود. چند نفر آدم کاری کافی باید برود و کار را تمام نموده بیاید والاّ خودم خواهم رفت به یک تیر درست کاری کار آن مظلوم تمام می‌شود.

اشرار خونخوار جهت قتل آن مظلوم بزرگوار از جا حرکت نموده می‌روند. حرام‌زاده سید ابول نام پسر سیدعلی شاه لوطی سابق که کشته شده یکتا پیراهن بوده است و دیگر لباسی در بر نداشته طپانچه دو لوله (۱۶) پر از گلوله در آستین پرکین پنهان نموده وارد خانه می‌شود که آمده‌ام احوالپرسی. اهل بیت می‌بینند به هیچوجه اسباب حرب و خرب همراه ندارد، مطمئن می‌شوند. آن ناپاک بی‌باک می‌رود نزد بستر آن مظلوم و روپوش آن حضرت را به دور افکنده طپانچه خود را بر درب گوش آن حضرت گذارده آن حضرت با دست دور می‌سازند، بر سینه مقدس گذارده آتش می‌دهد، هر دو لوله را بر سینه اقدس خالی می‌نماید. اشرار دیگر نیز وارد خانه می‌شوند، یک نفر می‌رسد با کارد یا خنجر جگرگاه آن سرور را می‌برد. قنبر مردود پسر حسن محمود بدتر از نمرود که شاگرد آن حضرت بوده است می‌رسد، می‌گوید راه بدهید که حق استاد و شاگردی را امروز بجای آورم. می‌آید نزدیک آن هیکل مقدس با چاقوی فرنگی سر اطهر آن سرور را از بدن مطهر جدا می‌سازد و می‌گوید الله اکبر این است سر حسین. در واقع چقدر مطابق است شهادت آن حضرت با شهادت حضرت مقصود. چون سَمی حضرت مقصود روح الوجود لُتراب مرقدہ الفداء بود. شهادت‌شان هم مفصل‌تر از تمام شهداء سبیل الله بود، شهادت هیچ شهیدی در این ارض به این طولانی و تفصیل و به این قدر زحمت و مشقت و صدمه واقع نشده بود.

واقعاً قلم را یاری تحریر و زبان را قوهٔ تقریر نیست. نگارنده را جگرخون و دیده رود جیخون است. در وقت مطالعه و ملاحظه این مصیبت کبری و شهادت عظمی که قلوب احباء الله مهتر و روح پر فتوح‌شان نظر به مقامات عالی این شهدا روحی لهم الفداء ملتذ می‌گردد و یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً بر لسان جاری می‌فرمایند. در آن حین که وقت استجابت دعا است از تمام آقایان و موالیان و اماء الرحمن التماس دعا دارم که این بندهٔ شرمندۀ نگارنده را به دعائی یاد و شاد فرمایند.

باری مصیبت الحسین اعظم المصیبات، اشرار آنچه در خانه آن شهید زار به دست آورده بودند بعضی را سوزانیده و بعضی را شکسته از خانه بیرون رفتند، در تمام خانه‌ها سر زده می‌ریختند و جویای غلامعلی خان و سایر احباب آنجا بودند. همان شب در تمام کوه و غار، باغ‌ها و خانه‌ها و خرابه‌ها گردش نمودند احدی را نیافتند. چهار شبانه روز هر جا هر چه جستجوی احباب کردند احدی را به دست نیاوردند. روز چهارم باز سید عرب با جماعت زیاد از اشرار آمدند به محلهٔ غیاث آباد و ریختند به خانه‌ها و کسانی که

راه نسبت به احباب داشتند آنها هم خانه‌هایشان در خطر بود و می‌ریختند به خانه‌هایشان به سراغ احباب و اسباب آنها را هم به غارت می‌بردند. مخصوصه خانه حضرت شهید آقا عبدالصمد و خانه آقا عبدالله حاجی خلیل به قسمی غارت نمود که در خانه هیچ باقی نبود و خانه‌های اقارب و دوستان ایشان هم کذلک هر چه دیدند بردند یا آتش زدند و اهالی خانه‌ها را هم صدمه زدند و اذیت زیاد نمودند که غلامعلی خان را نشان دهید. به این قسم عقب نمودند و کسی را نیافتند، ریختند به خانه جناب آقا ملا علی رضا گردش نموده اموال و اسباب را تاراج کردند.

و از آنجا رفتند به خانه حضرت مستطاب افنان آقای حاجی سید مهدی تاجر شیرازی (۱۷) که به جهت منزل گاه عبور و مرور شهر به کوهستان در تفت بنا نموده و منزل بسیار باصفای عالی ساخته‌اند. این خانه به دست حضرت شهید آقا عبدالصمد بود، آب جاری بسیار خوبی دارد عمارت عالی و اشجار بسیار خوبی احداث و غرس نموده بودند، از هر رقم میوه دارد غالب شب‌ها احباب آنجا چون کنار جاده و بیرون قصبه تفت است می‌رفته مشغول ترتیل آیات و ترنیم قصیده‌جات و مناجات می‌شده‌اند. اشرار اجماعاً می‌روند در آن منزل، کسی از احباب در آنجا نبوده گردش می‌نمایند و چیزی هم که غارت نمایند نبوده دست تعدی به اشجار و گل کاری‌ها دراز می‌نمایند. اولاً میوه رسیده و نرسیده آنچه داشته از درخت‌ها می‌گیرند و بعد به شکستن درب‌ها و ریشه کردن درخت‌ها مشغول شده ظلم و تعدی به اشجار آن باغ می‌نمایند. هر چه مقدورشان بود ضرر به عمارت و درخت و زمین وارد می‌آورند. از آنجا بیرون آمده می‌روند خانه آقا غلام علی خان، چیزی گویا در آنجا دیگر نبوده که غارت شود آنچه درب حجرات و انبار بوده از جا کنده روی هم ریخته آتش می‌زنند چیزی هم که به کار می‌آمده برده بودند. و از آنجا می‌روند به خانه جناب آقا محمد حسن حاجی زینل که از مشاهیر احباب هستند خودشان که جائی مخفی بودند، در آنجا نیز به همین آئین سلوک نموده آنچه اموال به دست آمده بردند و آنچه به کارشان نمی‌آمده روی هم ریخته آتش زدند و آنچه شکستی بود شکسته‌اند، میوه درخت‌ها را خوردند و بردند و خرابی کلی نموده بودند.

این سید عرب و حاجی سیدعلی اکبر و جواد حسین خان جلودار (۱۸) از الواط و اشرار مشهور تفت بودند، نهایت رذالت و بی‌انصافی را داشته و دارند. جماعتی هم که همراه آنها بودند از اهل هر محله مثل احمد حاجی زینل سردهی پسرهای آن مردود

تماماً از اراذل و اوباش تفت بودند و تمام عمر به سرقت و لوطی‌گری و یاغی‌گری مشغول. به قول خودشان گفته بودند ماها در تمام عمر یک عمل خیری نکرده و یک رکعت نماز بجای نیاورده‌ایم، سر تا پای گناهکار به درگاه خدا هستیم، امروز این اعمال صواب را بجای می‌آوریم و قتل و غارت این طایفه می‌نمائیم که اجر و حسنه ببریم. سبحان الله آنچه ما از احادیث و اخبار قبل شنیده بودیم که خلق مردود در هر عصری قتل و غارت اولیاء و امناء حق می‌نموده‌اند و محضاً لله خون حق را می‌ریخته‌اند و ظلم و ستم به اهل الله می‌نموده‌اند و در عوض این افعال طلب مغفرت از حق جلّ جلاله می‌کرده‌اند، مثل اینکه دم مطهر حضرت خامس آل عبا (۱۹) را در صحرای کربلا به زمین ریختند و دست و جامه خود را با آن خون نازنین آلوده، مشغول نماز می‌شدند و می‌گفتند این نماز قبول درگاه حضرت چاره ساز است زیرا که به فتوای علماء خون حضرت سیدالشهداء روح‌العالمین له الفداء را در محبت یزید پلید (۲۰) که پیشوای ما است به زمین ریخیم و خیمه و خرگاهش را در راه خدا آتش زدیم و اسب بر جسد مقدّسش تاختیم و اهل بیت اطهرش را اسیر ساختیم.

اگر این اعمال ما به درجهٔ قبول به درگاه خدا نرسد دیگر هیچ صوابی در عمر خود ننموده و راه رضای حق را نیپیموده‌ایم. این گونه اخبار را در سابق از ذاکرین می‌شنیدیم و عقل ما حیران و هوش‌مان سرگردان بود. امروزه هزار درجه بالاتر به چشم خود دیدیم که اینگونه ظالمین [چگونه] ظلم می‌نمودند. مرحبا و آفرین! علماء بی‌دین و پیشوایان لعین بودند که در هر محفل همین گونه فخر و مباهات می‌نمودند. واقعاً عجب عهد و عصر جدیدی بود و عجب امتحان شدیدی رخ نمود. و بعد از این روز مجید و مصیبت شدید گرفتاری این قوم پلید و ظالمان عنید را هم دیدیم و ملعون بودن و منقلب شدن این مشرکین و ظالمین را به زودی فهمیدیم و به چشم ظاهر و به چشم سرّ هر دو دیدیم و به مطالب رسیدیم. الا لعنة الله على القوم الظالمین را سنجدیم و به کلمهٔ مبارکه «فسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» (۲۱) رسیدیم، ان شاء الله شرح انقلاب و گرفتاری آنها را بعد از اتمام و اختتام وقوعات و مصیبات به عون الله تعالی و تأییده در آخر این کتاب می‌نگارد.

باری اشرار آنچه در گوشه و کنار در هر خرابه و خانه جستجوی نموده، اثری از غلامعلی خان و سائر احباب رحمن نیافتند، خیال کردند که بروند و بستگان و اطفال غلامعلی خان و جناب آقا محمد حسن حاجی زینل و سایرین را گرفته اذیت و آزار

نمایند بلکه به قتل رسانند شاید این حضرات از جای خود بیرون آیند.

رفتند به جانب خانه آقا غلامعلی خان، زنی را دیدند به گمان‌شان این زن والدۀ غلامعلی خان است، یک دفعه بیست تفنگ به روی این زن کشیدند و نزدیک آن بیچاره رسیدند. آن زن ناتوان فریاد و فغان برآورد که از من چه می‌خواهید، چه می‌گوئید، مقصود شما کیست و سخن شما چیست؟ من مادر غلامعلی خان نیستم و از خوف از پای درآمده بر روی زمین افتاد. سید ابراهیم نامی که خیلی کم حالت و وافوری است از دور این واقعه را دیده و دویده پیش آن اشرار رسیده، سینه خود را هدف و سپر تیر آن اشرار خونخوار نمود و فریادی برآورد: «مردم این چه دین و چه آئین است، چه مسلمانی است؟ کسی تا امروز زن را نکشته، در کربلا هم زنی کشته و به خون آغشته نشد، ظلم تا کی ستم تا چند چقدر بی‌مروت و سخت دل هستید. من می‌دانم و می‌شناسم، این زن مادر غلامعلی خان نیست، دور شوید و بروید که این زن بیچاره از خوف مرده است.»

اشرار و اجماع خلق مردود حیا کردند و متفرق شدند، و آنجا دو فرقه شدند: جمعی همراه حاجی سید علی اکبر بزرگ و جواد حسین خان گرگ رفتند و فرقه ای در عقب سید عرب ملعون روانه شدند و رفتند به جانب خانۀ جناب آقا رضا پسر حاجی ابراهیم که خبر به اطفال و عیال آقا رضا رسید که اشرار اینک به خانۀ شما و خیال قتل و غارت شماها می‌رسند. چون خود آقا رضا در شهر گرفتار اشرار شده بودند و تفصیل گرفتاری ایشان اینکه روز اول ضوضاء و شورش در تفت بودند و فرار نموده به شهر آمده بودند، روز به روز ضوضاء در شهر دیدند، عجب هنگامه‌ای است و در شهر صد درجه اغتشاش و بلوایش شدیدتر از تفت است، به خیال این که در تفت راه فرار از جهت رفتن در کوه و غار بیشتر از شهر دارد و در شهر ملاحظه نمودند که غریب هستند خانه احباب که احدی نیست و مورد خطر عظیم است اغیار هم که تمام خلق متفق در قتل و غارت این حزب مظلوم شده‌اند و ایشان را هم در شهر همه کس می‌شناسد، لهذا از شهر روانه قصبه تفت شده بودند، درب دروازه شهر اشرار و اهل هر محله به ایشان برخورد نموده ایشان را شناخته خیال قتل‌شان نموده بودند.

حاجی حسن ولد محمد اسمعیل می‌رسد، می‌گوید این شخص اهل تفت است و من هم اهل تفت هستم، قتل او حق من است. گریبان ایشان را می‌گیرد و کشان کشان می‌برد. خلق مردود همچون دود عقب آن نمرود می‌روند تا می‌رسند در کوچه سر

دوراه درب باغ حاجی علی عسکرخانی که آن باغ به دست حاجی حسن بوده است. جناب آقا رضا را می‌برد داخل باغ و درب باغ را می‌بندد و می‌گوید من حالا او را می‌کشم و جسد او را به شماها می‌سپارم و آقا رضا را می‌برد در حجره حبس می‌نماید و می‌گوید من خیلی مایل و مشتاق خون ریختن تو بودم و خداوند حاجت مرا برآورده، تو را به من رسانید. و می‌رود تفنگ یا حربه دیگری به جهت قتل آن مظلوم می‌آورد [تا] آن مظلوم را شهید نماید.

عیال و بستگان و اطفال حاجی حسن فهمیده بودند که الان شخصی را به باغ آورده که به قتل رسانند. می‌روند نزدیک آن حجره تماشا نمایند که این غریب کیست و جهت کشتن او. چنین ملاحظه می‌نمایند که شخصی در نهایت مظلومیت نشسته و منتظر قاتل است. می‌گویند تو کیستی و خلاف و تقصیر تو چیست؟ آقا رضا با زبان حال حالات خود را بیان می‌نماید. عیال حاجی حسن می‌گوید ای مرد عیال هم داری؟ می‌فرمایند بلی، اولاد و اطفال هم دارم و الحال یتیم و بی‌کس می‌شوند. چون عیال آقا رضا سیده علویه بودند، آقا رضا اصل و نسب عیال خود را جهت اهل و عیال حاجی حسن بیان می‌فرمایند. عیال حاجی حسن می‌گوید شما چرا چنین رفتار نموده‌اید که امروز خلق شما را اسیر و دستگیر نموده به قتل رسانند؟ آقا رضا می‌فرماید هیچوقت خلافی جز حق پرستی ننموده‌ایم و خلق مشرک عداوت با حق و اهل حق دارند، هر زمان و عصری هم همین قسم‌ها بوده، مؤمنین و موحدین را بدون تقصیر می‌کشته‌اند. حاجی حسن دربارهٔ من آنچه شنیده و می‌گوید کذب است و من تقصیری ندارم. بستگان و عیال حاجی حسن گفتند حالا چه چاره کنیم که شما خلاص شوید؟ آقا رضا فرمودند اگر ممکن است شفاعت نمایید که مرا نکشد و اگر قبول ننمود و لابد مرا می‌کشد نگذارید بعد از قتل جسد مرا به دست این خلق بدهد. جسد مرا در همین باغ در گوشه‌ای اندازید. من برادر و پسر بزرگ و داماد دارم، خبر به آنها می‌رسد عقب من خواهند آمد، جسد مرا به آنها تسلیم نمائید ببرند در تفت کفن و دفن نمایند. خداوند در عوض هم به شماها اجر دنیوی و اخروی عطا خواهد فرمود.

عیال حاجی حسن می‌گوید، تشویش مکن که بهر قسم باشد نمی‌گذارم ترا بکشد. در این حین حاجی حسن کافر با کارد و خنجر و تیر و شمشیر رسید و قصد قتل آن مظلوم کرد. به یک دفعه عیال و اطفال حاجی حسن صدا را به گریه و نوحه و فغان و داد و فریاد بلند می‌نمایند. حاجی حسن می‌گوید چه خبر است؟ گفتند چرا می‌خواهی این

شخص مظلوم بی تقصیر را در خانه بکشی؟ این شخص مظلوم و حالا مهمان ما است و احدی مهمان را نکشته و تو می خواهی بکشی؟ آن مردود می گوید این شخص خارج از دین و آئین است و قتل او واجب و صواب و موجب خوشنودی خدا و رسول خدا است، بروید عقب. باز آنها و اطفال مشغول گریه و زاری و التماس می کنند و عیال و بستگان حاجی حسن ظالم قسم یاد کردند که اگر امروز این مرد را بکشی ساعتی در خانه تو نخواهیم ماند. از ما و از خدا باید چشم پبوشی و این مظلوم بی تقصیر را نکشی. این مرد مظلوم و عیال و اطفال و داماد و دختر دارد. بستگان او منتظر او هستند و خدا را خوش نخواهد آمد که عیال او بیوه و اطفال او یتیم شوند و خبر قتل او به آنها برسد. اگر می توانی و امکان داری او را نگاهداری نما والا او را رها کن، بهر جا میل دارد برود، اگر در بین راه گیر خلق گمراه آمد آنها او را بکشند چرا این خون از دست تو و در خانه ما برآید.

حاجی حسن قدری آرام شد و گفتگوی و فغان بستگان او به او اثر کرده و گفت اگر او را مرخص نمایم که بهر جا میل دارد برود می ترسم مقصر شوم و اگر او را به دست این خلق سپارم فوراً او را می کشند، چه بکنم؟ قدری فکر نمود و گفت بهتر آن است او را به خانه نواب آقا حسن و صدر شریف برم، یا خانه مشیر الممالک، آنها او را بکشند یا رها نمایند، حرفی برای ما نیست. آقا رضا فرمود بسیار تشنه ام قطره ای آب به من می دهید؟ گفت بلی، قدری آب آورد و آن مظلوم آشامید و قلیانی هم آورد کشید، رفت در خانه قرآنی به دست آورد به دست آقا رضا داد و گفت آیه الکرسی (۲۲) بخوان، به خودت بدم و از زیر قرآن بیرون رو که در بین راه از شرّ اشرار در حفظ باشی. آقا رضا قرآن را گرفته بوسیده و «توکلّت علی الله» گفت، و گفت من حالا مهمان شما هستم هر چه میل دارید می توانید و برخاسته با هم روانه خانه نواب آقا حسن مصلّائی شدند و به سرعت می رفتند. در بین راه خلق گمراه به آنها ملحق شده با جمعیت زیاد وارد خانه نواب شدند و چگونگی را بیان کردند. نواب گفت حالا برود در قهوه خانه باشد. آقا رضا را بردند در قهوه خانه نواب قلیانی بکشد. در این حین چند دفعه گماشتگان حضرت اقدس ایالت آمدند با نواب سرگوشی و نجوی گفتند، ولی معلوم نبود چه گفتگوئی بود، شب شد. نواب آقا رضا را سپردند به علی اکبر بمان که نوکرشان بود. آقا رضا را علی اکبر همراه نموده برد به خانه خودش و گفت تو رضای حاجی ابراهیم هستی؟ گفت بلی. گفت آسوده باش و تشویش مکن اینجا محل امن است اگر

در تفت رفته بودی قطعاً کشته شده بودی چرا که در تفت سید عرب و سایر اشرار به خانه تو ریخته و آنچه اسباب و اموال موجود بوده غارت کرده‌اند.

و چگونگی آن این که ریخته بودند به خانه آقارضا که پسرشان را به قتل رسانند بالاتفاق، [اتفاقاً] همان روز وضع حمل عیال آقارضا شده بود و در رختخواب استراحت نموده بود که اشرار از درب و دیوار می‌ریزند به خانه. پسر آقارضا که جوانی چهارده ساله است، می‌رود نزد مادر که دشمن رسید، چه بکنم. مادر می‌بیند این اشرار پلید عنید رسیدند و این طفل در محل خطر است، می‌گوید مادر بیا در زیر این رختخواب بپنم حق چه می‌خواهد. آن طفل می‌دود و می‌رود در زیر لحاف مخفی می‌شود. اشرار هم در حجرات خانه مشغول غارت کردن می‌شوند، آنچه به دستشان می‌رسد غارت می‌نمایند و آنچه شکستنی بود می‌شکنند و آنچه سوزانیدنی بوده است می‌سوزانند. آن وقت نزد عیال آقارضا آمده جوئیای حال طفل آقارضا می‌شوند که کجا است. مادر می‌گوید خبری از طفلم ندارم. چون عیال آقارضا علویّه است چندان پاداری [پایداری] و بی‌احترامی نکردند ولی اسباب و اموال ایشان را تماماً غارت کردند. ناگاه چشم ظالمی بر نمدی که فرش زیر رختخواب بود افتاد، گفتند این فرش را می‌خواهیم، آن علویّه گفت آخر من اولاد رسول خدا هستم هر چه هم داشتم بردید این فرش و این رختخواب را به من ببخشید و بروید. پدر من امام مسجد و نماز جماعت شما بوده است جهت حرمت او و خوشنودی خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله) از من در گذرید. یکی از اشرار می‌گوید راست می‌گوید بروید. آن ساعت سید حسین ولد سید ابراهیم حمایت و همت نموده اشرار و خلق بد کردار را از خانه بیرون می‌نماید. ولی غیر از لحاف و فرش و رختخواب آن علویّه محترمه هر چه دیگر در خانه بوده است حتی دیگ شوربا که غذای آن محترمه بوده برده بودند و از آنجا به محله‌های خود رفته شب را اجماعاً در عقب خانه آقا محمد عبدالله به اطراف و اکناف گردش می‌نمودند، هر خانه که گمان داشتند به آن خانه ریخته بودند با تفنگ و شش میل (۲۳) و چوب و بیل که آقا محمد را به دست آورده به قتل رسانند. دیگر واضح است که چه به اهل خانه و صاحبان خانه‌ها می‌گذشته، نصفه شب یک صد نفر از اشرار مست و هشیار از راه دیوار با حربه و هیاهو وارد خانه می‌شوند و سرهای تفنگ به جانب صاحبان خانه‌ها دراز می‌نمایند تا وقتی معلوم می‌شود که به سراغ دیگری آمده‌اند که آقا محمد با شما آشنا بوده است یا نسبت خویشی دارد.

تماماً هم از الواط و اشرار معروف با نهایت بدگوئی و تند خوئی در حقیقت عجب رواج دهنده دین اسلام بودند که در تمام عمر مشغول به سرقت و لوطی گری بودند و مدام مست شراب بودند و قماربازی می نمودند، حال گفتگوی دین اسلام دارند و اینگونه فساد که مغایر میل دولت، خلاف قانون و شریعت است می نمودند. پیشوایان و پیش نمازان هم تحریک و تحریص و ترغیب این اعمالشان می نمودند و مرجبا مرجبا به این جماعت اراذل اوباش می نمودند و می گفتند اینها لشکر حضرت صاحب هستند و دست غیبی امداد اینها در این ظلم و ستم می نماید و عوام الناس هم راضی و خوشنود بودند و این سردهسته های الواط سید عرب نسناس و حاجی علی اکبر خدا نسناس که تمام عمر مقصر و فراری از حکومت بودند حال مجلس نشین در هر صبح و پسین در مجلس امام جمعه بی دین و سایر آخوندهای پر کین نمودند و هر حکمی صادر می شد اینها امضاء می نموده، رواج می دادند که فلان کس را باید کشت و فلان خانه را که یک وقتی مهمانی از این طایفه نموده یا با آنها آشنا بوده باید غارت کرد.

باری اشرار آن شب را بدین اطوار در تعاقب و جستجوی حضرت فرید و جوایب وحید آقا شیخ محمد ولد آقا عبدالله بودند. آن حضرت هم ملاحظه نموده بودند در این محله دیگر جای زیست نیست و دشمن احاطه دارد. چون این جوان از اهل علم و عرفان و کمالات بودند، شیخ حسین پیش نماز بیشتر از سایرین در سعی و کوشش قتل ایشان بود و خلق را تحریک می نمود. آن حضرت عرصه را تنگ دیده شب را از محله غیاث آباد بیرون رفته می روند در محله گرمسیر که محله اشرار بد نصیب احمد حاجی زینل و سید عرب است. می روند در خانه آقا میرزا احمد ولد استاد غلام علی که با ایشان آشنا و راه نسبتی هم داشته اند پناه می برند. روز بعد سید عرب مطلع می شود و اشرار را جمع نموده می روند در خانه آقا میرزا احمد و حضرت آقا شیخ محمد را می گیرند که به قتل برسانند، آقا میرزا احمد صاحبخانه و چند نفر دیگر از اهل آن محله حمایت نموده ممانعت از قتل آن حضرت می نمایند و توسط می کنند و قرار می دهند ده تومان به سید عرب دهند و از قتل آن حضرت در گذرند و می روند.

روز بعد سید عرب و اشرار می آیند که ما پول نمی خواهیم و آقا شیخ محمد را گرفته می برند در خانه سید عرب حبس می نمایند و شیخ حسین پیش نماز که محرک قتل آن جانباز کوی حضرت بی نیاز بوده و دو سه نفر دیگر آخوندها جمع آوری نموده حضرت آقا شیخ محمد را می آورند که گفتگوئی نمایند. چند دقیقه گفتگو می نمایند،

چون از برهان عاجز شدند به آن مظلوم گفتند بد بگوئید و لعن و سبّ نمائید. آن مظلوم به دلیل و برهان جواب دادند که لعن و سبّ نمی‌شود کرد، خلاف امر خدا و گفتهٔ اولیاء خدا است. شیخ حسین مردود می‌گوید ایشان را ببرید در شهر خدمت علماء که چیزی در تفت دستگیر نشده است. حکم ایشان با علماء شهر است و مقصود آن مردود بی‌دین این بوده که آن ولی حضرت معبود را چند گاهی ازین مجلس دور نموده به قتل رسانند و به اشاره به اشرار می‌رسانیده که ببرید به شهر. آن حضرت را از مجلس کشان کشان می‌برند که بیایید برویم به شهر تا حکم آن معلوم شود. والدۀ ماجدۀ آن حضرت در آنجا رسیده بودند و این واقعه را دیده، می‌دوند دست به دامن شیخ حسین پرکین پیچیده و التماس و التجاء می‌نمایند که فرزند مرا به من ببخشید و از کشتن نجات دهید که من همین یک نور عین دارم. شیخ حسین ناپاک می‌گوید او را نمی‌کشند، گفته به شهر برند تا معلوم شود چه باید کرد.

در این گفتگو بودند که همه و هیاهو و قال و قیل در خلق بلند می‌شود و صادق نامی می‌گوید این را هم کشتند. صدای تیر هم به گوش این مادر پیر می‌رسد، صیحه زنان و ناله کنان می‌رود به آن محلّ مقتل، مشاهده می‌نماید که آن جوان نازنین و نور عین او را کشته و به خاک و خون آغشته و پیکر اطهر او را عریان نموده‌اند و مشغول سنگسار نمودن هستند، صیحه زده می‌افتد ولی از هوش نرفته در مقابل چشم آن مخدّره جسد را قطعه قطعه نموده ریسمان کین به پاهای نازنین بسته می‌کشند به طرف رودخانه. مادر هم عقب آنها و اوایل کنان، خدا خدا گویان می‌رود. می‌رسند دم رودخانه جسد مقدّس را در رودخانه افکنده می‌روند. مادر موکنان، مویه کنان بر سر نعش آن سلیل جنان مدهوش شده از حال می‌رود. خلق بی‌انصاف از مرد و زن جمع شده احدی اعتنائی به این مادر ستمدیده نمی‌کند و جسد را باز در رودخانه سنگ باران می‌نمایند. بعد چند نفر از اهل محلّۀ غیاث آباد می‌رسند و جسد اطهر را در گودالی رودخانه افکنده سنگ و خاک بروی آن جسد پاک چاک چاک ریخته مخفی در زیر خاک می‌نمایند و می‌روند. آن مخدّره را هم بعضی بهوش آورده به خانه می‌برند، الا لعنة الله علی القوم الظّالمین.

باری حاجی محمد اسمعیل گیوه فروش از مشاهیر این حزب در قصبه تفت بودند. زمان ضوضاء و غوغا خلق مردود در تدارک قتل ایشان بودند و عقب ایشان گردش می‌نمودند. ایشان ملاحظه نمودند که در قصبه تفت جای درنگ و زیست نیست فرار

بر قرار اختیار نموده روانه شهر می‌شوند و پنهان و مخفی بودند، به خیال اینکه در شهر چنین فتنه و لوطی بازی نخواهد شد. روز جمعه اول ضوضاء در شهر یزد دیدند خیلی بدتر از تفت است باز از شهر حرکت نموده روانه تفت می‌شوند. اشرار تفت در تعاقب ایشان به شهر آمده بودند، مطلع می‌شوند که آن حضرت مجدداً از شهر عزیمت تفت فرموده‌اند. آن اشرار بدبخت باز می‌روند در تفت و جوای آن حضرت می‌شوند. حال زمانی است که امام جمعه که امام الاشرار است به امر مبارک حضرت ایالت عظمی از شهر خارج شده به تفت ورود کرده و ترغیب و تحریض اشرار بر قتل و فساد می‌نماید و می‌گوید من از نجف و کربلا از علماء اسلام مأمور به این خدمت شده به اصفهان رسیدم آتشی افروخته و به یزد نیز چنین، حال به کوهستان می‌روم هر کس مسلمان است امروز باید تفنگ یراق و اسلحه حرب برداشته خدمت نماید، خون این طایفه هدر و اموال‌شان حلال است.

این نسناس خدانشناس که از شیاطین انس است در صدور ناس و سوسه افکنده ترغیب و تشویق مفسدین و ظالمین و مشرکین می‌نماید و می‌گوید این امورات و جهاد حکمش با علماء ملت است، هیچ رجوعی به دولت ندارد اگر حکومت هم عقب کرد به سزای خود می‌رسد و اعتنائی به حکومت نیست. سرده‌های اشرار هم که الواطی که همیشه مقصّر حکومت بوده‌اند (۲۴) و بیشتر اوقات از حکومت صدمه خورده بودند عداوت قلبی داشتند مثل احمد حاجی زینل و حاجی سید علی اکبر و سید عرب و حسین خان خبّاز و امثال آنها، همه معطل و خونخوار و دشمن حکومت و اختیار چنین روزی را از بخت بیدار می‌خواستند، حال به آن رسیده امام الاشرار هم می‌گوید هر کس یک نفر را بکشد بهشت بر او واجب می‌شود، اگر در تمام عمر دزدی و قتل نفس و زنا و اعمال قبیح ناشایسته کرده باشند امروز از قتل و غارت این طایفه آمرزیده و رستگار می‌شوند.

قریب شصت نفر کافر دور این امام بدفرجام با تفنگ و چوب و کارد و خنجر جمع شده حکومت دارند و جهاد فی سبیل الله گمان می‌نمایند. به سعی هر چه تمام‌تر تعاقب جناب حاجی محمد اسمعیل گیوه فروش نمودند و در کوه و صحرا و غارها و باغ‌ها و خانه‌ها گردش می‌نمودند و در سراغ آن چراغ راه هدایت بودند. عرصه را در تفت به آن حضرت تنگ و سخت نمودند و خبر به آن حضرت می‌رسید که امروز اشرار در فلان محل یا فلان باغ در جستجوی شما بودند. تا اینکه شبی آن ولیّ حیّ داور به اهل

و عیال خون جگر خود فرمود خیلی کار بر من سخت است. اگر در سوراخ جانواران صحرا پنهان شوم از من نمی‌گذرند تا مرا به دست آورده به منتهای آمال و اجلال برسانند و شهید راه حق نمایند. تکلیف چیست؟ شور کنیم چه باید کرد، شهر هم حالا بهتر شده و امن است آیا به کوهستان بروم یا به جانب شهر یا در خانه توقف نمایم، تا هر چه خدا خواهد می‌شود و قضای الهی می‌رسد. عیال آن حضرت می‌گوید ده بالا کسی از اشرار نیست و مردم آنجا هم مردمان سالم خوبی هستند و هیچوقت شری و ضری از اینها ندیده و نشنیده‌ایم، چند روزی به آنجا روید بهتر است. تفت هم دو روز دیگر بهتر می‌شود مراجعت فرمائید. آن حضرت در همان ساعت با اهل بیت وداع نموده روانه ده بالا که قریه هدش است می‌شوند و به سرعت می‌روند.

اوّل طلوع آفتاب وارد محلهٔ آشنائی که اوّل هدش است می‌شوند، ملاحظه می‌نمایند [هوا] روشن شده و عبور و مرور خلق هم خیلی است، ایشان را می‌شناسند شاید اسباب گرفتاری شود، می‌روند در مسجد آشنائی مخفی شوند. از قضا دو نفر کافر از اهل تفت در آنجا حاضر بوده‌اند که یکی حسین حاجی صادق و دیگری که اسم او معلوم نشد آن حضرت را دیده می‌شناسند و گریبان آن حضرت [را] می‌گیرند و در مسجد داد و فریاد بلند می‌نمایند که این شخص را که می‌خواستیم و چندین روز در شهر و تفت در طلبش شتافتیم حالا در این مسجد یافتیم. آن حضرت می‌گویند من نوشته از علماء دارم که کسی متعرض من نشود. آنها می‌گویند اگر نوشته دارید چرا از تفت بیرون آمده فراری شده‌اید؟ می‌گویند در هدش کار دارم و در بغل دست کرده نوشته بیرون می‌آورند که این نوشته علماء است، احدی حق تعرض به من ندارد. می‌گویند اگر صدق می‌گوئی چرا چنین بی‌تدارک و پیاده هستی؟ البتّه در تفت عقب شما بوده‌اند و به این قسم فرار کرده‌اید. می‌فرمایند امشب را در تفت بودم دو سه نفر از آشنایان آنجا بودند به من گفتند بهتر آن است که چند روزی از تفت خارج شوید، چون صلاح چنین دیدند من هم همان آن بی‌تدارک پیاده بیرون آمدم و در هدش جایگاه و خانقاه و آشنا دارم. هر چه پول بخواهید به شما می‌دهم کاری به من نداشته باشید و مرا ندیده بگیرید و به راه خود بروید. آن دو ناپاک سخت می‌شوند و می‌گویند ما خیال داشتیم فی الحال شما را بکشیم حال که چنین است و نوشته علماء دارید شما را می‌بریم در تفت هر چه علماء و پیش نمازها گفتند عمل می‌نمائیم. آنچه جناب حاجی محمد اسمعیل التماس نمودند که حالا من از راه آمده‌ام و خسته شده‌ام دیگر قوهٔ حرکت و مراجعت ندارم ثمر نکرد

و کفار سخت تر شدند که چاره جز رفتن تفت نیست، و قال و قیل نموده و آن حضرت را با نهایت اذیت همراه نموده عزیمت تفت کردند.

در بین راه آنچه آن حضرت وعده پول به آن دو کافر دادند و التماس فرمودند ثمر نبخشید. باز در بین راه چند [نفر] دیگر تفتی گمراه به آنها ملحق شدند و شکاری به دست آورده به سرعت ایشان را جبراً و عدواناً به تفت در خانه شیخ حسین بی دین وارد کردند و چگونگی احوالات را بیان نمودند. خود شیخ حسین در خانه نبود، رفته بود به محله گرمسیر، دیدن امام شریع. آن جماعت که در خانه شیخ حسین جهت فساد و گمان جهاد جمع بودند جناب حاجی محمد اسمعیل را برداشته رفتند به منزل امام که خانه نوابی معروف است. آن حضرت را وارد خانه می نمایند، شیخ حسین حجره دیگری بوده و امام بدفرجام حجره دیگری. می روند نزد شیخ حسین بی دین که حاجی محمد اسمعیل را صبحی در ده بالا گرفته چنین و چنان شده حالا وارد نموده ایم حکم چیست؟ می گوید امام الا شرار در آن حجره است بروید نزد آن تا حکم نماید. می روند نزد آن مردود، معلوم نیست چه گفتگو می شود و چه حکم می دهد. حاجی محمد اسمعیل را از خانه بیرون می برند، چند قدم از خانه که دور می شوند حسین ولد احمد حاجی زینل از عقب ایشان می رود طپانچه بیرون آورده به درب گوش حضرت حاجی محمد اسمعیل گیوه فروش گذارده آتش می دهد. هفت نفر دیگر کافر هم تیر تفنگ یا طپانچه به آن حضرت می زنند و جسد آن حضرت را عریان نموده ریسمان به پاهای مقدس بسته به دست اطفال و اشرار می دهند، کشان کشان کف زنان می برند تا می روند شاه ولی، دور بازار گردانیده می برند در گودی رودخانه افکنده می روند، خبر به اهل و عیال و اطفال آن شهید سعید می دهند. آن بیچارگان ستم دیده بلا رسیده خون جگر در بدر با سر و پای برهنه شیون کنان یا الله گویان می دوند تا می رسند و آن حالت را مشاهده می نمایند،

اللّٰعنة الله على القوم الظّالمین.

باری، امام از دین عاری بدبخت، به امر حضرت ایالت از شهر بیرون رفته که فساد نکند و خون و مال هر کس را بیاد ندهد. از شهر بیرون رفته ولی در تفت و کوهستان مرکز فساد گردیده، در تفت شصت نفر از الواط و اشرار مردم آزار خونخوار نزد او جمع گردیده و تمام تفنگ و یراق بسته اند و منتظر و مترصد که یکی گوید فلان محل شخصی بدنام به اسم بابی است تا به امر امام الاشرار بد گفتار پلنگ رفتار جان و مال آن بیچارگان را غارت نمایند. ششصد نفر هم خلق بیکار بد فطرت پر شرارت

همراه آن شصت نفر گرداگرد آن امام بدفرجام حاضر. آن امام هم مسرور و مغرور کفر باطنی خود را ظاهر نموده مشغول حکومت و ریاست و حکم قتل دادن است و اشرار به اطراف گردش نموده جویای مظلومین بودند و به خانه‌ها می‌ریخته اموال‌ها را غارت می‌نمودند. (۲۵)

یادداشت‌ها

۱- برای ملاحظهٔ شرح مطالب دربارهٔ تفت که در جنوب غربی شهر یزد قرار گرفته است به دایرة المعارف تشیع (ج ۴، ص ۴۶۳) و یزدنامه (ص ۴۲۱ - ۴۲۲) مراجعه فرمائید. شرح وقایع مربوط به امر بهائی در تفت را جناب حاجی محمد طاهر المامیری نیز در کتاب تاریخ شهداء یزد (ص ۳۹۳ - ۴۳۱) مرقوم فرموده‌اند. و نیز نگاه کنید به ذیل «بلوای تفت» در کواکب الدرّیة (ج ۲، ص ۱۰۶ - ۱۱۵).

۲- اشاره است به شهادت جناب حاجی میرزای حلبی ساز در یزد که شرح آن در تاریخ شهداء یزد (ص ۹۵ - ۱۰۵) مذکور است. شهادت ایشان در ۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۹۰۳ م واقع شد.

در بارهٔ شهادت جناب حاجی میرزای حلبی ساز شرحی نیز در صفحات ۱۰۵ - ۱۰۶ کتاب کواکب الدرّیة (ج ۲) مندرج است. حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع (ص ۶۰۵ - ۶۰۶) می‌فرمایند:

«... در یزد و نقاط مجاوره یاران الهی در پنجهٔ تقلیب گرفتار و به اشدّ عقوبات مبتلا گشتند و خونین‌ترین مظالم و فجایع در آن سامان اتفاق افتاد. از جمله حاجی میرزا حلبی ساز را به نهایت قساوت تازیانه زدند چندان که زوجه‌اش بی‌تاب شد و خود را بر هیکل داغدار آن بی‌گناه بینداخت ولیّ آن بی‌رحمان دست از چوبکاری برنداشتند و آن مظلومه را از ضرب چوب مجروح ساختند. سپس فرق حاجی را با ساطور قصّابی شکافتند و فرزند یازده ساله‌اش را به غایت سنگدلی با قلم تراش شرحه شرحه کردند...»

۳- هر چند کلمه «لوطی» در یک مفهوم به معنی شخص جوانمرد، بخشنده، راست‌گو و بامروت است اما این کلمه و مشتقات آن نظیر لوطی‌وار و لوطی بازی به مجاز به معنی فرد بی‌بند و بار و سرکش و اعمال سبک‌سرانه و عصیان و یاغی‌گری نیز به کار می‌رود.

۴- مقصود از «فاضل»، علی ممتازی مشهور به فاضل ندوشنی یا فاضل یزدی است که

شرح احوال ایشان را می توان در جلد هفتم کتاب مصابیح هدایت مطالعه نمود.

۵- یراق بر اساس مندرجات فرهنگ دوره قاجار (ص ۶۲۵ - ۶۲۶) کلمه‌ای ترکی - مغولی است و به معنی وسائل و تجهیزات فردی، ساز و برگ و اسلحه فردی است و یراق بستن به معنی مسلح شدن است.

۶- مصرع از مثنوی مولوی (دفتر پنجم، بیت ۱۷۰۷) است که می فرماید:

چون قضا آید، طیب ابله شود و آن دوا در نفع هم گمره شود

۷- برای ملاحظه شرحی از احوال مشیرالممالک و آثار حضرت عبدالبهاء درباره مال او به توضیحات مندرج در فصل نهم کتاب امر بهائی در اردکان مراجعه فرمائید. شرحی از احوال مشیرالممالک در دانشنامه مشاهیر یزد (ج ۲، ص ۱۴۲۸) به طبع رسیده است.

۸- شاه کشیدن/شاهی کشیدن به معنی فریاد کردن، جیغ کشیدن و سر و صدا نمودن در هنگام شادی و سرور است.

۹- شداد پسر عاد پادشاه عربستان جنوبی بود و چون حکومت به او رسید باغی موسوم به باغ ارم در سرزمین شام ساخت که به بهشت شداد اشتها یافت. شداد با هود به مخالفت پرداخت و به صورت مظهري از کفر و تمرد و عصیان در آمد. برای ملاحظه شرحی درباره شداد بن عاد به فرهنگ اساطیر (ص ۲۷۴ - ۲۷۵) مراجعه فرمائید.

نمرود لقب پادشاه بابل (کلده) است که معاصر حضرت ابراهیم بود و دعوی خدائی نموده، ابراهیم را در آتش افکند. شرحی از احوال نمرود نیز در فرهنگ اساطیر (ص ۴۲۰ - ۴۲۲) مندرج است.

۱۰- قیه کردن و شاه کشیدن به معنی فریاد کردن و سر و صدا به راه انداختن در هنگام شادی و سرور و جشن و جهور است.

۱۱- بر حسب مندرجات فرهنگ دوره قاجار (ص ۴۴۲) قَدَّاره کلمه‌ای به زبان اردو/سانسکریت است و به معنی نوعی شمشیر سنگین با تیغه‌ای پهن و کمی خمیده می باشد.

۱۲- قمه بر اساس مندرجات فرهنگ دوره قاجار (ص ۴۷۳) سلاحی شبیه شمشیر است که تیغه‌ای مستقیم، کوتاه و دو دمه دارد.

۱۳- مقصود از «مکاری» خرک چی و چارپادار است که به وسیله چهارپایان نظیر اسب، خر و قاطر مسافر و بار حمل و نقل می نماید و یا چهارپایان خود را به کرایه می دهد.

۱۴- ضابط بنا بر مندرجات فرهنگ دوره قاجار (ص ۳۸۷) عبارت از مأمور امور انتظامی

در میان عشایر یا در یک شهر و یا ناحیه عشایری است.

۱۵- چهار پاره در ضبط فرهنگ دوره قاجار (ص ۲۱۴) به معنی قطعاتی فلزی است که غالباً به صورت نامنظم برای پر کردن توپ یا تفنگ به کار می‌رود.

۱۶- طپانچه دو لوله و یا بر حسب مندرجات فرهنگ دوره قاجار (ص ۳۹۳) طپانچه دو لول نوعی طپانچه است که در خزانه آن دو گلوله جای می‌گیرد. طپانچه خود عبارت از سلاح گرم کوچک کمربری است که قابل حمل و شلیک با به کار بردن یک دست است.

۱۷- جناب حاجی سید مهدی افنان از اعظام افنان یزد و بانی قریه مهدی آباد و گورستان موسوم به بقعة الخضراء در آن مدینه است. جناب حاجی سید مهدی افنان فرزند خال اصغر حضرت ربّ اعلی و دارای چهار پسر به اسامی آقا سید میرزا، آقا سید محمد، آقا سید علی و آقا میرزا حسن علی (معروف به میرزا بزرگ) بوده است. شرحی از احوال افنان سدره مبارکه تقدیس به قلم جناب محمد علی فیضی در کتاب خاندان افنان به طبع رسیده است.

بنا به تصریح جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۴، ص ۳۰۲-۳۰۳):

«لوح الظهور کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل الی الله مرسل الآیات، خطاب به آقا سید مهدی افنان در یزد است.»

تمام لوح الظهور در آثار قلم اعلی (ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۷) به طبع رسیده و مطلع آن چنین است: «الله لا اله سواه کتاب الظهور قد نزل من سماء الفضل لمن اقبل الی الله مرسل الأریاح. ان فی استواء هیکل القدم علی العرش الاعظم و طلوع الشمس من افق السّجن لآیات لاولی الابصار...»

در این مقام یکی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جناب حاجی سید مهدی افنان عزّ صدور یافته مندرج می‌سازد:

هو الأبهی

ارض یا

فرع جلیل دوحه بقا جناب حاجی سید مهدی افنان علیه بهاء الله الأبھی

هو الأبهی

رَبِّي رَبِّي تَقَدَّسَتْ وَ تَعَالَيْتَ عَنْ ذِكْرِي وَ ثَنَائِي وَ تَنَزَّهْتَ عَنْ مُحَامَدِي وَ نَعَوْتِي قَدْ كَلَّتِ
السن حقائق الملكوت عند وصف آية من آيات قدرتك و انكسرت اجنحة طيور عقول
اهل الجبروت عن الصُّعود الى اوج ادراك سلطنتك و عظمتك مع هذا العجز العظيم و
الذلَّ الشَّدِيد كيف انطق بثنائك و اعرج الى سماء علاء معرفتك فليس لي الا السَّكوت
عند تلاطم بحر ذكرك و اوصافك و ما لي الا الاعتراف بالقصور عن الصُّعود الى
ملكوت النُّعوت. اى رَبِّ اَنْتَ لاحقر الطُّيور العروج الى سماء كَلَّتِ اجنحة النُّسور عن
الطَّيران فى فضائها و اَنْتَ لعناكب الاوهام ان ينسج على اعلى رواق العظمة و الاقتدار
بلعابها اذ اقول رَبِّ رَبِّ اعف عَنِّي قصورى و اصفح عن فتورى و اغفر ذنوبى و اكشف
كروبي و يسرَّ امورى برحمتك يا ارحم الرّاحمين. ثُمَّ اناجيك يا الهى و اترامى على
التراب خاضعاً خاشعاً لعظمتك و قِيَمِيَّتِكَ طالباً حسن تأييدك و عظيم توفيقك للفرع
الكريم من شجرة رحمانيتك. اى رَبِّ اَنْه عبدك المؤمن بجمالكَ الموقن بآياتك
المصدق بكلماتك المتمسك بعهدك و ميثاقك. رَبِّ افتح عليه ابواب الفيوضات و نور
بصره بمشاهدة الآيات البينات و اجعله سداً سديداً من زبر الحديد يقاوم يأجوج الشَّبهات
و مأجوج الاشارات و اهل الحجاب انك انت القوىُّ القدير الكريم. ع ع

اى فرع عظيم شجرة مباركه، يوم يوم ثبوت است و وقت وقت رسوخ، شعله نور ظلام
ديجور را محو نمايد و فيض مجلى طور صدور اهل نشور را وادى ايمن طور كند، پس
به عنایت و موهبت افق اعلى بر عبوديت عتبة عليا چون عبد بهاء قيام نما تا در اين منقبت
مقدسه شريك و سهيم او گردى و از جميع من فى الوجود منقطع گشته بنده آستان
مقدس شوى. اين است موهبت عظمى اين است عنایت كبرى اين است رحمت رَبِّ
الارض و السَّماء. ع ع

و لوح حضرت عبدالهء كه پس از صعود جناب آقا سید مهدی افنان به اعزاز يکى از
ابناء ايشان عزَّ صدور يافته به شرح ذيل است:

طهران

حضرت افنان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمد علیه بهاء الله الأبهی

یا بقیة ذلك الفرع النورانی الرحمانی، نامه مفصل شما قرائت گردید از بلاای متابعه مترادفه بر اهالی یزد علی الخصوص العصبه الظلوم الجهول استغرابی نیست زیرا آن گروه بی انصاف نه چنان اعتساف نموده اند که جزای اعمال به همین مقدار باشد علی المعجالت اندک جزائی یافتند و خود را خائب و خاسر دیدند. مشیر الممالک خود را در اشد مهالک دید و پسران بی سر و سامان شدند، تالان و تاراج گردید و متعلقان ضرب شدید دیدند. علی اصغر به بلای اکبر مبتلا شد و محله های تفت گویا به روغن نفت سوخته شد و در دهات سائره که در مظالم واقعه ذیمدخل بودند فریاد و فغان بلند شد ولی آن عوانان سزاوار بیش از اینند. باری هر عملی را پاداشی در عقب و هر سیئه ای را صدمه ای از پی. عدل الهی چنین اقتضا نماید با وجود این من دعا می کنم و شما نیز دعا کنید که عفو الهی شامل گردد و بحر غفران به موج آید و این مصائب و بلاها زائل شود هر چند ظلم آنان بی حد و بی پایان بود ولی عفو الهی اعظم از آن.

در خصوص محفل روحانی یزد مرقوم نموده بودید که الحمد لله در نهایت گرمی تشکیل شده و اعضای محترم در ایام مخصوصه اجتماع می نمایند و در راحت بازماندگان شهداء و حفظ و حراست احباء و تمشیت امور می کوشند. از این خبر هر چند سرور موفور حصول یافت ولی از عروج حضرت افنان سدره مبارکه الفرع الجلیل جناب آقا سید مهدی که رئیس آن مجلس بود نهایت حزن و اندوه حاصل گشت. زیرا آن بزرگوار شمع پر انوار آن محفل بود و سبب راحت و آسایش ابرار، وجود ایشان مورث هزار فوائد بود. حال از صعودشان نهایت احزان حاصل ولی امید چنان است که فروغ آن افنان جلیل روش پدر عظیم گیرند و سلوک بر صراط مستقیم فرمایند مآثر آن بزرگوار را تجدید نمایند و شبستان آمال آن فرع رفیع را روشن و منیر کنند. احبای فارس اعانت بازماندگان شهداء کرده اند و ارسال غله نموده اند ولی باید در یزد بهر قسمی که هست نگذارند در این قحط و غلابه نفوس عزیزه بازماندگان شهدا زحمت و عسرت وارد آید و آنچه صرف می شود مراجعت به عبدالبهاء نمایند شاید ایفا می گردد...»

و لوح دیگر حضرت عبدالبهاء خطاب به انجال جناب آقا سید مهدی افنان به شرح ذیل است:

یزد

حضرات افنان سدره مبارکه انجال حضرت متصاعد الی الله فرع مقدس شجره رحمانیه جناب آقا سید مهدی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای فروع جلیله سدره مبارکه، الحمد لله در معاونت بازماندگان فدائیان الهی نهایت همت را مبذول داشتید تا بحال بیش از قوه تحمل نمودید حال باز شهریه آن بازماندگان شهداء را به قرار سابق همت فرمائید و هر مبلغی که لازم است اشاره نمایند تا تقدیم شود. اینها یادگار آن نفوس مبارکه هستند که روح عبدالبهاء فدای آنان باد، جان در سبیل الهی و مال و منال به تاراج و تالان دادند و این بازماندگان گرسنه و تشنه و عریان ماندند. حال مقصود آن است که مقدار معلوم گردد تا تقدیم افنان سدره مبارکه شود و مثل سابق توزیع فرمایند. همیشه منتظر اخبار خوش شما هستم که بشارت کبری باشد و از روح و ریحان آن فروع دوحه تقدیس خبر دهد. در جمیع احیان نصرع به ملکوت ابھی نمایم و از برای شما عون و عنایت طلبم که در جمیع امور مؤید و موفق باشید. جمیع دوستان علی الخصوص بازماندگان شهداء را یک یک نهایت اشتیاق از قبل عبدالبهاء ابلاغ دارید و علیکم البهاء الأبھی. عبدالبهاء عباس

و نیز نگاه کنید به مطالب مندرج در ذیل قطعه سی و نهم در فصل «منتخباتی از جنگ اشعار».

۱۸- جلودار در اصطلاح فرهنگ دوره قاجار (ص ۱۸۸) عبارت از یکی از کارکنان اصطبل است که وظیفه حرکت در جلوی اسب را دارد. در متن تاریخ جناب بیضاء این کلمه محتملاً به معنی سردسته و رهبر به کار رفته است.

۱۹- «خامس آل عبا» لقبی است که در عالم تشیع به حسین بن علی، حضرت سیدالشهداء، امام سوم شیعیان داده شده است. آل عبا عبارت از خاندان حضرت رسول و یا اهل بیت آن حضرتند که عبارت اند از رسول الله، علی بن ابی طالب (امیر المؤمنین)، فاطمه، امام حسن و امام حسین. برای مطالعه شرح مربوط به سابقه این اصطلاح به دایرة المعارف

تشیع (ج ۱، ص ۱۹۷) مراجعه فرمائید.

۲۰- یزید از قاتلان حضرت حسین بن علی (سید الشهداء) در واقعه کربلا بود. او پسر معاویه و دومین خلیفه اموی است. در سال ۲۶ هـ ق/ ۶۴۷ م متولد شد، در سال ۶۰ هـ ق/ ۶۸۰ م به خلافت نشست و در روز دهم محرم سال ۶۱ هـ ق/ ۶۸۰ م حضرت امام حسین و اصحاب او را در کربلا به شهادت رسانید. یزید به سال ۶۴ هـ ق/ ۶۸۳ م از این عالم درگذشت.

۲۱- فقره‌ای از آیهٔ اخیر در سورهٔ شعراء (۲۶) در قرآن مجید است. مضمون کلام به فارسی آن که آنان که ظلم و ستم روا داشتند بزودی خواهند دانست که به چه کیفری بازگشت خواهند نمود.

۲۲- آیهٔ الکرسی عبارت از آیه ۲۵۵ در سورهٔ بقره قرآن است که می‌فرماید: «اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» دربارهٔ مناقب و فضائل این آیه احادیث مختلف روایت شده و تفاسیر متعدّد بر این آیه در عالم اسلام نوشته شده است. برای مطالعهٔ شرح این مطالب به جلد اول دایرة المعارف تشیع، ذیل «آیهٔ الکرسی» مراجعه فرمائید.

۲۳- مقصود از «شش میل» ظاهراً همان طپانچه شش لول یا شش لوله است که شش گلوله در مخزن آن جای می‌گیرد (فرهنگ دورهٔ قاجار، ص ۳۵۸).

۲۴- اصطلاح «مقصر حکومت» یا مقصر دولت عبارت از مجرمی است که در دست نیروهای انتظامی دولتی گرفتار می‌شود (فرهنگ دورهٔ قاجار، ص ۵۶۸).

۲۵- ذیل وقایع امر بهائی در تفت را به درج دو لوح از حضرت عبدالبهاء که به اعزاز احبای تفت عزّ صدور یافته است زینت و زیور می‌بخشد:

احبای تفت جناب حاجی ابوالحسن، حاجی عبدالرّسول، جناب آقا حسن تقی، جناب عبدالرّسول حکیم، جناب میرزا سید جواد قبله، جناب میرزا حسین احمد، جناب بهمرّد گشتاسب، جناب بهرام سروش، جناب شهریار سروش و جناب خدارحم خدامراد علیهم بهاء الله

انت الذی یا الهی کوّرت الأكوار و انشئت الأدوار و اظهرت الآثار و کشفتم الأسرار
 للابرار و اخترت الأخیار فلک الحمد علی ذلک و لک الشکر علی ما تلالأت الأنوار فی
 مشکوة التّوحید و تشعّشت الأنجم من افق التّفرید و اشرقت شمس الحقیقة علی هیاکل
 التّجريد فانجذبت و اشتعلت و تفصّلت و استفاضت من نور معرفتک فی عالم الأكوان
 و نطقت بشائک فی قطب الامکان و سجدت لکلمتک العلیا و خرّت مکبّة علی وجهها
 خضوعاً لعبتیک العلیا. الهی الهی هولاء عباد ثبتوا علی العهد و انجزوا الوعد و ماوهنوا فی
 امرک من تتابع البلاء و توالی الابتلاء بل زادوا ثقةً و ازدادوا محبةً و تکاثروا توجّهاً إلی
 ملکوت رحمانیتک و تبتلاً الی جبروت فردائیتک. ربّ اجعلهم آیات الهدی و رایات
 الملاء الأعلى و سرج التّقوی و امواج بحر الوفاء و حیتان حیاض البقاء و طیور ریاض
 العلی و قساور غیاض الحبّ و الولاء إنک انت الکریم العزیز المقدر الوهاب و إنک
 انت اللطیف الخیر القدیم الجدید التّوّاب لا اله الا انت الغنی المتعال.

ای یاران الهی در این دم از ریاض معانی نفحه خوشی به مشام رسید، جان و دل بشارت
 کبری یافت حتّی آب گل را به وجد و طرب آورد. آن مژدهٔ نفحات قدس از ملکوت
 اعلی است که قلب این مشتاق را به حرکت و اهتزاز آورد و همدم عجز و نیاز نمود و
 محرم راز کرد، در هر نفسی نسیم جان پروری می‌وزد و در هر دمی از دریای الطاف
 شبنمی می‌رسد و در هر آن فضل رحمان آشکار گردد و در هر صبحی جام صبوحي به
 دور آید و در هر شام نفحهٔ مشکباری به مشام رسد. این نیست مگر از موهبت این قرن
 مجید و عنایت حقّ در این عصر جدید.

پس یاران باید روز به روز بر استعداد و قابلیت بیفزایند تا جان و دل را به این موهبت
 بیارایند و در ظلّ شجرةٔ مبارکه بیاسایند و در میدان عرفان ید بیضاء بنمایند. الحمدلله
 رشحات سحاب رحمت در ریزش است و شعاع شمس حقیقت در پرورش و نسیم
 عنایت در هبوب و لحظات عین رحمانیت در شمول دیگر اگر فتوری در امور حاصل
 گردد از قصور خود ماهاست و الا ربّ غفور فیض موفور بخشد و الطاف بحر بحور
 گردد و تأییدش هر دم در ظهور و بروز است و توفیقاتش در انجمن یاران شمع شب
 افروز و علیکم البهاء الأبهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

تفت

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

ای یاران عبدالبهاء، در هر دمی صد هزار شکرانه به آستانه خداوند یگانه تقدیم نمائید که از بیگانگی بیزار شدید و به یگانگی خداوند بی‌مانند آشنا گشتید، از خواب غفلت بیدار شدید و دیده به مشاهده انوار گشودید، منجذب حق شدید و مشتعل به نار موقده در شجره مبارکه رب. از ظلمات رهیدید و به مطلع انوار رسیدید، محرم لاهوت شدید و محرمان کعبه مقصود، شمع موهبت افروختید و پرده غفلت سوختید و کنز ملکوت اندوختید و دیده از غیر حق بدوختید. این نیست مگر از فضل بی‌پایان حضرت یزدان و رحمت سابقه جمال رحمن. قدر این عنایت را بدانید و لسان به شکرانه گشائید.

ربّ ربّ إنّ هولاء عباد انجذبوا بنفحات قدسک و اشتعلوا بنار محبتک و تمسکوا بذیل عنایتک ربّ انشر آثارهم و اظهر انوارهم و نور اسرارهم و اثمر اشجارهم و فتح ازهارهم
إنک انت القوىّ المقتدر القدیر و إنک انت العزیز الکریم الرحیم.

و نیز حضرت ولیّ عزیز امرالله در فقره‌ای از توفیق مبارک که به تاریخ ۱۵ شهرالقول ۹۵ بدیع ۷/ دسامبر ۱۹۳۸ م به اعزاز جناب حاجی ابوالقاسم شیدانشیدی عزّ صدور یافته درباره شهدای تفت چنین می‌فرماید:

«... همچنین مسافرت به تفت به اتفاق جناب آقا عبدالوهاب ذیحی آن نیز مورد قبول در بساط عنایت واقع و اسامی شهداء فی سبیل الله جناب آقا ملا محمد حسن و جناب آقا ملا محمد حسین اخوان مرحوم حکیم باشی و حضرت شهباز و جناب آقا محمد عبدالله حاجی خلیل و جناب آقا عبدالصمد و جناب آقا حسین اسمعیل از لحاظ انور گذشت. آن نفوس مبارکه و ارواح قدسیّه فدائیان اسم اعظم و جان نثاران طلعت مکرم چون کواکب رخشان از افق عزّت آن ملیک اکوان ساطع و درخشان و نور افشانند و هر کدام به جواهر ذکر و ثنا از لسان مرحمت موصوف و مذکور بوده و هستند. مقام مستشهدین فی سبیل الله بسی منیع و رفیع است و علو مراتب و منزلت آن آیات علیین بسی متعالی و عظیم...»

ب: وقایع عباس آباد

و اما در باب وقوعات مؤلّمه موحشه در عباس آباد (۱)، مزرعه جدید الاحداث حضرت اقدس امجد اسعد والا آقای جلال الدوله فرمان فرمای یزد دامت شوکته، در این مزرعه مذکوره قریب ده پانزده الی بیست نفر احباب زردشتی و فرقانی بودند که مشغول رعیتی یا دکان داری یا سرپرستی امورات بودند. زراعت و تربیت اشجار به عهده جناب ملا بهرام (۲) و چند نفر دیگر احباب زردشتی بود و عیال و اطفال شان هم در آنجا ساکن بودند. سرکاری بنائی و ثبت شاگرد و فعله و رسیدگی به آنها به عهده حضرت شهید حاجی محمد حسین باقر بود. نظم دکانین و اجناس لازمه آنجا در کف کفایت حضرت شهید حاجی احمد کفّاش بود. عیال و اطفال همگی هم در آنجا بودند. قصّابی آنجا و امورات گوسفند و گوشت به عهده حضرت شهید انور آقا علی اکبر بود. احباب و اخیار در آنجا مشغول کار در نهایت مسرت و خوشی و خرّمی بودند و همه روزه با هم ملاقات و صحبت می نمودند. قریب چهارصد پانصد عمه و شاگرد و فعله و مقنّی در آن مزرعه کار می کردند که اهل دهات حدود آنجا مثل علی آباد، نصرآباد، مزرعه آخوند و مزرعه ملا بودند. بعضی در آنجا توقّف داشتند، بعضی شب ها را به دهات اطراف می رفته صبحی مراجعت می نمودند و سر کار و کسب خود بودند.

نائب باقرخان، تفنگ دار حضرت والا نایب آنجا بود که پول از شهر می بردند تحویل او می نمودند و او به شاگرد بنا می داد و محاسبه هر یک را حضرت شهید حاجی محمد حسین باقر در دفتر و دستک حساب ثبت و ضبط می فرمود. امورات بدین منوال می گذشت و در یزد که آغاز فتنه و شورش و غوغا شد، چنانچه در اوّل این کتاب ثبت گردیده است، جناب آقا علی اکبر قصّاب در شهر بودند، چون خیلی ایشان به این اسم معروف بودند صلاح دیده شد که معجلاً خود را به عباس آباد برسانند و گمان همگی چنان بود که عباس آباد از فتنه و فساد امنیّت کامل دارد و احدی در آن جرأت این که دست تعدّی به مظلومین گشاید ندارد. ایشان روانه عباس آباد شدند.

حضرت شهید با محبت و وداد حاجی سیّد جواد اهل محمّدآباد محض گردش و

ملاقات دوستان به آن مزرعه عباس آباد تشریف برده بودند. روز جمعه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ هـ ق/ ۲۶ جون ۱۹۰۳ م که در شهر آغاز فتنه و فساد و شرارت اشرار بود، در تفت نیز ضوضاء و هنگامه قتل و غارت بود. جناب حاجی سید جواد خبری از جانی نداشته در عباس آباد با دوستان وداع نموده به جانب تفت روانه شده بودند. به قریه فراشاه که رسیده بودند شخصی با ایشان ملاقات نموده گفته بود: «جناب حاجی سید جواد کجا تشریف می‌برید در تفت نهایت هنگامه و فساد برپاست و شما را اگر ملاقات نمایند می‌کشند.» آن حضرت یک ساعت در آنجا توقف و تفکر نموده بودند که چه بکنند و به کجا روند، رفته بودند لب جوب آب سر جاده نزدیک طاحونه که جای باصفای خوب است، وحیداً فریداً نشسته و دست و دل از این دار فانی شسته بودند.

در آن حین چند نفر از اطفال کافر رسیده با هم گفته بودند، بچه‌ها این سید مثل بابی‌ها می‌ماند شاید بابی باشد، می‌آیند نزدیک آقا و می‌گویند شما بابی هستید؟ ایشان می‌فرمایند چه کار دارید و به شما چه رجوعی دارد. خورده خورده ده بیست نفر کافر از کوچک و بزرگ چون گرگ گرد آن یوسف مصر ربانی و ایشان را احاطه می‌نمایند، به خوشی و ناخوشی آنجا نگاه می‌دارند و آن حضرت با نهایت تمکین نزد آنها می‌مانند. یک نفر از این اطفال [از] نزد آنها دور شده روانه تفت می‌شود که خبر دهد تا کفار جهت قتل آن سید مظلوم بزرگوار بیایند. قدری که می‌رود دو نفر مکاری تفتی را ملاقات می‌نماید. آنها می‌گویند کجا می‌روی که این قدر تعجیل داری؟ شاید بابی هستی، اقرار نموده می‌گوید در این جا یک نفر بابی گرفته‌ایم می‌روم تفت خبر کنم بیایند و ایشان را به قتل رسانند. می‌گویند کجا است؟ می‌گوید همین سر آسیا است. می‌گویند بیا برویم، ما می‌آئیم ببینیم کی است. با هم می‌آیند خدمت آن سرمست باده‌الست، جزئی سؤال و جوابی می‌نمایند و هر کدام دست به سنگ و چوب و کارد و بیل نموده آن حضرت بی‌مثیل را شهید می‌نمایند.

خبر که به تفت و عباس آباد می‌رسد که حضرت حاجی سید جواد را شهید نمودند، در عباس آباد نیز نائب باقرخان بدنژاد به خیال قتل مظلومین و فساد می‌افتد. از قراری که استاد غلام بنا که در عباس آباد بنائی می‌کند و از معاندین است نزد نگارنده بیان نموده چون خبر کشتن حاجی سید جواد به عباس آباد رسید نائب باقرخان عداوت و کینه دیرینه با جناب حاجی محمد حسین و سائرین داشت. چرا که حاجی محمد حسین جلو کار و محاسبات پول عمله و بنا را محکم داشت و نمی‌گذاشت نائب باقرخان از اجرت

عمله و فعله چیزی بیرون برد. مکرر نائب باقرخان می گفت جائی که روزی دویت تومان پول اجرت عمله و فعله و مخارجات بتائی می شود لابد باید روزی پنج تومان عاید من گردد و حاجی محمد حسین هم مانع از یک شاهی مدخول او و سایر سرکارها و شاگردهای مقنّی بودند و حساب را سخت داشتند.

نائب باقرخان در آن زمان وقت را غنیمت دانسته در صدد قتل جناب حاجی محمد حسین برآمد. با دیگران هم این قدرها عداوت نداشت مقصود آن مردود قتل این مظلوم بود. شبها هم در عباس آباد نبود، خانه در سلطان آباد قرب مزرعه آخوند گرفته بود. شبها به آنجا می رفت و صبحی به عباس آباد مراجعت می نمود. آن شب را رفته بود مزرعه آخوند که آقا سید یحیی مجتهد و شیخ اسمعیل آنجا بودند. آنها را ملاقات نموده و گفته بود: «آقا دل ما خون است، تا کی، تا چند در مزرعه عباس آباد حضرات اجماع دارند، «الله ابهی» می گویند و مردم را دعوت می نمایند. شماها و ماها را یهودی می گویند، نمازشان، عبادتشان قسمی دیگر است. هر روز سحرها برخاسته مشرق الاذکار دارند مناجات و عبادات می نمایند. حضرت والا را هم فریفته اند، عنقریب است حضرت والا همین عباس آباد را به تحریک این طایفه وقف بر این طایفه و محلّ مشرق الاذکار می نماید، و حال در شهر شورش و در تفت بلوا شده، سه روز دیگر هم حضرت والا تشریف می آورند اینجا، اگر امروز فردا چاره نشود دیگر گذشته است و این امر واجب است و این طایفه در عباس آباد خیلی مغرور، بسا باشد حضرت والا را و دارند به قتل و غارت آن چند نفر مسلمانان».

آقا سید یحیی گفته بود: «در شهر هم خودم سرّاً ترتیب این فساد و بلوا را درست نموده به مزرعه آمدم، این جا هم حاضر و ولی باید آنها را بهر قسمی باشد نزد من آورید سؤال و جواب بشود درست می شود». نائب باقرخان گفته بود: «عمده حاجی محمد حسین است به هیچ وجه امکان ندارد او را خدمت شما بیاوریم». قرار داده بودند فردا صبحی چند نفر از مزرعه آخوند عبوراً از طرف عباس آباد بروند آنجا، نائب باقرخان ایستاده تعارف نماید و آنها را ببرد در عمارت تماشا نمایند و اسباب قتل جناب حاجی محمد حسین را فراهم آورند. صبحی نائب باقرخان به قرار همه روزه می آید عباس آباد و شاگردها از اطراف می رسند و می روند سرکار خود. ولی به قراین واضح معلوم است که نائب باقرخان ملحد سرکاران شاگردها را در خارج دیده و سفارش نموده که مستعد باشند زیرا آنجا که شاگرد مقنّی ها کار می نموده در چاه بوده اند آن ساعت

به صدای توپ امکان نداشته همگی فهمیده جمع بشوند و با بیل و کلنگ بدون اطلاع حاضر بر قتل آن مظلوم بشوند. معلوم و مبرهن است که سرّ آن روز هم فعله و عمله را مستعد نموده اطلاع داده بودند و سپرده بودند که چون دیدید از طرف مزرعه آخوند، سید یا آخوندی به عباس آباد آمد شماها مستعد باشید و بیائید نزدیک جهت ضربت زدن، [آنها هم] مهیا شده بودند.

باری آنها در اطراف این بیابان مشغول کار خود بوده‌اند و احباب زردشتی در مزرعهٔ عباس آباد نیز با دل شاد مشغول رعیتی خود بوده‌اند. حال روز شنبه ع ۲، [اوّل ربیع الثانی ۱۳۲۱ هـ ق/ ۲۷ جون ۱۹۰۳ م] می‌باشد. عیال حضرت شهید سیل حاجی احمد [که] از اماء الله موقّنهٔ مطمئنۀ ستم‌دیدهٔ بلا رسیدهٔ مظلومه است، چنین بیان نمود که: آن روز اطلاع از فتنه و ضوضاء و غوغا شهر داشتیم و محزون و مشوّش بودیم ولی گمان این که در عباس آباد هم ممکن است شورش شود نداشتیم. و می‌گوید من عیله و تبار بودم شب شنبه آخر شب جناب حاجی محمد حسین آمدند به عیادت من احوالپرسی کردند. با جناب حاجی احمد صحبت می‌نمودند که از قرار معلوم تفت و اطراف خیلی مغشوش است و جناب آقاعلی اکبر قصاب هم پر معروف و مشهور. عمله‌جات هم دو روز است خیلی دلیر و یاغیانه و طاغیانه حرکت می‌نمایند. چند روز قبل هم از بابت گوسفند کشتن و شتر کشتن ایشان گفتگوئی شده و مردم پی فسادند، بهتر آن است که قدری پول به جناب آقاعلی اکبر قصاب دهیم بروند جهت خرید گوسفند و چند روزی در این حدود نباشند، با حضرت والا تشریف بیاورند.

همان شب همین شور نموده و به همین قرار عمل نمودند و جناب آقاعلی اکبر را روانه نموده سفارش کردند که این چند روز شما بروید به قریه و مزارعات اطراف که عباس آباد نباشید بهتر است. آقا علی اکبر رفتند، چون صبح شنبه شد جناب حاجی احمد رفتند درب دکان دو ساعت از روز برآمده جناب حاجی محمد حسین آمدند عیادت من، احوالپرسی کردند و فرمودند امروز آلوچه جهت ما داده‌اند اگر میل دارید حاضر است. من عرض کردم جناب حاجی امشب را خوابی می‌دیدم و دلم پر پریشان است. فرمودند من هم امشب خواب غریبی می‌دیدم صبر کنید اوّل من خوابم را بگویم. عرض کردم بفرمائید. فرمودند در خواب دیدم در اینجا ابری در هوا ظاهر شد و باران و برف و تگرگ باهم می‌بارید، به سرعت و شدّت زیاد، طولی نکشید ایستاد و هوا صاف شد. از این خواب بر می‌آید که اگر اینجا هم اغتشاش شود طولی ندارد، زود

خوب می‌شود، آسوده باشید. این را گفته و بیرون رفتند. من هم خوابیده بودم، چهار ساعت از روز برآمده یک دفعه صدای تفنگی آمد. گفتم یقین است نائب باقرخان تیراندازی می‌نماید طولی نکشید صدای مهمه و هیاهویی به گوش رسید، گفتم آیا چه خبر است، شاید حضرت اقدس والا وارد شده‌اند. حالتی هم نداشتم، خرده خرده رفتم بالای بام دیدم هنگامه غریبی است آنچه شاگرد بنا و عمله و فعله و مقنی است اجماع نموده نزدیک دریاچه و عمارت جمع شده‌اند و قال و قیل است. یکی گوید بکش یکی می‌گوید بکشید، ببرید، حیران ایستاده عقل و هوش از سرم بیرون رفته. یکی از کوچه رسید، گفتم مگر چه خبر است؟ گفت نمی‌بینی. گفتم چه حکایت است؟ گفت حاجی محمد حسین را کشتند. گفتم العجب! کی کشت؟ گفت پسران آقا سید یحیی و اجماع خلق. می‌گویند من دیگر چیزی نفهمیدم و مدهوش شده افتادم. بعد از ساعتی به هوش آمده دیدم اماءالله زردشتی بالای سر من نشسته پرستاری می‌نمایند، ولی چه بگویم چه حالتی جهت هر یک روی داده بود و قیامت شدیدی بود.

بقیه مطالب آن روز و چگونگی [وقایع] که از دیگران شنیده شده عرض می‌شود: این که سید علی خان، خادم امامزاده جعفر و داماد آقا شیخ جعفر عقدائی آن اوقات درمزرعه آخوند مهمان آقا سید یحیی بود. نگارنده از او جویای این گونه وقوعات عباس آباد شدم. بیان نمود که: صبح روز شنبه بود که سید محمد پسر آقا سید یحیی گفت امروز خیال داریم برویم علی آباد و نصرآباد شما هم بیائید. گفتم حاضرم، الاغی دادند سوار شده رفتیم. سید جواد پسر آقا سید یحیی و محمد، آدم آقا سید یحیی، همراه ما آمدند، روانه نصرآباد شدیم. چون نزدیک عباس آباد رسیدیم آقا سید محمد گفت عمارت ملوکانه و دریاچه که امسال در عباس آباد ساخته‌اند ندیدیم و حالا تا حضرت والا نیامده‌اند امکان تماشا دارد. بعد از آمدن حضرت والا ممکن نیست. امروز بیائید برویم تماشا کنیم. گفتم چه عیب دارد می‌رویم. رفتیم تا خلف باغ عمارات ایستادیم. یک نفر رفت داخل باغ خبر داد که پسران آقا سید یحیی درب باغ ایستاده‌اند، فوراً نائب باقرخان فرستاد که تشریف بیاورید قلیانی بکشید و بروید. خودش هم تفنگی در دست داشت بیرون دوید سلامی کرد. گفت بسم الله تشریف بیاورید. پیاده شدیم احدی از رعیت و شاگرد فعله آنجا نبود که الاغ را بگیرد. رفتیم وارد باغ شده لب دریاچه نشستیم و صحبت می‌کردیم.

ناگاه حاجی محمد حسین باقر که سرکار آنجا بود آمد آنچه لازمه مهمانی و

پذیرائی بود به عمل آورد و ملأ بهرام را صدا کرده، گفت خیار سبز نویر داریم قدری جهت آقایان بیاورید. آقا سید محمد گفت مقصود ما تماشای عمارات است و میوه لازم نیست. حاجی محمد حسین گفت تماشا بکنید خیار نویر داریم سایر میوه جات اشجار هم داریم صرف فرمائید. آقا سید محمد گفت اگر ممکن است می خواهیم برویم تماشای عمارات. حاجی محمد حسین برخاسته ماها هم برخاستیم رفتیم تماشای عمارات. باغ و طرف اندرونی و بیرونی و اصطبل، تمام عمارات، حجرات را گردش و سیر نمودیم. حاجی محمد حسین تمام را بیان کرد که این به جهت چه و آن جهت چیست، آن اطاق مخصوص است. مشغول تماشا بودیم و حاجی محمد حسین همراه ما بود تعریف عمارت تمام شده و عمارات تمام نشده که مشغول ساختن بودند می نمود. الحق نهایت مهربانی و پذیرائی و انسانیت به عمل آورد که همگی شرمند شدیم. نائب باقرخان گفت بیائید لب دریاچه قلیان حاضر است و نمد آبداری گسترده بودند، آمدیم نشستیم. ملأ بهرام یک قهوه سینی خیار سبز خیلی خوب چیده حاضر نموده بودند. حاجی محمد حسین خیارها را در آب ریخته در نهایت پاکیزگی و نظافت شست و در سینی نهاد چاقوئی هم با قدری نمک در آن سینی نهاد گفت: بسم الله، میل فرمائید.

نائب باقرخان گفت: آقایان اشکال در خوردن این خیار دارند و شنیده اند شما بابی هستید، دل گیر نباشید، حال شما یک سخنی بگوئید که رفع دلخوری ایشان شود. حاجی محمد حسین گفت چه بگویم؟ آقا سید محمد گفت عقیده خود را بیان نمائید. حاجی محمد حسین گفت شهادت می دهد نفس و جان و روح و روان و لسان و گوشت و پوست و استخوان من به وحدانیت خدا و نبوت و خاتمیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و به ولایت و امامت حضرت سرور اولیاء علی مرتضی صلوٰة الله علیه و یازده نفر فرزندان آن بزرگوار که همه پیشوایان ما هستند.

آقا سید محمد گفت به به عجب بیانی کردید، گذشته از این که بابی نیستید آدم بسیار خوب با کمال صحیحی هستید. در این بین نائب باقرخان تیری به گنجشگی افکند. آقا سید محمد گفت، خان شما ملتفت بودید، حاجی محمد حسین چه قدر خوب بیان عقاید خود را نمودند. هر کس هر چه گفته است دروغ است و مشغول خیار خوردن شدیم، و حاجی محمد حسین صحبت و تلفظ را از هر جایی می نمود. نیم ساعت نشده بود دیدیم عمله جات و شاگرد بنا و فعله و مقتی تمام با بیل و کلنگ و

چوب وارد باغ شدند و آمدند دور دریاچه جمعیت کردند و دور ماها را احاطه کردند. محمد حسین گفتند چه خبر است؟ چرا دست از کار کشیده‌اید؟ نائب باقرخان گفت اینها می‌گویند حاجی محمد حسین لعن نماید مطمئن شویم. و به آقا سید محمد گفت بفرومائید حاجی محمد حسین لعن کند. آقا سید محمد گفت حاجی محمد حسین [مرد] خوبی است، حاجی شما عقیده خود را بیان کردید، حال هم لعن بکنید تا این مردم آسوده شوند و بروند سرکار خود. حاجی محمد حسین گفتند این مردم چه کاره‌اند که از من لعن می‌خواهند؟ برای چه؟ نائب باقرخان گفت برای اینکه مردم مسلمان می‌باشند و هر کس تکلیفی دارد. شما باید لعن نمائید. آقا سید محمد گفت شما که عقیده خوبی دارید لعن هم بنمائید، و حاجی محمد حسین گفت من کسی را که بد نمی‌دانم چگونه لعن نمایم؟ آقا سید محمد گفت هر چه من می‌گویم شما هم بگوئید، و چند اسم را گفت و بد گفت.

حاجی محمد حسین متغیر شده رنگ صورتش سیاه و کبود شده حالتی به او روی داد که ثابت همگی شد که بابی است و گفت تکلیف من نیست هر چه شما می‌گوئید بگویم. آقا سید محمد متغیر شده تکه چوبی در دست داشت بر سر حاجی محمد حسین زد و گفت از من دور شو. محمد، آدم آقا سید یحیی دوید پیش و چوب قبانی بر سر مقدس زد. عمله و شاگرد بنا و مقنی‌ها دویدند با بیل و کلنگ و چوب و سنگ کار آن حضرت را تمام کردند. تقی مستاجر حاجی سید حسین شیخی دوید با سنگ بسیار بزرگ فرق مبارکش را کوبید و کشان کشان جسد آن بهترین شهیدان را بردند بیرون باغ در خیابان و زمین‌های دور از عمارت انداخته و در بین راه آن جسد را قطعه قطعه و سائیده نموده بودند و شاهی کشیده صلوٰه بر محمد و آل محمد فرستاده رفتند و متعرض کسی دیگر نشدند. آقا سید محمد برخاسته با نهایت سرور ولی خائف هم بود با آقا سید جواد و سایر همراهان و سید علی‌خان سوار شدند و گفتند امروز دیگر نصرآباد نمی‌رویم و به جانب مزرعه آخوند مراجعت نمودند.

سید علی‌خان بیان نمود: آن روز را الی شب آقا سید محمد و سید جواد از خوف از این فساد آرام نداشتند و می‌گفتند بدکاری واقع شد، کاش ما نرفته بودیم، شاید حضرت والا بیایند و عقب نمایند و ما را صدمه بزنند. ظهري شيخ اسمعیل عقدائی که دائی آقا سید محمد است از این واقعه مطلع شده گفت خیلی به قاعده و بجا نموده‌اید، تفصیل را هم به آقا سید یحیی نقل کرد که امروز بچه‌ها رفته‌اند عباس آباد عبوراً و خرده خرده

به سعی باقرخان که مرد مسلمان خوبی است و در این مدّت در عباس آباد چیزها از آن حضرت دیده و شنیده بوده و گویا بی اطلاع حضرت والا هم نبوده، حاجی حسین را کشته‌اند و مثل آن است که امروز صد نفر بابی را کشته‌اند. آقا سید یحیی گفته بود خوب واقع شده نقلی نیست. باز آقا سید محمّد و سید جواد بدنزاد پریشان حال بوده آسوده نمی‌شدند و خوف داشتند و هنوز هم که هیجده ماه از این واقعه گذشته است ساعتی راحت و حالت خوش و آسایش ندارند، قلب‌شان از خوف در اضطراب است. باری امة الله موقنه عیال حضرت شهید حاجی احمد می‌گویند: در بالای بام از استماع آن هیاهو و قتل حضرت مظلوم العالمین حاجی محمّد حسین مدهوش و بیهوش شدم. بعد از این که به هوش آمدم حضرات نساء و اماء الله از زرتشتیان را دیدم در میان آفتاب نزد من نشسته مهربانی و پرستاری می‌نمایند، حالتی آن ساعت به همگی دست داده بود که به تقریر نمی‌آید. غصّه و تشویش از قتل حاجی محمّد حسین از یک طرف، تشویش جان و مال و ناموس و اموال در این صحرای پر خوف و خطر که پر از دشمن و خلق کافر است از یک طرف. مردهای ما هم هر یک در گوشه‌ای غریب وار در فکر و خیال که آیا چه می‌شود و چه باید کرد. آن روز به این حالات شام شد. شب هم چشم احدی از ماها از خوف دشمن به خواب نرفت. هر یک بهم می‌رسیدند می‌گفتند چه شد، چه هنگامه و چه قیامتی است؟ آیا بر سر ما چه می‌آورند؟ در این بیابان پر خوف و محن، و در این صحرای بی‌پایان پر از دشمن آیا چه می‌شود؟ این خلق مردود و شریر آیا ما را اسیر و دستگیر خواهند نمود؟ یا ما را چون مردان ما شهید خواهند کرد؟ در این گفتگوها و خوف و ترس بودیم تا صبح روز یکشنبه [۲ ربیع الثانی ۱۳۲۱ هـ/ق ۲۸ جون ۱۹۰۳ م] شد: سه ساعت از روز برآمده، هفت هشت سوار و سرباز (۳) وارد شدند و گفتند ما از جهت حفظ شماها آمده‌ایم دل خوش دارید و آسوده باشید، اگر ما روز قبل آمده بودیم احدی جرئت آمدن مزرعه را نمی‌کرد و حاجی محمّد حسین هم کشته نمی‌شد، حال گذشته گذشته.

ماها قدری آسوده شدیم، آن سوارها و سربازها قند و چائی و آذوقه خواسته، جناب حاجی احمد دامان همّت به کمر زده آنچه خواستند فوری آماده نموده به آنها دادند و لباس هر یک پاره بود یا چرک بود گرفته آوردند به ماها دادند که اینها غریب هستند، بشوئید، وصله نمائید. ما مشغول این گونه امورات و خدمات و زحمات آنها بودیم و جناب حاجی احمد و آقا ملا بهرام هم از هر جهت و هر چیز از میوه و قند و چای و

نان و غیره آنچه لازم داشتند به آنها دادند و مهربانی و پذیرائی کردند. الی دو ساعت از ظهر گذشته ناگاه دیدیم صدای همه و قال و قیل و شاه و قیه و هیاهوی عظیمی بلند گردید. قریب پانصد نفر از رعیت مزرعه آخوند و سایر مزارعات و قریه‌های دیگر از هر طرف با چوب و کلوخ کوب و بیل چون خیل کربلا به این مزرعه پر بلا وارد شدند و در اطراف عباس آباد جهت قتال و فساد جمع گردیدند. گفتیم سبحان الله دیگر چه خبر است چه هنگامه‌ای است. اینها چه کار دارند و چه می‌گویند و که را می‌جویند؟ جناب ملا بهرام و سایر احباب زردشتی هر یک به جایی پنهان شدند. احدی هم با زردشتیان چون در لباس مسلمان نبودند حرفی نداشت.

به محض رسیدن آن شورشیان، یاغیان طاغیان، تمام شاگرد و فعله و عمه عباس آباد هم دست از کار کشیده همراه آن اشرار شدند و جناب حاجی احمد را گرفته که بیائید برویم مزرعه آخوند، آقا سید یحیی شما را خواسته‌اند، می‌خواهند از شما احوالپرسی نمایند. جناب حاجی احمد اشاره به سواران و سربازان نموده گفتند چه باید کرد؟ دو نفر از آنها گفتند چاره نیست باید بروید. ما هم جهت حفظ همراه شما می‌آئیم. جناب حاجی احمد گفتند می‌رویم و روانه شدند. حرامزاده کافری گفت حاجی احمد این قدرها گفتگوئی ندارد عمده عیال حاجی احمد است، عیال او هم باید بیاید. حاجی احمد فرمودند باز کسی حرفی ندارد، من همراه شما می‌آیم. گفتند چاره نیست، حکم آقا سید یحیی شده عیال شما هم بیاید، باید بیاید. آن ساعت نائب باقر خان و سائر گماشتگان حکومتی پیدا نبودند و جایی مخفی بودند. جناب حاجی احمد به سرعت دویدند درب خانه و با من بیچاره ستم‌دیده بلاکش گفتند شما هم بیائید برویم و تعجیل نمائید. گفتم تأمل نمائید لباس درستی بپوشم، فرمودند، چه می‌گوئی ماها را می‌برند بکشند لباس جهت چه می‌خواهی؟ این حقیره هم چادر شبی به سر نموده از خانه بیرون آمده در میان هزار نفر اشرار خونخوار اهل کوهپایه که هر یک از شمر شریرتر و بی‌انصاف‌تر و از یزید پلید و خولی عنید ظالم‌تر و جفا پیشه‌تر بودند (۴) روانه مزرعه آخوند که الی عباس آباد دو فرسنگ است شدیم.

من تبار و ناخوش احوال بودم و هوا هم به شدت گرم بود. آفتاب بر سرم تابیده پیاده درین بیابان در میان این جمع دشمنان، آنها تمام شادی کنان و خندان، من مظلومه گریان و نالان با بر سنگ زنان به این حالت به درگاه حضرت احدیت و جمال بی‌مثال حضرت جمال قدم جلّ ذکره الاعظم مناجات می‌نمودم که خدای من طاقت و صبر در

بلا و محن به این کنیز بی‌تمیز رنجور بدن عنایت فرما و توانائی در صدمات عطا فرما و به سرعت می‌رفتم. در بین راه این خلق مردود که همراه بودند یکی چاقو و کارد تیز می‌نمود، دیگری بدگوئی و لعن و طعن می‌نمود، یکی می‌گفت این مرد وزن را حالا به حکم آقا ریزه ریزه و قطعه قطعه خواهم کرد. هر کدام سخنی می‌گفتند. جناب حاجی احمد سر مقدس را به پائین انداخته با نهایت مظلومیت می‌رفتند. این مخدّرهٔ مظلومه گویند من از جهت تبار بودن از پیاده رفتن به عجز آمده بودم، دیدم چاره نیست و مجال دقیقه‌ای زیست به ما نمی‌دهند، اگر در راه رفتن کندی نمایم این مشرکین بی‌دین چوب و سنگ و کتک و صدمه بر من می‌زنند و این راه عشق را باید پیمود.

کفش‌ها را از پای بیرون کردم و با پای برهنه به سرعت و کمال جرئت با آن خیل اشار می‌رفتم. پای‌های من از خار و سنگ آن بیابان که تمام کوهسار و ناهموار است و خارهای عجیب دارد سوراخ سوراخ شده خون جاری شده بود ولی من به هیچ وجه ملتفت نبودم، ظهر هم غذای درستی نخورده بودم، تب دار و اشکبار بودم. تشنگی چنان بر من غلبه نموده بود که مقابل چشمم این جهان چون دود می‌نمود.

رفتم تا به مزرعه آخوند رسیدیم. ما را بردند درب خانه آقا سید یحیی، ساعتی ایستاده بودیم یک وقتی آقا سید یحیی بیرون آمد. جناب حاجی احمد را بردند نزد او سؤال و جواب نمایند و سؤالات چندی نمودند. حاجی احمد جواب شافی کافی دادند و عقاید خود را به وحدانیت خدا و نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل التحیه و الثناء بیان نمودند و فرمودند مردم دربارهٔ من هر چه گفته‌اند و می‌گویند از عداوت و شقاوت ایشان است. آقا سید یحیی گفت، چیزی دستگیر و حالی من نشد اگر کسی شهادت دارد بیاید و بگوید بلکه ثابت شود حکم قتل او داده شود. جماعتی آمدند و چیزها شهادت دادند. یکی گفت دیدم با شخص زرتشتی غذا می‌خورد، گفتند این مطلبی نیست. یک نفر دیگر آمده گفت این حاجی احمد با من صحبت می‌نمود و می‌خواست مرا بایی نماید. آخر الامر محمد ابراهیم صباغ که خود را از مریدین بی‌دین و مقدسین نزد آقا سید یحیی و آقا شیخ جعفر جلوه داده است، و چنین مشرک خبیث ناپاکی در هیچ خاکی نیست، جلو آمده گفته بود آقا من زیاد به مزرعه عباس آباد می‌رفتم و اطلاع کامل دارم، حاجی احمد بایی است. چرا به خودتان درد سر می‌دهید؟

این مظلومهٔ علیده عیال جناب حاجی احمد می‌گویند، در این گونه گفتگوها بودند که من از تشنگی و خستگی بی‌تاب شدم. خانه‌ای مقابل خانه آقا سید یحیی بود وارد آن

خانه شدم، به بهانه وضو، و گفتم به من قدری آب دهید وضو بگیرم. اهل آن خانه که گویا همشیره آقا شیخ احمد فیروز آبادی بود گفت، اگر چه نجس است ولی ظرف آبی به او بدهید. آب آوردند قدری خوردم و بقیه آن را وضو گرفته و مشغول نماز شدم. نماز ظهر را به جای آوردم. ناگاه صدای هیاهوی و همههم شدیدی شد که می گفتند یاالله بکشید بکشید. فهمیدم حکایت قتل آن حضرت است. ولی جرئت گریه و نوحه و فغان و تکلم ندارم که ناگاه آن ظالم بی حیای غدار خونخوار نابکار حرامزاده ازل و ابد، محمد، آدم آقا سید یحیی وارد خانه شده، لباس پر از خون حضرت شهید حاجی احمد را آورده نزد من افکند و گفت شوهرت را کشتیم، این لباس اوست. شال و قباي آن حضرت را که پاره پاره و خون آلود بود آورد، ولی اسباب در جیب و بغل آن حضرت شهید که پول نقد و اسباب دیگر بود نیاورده و برده بودند. مخصوصه پول نقدشان در بغل شان بود، اسباب و اشیاء دیگر هم همراه شان بود.

آن مخدّره گویند، من مدهوش شدم و همان موقع که نشسته بودم ضعف عارض شد افتادم. احدی متعرّض من نشد، گویا آقا سید یحیی گفته بودند به زن کسی رجوع نداشته باشد. اشخاصی که از زن و مرد بستگان آقا سید یحیی بودند و در آن روز در مزرعه حاضر بودند به تواتر و متفق القول این گونه روایت نمودند که حاجی احمد در نهایت دلیری و بدون خوف با آقا سید یحیی جواب و سؤال نمود. محمد ابراهیم صباغ گفت آقا من می دانم حاجی احمد بابی است. آقا سید یحیی گفت یک نفر دیگر مثل محمد ابراهیم شهادت دهد ثابت است. یک نفر لر خییث بی سر و پا شاگرد خبّاز پیش آمده گفت من در عباس آباد شاگرد حاجی احمد بودم و اطلاع دارم بابی است، لعن و سب هم نمی کند، بفرمائید لعن کند و برود. گفته بودند لعن نمائید، بد بگوئید بروید به امان خدا.

حاجی احمد از بد گفتن ابا و امتناع نموده بودند. آقا سید یحیی متغیّر شده، گفته بود گم شو، ببرید از من دورش نمائید که کفار و اشرار چون گرگان خونخوار دور آن آهوی بر الهی را گرفته آن مظلوم را کشیده بودند ببرند، شیخ اسمعیل مردود که خود شمر شریر است و از جمله علماء رسوم ظلوم شوم است گفته بود ببریدش عباس آباد خودش و به دست اشاره به قتل آن حضرت نموده بود، که ناگاه از عقب پسر محمد ابراهیم صباغ چوبی بر فرق مبارک زده بود که فرق مبارک از هم پاشیده و متلاشی شده بود و آن حضرت به همان ضربت از پا در آمده به روی زمین نشسته بودند و نگاه

به آسمان و اطراف می‌نموده لاحول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم می‌فرموده که ناگاه آن حرامزاده ناپاک مردود بی‌باک محمد، آدم آقا سید یحیی می‌رسد و سنگی بسیار بزرگ بالای سر خود گرفته به فرق مبارک فرود می‌آورد. آن حضرت از آن ضربت به خاک و خون غلطان می‌شوند، نالان و آه آه گویان به ذکر حقّ مشغول دست مبارک زیر صورت پر از خون و دست دیگر روی سر مقدّس گرفته بودند. لب‌های مبارک متحرّک بوده است، کفّار گوش داده بودند ذکری شنیده بودند ولی مفهوم نشده چه ذاکر بوده‌اند. یک دفعه آن حضرت از روی زمین بلند شده درست نشسته بودند و نگاهی به اشار و قاتلین خونخوار و نگاهی به اطراف و آسمان نموده و روی مبارک را به طرف قبله نموده به روی خاک غلطان شده بودند ولی جان نمی‌دادند. کافری می‌رسد با بیل که حربه بدی است استخوان‌های سینه مقدّس را خورد می‌نماید و سر مقدّس را نرم نموده، گلوی مبارک را با بیل می‌برد، تسلیم شدند، الا لعنة الله علی القوم الظالمین العالمین و المحرکین و الرّاضین.

و بعد آن مظلومهٔ علیلهٔ حضرت شهید حاجی احمد روحی فداه روایت نمودند که پس از شهادت آن حضرت دو ساعتی بی‌هوش شده افتاده بودم. یک ساعت از شب گذشته بود به هوش آمده دیدم از خانهٔ آقا سید یحیی قدری گل گاوزبان جوشانیده آورده بودند خوردم و شب را در همان خانه بودم، پنج ساعتی شب یک عدد نان و قدری آب گوشت از خانهٔ آقا سید یحیی آورده بودند که میل نمایم، میل نداشتم، ولی از ترس قدری خورده و استراحت کردم ولی خواب نمی‌رفتم. تا صبحی قبل از طلوع آفتاب برخاسته وضو ساخته نماز صبح را بجای آوردم و حیران بودم که حالا چه بکنم و به کجا بروم؟ این صحرا و بیابان پر از دشمنان و اهل عدوان و من علیلهٔ ناتوان با هزار نفر اشقیای خونخوار بد اطوار چه بکنم؟ در میان این همه مردم شریر به کدام طرف بروم. در این خانه هم که نشسته بودم پی در پی از خانهٔ آقا سید یحیی و آقا شیخ جعفر و شیخ اسمعیل پیغامات می‌رسد که این زن را از خانه بیرون نمایند برود، خانه شما نماند که خانه نجس می‌شود.

این مخدّرهٔ مظلومه می‌گوید، من تمام این گونه پیغامات و گفتگوها را می‌شنیدم و مخفی می‌نمودم مثل این که نمی‌شنوم. متفکر بودم که اگر حالا از این خانه بیرون روم مرا می‌کشند و جسد مرا عریان نموده به اطراف می‌کشند. باک از کشته شدن نداشتم ولی از جهت جسد وهم و خوف داشتم که مرا بعد از قتل عریان می‌نمایند و به اطراف

می‌کشند، نظر دشمنان بر ناموس حضرت سبحان می‌افتد. این مطلب بسیار بر من صعب و دشوار بود. آنچه فکر کردم چاره و راه پناهی ندیدم و صاحب خانه هم یک عدد شال دستمال رعیتی پاره و کهنه جهت فرش و روپوش به من داده بودند و می‌گفتند این شال و زمین خانه نجس شده ولی چندان با من هم صحبت نمی‌شدند و متعرض نبودند، اظهار بیرون کردن من از خانه نمی‌نمودند ولی میل داشتند که بروم. می‌ترسیدم از خانه ایشان بیرون روم و به دست دشمن اسیر شوم. این جا هم توقّف نمایم صاحب خانه اکراه دارد، متحیر نشسته در خیالات بودم.

ناگاه شخصی شادمان، خندان، کف زنان، رقص کنان وارد شد و گفت علی اکبر قصاب را گرفته از عباس آباد آورده‌اند و الحال در طویله حبس کرده‌اند که آقا سید یحیی از خواب بیدار شود حکم قتل بدهد و او را به قتل رسانند. این خبر وحشت اثر دیگر سرآمد تمام مصیبت‌های من شد و نزدیک بود روح من از قفس تن پرواز نماید. صاحبان خانه مخصوصه ملتفت من بودند که چه حالت از این خبر به من روی می‌دهد. خیلی خودداری کردم و آهسته به درگاه حضرت یزدان ناله و فغان نمودم که پروردگارا این جوان فرخنده ارجمنده را از شرّ این شیریران و این یوسف را از چنگال و دندان این گرگان نجات عطا فرما. در این غم و اندوه بودم، قبل از ظهر بود که گفتند این جوان عزیز را شهید نمودند.

اما از بابت چگونگی حالات این شهید سعید آنچه اخبار از اخیار و اغیار و خود اشرار به دست آمده این است: بعد از این که حضرت حاج محمد حسین شهید و حضرت شهید اسعد حاجی احمد صلاح در رفتن ایشان دیدند، از مزرعه عباس آباد آن جوان ناکام ناشاد را به مزارعات دیگر روانه نمودند. ایشان از عباس آباد بیرون رفته به هر مزرعه در آن حدود فرود آمده و به هر قریه ورود نموده بودند فوراً احدی از اهل آنجا مطلع گردیده خلق را خبر داده در صدد قتل آن حضرت برآمده. آن حضرت از آنجا رو به کوه نهاده پیاده به هر طرف فراری و متواری می‌شدند و ساعتی آسایش و استراحت ندیدند. همه روزه را در کوه و صحراها و شب‌ها را به جایی نزدیک آبادی آمده، قدری نان و آب به دست آورده بودند. شب دوشنبه از خشک آباد به مزرعه شریف آباد رفته در آنجا پسر حاجی اسمعیل که از احباب و اخیارند خدمت آن حضرت می‌رسد و دو سه عدد نان به ایشان می‌دهد و می‌گوید کار خیلی سخت است از این حدود خود را دور فرمائید و به جایی دیگر روید، بلکه جان به سلامت بیرون برید، این حدود خلق

بدی دارد و حضرت شهید حاجی محمد حسین باقر و حضرت حاجی احمد را شهید نموده و خونخوار شده‌اند و به فتوای آقا سید یحیی و شیخ اسمعیل رذیل اهالی این حدودات همگی دست از کار کشیده و چوب و سنگ و کارد و تفنگ به دست آورده افضل اعمال را قتل احباب دانسته، شب و روز در صحرا چون سیل بلا و خیل کربلا در گردش و تحصیل یکی از دوستان خدا و اهل بهاء هستند که هر کس به دست‌شان آید به قتل رسانند و افتخار کنند و رجز بخوانند.

الحال شما خوب است روانه ابرقو شوید و از این خاک غمناک یزد بیرون روید و خود را به حدود فارس یا کوهستان اصفهان رسانید شاید جانی بدر برید و چندی در آنجا توقّف نمائید تا این بلوا و وضواء و شورش تمام شود. جناب آقا علی اکبر قصاب در جواب فرمودند چه می‌گوئید سه شبانه روز است اطراف تمام این کوه و هامون و بیابان و قلاع را گردش نموده‌ام که پناهی بدست آورم. شب الی صبح به خیال بیرون رفتن از این حدود، راه پیموده‌ام چون صبح روشن شده خود را در حدود همین مزارعات دیده و آنچه سنجیده و فهمیده‌ام [آن است که] حقّ جلّ جلاله چنان خواسته که این ذره قربانی شود و حاضرم می‌روم تا هر جا به مطلب برسم، مقدّر من شهادت است زیرا من تمام این راه را خوب بلدیت داشته و دارم و عبور و مرور کلی در این حدود نموده‌ام، این اوقات راه به جایی نبرده‌ام و امشب را دل و جان به امید کشته شدن در راه جانان سپرده‌ام و دیگر حالت راه رفتن ندارم.

شب دوشنبه را در شریف آباد به سر برده صبح قبل از طلوع آفتاب پسر حاجی اسمعیل می‌گوید برخیزید و به راهی بروید که اگر آفتاب طلوع کند اشرار خونخوار شما را اسیر و دستگیر خواهند نمود و آن حضرت را روانه می‌نماید. آن حضرت می‌آیند در کشتخوان شریف آباد چند نفر را از دور می‌بینند می‌گویند نزدیک آنها بروم بهتر است. به همین خیال در کشتخوان می‌نشینند و می‌خوابند. آن کفار هم ملتفت می‌شوند که شخصی از دور می‌آمد و توقّف کرده به جانب آن حضرت می‌آیند، آن حضرت شال خود را به روی خود کشیده که صورت مبارک‌شان پنهان باشد که کسی نشناسد و خود را به حالت خواب بر می‌دارند آن کفار می‌رسند، ایستاده صحبت می‌نمایند و آن خدا شناسان آن شهید سبیل حقّ را می‌شناسند و یک دفعه به روی آن حضرت ریخته آن حضرت را گرفته و صدمه می‌زنند، آن حضرت می‌فرمایند چه خبر است؟ چه می‌گوئید؟ چه می‌خواهید؟ آن اشرار و کفار می‌گویند باید برویم مزرعه آخوند

خدمت آقا سید یحیی. چند قدمی ایشان را می‌برند، یکی می‌گوید دست این جوان را باید بست که فرار نکند. می‌خواهند دست مبارک‌شان را ببندند، آن حضرت ابا فرمودند خرده خرده کشاکش می‌نمایند. آن حضرت از دست آن شش هفت نفر کافر خود را خلاص نموده فرار می‌نمایند و می‌روند. اشرار خونخوار در عقب آن بزرگوار فریاد زنان که بگیرید بگیرید بایی است از حدود صحرای شریف آباد بدین منوال بیرون می‌روند نزدیک مزرعه دیگر می‌رسند. در آنجا قریب سی چهل نفر کافر در آن صحرا بوده‌اند دور آن حضرت را محاصره می‌نمایند و آن حضرت را دستگیر نموده صدمه و کتک زیادی با چوب و سنگ و زنجیر می‌زنند و دست‌های مبارک آن حضرت را از عقب محکم بسته با جمعیّت و هیاهو و مهمه شاه‌کشان یا علی گویان آن جوان را می‌برند به مزرعه آخوند. در بین راه از هر مزرعه و قریه اشرار همراه ایشان می‌شوند و چون معروف بودند هر کس می‌رسد صدمه‌ای محضاً لله می‌زند و بد می‌گوید تا وارد مزرعه آخوند می‌شوند.

درب خانه شیخ اسمعیل مردود اجماع می‌شود. یکی می‌رود آقا سید یحیی را خبر دهد، می‌گویند خواب هستند همانجا باشد تا آقاییدار شوند. آن حضرت را با دست‌های بسته و هیکل خسته در طویله حبس می‌نمایند و این قوم شوم شریر مهمه می‌نمایند، به هر طرف می‌روند و می‌آیند می‌گویند آقا سید یحیی خواب می‌باشند. آقا سید یحیی هم آن ساعت جهت اصلاح مزاج سوار شده به صحرا می‌رود خلق متفرّق شده به هر گوشه و کناری می‌روند تا آقا مراجعت نماید. حضرت شهید وحید آقا علی اکبر هم در آن محبس دست‌های خود را باز نموده بیرون می‌روند. خلق مردود مطلع شده دور آن وجود مسعود را احاطه نموده آن حضرت را می‌گیرند. شیخ اسمعیل از خانه بیرون می‌آید و بد می‌گوید و فحش می‌دهد. جناب آقا علی اکبر قصاب می‌فرماید: آقا شیخ ناسزا گفتن سزاوار نیست، من بایی نیستم این مردم از عداوت تهمت به من زده‌اند اگر چیزی از من دیده‌اید و شنیده‌اید بگوئید. شیخ اسمعیل می‌گوید چیزی از شما ندیده‌ام ولی بسیار شنیده‌ام.

آن حضرت می‌فرماید، من جوان هستم و جوانان نادان هستند مرا توبه دهید. آخر مسلمانی است، توبه قبول است. مادر و پدر من همین یکی مرا دارند به آنها رحم کنید و مرا توبه دهید نزد شما می‌مانم نوکری می‌نمایم. شیخ اسمعیل رذیل کافر دل می‌گوید مزرعه ما شما را لازم ندارد ببریدش بیرون مزرعه سر دو جاده به هر طرف میل دارد

برود. شهر می‌خواهد برود، عباس آباد هم خواست برود. جاده را به او نشان دهید، فریاد می‌زند زود خیلی زود ببرید و روانه‌اش نمائید.

آن حضرت را کشان کشان می‌برند و مهلت تکلم و تلفظ دیگر نمی‌دهند. شیخ اسمعیل چند گام عقب آن حضرت می‌رود و به اشاره به اشار می‌گوید و می‌رساند ببریدش و روانه نزد آقا و مولایش نمائید و به دیگران ملحق شود. ناگاه از عقب محمد ناپاک بی‌پاک آدم آقا سید یحیی که اشدّ اشرار خونخوار و تشنه به خون اختیار است و پسر محمد ابراهیم صباغ کافر هر کدام یک حربه که محمد ملحد با سنگ و آن صباغ ناپاک با کتک صباغی (۵) که چوب بزرگی به قدر پنج من تبریز است برداشته به فتوای شیخ اسمعیل ملعون که از فقهاء شرّفقهاء تحت ظلّ السماء (۶) است از عقب آن حضرت می‌روند و در خیابان مزرعه به آن حضرت و اجماع خلق می‌رسند و هر دو کافر هر کدام حربه خود را با ضرب دست به فرق مبارک فرود می‌آورند که مغز آن حضرت متلاشی شده از راه دماغ بیرون می‌آید و از همین ضربت اشرار روح پاک آن بزرگوار به آشیان قدس طیار می‌شود و به روی خاک می‌افتد. سایر کفار جسد پاک مطهر را سنگسار می‌نمایند و لباس و بول نقد که در بغل داشته‌اند همان محمد قاتل و دیگران به تاراج می‌برند و در آن حین آقا سید یحیی از صحرا مراجعت نموده می‌رسد، می‌گوید جسد علی اکبر قصّاب است؟ می‌گویند بلی. می‌گوید الحمدلله که این هم کشته شد و می‌رود. آن جماعت اشرار بر فساد شاد شده با نهایت جرئت مشغول غارت ملبوس و اسباب آن حضرت می‌شوند. دعائی جهت حفظ صحتّ به خطّ مبارک حضرت شهید سعید حاجی محمد حسین در بغل مبارکشان بوده است آن را نیز بیرون آورده می‌شکافند که شاید اشرفی در آن پنهان باشد. چشم مشرکین به اسم مبارک بهاء که در آن دعا بوده می‌افتد می‌برند به آقا سید یحیی می‌دهند که بدانید قتل این [شخص] واجب بوده است و جسد مطهر را از شدّت و کثرت بغض و کینه قطعه قطعه می‌نمایند، آثاری از سر مقدّس جز موهای مشکین عنبرین باقی نمی‌ماند.

همشیره آقا شیخ احمد فیروزآبادی که عیال حضرت حاجی احمد در خانه او بودند روایت می‌نماید که در وقت شهادت حضرت علی اکبر در کوچه بودم و نظرم به آن جوان رعناى زیبا افتاد و بعدها گاهی حالت آن جوان به خاطر می‌آمد بی‌اختیار گریه می‌کردم. این خبر به آقا سید یحیی رسید که جهت قتل بابی‌ها این ضعیفه گریه می‌نماید. آقا سید یحیی آن دعا را داده بود که به او نشان دهید که اسم یا بهاء الابهی

دارد، ملاحظه نماید و دیگر گریه نکند و باید شادمانی نماید. بغض و کینه این کفار به پروردگار به قسمی است که از دعای سحر که اسم بهاء دارد فراری هستند (۷). الا لعنة الله على القوم الظالمين.

سید علی خان امامزاده جعفر روزی بعد از این وقوعات در مجلسی که نگارنده بود صحبت می نمود که جسد حاجی احمد و آقا علی اکبر دو روز و دو شب در سر خیابان مزرعه طرف بیابان افتاده بود. نگارنده محض تصریح مطلب و ملتفت شدن حضار انکار نموده گفت آقا چگونه می شود که نعش کشته و به خون آغشته در تابستان قلب الاسد دو روز و شبان در میان خیابان، نزدیک بیابان و کوهستان بماند و خلق از بوی آن آسوده بمانند؟ گفت این جسدها تازگی دارد که بد بو نشده بود و متلاشی و فاسد نشده بود. گفتم در هوای تابستان خیلی جسد مردمان مقدس مسجدی را دیده ایم در نصف روز به قسمی بدبو شده که سبب تنفر تمام اهالی آن بلد و قریه شده مخصوصه پیرزاده نائینی (۸) که می گفتند اجماع است در طری جان [؟] بناخوشی سخته فوت شد از سر شب تا صبح با وجود هوای کوهستان و غسل و کفن به قسمی متعفن و بدبو شده بود که صبحی احدی نمی توانست نزدیک مسجد برود و او را در همان موضع زیر خاک مدفون کردند، شاید آن محل که این اجساد افتاده بود دور از آبادی بوده و احدی عبور نداشته است. قسم ها یاد کرد که مخصوصه خودم با چند نفر دیگر محض تماشا چند دفعه بر سر آن جسدها رفتیم و اشخاصی که همراه بودند، فلان فلان، جو یا شوید دیدیم به هیچ وجه بوئی نمی دهد و تغییر لون هم نموده و غیر از جای زخم و صدمه سنگ و چوب دیگر به هیچ وجه اثری ندارد.

سید علی خان در اثبات این مطلب و نگارنده عمداً در انکار تا حضار ملتفت شوند. گفتم خوب بدبو نشده آیا ممکن است دو روز و شب آن اجساد خون آلود در میان بیابان و خیابان افتاده باشد جانوران اذیت نکنند، بلکه در یک شب جسد را باقی نمی گذارند، این امری است محال. گفت حالا که شده و هزار نفر شاهد هستند گفتم شاید آن مزرعه سباع و حیوان درنده و وحوش ندارد. گفت مخصوصه شب ها را جانوران در سر خیابان الی صبحی مهممه و هیاهوی می نمودند و هو هو و وق وق می کردند. می گفتم جسدها را یقین است تمام خورده اند صبح که می رفتیم می دیدیم به هیچ وجه اثری از گزند دندان جانوران بر این ابدان نیست و گویا نزدیک نرفته اند و این همه مهممه گویا کشیک می کشیده اند. مخصوص رنگ بدن و صورت شان بعد از دو

روز و شبان به حالت زندگانی بود و به هیچ وجه تغییری ننموده بود.

گفتم یکی شما این مراتب را دیدید یا دیگران هم دیده‌اند. گفت تمام اهالی مزرعه رفتند و دیدند و تعجب کردند و رفتند به آقا سید یحیی گفتند چه حکایت است که این اجساد را جانوران صحرا نمی‌خورند. آقا سید یحیی گفت از بس صاحبان جسد بد بودند جانوران میل به خوردن گوشت آنها ننموده‌اند و بروید در گودی اندازید و خاک بریزید و این قدر گفت و شنید نکنید.

نگارنده در آن مجلس دیگر چیزی نگفت ولی چند روز بعد با اهالی آن مجلس هر کدام به هم رسیدیم گفتیم دیدید سید علی خان چه چیزها می‌گفت؟ این که آقا سید یحیی گفته است از بدی آنها بوده است. متحیرم یک مورد در صحرای کربلا به موجب اخبار و احادیث جانوران متعرض اجساد مقدسهٔ حضرات شهداء روحی لهم الفداء نشده‌اند و می‌گویند که جانوران صحرا حرمت ابدان مقدسه را نگاه و جلالت و قدر آنها را شناخته، جسارت ننمودند و مطلب بسیار صحیح است. یک مورد در مزرعه آخوند یا جای دیگر که این حضرات کشته و افتاده‌اند جانوران قصد آن ابدان ننموده حرمت داشته، می‌گویند از بدی آنها است، از بس بد بوده‌اند جانوران میل به خوردن گوشت و پوست و استخوان آنها ننموده‌اند. در یک مورد در مساجد و مجالس و مجامع و منابر ذکر معجزه می‌نمایند که جانوران صحرا حرمت ابدان مقدسه شهداء سلف را داشته‌اند و حال می‌گویند از بدی این شهداء است، سبحان الله این جماعت پیشوایان مسلمان چگونه دو مطلب ضد را در یک شهر و دیار و یک مسجد و یک مجلس و منبر ذکر می‌نمایند و این خلق بی‌هوش لایشر که تقلید آنها می‌نمایند به هیچ وجه ملتفت این نکات نمی‌شوند.

باری این ستم دیدهٔ بلا کشیدهٔ حلیلهٔ جلیلهٔ حاجی احمد شهید روحی فداء می‌گوید: بعد از قتل و شهادت حضرت علی اکبر دیگر تاب و توان و طاقتم از دست رفت، مجال توقف در آن خانه ندیدم برخاسته از آنجا بیرون آمده رفتم خانه آقا سید یحیی و گفتم الحال تکلیف من چیست؟ اگر کشتنی هستم بگوئید بکشند گفت زن را کسی نمی‌کشد، گفتم می‌خواهم بروم عباس آباد. با نهایت سختی و ترش روئی و بد خوئی گفت هر جائی می‌خواهی برو. گفتم آقا من زنی هستم داغ دیده، بلا رسیده، علیده، تب دار، گرسنه، تشنه، پیاده، بی‌خرجی، بی‌محرم، چگونه بروم؟ با نهایت تغیر و بد خلقی گفت حالا توقع داری پول به تو بدهم؟ گفتم پول نمی‌خواهم دو کلمه نوشته به من

بدهید که کسی متعرض من نشود. کاغذ خیلی کوچکی برداشته چهار کلمه نوشت کسی متعرض زن نشود، و افکند نزد من و گفت بردار برو. آن کاغذ را برداشته پیاده، گرسنه، تشنه، تب‌دار، تعب‌دار با نهایت سختی رو به راه نهاده رفتم، تا خود را به خشک آباد رسانیده رفتم در خانه و ضعیفه رعیتی مرا راه و پناه داد. یک شبانه روز در آن خانه بودم و به غذای خیلی از نان جو که به من می‌دادند بسر بردم و خون جگر خوردم تا این که دیدم سربازی به آنجا آمده بود جهت تحصیل جوجه و تدارک تخم مرغ و غیره، و می‌گفت حضرت اشرف والا ایالت عظمی این دو روزه به عباس آباد تشریف می‌آورند. دیگری وارد خانه شد و گفت سرباز و غلامی در این صفحات آمده‌اند که هر چه بایی در این حدود است بگیرند و به حکم حکومت به قتل رسانند. ضعیفه صاحب خانه این مطلب را شنیده و خوف نموده و پریشان شده می‌ترسید که من در این خانه باشم مرا بگیرند و مقصر حکومت شود. مخصوصه معاندین این قسم گفتگوها می‌کردند که مبدا کسی بیچاره آواره‌ای را در خانه راه و پناه دهد.

می‌گویند چون از این ضعیفه صاحب خانه مهربانی و پذیرائی دیده بودم دیدم حالا از این سخن درهم و دروهم است، عزیمت رفتن کردم. نصف نان جو از ضعیفه گرفته و داغ نموده از خانه او بیرون رفته عزم عباس آباد نمودم. در بین راه یکی از احباب که پسر عمه حاجی اسمعیل بود به من رسیده گفتند، کجا بودی و به کجا می‌روی؟ حکایت بیان کردم. آن جناب دو قران پول به من دادند و فرمودند حالا به عباس آباد نروید و در همین حدود بسر برید تا حضرت اقدس والا تشریف بیاورند. آن دو قران ایشان مقابل جان قیمت داشت و در آن زمان جان مرا خرید. قدری شیرینی گرفتم و قدری نان، و در حدود شریف آباد توقف کردم. خبر به جناب آقا ملا بهرام رسید. ایشان نیز قدری شیرینی جهت من فرستاده دو سه روزی بر این منوال گذشت تا آن که خبر آوردند که حضرت والا تشریف می‌آورند. رفتم سر راه کنار جاده ایستاده بودم که موکب مسعود رسید. چون نزدیک شدند نواب والا شاهزاده هرمز میرزا اسب تاخته نزد من آمدند، فرمودند: کیستی؟ مختصراً اظهار شد. رفتند به عرض حضرت والا رسانیده مراجعت فرموده، فرمودند آسوده باشید و بیایید به عباس آباد و من هم در تعاقب ایشان رفتم عباس آباد، دیدم خانه‌ها و دکان را غارت نموده‌اند. حضرت والا غدغن فرموده که هر کس مالی و اسبابی از ما برده مسترد نماید. معادل سی تومان اسباب و اموال منتهوبه به من رد کردند. چندی در عباس آباد بوده و بعد به شهر آمدم. باری حضرت والا ایالت

عظمی چند روزی بود بعد از ضوضاء به عباس آباد تشریف بردند و سرباز و غلامی که داشتند غالباً همراه خودشان بردند و شهر را به اعیان و بزرگان و میرزا نصرالله خان نایب الحکومه و مشیرالممالک سپردند و سفارشات درباره هر کس فرمودند.

و مخصوص آن جناب نواب وکیل سفارش نگارنده را فرموده بودند و الحق نهایت تقویت و حمایت و همراهی را لیلأ و نهارأ غیبأ و حضورأ جناب نواب فرمودند. شهر نهایت امنیت را داشت ولی این نار فساد در تفت و طزرجان و هنزا و بنادک و منشاد مشتعل گردید. چنانچه دود این آتش کفر و طغیان به آسمان رسید. حضرت اقدس والا که از شهر حرکت فرموده عزیمت عباس آباد نمودند در تفت هم به هیچ وجه توقف نفرموده بودند ولی از جهت اجماع سرباز و غلام و سوار که در رکابشان بودند اهالی تفت و اشرار آنجا خیلی مشوش شده بودند.

میرزا ابوالحسن مدرس (۹) و امام جمعه هم خیلی خوف نموده بودند با الواط و اشرار تفت مشورت نموده صلاح دیده بودند که امام جمعه برود طزرجان. امام روانه طزرجان می‌شود و شصت نفر الواط و اشرار تفت که مقصر بودند و قتل و غارت مظلومین کرده بودند، مثل حاجی سید علی اکبر و سید عرب و سائرین از اشرار که سابقاً ذکر حالشان و شرارتشان شده، تماماً از خوف خود تفنگ و فشنگ بسته همراه امام الاشرار می‌روند به طزرجان، چند روزی در طزرجان نزد امام توقف نموده بودند، دیدند خبری از حکومت نشد مطمئن شده بودند و گفته بودند حضرت والا در تفت از خوف توقف ننمودند و سوار و غلام جهت حفظ جان همراه داشته‌اند و از طزرجان به حکم امام بی‌ایمان هر دسته بهر طرف از هنزا و بنادک سادات و منشاد پی فساد و قتل و غارت می‌رفتند. در هنزا و طزرجان آنچه واقع شده بود این الواط نبودند و در تفت مشغول خونریزی و غارت بودند ولی در منشاد نار فساد مشتعل شده امتداد یافت.

این مشرکین بی‌دین به حکم و تحریک امام المشرکین ظلم و ستم‌ها در منشاد و بین راه و مزرعه حاجی‌ها نمودند. در طزرجان چندان ظلمی ننمودند چون کسی از احباب آنجا نبود و معین دیوان ضابط آنجا بود و حاجی ملا ابراهیم لاری پیش نماز آنجا بود. این دو نفر چندان میل فساد در طزرجان نداشتند، کسی هم به دست اهالی طزرجان نیامد که معلوم شود. ولی معین دیوان مکرر می‌گفته که هر زمان باشد حضرت اقدس والا استعداد و امداد به دست آورد تلافی خواهد کرد و بنیاد اهل فساد را بر می‌اندازد و عهد نموده بودند که در طزرجان نگذارند قتلی یا غارت و فساد واقع شود ولی در هنزا که

نیم فرسنگی به طزر جان راه است و وصل به طزر جان است آنچه واقع شده به میل و تحریک این دو نفر بوده است و ترغیب اشرار می نموده اند. (۱۰)

یادداشت‌ها

- ۱- درباره تأسیس قریه عباس آباد می توان به آثار ذیل مراجعه نمود:
دوستان راستان (ص ۴۳-۴۵)، ظهور الحق (ج ۸، ص ۹۶۵-۹۶۹)
شرح شهادت شهدای عباس آباد را جناب حاجی محمد طاهر المیری نیز در کتاب تاریخ شهداء یزد (ص ۵۰۳-۵۳۵) به رشته تحریر در آورده اند. برای ملاحظه تصویر مبهمی از سردر عباس آباد به تصویر شماره ۱۴ در فصل تصاویر کتاب یزدنامه (ج ۱) مراجعه فرمائید.
- ۲- برای مطالعه شرح احوال جناب ملا بهرام به دوستان راستان (ص ۴۰-۵۰) و پیشگامان پارسی نژاد (ص ۷۵-۸۳) و ظهور الحق (ج ۸، ص ۹۶۴-۹۶۹) مراجعه فرمائید.
- ۳- سوار در اصطلاح فرهنگ دوره قاجار (ص ۳۴۴) فردی است که عضو نیروهای سوار به ویژه نیروی سوار محلی و عشایری است. سرباز در پیاده نظام فرد فاقد درجه است و طبق قانون برای مدتی معین به خدمت نظامی اجباری فرا خوانده شده است (ص ۳۲۱).
- ۴- مقصود از شمر، شمر بن ذی الجوشن است که از فرماندهان سپاه کوفه بوده و از قاتلان حضرت سیدالشهداء محسوب می شود. شرح احوال شمر و بی رحمی و شقاوت او با اهل بیت رسول الله به تفصیل در دایرة المعارف تشیع (ج ۱۰، ص ۴۷-۵۱) مندرج است. برای مطالعه مطالب مربوطه به یزید به ذیل یادداشت های بخش مربوط به وقایع تفت در صفحات قبل مراجعه فرمائید.
- خولی بن یزید اصبحی از مخالفین سرسخت آل علی بود و در واقعه کربلا حضرت سیدالشهداء را به شهادت رسانید. خولی در سال ۶۶ هـ ق به دست سپاهیان مختار که به خونخواهی سیدالشهداء قیام نموده بودند دستگیر و به قتل رسید. شرحی از احوال خولی نیز در دایرة المعارف تشیع (ج ۷، ص ۳۴۲) مندرج است.
- حضرت عبدالبهاء درباره این اشقیاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
«... یزید پلید و ولید عنید و خولی کولی و سنان کشخان و شمر بدچهر چون از مقاومت حجت و برهان حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء عاجز و قاصر شدند به هجوم و

رجوم برخاستند و فتوی بر قتل شاه شهیدان دادند و دست به خون مبارکش بیالودند، این سلاح شخص عاجز است و صفت مغلوب فاجر باری همیشه چنین بوده محزون مگردید همین برهان جلیل بر حقیقت این امر عظیم است...» (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۱۹ - ۱۲۰)

۵. در تداول مردم یزد کتک (به فتح اول و ثانی) چوب گازران است و در کارگاه‌های رنگرزی نیز از آن استفاده می‌شود.

۶. فقره‌ای از حدیث امام جعفر صادق است که در وصف فقهای آخر الزمان از جمله چنین می‌فرماید: «... فقهاء ذلك الزمان شرّ الفقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود». برای ملاحظه شرح مربوط به این حدیث به قاموس ایقان (ج ۳، ص ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲) مراجعه فرمائید.

۷. دعای سحر متداول در بین مسلمانان، دعائی است که متن آن در کتب ادعیه اسلامی از جمله در مفاتیح الجنان (ص ۳۵۸ - ۳۶۱) آمده است و با این عبارت آغاز می‌شود: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسئَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِابَہَاہِ وَ کُلِّ بَهَائِکَ بِہِیْ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسئَلُکَ بِبَهَائِکَ کَلَّہُ...» ترجمه عبارات به نقل از مفاتیح الجنان آن که «خداوند از درخشندگیّت خواستارم به حرمت درخشنده‌ترین مراتب آن و حال آن که تمام درخشندگیّت نور افشانست، خداوندا به حقّ تمام مراتب انوارت از تو درخواست می‌کنم»

دعای مزبور دعائی است که بنا بر روایات موجود حضرت امام محمد باقر آن را در سحرهای ماه رمضان می‌خوانده‌اند و به دعای بهاء نیز اشتہار دارد. از حضرت امام رضا چنین روایت شده است که اسم اعظم خدا در این دعا است. دعای سحر مورد شرح و تفسیر بسیاری از علمای اسلامی قرار گرفته و دربارهٔ آن مقاله کوتاهی در دایرة المعارف تشیع (ج ۷، ص ۵۲۶ - ۵۲۷) به طبع رسیده است.

درباره دعای سحر حضرت ربّ اعلی در دلائل سبعة (ص ۵۸ - ۵۹) چنین می‌فرمایند:

«... نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر (ع) که اوّل آن اینست: اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسئَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِابَہَاہِ وَ کُلِّ بَهَائِکَ بِہِیْ. اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسئَلُکَ بِبَهَائِکَ کَلَّہُ. که این فقره اشاره است به رسول الله (ص). و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین (ع) بین. تا این که در مرتبة خامس که می‌رسی ذکر نور می‌کند. که آن سیدالشهداء (ع) است. زیرا که نور مقامی است مثل مصباح. که خود را می‌سوزاند از برای استضاء دیگران. زیرا که در نور هیچ جهت

انیت باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را. که خود بنفسه از انیت نفس خود می گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن...»

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

«الحمد لله الذي نور الأبصار بمشاهدة الأنوار... سبحان الله مع آن که از قبل در دعای سحر ذکر اسم اعظم نموده اند مشاهده می شود عباد اکثری غافل و محجوب. جاهل ارض صاد عباد را از قرائت آن منع نموده، قل ان الظالم امر بما ذابت به القلوب والأكباد...»

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که به اعزاز جناب میرزا محمد علی افغان عزّ نزول یافته و به تاریخ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۹ هـ ق مورّخ می باشد درباره دعای سحر چنین می فرمایند:

«حمد و ثنا محبوب آفاق را که در يوم طلاق اهل نفاق را اخذ نمود... یا افغانی در بعضی از بلاد قرائت دعای سحر را منع نموده اند چه که اسم اوّل آن نوری است مبین در ظلمات ارض و سیفی است قاطع از برای معرضین و منکرین. انکار نمودند آنچه را که از قبل به اقرار به آن فخر می نمودند جزای اعمال در کمین بوده و هست نسئل الله تبارک و تعالی ان يأخذهم بسلطانہ او يؤيدهم علی الاقرار بظهوره و امره انه علی کل شیء قدير انتهى...»

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

«قد نزل فی هذا الحین امر الله المحکم المتین... یا حکیم علیک بهائی مریین و معتدین عباد را از تلاوت دعای سحر که دیباج آن به این اسم مبارک اعلی مزین است نهی نمودند به کمال تصریح ذکر شده آنچه که سبب احتراق اکباد مشرکین و معرضین است چه که می فرماید اسم اعظم در آن موجود و مذکور مع ذلک مردم را از فیوضات فیاض حقیقی که در آن اذکار مکنون محروم نمود. قل یا غافل یا شیخ یا بن باقر براستی می گویم و لوجه الله می گویم تو هم لوجه الله بشنو کلمه مبارکه منوره و لکنه رسول الله و خاتم النبیین به کلمه مبارکه يوم يقوم الناس لرب العالمین منتهی شد سر از خواب بردار و ملکوت بیان را طائف حول مشاهده نما...»

و در لوح جناب جوان روحانی از قلم جمال قدم چنین نازل شده است:

«هذا کتاب نزل بالحق من سماء مشیة الله رب العالمین... ظلم معتدین به مقامی رسیده که ناس را از قرائت دعای سحر منع کرده‌اند. شیخ ارض صاد به نار اعراض مشتعل...»

۸- مقصود از «پیرزاده نائینی» محتملاً محمد علی بن محمد اسماعیل پیرزاده است که شرحی از احوال او را می‌توان در کتاب طرائق الحقائق (ج ۳، ص ۷۴۳-۷۴۶) مطالعه نمود.

۹- درباره میرزا ابوالحسن مدرّس (مدرّسی) در دانشنامه مشاهیر یزد (ج ۲، ص ۱۳۶۷) چنین مذکور است:

«مدرّسی، سید ابوالحسن

عالم دینی

درگذشت: حد؛ ۱۳۳۶ ق

سید ابوالحسن مدرّسی فرزند میرزا علی رضا بن میرزین العابدین، تحصیلات را در نجف به پایان برد. وی از شاگردان سید محمد کاظم یزدی بود و از او اجازه اجتهاد گرفت. مدرّسی پس از ۱۳۰۰ ق به سامرا رفت و در ۱۳۱۲ ق به وطن بازگشت. آنگاه سال‌ها در یزد به تدریس و رسیدگی به امور مردم پرداخت. وی در ۱۳۳۲ ق در ماجرای بهائی‌کشی یزد دخالت داشت و به همین دلیل همراه با داماد خود، سید ابراهیم امام جمعه، به شهر بابک تبعید شد.

۱۰- ذیل مطالب مربوط به شهادت شهدای عباس آباد را به درج لوح حضرت عبدالبهاء اختصاص می‌دهد که محتملاً به اعزاز جناب حاجی محمد حسین شهید عزّ صدور یافته است:

به واسطه جناب حاجی سید جواد

عباس آباد یزد

جناب حاجی حسین علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان، آنچه به جناب حاجی نگاشتید ملاحظه گردید جمیع تعریف و توصیف عباس آباد بود که الحمدلله حضرت والا در نهایت مهربانی هستند و احباء نیز

در غایت صدق و همت به خدمت پرداختند. این خبر سبب روح و ریحان بی پایان شد زیرا از اعظم اوامر الهی و تعالیم رحمانی این است که باید متبوع مهربان باشد و تابع صادق و غیور و خیرخواه. چون این دو جمع گردد روح و ریحان و عزّت بی پایان و راحت دو جهان و مسرت وجدان و سبب حصول آرزوی دل و جان. یارانی را که در آنجا به خدمت پرداختند از قبل عبدالبهاء بگو بکوشید و به نار محبت الله برافروزید و در آن قریه جلوه‌ای نمائید که عباس آباد بهاء آباد گردد و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

ج: وقایع هنزا

و اما در باب واقعه قریه هنزا (۱)، مخدّره موقنه مطمئنّه حلیله حضرت شهید سعید، آقا میرزا جواد صباغ، چنین روایت کردند که در هنزا بودیم و حضرت شهید وحید، آقا میرزا جواد و حضرت شهید سعید، آقا سید محمّد علی با هم مشغول عمل گلاب گیری بودند و عطر گل اعلاء هم گرفته بودند و به هیچ وجه گفتگوئی در جائی نبود و احدی گمان فتنه و فساد نمی نمود تا روز سه شنبه ۱۹ شهر ربیع الاول [۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۶ جون ۱۹۰۳ م] مکاریان که از شهر وارد هنزا گردیدند اخبار ضوضاء شهر و قتل حضرت شهید حاجی میرزا را آوردند. این خبر وحشت اثر که رسید اهالی هنزا در گفتگو و هر گوشه کنار در خیال صدمه اخیار آمدند و حضرات شهداء آقا میرزا جواد و آقا سید محمّد علی هم دست از کار خود کشیدند و به گوشه ای آرמידند که تا چه پیش آید. دوست قرابه گلاب موجود بود، بردند در بالا خانه پنهان کردند که از شرّ اشرار و سنگ زدن کفّار محفوظ ماند. گمان غارات و تاراج به هیچ وجه نمودند. روزها از خانه بیرون نمی رفتند، گاهی آه و زاری و بی قراری از مفارقت اطفال و عیال می نمودند، گاهی اظهار شادمانی و ارستگی از این دار فانی می فرمودند. روزی دو سه نفر آمدند خدمت آنها و گفتند، ما می دانیم شماها بابی نیستید، نهایت آن است با حضرات بابی مجالست و مؤانست نموده اید. برخیزید برویم مسجد نزد سید حیدر پیش نماز، آنجا صیغه توبه (۲) بخوانید که دیگر هیچ وقت مراوده و معاشرت با طایفه بابی نکنید. آن دو بزرگوار همراه آن چند نفر که اظهار دوستی نمودند و مهربانی داشتند رفتند در مسجد هنزا نزد سید حیدر به همین عنوان توبه کردند که دیگر با طایفه بابی معاشرت نکنند و محشور نشوند، صیغه توبه خوانده بودند و آمدند خانه و خیلی مسرور و خوشوقت بودند که این امور به این خوبی اصلاح شد. و سید پیش نماز اظهار ننموده بود که بد بگوئید، لعن و طعن نمائید، آسوده بودند ولی حالت و آسودگی که عقب کار گلاب گرفتن روند نداشتند و خیلی دل شان از بابت شهر در تشویش بود که چه می شود و همه روزه آدمی از خود روانه شهر می نمودند که خبر صحیح شهر را بیاورد. همه روزه خبر

می‌آوردند که شهر گفتگوئی نیست و حضرت والا، حاکم ایالت غلامان در بازار و کوچه فرستاده عبور و مرور می‌نمایند که اگر کسی خیال شرارتی نماید بگیرند ببرند به مکافات و مجازات رسانیده سیاست نمایند.

شرح حال به همین منوال بود تا صبح روز شنبه غره شهر ربیع الثانیه [۱۳۲۱ هـ/ق ۲۷/ جون ۱۹۰۳ م] که مکاریان از شهر وارد شده حکایت و روایت روز جمعه و قتل و غارت شهداء و احبّاء بخصوص حضرت شهید آقا میرزا اسدالله را بیان نمودند که به محض ورود این خبر به هنرا درب مسجد و حسینیه هنرا خلق اجماع نموده و صحبت می‌نمودند. چند نفر از اشرار تفتی که استاد مهدی نام و دیگران بودند در هنرا بودند، فوراً به خیال فساد افتادند و بنیاد کینه و فتنه آغاز کردند. اجماع خلق هم بعضی در خانه سید حیدر پیش نماز و برخی درب مسجد جمع شده بودند. همان آن حضرت آقا میرزا جواد و حضرت آقا سید محمد علی از خانه خودمان بیرون رفته خود را در خانه سید ولی خان پنهان کردند. در آن خانه چاهی در میان حجره ایشان بوده است، می‌گویند بروید در این چاه. آن بزرگواران می‌روند در آن چاه مخفی می‌شوند.

عیال حضرت آقا میرزا جواد بیان فرمودند، ما و اهل بیت آقا سید محمد علی هم از خوف و واهمه از شرّ اشرار رقتیم به خانه حاجی ابراهیم که مرد نجیب و سالمی است و نزدیک حسینیه هنرا خانه او واقع است پناه بردیم. الی ظهري اشرار تفتی و طرزجانی و هنزائی جمع آوری می‌نمایند، بعد از ظهري می‌روند می‌ریزند به خانه حضرات آقا میرزا جواد و آقا سید محمد علی و گردش می‌نمایند، احدی را نمی‌یابند. اسباب و اموال خانه را تماماً غارت می‌نمایند و می‌روند در بالا خانه که گلاب‌ها در آن مخفی بود، دوپست قرابه گلاب را با سنگ و چوب و لگد می‌شکنند که عیال حضرت میرزا جواد گویند عقب آن بالا خانه باغی است که گلاب‌ها جاری شده، زمین بالا خانه پر شده می‌رود در باغ دو سه کورت (۳) را آب می‌دهد، چه گلایی که عطر آن تمام قریه را معطر نمود. اشرار بعد از شکستن قرابه گلاب‌ها و ریختن آنها تمام دروب حجرات و بالا خانه را کنده روی هم ریخته می‌روند عقب حضرات، در هر جا گردش می‌نمایند. علیا مخدّره محترمه مطمئنه مؤمنه معظّمه همشیره آقا سید محمد علی، فاطمه بگم خانم چادر همت بر سر نموده از خانه بیرون می‌روند که در میان جماعت اشرار گردش نمایند و خیال و حال و کار اشرار را مطلع شوند که چه نیت و قصد دارند. در کوچه به گوش خود می‌شنوند که یکی می‌گوید خانه آقا سید ولی خان میان حجره‌شان چاهی است

و حضرات حالا در آن چاه مخفی هستند باید رفت آنجا. آن مخدّرهٔ مهربانه به سرعت می‌آیند در آن خانه و به حضرات می‌گویند منزل را تبدیل نمائید که چنین و چنان گفتگودر [بین] اشرار بود و می‌روند نزد اهل و عیال حضرت آقا سید محمد علی و آقا میرزا جواد چگونگی را بیان می‌فرمایند.

اهل بیت و عیال و اطفال حضرات به استماع این بیانات وحشت نموده جزع و فزع و گریه و زاری و بی‌قراری می‌نمایند. آن مخدّرهٔ شیردل با نهایت قوّت قلب می‌فرماید جزع نکنید صابر باشید شاکر باشید، به حقّ جلّ و علی توکل و توسّل نمائید تا می‌توانید پرستاری اطفال برادر می‌نمائید و آگاه باشید که من شاید فردا همین ساعت کشته و به خون آغشته شده باشم و از آن خانه بیرون می‌روند و چنان می‌فهمند که مشرکین و جماعت ظالمین در کمین ایشان هستند. دو سه منزل عوض می‌نمایند، بعد از ظهر یکشنبه وارد خانه می‌شوند و می‌فرمایند قلیانی حاضر نمائید که حالت پریشانی به من روی داده است. نمی‌دانم این خلق مردود گمراه با من چه خواهند کرد آیا جسد مرا عریان نموده به اطراف در مقابل چشم نامحرم می‌کشند یا این که بعد از کشتن دست از جسد من بر می‌دارند. در این گفتگوها بودند که قوم شوم اشرار خونخوار بد اطوار دور همان خانه را احاطه می‌نمایند و صدای همهمه و هیاهو و شاه و قیه آنها به گوش آن مخدّره می‌رسد که رسیدند. آن مخدّرهٔ مظلومه می‌روند داخل حجره در پناه تاپوئی (۴) پنهان می‌شوند.

کفّار نابکار داخل خانه شده اطراف را گردش نموده در آن حجره به آن مخدّرهٔ مظلومه می‌رسند و ایشان را اسیر و دستگیر نموده کشان کشان بیرون می‌آورند. کافری چادر از سر آن معصومهٔ مظلومه می‌کشد، می‌فرمایند: ای گروه اشرار خونخوار اگر می‌خواهید مرا به قتل رسانید حاضر، دیگر چرا چادر از سرم می‌کشید؟ و چادر را سخت گرفته بر سر می‌اندازند. ظالمی غدار می‌گوید چون شما زینب (۵) این طایفه هستید باید با سر بی‌چادر باشد. چادر آن مظلومه را می‌کشد، آن مخدّرهٔ مظلومه می‌فرماید: «مردم آخر شما به اسم مسلمان هستید، جدّم رسول خدا (ص) دربارهٔ سادات فرموده است: «الصّالحون لله و الطّالّحون لی» (۶)، اگر من بدم و به عقیدهٔ شما گناه کارم، به فرموده جدّم به روی ببینید و ملاحظه کنید و این گونه ستم روا ندارید.» جواب می‌دهند که شما جدّ ندارید و کشان کشان آن مخدّره را با سر بی‌چادر، پای برهنه در میان کوچه می‌کشند و می‌برند لب رودخانه. خلق دور و نزدیک دور ایشان را محاصره می‌نمایند و

هیا هو و همه می کنند و بد گوئی می نمایند.

آن مخدّره می فرمایند، اگر قصد قتل مرا دارید زودتر مرا بکشید و به اطراف با سر و پای برهنه نکشید، ظالمی پیش آمده کاردی زیر گلولی آن مخدّره می زند که خون مطهر چون فواره از گلو و دهان مبارک می ریزد. استاد مهدی تفتی کاردی به دست گرفته پیش می دود از سر سینه مقدّسه الی ناف مبارک را می شکافد. دیگر تکلم نمی فرمایند و به زمین قرار می گیرند که این خلق گمراه بی حیای مردود از اطراف هر یک از تفتی و شهری و هنزائی و طزرجانی هر حربه در دست داشته اند می زنند و آن هیکل مقدّس را سنگ سار می نمایند و طنابی آورده آن هیکل مبارک را بسته، به شاخه درخت می آویزند و روغن نطف بر جسد و هیکل آن ناموس الله می ریزند و آنچه چوب و هیمه و دروب شکسته در خانه ایشان بوده می آورند زیر آن درخت ریخته آتش می زنند که شعله آتش بلند می شود، شاخه های درخت و برگ های درخت آتش گرفته می سوزد و به گمان آن خیل کفار و اشرار هیکل مقدّس که به روغن نطف آلوده و مشتعل شده تمام سوخته است. شاخه درخت هم آتش گرفته طناب هم سوخته آن هیکل مطهر از درخت جدا شده به روی خرمن آتش قرار می گیرد و آتش و دود بسیاری شده بود که دیگر چشم احدی جسد مطهر را نمی بیند.

شب را الی روز بعد یا دو روز بعد در میان آن خاکسترها بوده است. روز بعد یا دو روز بعد می روند به حکم پیش نماز جسد مقدّس را بر دارند و آنچه باقی مانده در جائی دفن نمایند. جسد مطهر سیاه شده از دود، دیده بودند ولی به هیچ وجه به هم نخورده بوده و موهای مبارک نسوخته بوده است. جسد را می برند در خانه خودشان، دودها را پاک می نمایند ملاحظه می کنند که جسد صحیح و سالم به هیچ وجه نسوخته و دود را که پاک می نمایند در نهایت سفیدی که به هیچ وجه گویا آتش به آن بدن مطهر نرسیده است.

این مطالب تمام در بین اغیار و اشرار انتشار داشت، تمام دیده بودند و تعجّب نموده بودند ولی خود را به خیالات و اقوال مشرکین مشغول می نمودند. مثلاً در هنزا که تمام زن های اخیار و اغیار دیده بودند که هیکل مقدّسه که به روغن نطف آلوده است یک ساعت در میان آتش بوده است و نسوخته است. زن های اخیار می گفته اند، چه حکایت است که نسوخته، شاید بد نبوده، بیش از این جرئت سخن گفتن نداشتند. زن های اشرار گفته بودند، حال معلوم شد سیّد و اولاد رسول (ص) بوده است. باری

جسد مطهره را صحیح و سالم در باغ ملکی خود آن مخدّره دفن می‌نمایند. (۷)

روز دوشنبه [۳ ربیع الثانی ۱۳۲۱ هـ ق/ ۲۹ جون ۱۹۰۳ م] صبحی اوّل طلوع آفتاب در ب مسجد اشرار خلق اجتماع می‌نمایند و می‌روند حضرت شهید سعید اسعد آقا میرزا احمد مشهور به «آرام» را می‌گیرند می‌آورند در ب مسجد که این بابی است. آن حضرت دست به دامن سیّد حیدر پیش نماز آنجا می‌گیرند، فریاد می‌زنند که من بابی نیستم، از برای خدا به فریادم برس. سیّد پیش نماز می‌گوید متعزّض ایشان نشوید تا معلوم شود. اشرار می‌گویند معلوم است و حالا معلوم خواهد شد و سیّد پیش نماز را روانه خانه می‌نمایند. سیّد چند قدم دور می‌شود اشرار خونخوار یک دفعه سه تیر به آن حضرت می‌زنند که آن حضرت صیحه زده به زمین می‌افتند که آن جماعت اشرار با سنگ و چوب و بیل جسد مطهر را قطعه قطعه و ارباً ارباً می‌نمایند و ریسمان به پاهای مقدّس بسته به اطراف می‌کشند و می‌برند لب رودخانه در همان موضع مقتل علیا مخدّرهٔ مظلومه فاطمه بگم خانم بر درخت می‌آویزند.

اطفال صغار و کبار و اشرار نابکار هر کس می‌رسد سنگی محضاً لله بر آن هیکل مجلّل می‌زنند و می‌روند در ب خانهٔ آن حضرت و قتل آن حضرت را به اهل و عیال آن حضرت می‌رسانند و می‌گویند پنج تومان پول بدهید که می‌خواهیم مجلس ختم و پرسیه آن حضرت را بگیریم. آخر الامر دو تومان پول نقد می‌گیرند و می‌روند. اسباب و اموال آن حضرت آنچه در خانه بوده است متعزّض نشدند و می‌روند در ب مسجد دو تومان را گوشت گوسفند گرفته کباب نموده می‌خورند و می‌روند عقب حضرت آقا میرزا جواد و آقا سیّد محمّد علی و تمام باغ‌ها و خانه‌ها و اطراف هنزارا الی شب گردش می‌نمایند. ایشان را نمی‌یابند و آن دو بزرگوار، حضرت آقا سیّد محمّد علی و حضرت آقا میرزا جواد، روزها را در کوه و غارهای کوه با پای برهنه و گرسنه و تشنه فراری و متواری بوده و شب‌ها از کوه پائین می‌آمده سرکشی عیال و خانه و اطفال می‌رفته و آب و نانی گرفته باز وقت سحری به کوه فراری می‌شده‌اند و هر روز هم به کوهی کوه به کوه سیر می‌نموده‌اند، الی روز پانزدهم ربیع الثانیه [۱۳۲۱ هـ ق/ ۱۱ جولای ۱۹۰۳ م]، احوال آن حضرت بدین منوال می‌گذشت.

خلق هم در تفحص و تجسس آن حضرت بودند و آسوده نشده بودند. روز پانزدهم از شدّت درد تاول پاهای شریف که در کوه در خار و سنگ راه رفته بودند به عجز آمده دیگر قادر به رفتن کوه نبودند. در خانهٔ میرزا مهدی نام که معلّم اطفال ایشان

بوده است و مرد خوب و سالمی است توقّف می نمایند و صبحی را می روند در جای محکمی پنهان می شوند و استراحت می فرمایند. نزدیک ظهری حضرت آقا میرزا جواد از خواب بیدار شده می گویند اهل و عیال و اطفال مرا اطلاع دهید باین ملاقات کنم و دفعه دیگر ایشان را دیده وداع و وصیت نمایم. میرزا مهدی می گوید چرا این قدر ترسیده اید؟ کسی کاری به شما ندارد. می فرمایند الحال خواب دیدم در شهر بودم، در بازار چیت سازی عبور نمودم، جماعت چیت ساز و خلق کثیری از اشرار در بازار دور مرا گرفتند و خواستند مرا سنگسار نمایند. گفتم به آنها اگر قصد قتل مرا دارید بکشید، چرا سنگسار می نمائید؟ گفتند راست می گوید. خواستند مرا بکشند، گفتم مهلت به من بدهید بروم خانه اهل بیت خود را ملاقات نموده وداع کنم و وصیت نمایم و طلب و حساب هر کس را به آنها حالی نمایم که بعد از قتل من عمل نمایند و مال مردم معوّق نماند و مراجعت می کنم، بهر شکلی که میل دارید مرا بکشید. گفتند شاید می روی دیگر مراجعت ننمائی. گفتم خلاف قول و خلاف عهد از من نیست. گفتند چه وقت مراجعت می نمائی؟ گفتم فردا بعد از ظهری می آیم و روانه خانه شده از خواب بیدار شدم.

به موجب وعده امروز آخر زندگانی من است و فردا بعد از ظهری به دست اشرار افتاده مرا می کشند. میرزا مهدی گفته بود این خواب شما از خیال است. به هر حال فرستاده بودند عقب عیال. عیال آن حضرت بیان نمودند که من رفتم خدمت ایشان، اوّل خواب را بیان فرمودند و بعد با نهایت مسرّت و قوّت وصیت فرمودند و از بابت محاسبات هر کس و مطالبات آنچه در دستک بود گفتند و صورتی هم به خطّ خودشان نوشتند با خطّ میرزا مهدی که حالا موجود است و حساب هر کس را معین کردند و فرمایشاتی هم به قسمی که ما جزع و فرع نکنیم فرمودند و گفتند میل دارم امشب شوربائی جهت من طبع نمائید و بیاورید. عیال آن حضرت رفته بودند به خانه شوربائی طبع نموده آورده بودند. در این روز اشرار بوئی برده اجماعی نموده چهل پنجاه نفر یک دفعه به آن خانه ریخته بودند و گردش نموده به آن محل که حضرت آقا میرزا جواد بوده اند نرفته بودند و بیرون می روند.

میرزا مهدی صاحب خانه بسیار خوشوقت گردیده می رود نزد آن حضرت و می گوید اثر خواب شما و خطر شما گذشت، آسوده باشید. می فرمایند اثر خواب من و خطر من الی فردا بعد از ظهر است، تا خواست خداوند چه باشد. شب که عیال آن

حضرت شورا آورده بودند گفته بودند امروز که اشرار به این خانه آمدند یقین است خیلی وحشت و وهم نموده‌اید ولی به حمدالله گذشت و بخیر گذشت. آن حضرت فرموده بودند نقلی نیست، وحشت هم نکردم. قدری شورا میل فرموده، صحبت نموده بودند. اهل بیت خیال رفتن می‌نمایند، آن حضرت می‌فرمایند امشب را نزد من باشید، عیال می‌گویند اولاد خانه تنها هستند شاید از خواب بیدار شوند، گریه نمایند و از تنهایی خوف و وحشت کنند، می‌روم صبحی می‌آیم و می‌روند.

حضرت شهید، آقا سید محمد علی هم در جای دیگری در خانه دیگر مخفی بوده است. چون در ضوضاء احباء کمتر دو نفر یک جا پنهان می‌شدند می‌گفتند اگر کسی به اینجا آمد البته هر دو را می‌کشد. بهتر آن است یکی یکی باشیم شاید کسی نیاید مگر در کوه که باهم بودند.

باری از منزل و محل آقا سید محمد علی والدشان اطلاع داشت که کجا تشریف دارند. اشرار می‌روند نزد والده آقا سید محمد علی و می‌گویند آقا سید محمد علی شما هر جا باشد لابد مردم اطلاع یافته بر سر ایشان رفته و ایشان را می‌کشند. بهتر آن است شما ایشان را سراغ نمائید و بگوئید فردا صبحی همراه ما بیایند و ایشان را ببریم طزرجان نزد معین دیوان و حاجی آخوند، توبه نمایند، نوشته جهت ایشان بگیریم و امام جمعه هم طزرجان است و پول می‌خواهد قدری پول هم به امام جمعه می‌دهیم و کار ایشان را به طور خوبی اصلاح می‌نمائیم و الا این اشرار تفتی و شهری و غیره دست بردار نمی‌باشند و صلاح چنین است، دیگر خود می‌دانید، ما محض دوستی گفتیم.

والده آقا سید محمد علی می‌گویند، شما قسم یاد نمائید که همراهی و محبت و دوستی می‌نمائید. آن کفار بدفرجام که بعضی اقوام ایشان بوده‌اند قرآنی حاضر نموده قسم یاد می‌نمایند که فساد ننمایند و رفع گفتگوی اشرار درباره آقا سید محمد علی نمایند. والده آقا سید محمد علی مطمئن شده می‌گوید صبحی می‌روم آقا سید محمد علی را پیدا نموده می‌آورم به دست شما می‌سپارم و شما را به خدا می‌گذارم، اشرار می‌روند. همان شب آقا میرزا مهدی معلم مضطرب می‌شود و خیال می‌نماید حضرت آقا میرزا جواد را در خانه، جانی مخفی نماید استخاره می‌نماید. جانی در خانه خودش خوب نمی‌آید. فکری می‌نماید، می‌گوید در کوچه در معبر خلق انبار کاهی است مال شخصی که خودش در هنزا نیست. دو ماه یک دفعه به هنزا می‌آید و می‌رود و تمام روزها درب این انبار بسته است و هیچ وقت باز نمی‌شود. الحق جای خوبی هم خیال

کرده بوده است، ولی با قضای الهی چه می شود کرد؟

باری آقا میرزا مهدی گفته بود، بهتر آن است درب انبار را همین شب قسمی باز نمائیم و آقا میرزا جواد در آنجا منزل نمایند، روزها در آنجا باشند و شب‌ها به خانه آیند تا ببینیم چه می شود. استخاره هم درین باب می نمایند خوب آمده. همان شب نزدیک صبح آقا میرزا جواد را در آن انبار جای می دهند و درب را بسته می روند. صبحی والدۀ جناب آقا سید محمد علی می روند نزد آقا سید محمد علی و چگونگی گفتگوی اقوام و آن چند نفر را بیان می نمایند. آقا سید محمد علی می فرماید می روم به طزر جان آنچه حقّ مقرر فرموده همان است و حاضریم به رضای حقّ، دیگر قوه تأمل ندارم، و بیرون تشریف می آورند. به اشرار می رسند با هر یک احوالپرسی می نمایند و با هم می روند به طزر جان نزد معین دیوان. معین دیوان می گوید باشید تا رفع کار شما بشود. در آن حین هم یکی از احباب منشاء از خوف فساد به خانۀ معین دیوان پناه آورده بودند. معین دیوان می گوید اینها را نگاه دارید تا عریضه به حضور مبارک حضرت والا نمایم و امام جمعه و حاجی آخوند را هم ملاقات نمایم.

نوکرهای معین دیوان تمام یراق بسته بودند و اشقی الاشقیاء حرامزاده چون غول، حسن رسول، قاتل حضرت سرسلسله شهداء حاجی میرزا حلبی ساز، که از شهر فرار نموده بود نزد معین دیوان آمده بوده، حضرات احباب که این شقی پلید عنید را می بینند و هم می نمایند و منتظر می شوند. آن ناپاک بی باک هم مخفی و آشکار به اشرار می گفته است من این دو بزرگوار را هم می کشم و می روم. آن حضرت سید منشادی که شرح شهادتشان در واقعه منشاء عرض خواهد شد، از نوکرها دوری جسته و غافل شده اند، ایشان بیرون رفته فرار بر قرار اختیار نمودند. ساعت بعد ملتفت می شوند که شخص منشادی فراری شده اند کار بر حضرت آقا سید محمد علی سخت می گیرند. معین دیوان بیرون آمده می گوید چوب حاضر کنید.

از قراری که خود معین دیوان بانگازنده صحبت کرد، مقصود معین دیوان از چوب خواستن آرام شدن مردم بوده است. مذکور نمود یک وقتی شنیدم شخص منشادی فرار نموده و خلق می گویند معین دیوان به حضرات مهربان است و شخص منشادی را عمدأ فرار داده است و این سید را هم اگر نکشیم فرار می دهد و میل به این طایفه دارد. محض خوف از خلق وحشی گفتم چوب حاضر کنید و چند چوب جهت صلاح و اصلاح محض به آقا سید محمد علی زد. به هر حال چند چوب به آن حضرت زده بود و گفته

بود بیرید درب خانهٔ حاجی آخوند تا تکلیف معلوم شود. آن حضرت را برده بودند درب خانه حاجی آخوند نزدیک حسینیهٔ درب خانه حاجی سید آقائی ریش سفید طزرجان. حاجی آخوند در خانه نبوده حضرت آقا سید محمد علی را در دکان خبازی نزدیک خانه حاجی سید آقائی حبس نموده بودند و درب آن دکان را بسته بودند و خلق کثیری از شهری و طزرجانی جمع شده بودند.

معین دیوان هم در خانهٔ حاجی سید آقائی نشسته بوده است و در خیال که در این کار چه تدبیری نماید. گویا حضرت آقا سید محمد علی خرده خرده از اجماع گفتگو و همه‌هم خلق خوف نموده بودند و دیوار عقب دکان را خراب نموده بودند که فرار نمایند. اشرار مطلع گردیده به معین دیوان اطلاع داده بودند، حاجی آخوند هم رسیده و گفته بوده است نمی‌خواهم این سید را در طزرجان بکشند، بهتر آن است سید را بدهم ببرند هنزا، محلّ خودشان هر کار میل دارند بکنند. در این حین چندین نفر از مشرکین بی‌دین بد آئین شال‌های سبزی به گردن افکنده نوحه خوانان، همه‌هم کنان اجماع کثیری از تفتی و هنزائی و شهری از هنزا به سراغ آن چراغ هدایت حضرت آقا سید محمد علی می‌آیند به طزرجان، و امحمّدا و اشریعتا گویان به طلب حضرت آقا سید محمد علی که این بابی را بدهید می‌بریم بکشیم. معین دیوان بی‌ایمان می‌گوید می‌دهیم مشروط بر این که در طزرجان او را نکشید بیرید در هنزا بکشید. قبول می‌نمایند و دست‌های مبارک آن حضرت را با شال سبز خودشان و رقفا محکم می‌بندند و آن حضرت را به دست کفار و اشرار خونخوار می‌دهند و سفارش می‌نمایند که در خاک طزرجان احدی دست ظلم به آن حضرت نگشاید و متعرّض آن حضرت نشود.

معین دیوان به نوکرهای خود می‌گوید همراه ایشان بروید و ایشان را وارد حسین آباد که یک میدان به طزرجان راه است نمائید و بیائید. آن شقی مردود حسن بن رسول یک طرف آن حضرت و جواد محمد آبادی یک طرف آن حضرت در جلو و دسته اشرار در عقب می‌روند و فریاد و امحمّدا و اشریعتا برآورده می‌روند تا می‌رسند نزدیک حسین آباد. دست‌های مبارک آن حضرت را باز نموده شال و لباس آن حضرت را بر می‌دارند می‌رسند درب مسجد حسین آباد که آخر زراعت طزرجان و اول حسین آباد است. آن حضرت در میان این جماعت با سر و پای برهنه عریان یا بهاء‌الابهی گویان نزدیک جوب آب حسین آباد می‌رسند، می‌فرمایند جماعت چه بسیار تشنه‌ام، یک نفر یک قطره از این آب به من برساند که اگر می‌خواهید مرا بکشید زنده بمانم تا کام دل

شما را برآرم، نزدیک است از تشنگی هلاک شوم. آن حرامزاده ازل و ابد، حسن رسول ملحد، می گوید حالا شما را رها می نمایم بروید لب جوی آب هر چه می خواهید از این آب بخورید و می گوید ما بیشتر نمی آئیم، به آن حضرت می گوید بهر طرف میل دارید بروید. آن حضرت به سمت هنزا به طرف جوب آب می روند، سر آب دست نموده اراده مثنی آب می فرمایند که بیاشامند که حسن رسول بی دین یک تیر به پهلوی آن حضرت می زند و جواد مردود، آدم معین دیوان نیز تیری به سینه مبارک می زند و سایر اشار خدانشناس هر کس هر چه حربه داشته به کار می برد و هیکل مقدس را با لب تشنه تیرباران می نمایند.

باران تیر ریخت چو ابر کمان پران گفتا بین تو رحمت بی منتهای دوست
تیری به حقّه دهندش چون رسید گفت به به بگیر گوهر سنگین بهای دوست

جسد مقدس را قطعه قطعه و سنگسار و تیربار می نمایند، در واقع رحمت بی منتهای الهی قسمت این عاشقان سیل رحمن گردید، یالیتی کنا معهم فافوز فوزاً عظیماً. در آنجا ریسمانی به پاهای مقدس بسته به دست اهل هنزا دادند و نوکرهای معین دیوان و اهل طزر جان مراجعت نمودند. اشار آن جسد بهترین ابرار را در راه سنگ و کوه هنزا الی هنزا کشیدند که تمام پوست و گوشت بدن اطهر بر سر خار و سنگ مانده و سائیده شده است.

اهل بیت حضرت آقا میرزا جواد می گویند، چون صبحی حضرت آقا سید محمد علی را بردند به طزر جان، با حضرات نسوان در صدد چاره و کاری برآمده همراه عیال حضرت آقا سید محمد علی رفتیم خانه آقا میرزا جعفر مجتهد که در هنزا بود و آشنائی با ایشان داشتیم. طفل صغیر حضرت آقا سید محمد علی را جلو او بردیم گریه کنان، پریشان، موکنان التماس نمودیم که چاره بکنید. در جواب ماها گفت به طور سختی و بی حیائی که آن روز که مهمانی می کردید جلو و پلو داشتید هیچ در یاد من نبودید حالا آمده اید؟ من به یاد شما نیستم و کاری به کار شما ندارم، گفتم به خاطر خدا باشد حالا ما بیچاره ایم و پناه به شما آورده ایم. گفت بروید پر حرف ننزید که می گویم شما را بیرون کنند.

در آن هنگامه صدای هیاهو به گوش ما رسید دیدیم جسد اسعد حضرت آقا سید

محمّد علی را می آورند. چه قسم که زبان از وصف آن عاجز است. این قوم شوم فریاد زنان و امحمّدا گویان، خنده کنان، شادمان و پاکوبان یا علی یا علی کنان می کشند و به قدری مسرورند که حد ندارد.

چون خانهٔ میرزا جعفر در جاده است دیدیم و به گوش خود گفتگوی این خلق بی مروت را شنیدیم که می گفتند حالا از کار آقا سید محمّد علی فارغ شدیم و قدری آسوده گردیدیم باید عقب آقا میرزا سید جواد بر آئیم هر جا هست او را گرفته بکشیم و آسوده شویم. می گویند این کلمات خلق را که شنیدیم دیگر هوش و حواس برای ما نمانده بود و قادر بر حرکت نبودیم و می ترسیدیم بیرون رویم و به دست اشرار خونخوار اسیر شویم. با حالت ضعف و ناتوانی در آنجا بودیم. طولی نکشید که صدای تفنگ و پنج شش تیر و همه قوم شوم شریر به گوش ماها رسید. ناگاه آدمی وارد خانه شد و گفت آقا میرزا جواد صباغ را هم کشتند و الان به آقا سید محمّد علی ملحق شد. این مخدّرهٔ بیچارهٔ مظلومهٔ محرومه عیال حضرت شهید آقا میرزا جواد می گویند، به محض استماع این خبر وحشت اثر، دیگر چیزی نفهمیدم و غش نموده از حال رفتم.

تفصیل قتل آن حضرت این که در آن انبار کاه که عرض شد پناه داشتند، جسد مطهر حضرت آقا سید محمّد علی را که سالهای سال هر دو با هم دوست و متحد و شریک صدیق و رفیق شفیق بودند از درب همان انبار کشیده و ایشان دیده بودند و اجماع و هیاهوی این جماعت اشرار ناس خدا شناس را ملاحظه فرموده بودند. گویا ضعف عارض آن حضرت شده بوده و در پشت درب انبار بی حال شده تکیه داده به خواب رفته بودند، یا بی تاب شده بودند. به هر حال صاحب انبار جهت هیاهو و قتل حضرت آقا سید محمّد علی از منزل خود بیرون آمده جهت تماشا به هنزا آمده بوده است. الاغ خود را جایی بسته تماشای جسد مطهر آقا سید محمّد علی نموده بود. بعد از این می گوید حال بعد از ظهر است و هوا به شدت گرم توقّف می نمایم و عصری به منزل می روم. به خیال توقّف رفته بوده است در انبار قدری کاه جهت الاغ خود بیاورد، می آید بدون خیال درب انبار را می گشاید وارد انبار کاه می شود پای او به سینه مقدّس حضرت آقا میرزا جواد گذارده می شود، داد و فریاد می زند که کیستی؟ در این انبار چه می کنی؟ آن حضرت برخاسته و می فرمایند منم، تو صاحب این انباری، مرا در این انبار واگذار و همت کن و ندیده گیر و برو که من از خوف این مشرکین و ظالمان این چنین در این محل پناه برده ام و حال آنچه پول و مالیه دنیا می خواهی می دهم، محض

رضای خدا مرا حفظ نما. دیگر معلوم نمی‌شود چیزی به آن شخص داده بودند یا وعده داده بودند. آن شخص می‌گوید البتّه بروز نخواهم داد، شما آسوده باشید. و قدری کاه برداشته بیرون می‌رود و درب انبار را محکم بسته بدون تأمل می‌رود نزد همان اشرار خونخوار و می‌گوید آن شخص را که شما می‌خواهید در حبس من است. می‌گویند کی را می‌خواهیم؟ می‌گوید آقا میرزا جواد صباغ که از خوف فساد شماها در انبار کاه من پناه برده است و حالا در آنجا است و این کلید آن است. اشرار کلید انبار را از این مردود بی‌غیرت بی‌مروت گرفته اجماعاً شاهی کشیده کف زنان بدگویان به جانب انبار می‌روند. درب را گشوده و آن حضرت را به حالت خضوع و خشوع ملاقات نموده گریبان آن ولیّ حضرت رحمان را گرفته بیرون می‌کشند و همان ساعت اشرار آنجا قریب یک صد نفر بوده‌اند و گماشتگان معین دیوان تمامی از طزرجان به آنجا وارد شده بودند، بدون مهلت که تکلم و یا تظلم فرمایند تیرهای شش تیر و تفنگ و چوب و سنگ بر هیکل مکرم آن مظلوم وارد می‌آورند.

خود معین دیوان همان ساعت وارد منزل میرزا جعفر مجتهد شده بوده است. خبر به او می‌دهند که کار آقا میرزا جواد صباغ ساخته شد. می‌گوید، عیال آقا میرزا جواد جوان است به او بگوئید اگر می‌ترسد که اشرار در صدد اذیت او بر آیند بیاید طزرجان در خانه ما در امان باشد، تا بروند به شهر. عیال آن حضرت هم در حالت غش و ضعف در خانه همان میرزا جعفر مجتهد بوده‌اند که قرآن برده بودند التماس و التجاء نمایند و ثمری نبخشیده بود. یک نفر ایشان را به حال و هوش آورده می‌گوید معین دیوان می‌گوید بیائید طزرجان، قبول نمی‌نمایند، با جمعی از نسوان می‌روند منزل خودشان. در بین راه اجماع خلق را شاه کشان، شادمان، رقص کنان، پاکوبان و خندان ملاحظه می‌نمایند و مطلع می‌شوند که جسد مطهر آن حضرت را پس از قتل به اطراف هنزا کشیده و بر درخت آویخته و نهایت رذالت و اذیت را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است به جای آورده بودند که هر تکه گوشت و پوست آن عاشق راه خدا بر سر هر کوه و سنگ و خار و خاشاک بند شده بود. آخر الامر جسد اطهر را در تکه زمینی که گندم یا جو کاشته بودند و ده روز یک دفعه آب بر روی آن قطعه زمین می‌دادند گودی به نظر آورده و در آن گودی افکندند و قدری خاک و خاشاک روی آن هیکل چاک چاک ریخته سنگ عظیمی که مقدار پنجاه من به وزن شاه که یک خروار باشد در آنجا بوده با چوب و زور به روی آن جسد می‌غلطانند که سر استخوان‌های سینه مقدّس نرم

شده بوده است.

چون در این سال عیال آن حضرت به آنجا رفته بودند، بدون اطلاع و شور چند نفر را دیده، پول داده بودند و جسد مطهر را از آن محل برداشته به شهر آورده بودند و می گفتند سر و سینه مطهر در زیر آن سنگ کوبیده و سائیده شده بود که جز پوست چیزی نبود. نگارنده به ایشان عرض کردم چنین کار بزرگی بدون اطلاع و مشورت چرا کردید و چرا حرکت دادید؟ گفتند چون آن محل ملک مردم بود و هر ساله آن زمین را خویش [شخم] نموده و کود و خاک و آب زیاد در آن می افکندند دلم راضی نشد در آنجا به چنین حال بماند. کلیهٔ اولاد که خیال رفتن هنزا داشتند نگارنده به ایشان عرض کرد امسال رفتن شما به هنزا کار صحیحی نیست. هر عذر آوردند که ملک و باغ داریم اجاره نمی دهند. عرض شد جائی نمی رود، عذر دیگر آوردند که فانی دیگر عرضی ننمود و عذر ایشان این بود که حضرت شهید سعید آقا میرزا جواد دو طفل دارند یکی دخترک هشت ساله، یکی پسر یازده ساله، که آقا میرزا جلال نام دارد و چون در هنگامه ضوضاء در هنزا قتل پدر و شورش اشرار را دیده اند از همان روز ناخوش احوال شده و مدقوق است. در این سال در هوای گرم تابستان در شهر خوف خطر داریم و جناب آقا میرزا حسین حکیم فرموده است حتماً بروند هنزا تغییر آب و هوا شود. حال آمده ایم جهت شور در رفتن چه بکنیم چون هنوز حکومت حضرت اشرف والا مؤید الدوله وارد یزد نشده بودند. حکومت یزد با مشیر الممالک بود (۸).

نگارنده عرض کرد که حالا رفتن شما درست نمی آید چند روزی تعویق افتاد تا روزی جناب آقا میرزا حسین شرباف که از اخیار احباب و همسایهٔ حضرات بودند به نگارنده فرمودند شما از حرکت حضرات به هنزا ممانعت نموده اید، البته سعی در رفتن آنها نمائید که میرزا جلال بد حال است و می ترسم مال این کار در گرمی هوای شهر خوب نباشد و طفل تلف شود. عرض کردم عیال حضرت شهید جوان است و از معروفین احباب، صبیّه حضرت شهید نایب حسن شاطر حکومتی، محرم هم که ندارند، بدون مرد و محرم رفتن آنها به کوهستان و هنزا صلاح نیست. فرمودند چاره چیست؟ ناخوشی میرزا جلال بد است. به هر حال تدارک رفتن ایشان و از اقوام و خویشان شان را ملاقات نموده که همراه ایشان بروند و رفتند و حکومت هم وارد شده نهایت امنیت در هر جا حاصل گردیده، ولی چه فایده آخر الامر میرزا جلال در هنزا از همان ناخوشی دق، دار فانی را بدرود گفت و به جانب جنان به خدمت پدر شهید شتافت. در حقیقت

این طفل هم از شهداء بود. روز ضوضاء از دیدن و شنیدن این هنگامه و قتل پدر بزرگوار بیمار شده الی یک سال ناخوش احوال و از این دار با دل داغدار رفت (۹).

صبیّه هشت ساله هم ناخوش احوال است و تب نوبه دارد، خدا شفا کرامت فرماید. عیال حضرت شهید، مادر این اطفال نیز از زمان آن هنگامه و رستخیز به درد سینه مبتلا شده‌اند، البتّه این همه مصیبات که دیده‌اند از یک طرف قتل پدر، از یک طرف قتل شوهر، از یک طرف قتل هفده شهید از اقارب و اقوام که همگی احباب بوده‌اند، از یک طرف رفتن همشیره‌شان (که عیال حضرت شهید آقا علی روحی فداه بود و روز اوّل ضوضاء به زخم کارد اشقیاء و بعد اجماع کافران ایشان و پدرشان در مقابل چشم‌شان به شهادت رسیدند) به عشق آباد و ویران شدن خانمان ایشان از یک طرف قتل حضرت شهید کوی خدا آقا میرزا اسدالله برادر شوهرشان و تاراج و خرابی خانه و اموال‌شان، دیگر چه حالت باقی است؟ واقعاً صبر و تحمّل در بلا خیلی نموده و می‌نمایند و شاکر و صابرند.

باری در هنگامه شهادت حضرات در هنزا آنچه محقّق شده، حضرت شهید آقا سید محمد علی نزدیک جان باختن می‌فرموده‌اند: یا صاحب الزّمان تو به فریاد من برس. و حضرت شهید آقا میرزا جواد حین شهادت فرموده بودند: خدای من شاهد باش میان من و این خلق خونم را در سبیل تو ریختند. دیگر مکالمه از آن حضرات معلوم نیست، چرا که کفّار خونخوار مهلت و فرصت تکلمات به حضرات نمی‌داده‌اند.

حضرت آقا سید محمد علی سه طفل دارند: یکی پسر هشت ساله، یکی شش ساله و دختری شش ماهه. بعد از سه ماه از شهادت پدر به فاصله یک هفته هر سه طفل از اثر صدمات ضوضاء به دار بقا رفتند و در واقع پس از شهادت شهداء الی حال تحریر، جمع کثیری از احباب از اثر خوف و ترس روز ضوضاء رنجور و بیمار گردیده آخر الامر دار فنا را به درود گفتند، خداوند لعنت نماید ظالمین و قاتلین را، چه هنگامه نمودند و الحال تماماً در عذاب دنیوی گرفتارند، عذاب اخروی که جای خود هست و مهیا است، گرفتاری دنیا ظالمین را احاطه نموده، چنانچه حضرت مولی الوری روح ماسواه فداه می‌فرماید قوله جلّ ذکره: «... باری عنقریب بساط این حیات فانیه منطوی گردد و ظالمان بیش از مظلومان سرگشته و پریشان گردند، اهل قصور اسیر قبور شوند و صدرنشینان عزّت به خاک مذلت افتند ولی شمع شهیدان روشن گردد و عزّت یاران در افاق ابدی مانند نجم ساطع درخشنده و تابان شود...» (۱۰)

مقصود آن که در عقبی و دار بقا یقین است ذلت اشیاء و عذاب اعداء به بقاء ذات الله مستمر و برقرار است ولی در دنیا هم گرفتاری آنها بیش از مظلومین است زیرا ملاحظه می شود مظلومان در ارض یا الی یک ماه گرفتار و ظالمان الی حال به انواع و اقسام گرفتاری مبتلا که ان شاء الله در آخر همین کتاب شرح آنها جهت اطلاع احباء الله روحی لغبار اقدامهم الفداء عرض خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱- شرح وقایع هنزارا جناب حاجی محمد طاهر المیری نیز در تاریخ شهداء یزد (ص ۵۳۵-۵۷۲) مرقوم فرموده‌اند. و نیز نگاه کنید به کواکب الدرّیّه (ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۳). جناب سید محمد طیب منشادی نیز صفحات ۷۵-۸۲ کتاب شرح شهادت شهدای منشاد را به وصف وقایع هنزا اختصاص داده در شروع مطالب خود چنین نوشته‌اند:

«واقعة ضوضاء قریه هنزا از قراء میان کوه و شهادت جناب آقا میرزا محمد مشهور به میرزا محمد آرام پسر میرزا احمد آرام و ورقة موقنة علویّه فاطمه بگم بنت میر شرف الدین و جناب آقا سید محمد علی گازر ابن شرف الدین برادر فاطمه بگم و جناب میرزا جواد صباغ ابن محمد قتاد علیهم بهاء الابهی که در هنگامه ضوضاء بلده یزد در قریه هنزا بودند به دست اشرار شهید شدند...»

۲- توبه در لغت به معنی بازگشت و رجوع و ابراز پشیمانی از گناه است و مناقب و شرایط و انواعی دارد که برای ملاحظه شرح آنها می توان به ذیل "توبه" در صفحات ۱۳۰-۱۳۲ دایرة المعارف تشیع (ج ۵) مراجعه نمود. متنی از «صیغه توبه» در صفحات ۶۲۸-۶۲۹ کتاب فرهنگ عامه اردکان به طبع رسیده است.

۳- کورت در تداول اهل یزد، همان کرت (به فتح کاف) است که عبارت از قطعه زمینی است که در آن زراعت شده است.

۴- تاپو عبارت از خمره گلی است که از آن برای انبار کردن و نگهداری حبوبات استفاده می شود. این کلمه در تورات (پادشاهان، کتاب اول، فصل ۱۷، آیه ۱۲) آمده است.

۵- زینب دختر علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا بود. زینب در سال ششم هجری متولد گردید، با دو طفل خود در وقایع کربلا به سال ۶۱ هـ ق حاضر بود و پس از آن وقایع به اسیری به شام رفت و سپس در مدینه ساکن گشت. زینب در تاریخ اسلام

به شهامت، صراحت و فصاحت بیان اشتها دارد.
ع- حضرت بهاء الله در استشهدا به این حدیث می فرماید:

«... لعمری یا ملأ الأشرار ما بقى لكم مجال العذر و الإعتذار بقولی الصّالحون لله و الطّالّحون لی، هل ظننتم لأنفسکم الإیمان و هل تحسبون إنکم من اهل الفرقان، لا و نفس الرّحمن، قد ناح من فعلکم کلّ عالم تردّی برداء الفضل، و صاح من اعمالکم کلّ عارف تزین بالعدل، قد ارتفع ضجیج الملأ الأعلى من ظلمکم، و صریخ الأشياء بما اکتسبت ایدایکم...» (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۹۰)

و نیز در لوحی دیگر می فرماید:

«... الله اکبر تفکر نمی نمایند که چه امر سبب قتل انبیاء و اولیاء از قبل شده مع آن که رسول به جان نغمة الصّالحون لله و الطّالّحون لی بر آورده ابنایش را من غیر جرم شهید نمودند و معلوم نیست که اموال کافر بود یا صاحب آن اگر به زعم آن نفوس مشرکه صاحب کافر بود اموال را به چه جهت نهب نمودید یشهد کلّ الاشیاء بکذبهم و نفاقهم و کفرهم و شرکهم اف لهم و لامامهم الذی اتّخذوه لأنفسهم ولیاً من دون الله...» (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۴۴-۲۴۵)

حدیث الصّالحون لله... را محدث نوری در مستدرک الوسائل (ج ۱۲، ص ۳۷۶) نقل نموده است.

۷- شرح جانبازی «فاطمه بیگم سر حلقه شهدای هنزا» در اختران تابان (ج ۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۶) نیز به قلم خانم فروغ ارباب به رشته تحریر در آمده است.

۸- مقصود از مؤید الدّوله، ابوالفتح میرزا مؤید الدّوله است که شرح احوالش در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۸۸) مندرج است. درباره مؤید الدّوله و تاریخ حکومت او در یزد در کتاب یزد در اسناد امین الضرب (ص ۱۱۸) چنین آمده است:
مؤید الدّوله، ابوالفتح میرزا

ظاهرأ به جای جلال الدّوله در ربیع الاول ۱۳۲۲ وارد یزد شده و تا محرم ۱۳۲۴ حاکم بوده و در صفر ۱۳۲۴ از حکومت معزول شده و به جایش عدل الدّوله آمده.

۹- در این مقام لوح حضرت عبدالهء خطاب به امة الله ربابه حرم آقا میرزا جواد صباغ

را که متضمن ذکر «صعود آقا میرزا جلال» است نقل می‌نماید:

یزد

به واسطه کنیز عزیز الهی امة الله طوبی خانم

امة الله ربابه حرم آقا میرزا جواد شهید صباغ علیها بهاء الله الأبھی

هو الله

ای کنیز الهی، فی الحقیقه مورد مصیبت کبری گردیدی و رزیه عظمی دیدی، قرین عزیز آقا میرزا جواد شهید را فدای آن دلبر مهربان نمودی و هم چنین صعود آقا میرزا جلال سبب کدورت و حسرت شما گردید ولی به رضای الهی موفق شدی و به عنایت سرمدی مؤید گردیدی، دیده به جمال ذوالجلال گشودی و ترتیل آیات توحید نمودی. قدر این موهبت بدان و دقیقه‌ای غفلت منما روزگار همه به سر آید و بساط جمیع منطوی گردد ولی تو در این میدان گوی موهبت ربودی و رخ به تراب خضوع و خشوع سودی، بانوهای عالم باختند و تو بُردی، آنان حق را نشناختند و تو به حقیقت راه یافتی و به اعظم بخشایش در جهان آفرینش رسیدی. حرم شهید آقا مشهدی حسن امة الله سکینه سلطان را از قبل من تحیت محترمانه برسان و از برای والدۀ ایشان طلب مغفرت از درگاه احدیت نمودم و جناب آقا علی اکبر و آقا علی محمد را نهایت نوازش بنما و به فضل و موهبتی عظیم امیدوار کن و والدۀ ایشان امة الله سکینه سلطان را به الطاف حضرت رحمان بشارت ده و بگو محزون مباش مغموم مشو قرین محترم حضرت شهید در ملکوت جدید خیمه بلند نمود و دو داماد آزاد علم در ملاء اعلی برافراختند با وجود این چرا گریه کنی و مویه نمایی، مستبشر باش عنقریب ظاهر و آشکار گردد که آن بزرگواران در ملکوت رحمان بر سریر سلطنت ابدی جالس و برقرار و علیک البهاء الابھی. ع ع

۱۰- متن تمام لوح حضرت عبدالبهاء که فقره‌ای از آن را جناب بیضاء نقل فرموده‌اند به شرح ذیل است:

هو الله

ای یاران روحانی و دوستان رحمانی، در هر عهد مؤمن بسیار ولی ممتحن کمیاب، حمد کنید خدا را که مؤمن ممتحنید و در سبیل ربّ مهیمن اسیر هر نوع آلام و محن گشتید، در آتش امتحان مانند ذهاب خالص رخ برافروختید و در نائرة ظلم و جفای ستمکاران

سوختید و ساختید و هر مؤمنی را رسم و آداب ثبوت و استقامت آموختید. صبر چنین است، قرار چنان جانفشانی این است و پریشانی آن. این از موهبت پروردگار بود و عنایت بی‌پایان جمال ابهی که یاران آن سامان را در سبیل محبتش به حمل اعظم بلایا مخصّص داشت، ظاهره نار و باطنه نور و برهان فبمثل هذا فلیعمل العاملون و لمثل هذا فلیتنافس المتنافسون.

باری عنقریب بساط این حیات فانیه منطوی گردد و ظالمان بیش از مظلومان سرگشته و پریشان گردند، اهل قصور اسیر قبور شوند و صدرنشینان عزّت به خاک مذلت افتند ولی شمع شهیدان روشن گردد و عزّت یاران در افق ابدی مانند نجم ساطع درخشنده و تابان شود. ملاحظه نمائید که به چه موهبتی موفق شدید تأسی به مظلوم آفاق نمودید و مانند نیر اشراق به جور اهل نفاق به ظاهر به محاق مبتلا شدید ولی این محاق نیست اشراق است و این کسوف نیست کسر صفوف است. عنقریب ملاحظه نمائید که نور احدیت آفاق را روشن نماید و نفوس غافله در تحت المحاق افتادند. احبای الهی را ذلت عین عزّت است و جفا سبب ظهور وفا، عزّت و راحت دنیوی سراب اوهام است ولی موهبت الهی در جهان رحمانی ابدی و برقرار. چراغ‌های عوالم سفلی هر چند روشن است ولی تا به سحر بیشتر نیفرورد ولی نجوم افق محبت الله ساطع و لامع در جمیع قرون و اعصار. این است عزّت ابدیه این است موهبت سرمدیه این است حیات جاودان این است بخشش بی‌پایان و علیکم التّحیة و الثّناء. ع ع

زینت شرح جانبازی شهدای ارض یا را مناجات نازله از قلم جمال اقدس ابهی قرار می‌دهد که می‌فرماید:

«... الهی الهی استلک بشهداء ارض الیاء الذین اظهرت منهم سلطتک و قدرتک باذنک و اقتدارک و صبرک و اصطبارک ان تکتب لی ما کتبه للمقرّین من عبادک و المخلصین من خلقک. ای ربّ اید عبادک علی الاستقامة و الإنقطاع انک انت مولی الإبداع و مالک الإختراع لا اله الا انت المقتدر العزیز العظیم...»

و نیز حضرت عبدالبهاء در وصف و ستایش شهدای یزد و بازماندگان آنان چنین می‌فرماید:

اردستان و زواره

اِحْبَاىَ الهى عليهم بهاء الله الأبهى

هو الله

ای یاران حقیقی عبدالبهاء، هر چند شما در آن سامان و عبدالبهاء در این زندان ولی فی الحقیقه همنشین یک محفلیم و همدم در یک منزل، در نهایت الفتیم و مؤانس و مصاحب در انجمن. صد هزار کوه و صحرا و دره و دریا مانع این مصاحبت نگردد و حائل این الفت نشود زیرا قوت اسم اعظم نفوس متفرقهٔ پریشان را در انجمن رحمانی جمع فرموده و هر یک را مانند شمع برافروخته تا به مثابهٔ پروانهٔ جان سوخته خود را در شعلهٔ آتش عشق افکنند و از هر قیدی برهند و از هر دامی بجهند و در کمال وجد و طرب به قربانگاه عشق دوند و جان فدای جانان نمایند و برهانی در این مورد اعظم از جانبازی شهیدان یزد نه که نرد محبت باخندند و به جهان الهی تاختند و به بزم لقا شتافتند. ملاحظه نمائید که آن وجوه لامعه و کواکب ساطعه چگونه از افق شهادت کبری به نور فدا درخشیدند و امکان و لا مکان را روشن و منیر نمودند، روحی لهم الفداء و کینونتی لهم الفداء و حقیقتی لهم الفداء. از اول ابداع تا یومنا هذا چنین بزم فدائی آراسته نگشت که متجاوز از دو بیست نفر نفوس طیبۀ طاهره در نهایت مظلومیت و تسلیم و محبت به درندگان خونریز مهربانی نموده، جانفشانی نمایند و به قربانی کامرانی جویند. این چه ولوله و شور است و این چه حشر و نشور؟ ما باید کلّ تأسی به آن نفوس مبارکه نمائیم ولی به کمال حکمت حرکت کنیم و این حکمت محض اطاعت امر مبارک است و بر جمیع فرض و واجب تا در خدمت بازماندگان آن یاران حقیقی شهیدان سبیل الهی جانفشانی نمائیم چه که آن مرغان چمنگاه حقیقت به ملکوت عزّت ابدیه پرواز نمودند و از این عالم ظلمانی به جهان نورانی شتافتند، اما بازماندگان تالان و تاراج دیدند و بی سر و سامان گشتند و در دست تطاول ستمکاران اسیرند، باید این بازماندگان آواره سرگردان را از جان و دل مواظبت نمود و به خدمت پرداخت.

ای یاران روحانی من، زحمات و مشقّتات در خدمت امرالله و تحمّل مصیبت و بلا و معاونت ضعفا معلوم و واضح، مکافات این اعمال مقبوله از جمال ابهاست، در ملکوت تقدیسش حرف به حرف مذکور و در لوح محفوظش کلمه به کلمه مسطور، پاداش این عبودیت و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود. و علیکم التّحیّة و التّناء. ع ع



فصل سوّم

منتخباتی از جنگ اشعار

توضیحات

از جناب سیّد ابوالقاسم بیضاء جنگی خطّی به جا مانده که در آن اشعاری از جمال قدم و حضرت عبدالبهاء و نیز تنی چند از شعرای بهائی را به رشته تحریر کشیده‌اند و تعدادی از اشعار خود را نیز در آن آورده‌اند. مجموعه مزبور فاقد شماره مسلسل جمیع صفحات است اما قسمت اعظم آن از شماره یک تا شماره ۳۸۹ شماره گذاری شده و اشعاری در بیش از ۱۶۰ صفحه اما بدون قید شماره صفحات به ابتدا و انتهای آن اضافه شده است. از این وضعیّت چنین استنباط می‌گردد که این جنگ محتملاً در جزوات متفرّقه کتابت گشته و سپس در یک مجلّد تجلید شده است.

جنگ جناب بیضاء حاوی اشعاری از جمال قدم نظیر «شرح عماء» و «هله هله هله یا بشارت» و اشعاری از حضرت عبدالبهاء نظیر «نور هدی تابان شده» و «ای گلرخ ابهای من» است که همه آنها، به استثنای یکی دو قطعه که ذکر آنها ذیلاً خواهد آمد، به طبع رسیده‌اند. اشعاری از شعرای بهائی نظیر نعیم سدهی، ورقای شهید، قابل آباده‌ای، میرزا اسمعیل مشکوة، میرزا محمود زرقانی و روحانیّه بشرویه‌ای نیز در آن آمده است. هر چند بسیاری از اشعار این مجموعه در دیوان شعراء و یا در کتب تذکری نظیر تذکره شعرای قرن اوّل بهائی به طبع رسیده اما اضافه بر آن اشعار، جنگ جناب بیضاء حاوی اشعاری است که حقیر آنها را در کتب ادبی اهل بهاء ملاحظه ننموده‌ام.

از اشعار جناب بیضاء آنچه در منابع مطبوع بهائی به نظر حقیر رسیده محدود به مخمّسی است که هفده بند آن را جناب ذکائی بیضائی به نقل از تاریخ جناب بیضاء در

کتاب تذکره شعرای قرن اوّل بهائی منتشر فرموده‌اند و ابیات اوّل آن با مطلع «ای دل افسرده‌ام چرا چنین درهمی» در مقدمه این کتاب نقل گردید. چند بند از مخمّس مزبور که در کتاب تذکره شعراء حذف شده در صفحات بعدی این فصل به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

غیر از مخمّس مورد بحث جناب بیضاء را اشعار عدیده دیگری است که در جنگ ایشان مندرج گردیده است. از جمله اشعاری است که درباره عید رضوان و سالروز شهادت حضرت ربّ اعلی سروده‌اند و مدایح و مراثی گوناگونی است که در وصف شهداء و متصاعدین الی الله به نظم کشیده‌اند. چنان که در صفحات بعدی این فصل خواهد آمد جناب بیضاء در انتهای یکی از اشعار خود در وصف عید رضوان چنین مرقوم داشته‌اند: «اگرچه این ذره معدوم، فانی غبار اقدام احباء الله بیضاء، بعد از این رضوانیه اشعار آبدار از مرثیه و مدیحه بسیار ساخته ولی در این کتاب هنوز منظور نگردیده...»

آن طور که معلوم است مجموعه‌ای از اشعار جناب بیضاء که به ظنّ قوی حاوی مدایح ایشان بوده به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم شده و همان طور که در لوح مندرج در فصل اوّل این کتاب آمده است حضرت عبدالبهاء درباره اشعار جناب بیضاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند یزدی چنین فرموده‌اند:

هو

جناب علاقه بند، حضرت بیضاء غریق بحر وفا پر شور و شیدا بود لهذا اشعارش قدری تصحیح شد به جهت ورقه طیبیه روحانیه حرم محترمش ارسال نمائید تا در یزد این اشعار را تصحیح نمایند زیرا عبدالبهاء عبد بهاء است و لیس له نعت غیر هذا. عبدالبهاء عباس

با توجه به این مقدمات چهل قطعه از اشعار جناب بیضاء و سایر شعرای بهائی را که به ظنّ قوی تاکنون به طبع نرسیده و در جنگ خطّی جناب بیضاء آمده است در صفحات بعدی این فصل منتشر می‌سازد و امیدوار است که مورد توجه علاقمندان به ادب فارسی قرار گیرد. درباره اشعار مندرج در این فصل توضیح این مطلب ضروری است که اشعار مزبور مطابق متن و ترتیبی که در جنگ خطّی آمده در این فصل عرضه گردیده و تصحیح و تطبیق آنها با نسخه‌ای دیگر میسر نشده است. برای آن که نسبت به

مشخصات جنگ اشعار جناب بیضاء اطلاع اجمالی حاصل شود گراور دو صفحه اول و دو صفحه آخر آن را در صفحات بعد منتشر می‌سازد.

مطلب دیگر آن که دربارهٔ مندرجات این فصل هر جا توضیح مطلبی مفید به نظر آمده آن توضیحات و اضافات به وسیلهٔ این عبد در ذیل عنوان «یادداشت‌ها» به آخر هر قطعه از اشعار افزوده شده و در متن اشعار جز اعمال تغییرات املائی و تزئید نقطه گذاری، جرح و تعدیلی صورت نگرفته است.

در مواردی که خواندن بعضی از کلمات میسر نگشته در محل آن کلمات کلمهٔ «ناخوانا» در کروشه [] نوشته شده تا حکایت از عدم امکان قرائت آن کلمات نماید. نکتهٔ اخیر آن که در جنگ اشعار جناب بیضاء علاوه بر اشعار طبع شده جمال قدم، که ذکر آنها در سطور قبل به میان آمد، دو اثر از آثار منظوم آن حضرت نیز مندرج گشته که در کتب چاپی و متداول بهائی به نظر این عبد نرسیده است. با توجه به این مطلب دو اثر مزبور را بدون رعایت ترتیبی که قبلاً بدان اشاره شد در ابتدا زیب این صفحات می‌سازد و سپس به نقل آثار شعرای بهائی می‌پردازد.

اثر اول

ساقی بده آن جام هو هو	مطرب بسرا نام هو هو
نائی به نوا برگو بملاء	عالم شده بر کام هو هو
ای قاصد جان بر غم زدگان	میآر تو پیغام هو هو
ای طیر وفا تا چند خفا	بر پر تو ز نه بام هو هو
هشیار که بس عنقاچه مگس	افتاده در این دام هو هو
بر کویش اگر عازم شده ای	آهسته بز ن گام هو هو
تا دل نکنی از نحن و انا	هر گز نشوی رام هو هو
خمار عماء یک بحر به ما	ز آن بادهٔ گلفام هو هو
تا زنده کنیم اجسام رمیم	از کوثر طمطام هو هو
هستیم همه مستیم همه	از شربهٔ انعام هو هو
خاموش کن این شمع من و ما	سرزد خور ایام هو هو

اثر دوم

هو الأبهی^۱

ما عاشقان روی تو ما عاکفان کوی تو ما بستگان موی تو
میخام میخام قضای تو میخام میخام رضای تو جان‌ها همه نثار تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما آهوان دشت تو ما ماهیان شطّ تو ما طالبان رسم تو
میخام میخام جمال تو میخام میخام جلال تو جان‌ها همه نثار تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما قاصدان قصر تو ما طائفان شهر تو ما خادمان امر تو
میخام میخام بهای تو میخام میخام دعای تو جان‌ها همه فدای تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما کشتگان عشق تو ما مردگان هجر تو ما فانیان اسم تو
میخام میخام لقای تو میخام میخام بقای تو جان‌ها همه نثار تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما طایران رام تو ما ماهیان دام تو ما ساقیان جام تو
میخام میخام بلای تو میخام میخام جفای تو جان‌ها همه فدای تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما کائنات سجن تو ما وارثان مصر تو ما حافظان سرّ تو
میخام میخام ندای تو میخام میخام نوای تو جان‌ها همه فدای تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما قطره‌های بحر تو ما نغمه‌های برّ تو ما حله‌های قهر تو
میخام میخام شعار تو میخام میخام دثار تو جان‌ها همه نثار تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

ما ناظران شطر تو ما طالبان فجر تو ما بندگان قدر تو
میخام میخام نوای تو میخام میخام ندای تو جان‌ها همه فدای تو

هی‌هی از خدا طلب، هی‌هی از بهاء طلب

۱ چنان که لحن اشعار گواهی می‌دهد در این اثر حقّ به لسان خلق تکلم فرموده و ابیات از ملاحات مزاح و مطایبه حکایت می‌کند.



گراور دو صفحه آخر جنگ اشعار متعلق به جناب بیضاء

قطعهٔ اوّل

از جناب بیضاء: (۱)

هو الاقدس الأبھی

مژده بادای دل محزون که بهار آمده است مژده از رحمت حقّ بر دل زار آمده است
بوی گل از اثر روی نگار آمده است عید گل خنده کنان از بر یار آمده است
عید نوروز خوش آمد که بهار آمده است

عید نوروز همی مژده دهد از گلزار گل همی مژده دهد از قدم فرخ یار
عید گل گشته مبارک که عیان شد دلدار نزد احباب گل و بر جگر دشمن خار
از ازل قسمت حقّ بر گل و خار آمده است

تهنیت باد به احباب از این عید بدیع که در این عید پدیدار شد آن حقّ منیع
مدح این عید کنم گر همه باشند سمیع گرچه شرم آیدم اندر بر احباب جمیع
لیک دانید مرا مدح شعار آمده است

وه نمودار در این عید شده طلعت حقّ روی احباب در این عید به سرخی چو شفق
شمس حقّ گشته در این عید چنان مستشرق که به جان دادنش احباب زهم برده سبق
گشته حقّ ظاهر و برابر سوار آمده است (۲)

هم در این عید عیان گشته خداوند کریم هم در این روز نمودار شده حیّ قدیم
هم شده مستوی عرش خود از لطف عمیم هست لایق که نمایم تمامی تقدیم
سرو جان در قدم آن که ز یار آمده است

همه آفاق پر از زمزمه طلعت اوست همه اطراف پر از همه قدرت اوست
همه کون پر از هیمنه سطوت اوست متزلزل همه ارض پر از صحبت اوست
خالق ارض و سماء لیل و نهار آمده است

آن فرستنده تورات و زبور و انجیل آن فرستنده ایوب و دگر نوح و خلیل
حافظ و ناصر موسی و هم عیسای جمیل آمر احمد و محمود هم آن ربّ جلیل
در تجلّی است ولی آینه وار آمده است

طلعت حضرت ابھی که منیر است ز نور خالق خلق در آن جلوه نموده است و ظهور
شمس در آینه چون جلوه نماید از دور جلوه گر گشته در این آینه آن ربّ غفور

جلوه گرباز در این طلعت یار آمده است

مرتضی گفت به توحید رهن مسدود است طالب و هادی این راه بدان مردود است (۳)
منکر حق تو بدان مشرک و هم مطرود است حق که باشد که همان مظهر حق مقصود است
معرفت فرض به هر خرد و کبار آمده است

مظهر ذات الهی است بهاء شاه جهان که در این یوم همان یوم لقا است بدان
گر سواد است تو را نیک ببین در قرآن والسَّما و رفعتاه و وضع المیزان (۴)
امرو نهی است که چون موی نگار آمده است

چون که تاریک جهان گشت از این شمس رفیع چون که آفل شد از این دهر چنین نور لمیع
جلوه گر آمد از آن غرب یکی شمس بدیع غصن اعظم که بود مقصد و مقصود جمیع
بهر احباب به کف جام عقار آمده است (۵)

ز آن عقاری که به آدم نمی از آن برسید ز آن عقاری که یکی قطره از آن نوح چشید
شد خلیل الله از او مست و سوی نار چمید موسی از گرمی آن می بسوی سدره دوید
عیسی از مستی آن بر سر دار آمده است

چون که شمس رخ احمد به جهان جلوه نمود خورد از این می انا آدم انا خاتم فرمود (۶)
بر سر خم عقار آن شه دین ختم نمود ربّ اعلی به جهان آمد و ختمش بگشود
بحر مواج از این خم به کنار آمده است

شمس ابهی به جهان جلوه ای از ذات نمود خیمه چون زده به جهان خرق حجابات نمود
همه روی زمین را پر از آیات نمود ذات حق را به جمال خود اثبات نمود
داد از آن می که عجب عذب و گوار آمده است

حضرت اعلی ظاهر شد و شد فصل ربیع همه عالم شد از او روشن و آن نور لمیع
نفحه قدس دمید او و جهان گشت بدیع زنده و مرده معین شد از این خلق جمیع
و چه نوری است که اندر شب تار آمده است

بعد از این یوم لقاء الله گردید پدید خلق فرمود چو خلاق جهان خلق جدید
امتحان بود که در یوم لقاء گشت شدید وصف آن شه تو اگر جوئی بین سوره حدید (۷)
سرّ عرش و یلج و لیل و نهار آمده است

حال ای اهل بهاء جمله شما می دانید هم به الواح مبارک همگی می خوانید
همگی مقصد و مقصود خدا را دانید همچو بیضاء همگی غافل و هم حیرانید
وقت غفلت نبود یوم ثمار آمده است

یادداشت‌ها

- ۱- شرح احوال و آثار جناب بیضاء در مقدمه این کتاب آمده است.
 - ۲- اشاره است به آیه ۳۰ در باب ۲۴ انجیل متی که می‌فرماید: «آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان با قوّت و جلال عظیم می‌آید».
 - ۳- اشاره است به بیان حضرت علی بن ابی طالب که می‌فرماید: «السَّيْلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ» این بیان در بسیاری از آثار بهائی از جمله در کتاب مستطاب ایقان (ص ۹۳) نقل شده و شرحی درباره آن در قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۶۵ - ۸۶۶) به رشته تحریر در آمده است.
 - ۴- خداوند در قرآن (سوره رحمن ۵۵، آیه ۷) می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» مضمون آیه مبارکه آن که آسمان را خداوند کاخی رفیع گردانید و میزان عدل را در عالم وضع فرمود.
 - ۵- عقار به ضم اول به معنی شراب است. مولوی در مثنوی (دفتر ششم، بیت ۴۷۸۲) می‌فرماید:
 با خود آمد او زمستی عقار ز آن گنه گشته سرش خانه خمار
 - ۶- اشاره است به مضامین احادیثی نظیر «انا سید ولد آدم يوم القيامة...» و «كنت اول النبیین فی الخلق و آخر هم فی البعث» (احادیث مثنوی، ص ۱۱۰ - ۱۱۱)
 - ۷- سوره حدید سوره شماره ۵۷ در قرآن مجید است و حاوی ۲۹ آیه می‌باشد و در مدینه نازل شده است. این سوره با تقدیس و تسبیح ذات الهی آغاز می‌شود، قضیه خلقت شش روزه عالم را مطرح می‌سازد، مردم را به انفاق و اعمال حسنه دعوت می‌کند و با اشاره به مراتب فضل و بخشش الهی به پایان می‌رسد.
- در آیات ۴-۶ این سوره چنین آمده است:
 «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا ينْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ إِنْ مَأْتَكُمْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ. يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».
- مضمون کلام الهی آن که خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و بر عرش استقرار یافت. او هرچه در زمین فرو رود و هرچه از آن برآید و هرچه از آسمان نازل

شود و یا به آن صعود کند را می داند و هر کجا باشید و هر چه کنید بر آن آگاه است. آسمان ها و زمین همه در تحت تصرف او است و باز گشت همهٔ امور نیز به اوست. شب را در روز نهان می کند و روز را در شب پنهان می سازد و از اسرار قلوب آگاه است.

قطعهٔ دوم

از جناب بیضاء:

الأقدس الأعظم

بسیار ساقی شراب پر شور
 که هین سرافیل دمیده در صور
 بگو نگار ای خلیل آسا
 و یا که ظاهر شده است عیسی
 و یا محمّد شده است ظاهر
 ستارگان را بزوده از چهر
 و یا که قائم نموده قامت
 ز معجزات و هم از کرامت
 تمام اینها که گشت موجود
 به جلوه آمد جمال معبود
 الا تو مطرب بزن نواهی
 بین که شمس رخ خدائی
 الا تو ساقی بده شرابی
 به حقّ آن حقّ بکن ثوابی
 بر آتش دل تو آب برزن
 ز چهره عشق نقاب برزن
 بیار ساقی می دو ساله
 ز فرودین شد جهان جو لاله
 ز عید گل گشت جهان چون خلّج
 کشیده بلبل نوای فرّخ
 الا تو مطرب بدین بهانه
 بزن تو تار و دف و چغانه
 بساز مطرب سرود ستور
 شدند عالم تمام محشور
 خلیل آمد و یا که موسی
 پر است عالم به صوت سافور
 که هست این سان قدیر و قادر
 ز شمس و مه برد تئلّاء و نور
 پدید گشته همه علامت
 به قلب احباب دمیده شه نور
 یقین قیامت شده است مشهود
 ز جلوه گشتیم تمام مخمور
 که گشته عالم پر از بهائی
 طلوع کرده چون نور از نور
 مگو که ویران شود خرابی
 که آمد از نور چو لمعه نور
 ز دیده عقل تو خواب برزن
 بین که عالم شده پر از نور
 به من عطا کن دو سه پیاله
 ظهور فرمود مکّم طور
 فکنده گلها نقاب از رخ (۱)
 فتاده برقع ز طلعت حور
 که عید گل شد بزن ترانه
 مجو نشاط از شراب انگور

الا تو ساقی بیار جامی	به باغ و بستان نما خرامی
که عید گل شد بسی گرامی	از آن گنه کار شده است مغفور
بیار ساقی می الستم	بده دو جرعه اگر چه مستم
که دین و ایمان شده ز دستم	به منظر حقّ شدیم منظور
بیار ساقی شراب شرّار	به یاد دلبر به یاد دلدار
از این میم کن چو شعله نار	که بهر اعداء شوم چو تنّور
ز بهر احباب چنین بیانی	نموده بیضاء چه دُر فشانی
که آب کوثر از این معانی	خورند احباب شوند مسرور

یادداشت‌ها

- ۱- خلیج به فتح اوّل و ضم ثانی نام شهری بوده است در حدود تبّت، یغما و ماوراءالنّهر معروف به مشک خوب و مردم جمیل. سعدی در قصاید خود می گوید:
این چه بوئی است که از ساحت خلیج بدمید وین چه بادی است که از جانب یغما برخاست
(کلیات سعدی، ص ۴۴۳)

قطعه سوم

از جناب بیضاء:

الأقدس الأعظم

ز نظم حافظ شیراز خوش وزد اریاح نموده در غزل خویش بر تو راه فلاح
 برون ز عالم این شک و وهم شو به جناح بین هلال محرم بخواه ساغر راح (۱)
 که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح

به فکر در ره این گفته‌های او ماندم سمند همت عرفان در این بیان راندم
 اشاره‌ای است به یوم الظهور چون خواندم عزیز دار زمان وصال را کاندم
 مقابل شب قدر است و روز افتتاح

سخن سرودن بیهوده چون کسی نکند به مثل حافظ کشف درون کسی نکند
 از این لطیفه تصوّر برون کسی نکند نزاع بر سر دنیای دون کسی نکند
 به آشتی ببر ای نور دیده گوی فلاح

همی تو ترسی از نوش و نیش و می‌ترسم تو بی خبر از ربّ خویش و می‌ترسم
 بدان که نوش بود بعد نیش و می‌ترسم ولی تو فارغی از کار خویش و می‌ترسم
 که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح

ز حقّ بری است که کارش به غیر خواهد بود ز کعبه گم شده راهش به دیر خواهد بود
 خداشناس که کارش به سیر خواهد بود بیار باده که روزش به خیر خواهد بود
 هر آن که جام صبو حش نهد چراغ صباح

بهار آمد و صبر و قرار برد ز دست به عید رضوان باید نهاد سبحه ز دست
 چو عید گل شود آئیم سرخوش و سرمست کدام طاعت شایسته آید از من مست
 که بانگ صبح ندانم ز فائق الاصبح

زمان اصل رسید و گذشت نوبت فرع ز بهر عالم دیگر در این جهان کن زرع
 که تانگردی محشور توبه حالت صرع زمان شاه شجاع است و دور حکمت شرع
 به راحت ای دل و جان کوش در مساء و صباح

ز نور ساغر شب را کتون به روز آور بدین فروغ تو پروانه‌ها بسوز آور

به درگه شه عالم تو سر فروز آور (۲) به بوی صبح چو حافظ شبی به روز آور
که بشکفد گل عیشت ز شعله مصباح

یادداشت‌ها

۱- تضمین مصرّحی به غزل حافظ است با مطلع:

بین هلال محرم بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح
این غزل در بعضی از دیوان‌های حافظ نظیر دیوان طبع غنی - قزوینی، طبع خانلری و
حافظ نامه نیامده است اما با اختلاف تعداد ابیات و بعضی از الفاظ، این غزل را می‌توان
در شرح سودی (ج ۲، ص ۶۳۹ - ۶۵۲) و شرح عرفانی (ج ۱، ص ۷۱۵ - ۷۲۱) و دیوان
حافظ طبع پڑمان مطالعه نمود.

درباره این غزل حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

جناب آقا محرم ساکن گنج

هو الله

ای محرم محرم، حافظ شیرازی می‌گوید:

بین هلال محرم بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صفا
عزیز دار زمان وصال را کاندم مقابل شب قدر است و روز افتتاح

زیرا که دو روز از بدایت این ماه دو مولد مبارک است، ملاحظه کن که چگونه خدا
از لسان او جاری نموده است. پس تو به مقتضای این نام در میان انام خلق را به صلح و
سلام بخوان تا وحدت عالم انسانی جلوه نماید و قلوب به یکدیگر التیام یابد و علیک
البهاء الابهی. ع (مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۱۹)

۲- در حاشیه این مصرع جناب بیضاء این مصرع را نیز اضافه نموده‌اند که محتملاً ناسخ
مصرع مذکور و افصح از آن است: «ز بحر طبع چو بیضاء جهان فروز آور.»

قطعه چهارم

از جناب نوش: (۱)

مرکز میثاق غصن اعظم است	نیر آفاق غصن اعظم است (۲)
اینک اینک یوم پیمان آمده	امتحان از بهر خلقان آمده
مستوی بر عرش خود گردیده حقّ	اهل فردوسش ثناخوان آمده
حقّ به کوه طور خود کرده مکان	عالمش موسی عمران آمده
سرّ ابهی مکمن ابهی شده	نوبت تسخیر امکان آمده
گشته ظاهر عین حقّ از سرّ حقّ	جلوه حقّ زو نمایان آمده
بلبلان در گلستانش نغمه زن	باغ امکان را بهاران آمده
می کشان مست از می پیمان شدند	روز عیش باده نوشان آمده
هست یوم نصرت میثاق حقّ	نوبت مردی مردان آمده
مرد میدان باش ای نوش این زمان	کاین زمان هنگام میدان آمده

مرکز میثاق غصن اعظم است

نیر آفاق غصن اعظم است

عارفان آثار پیمان یافتند	عرف پیمان اهل عرفان یافتند
از جبین انور سرّ بهاء	جلوه ابهی نمایان یافتند
خوش گذشتند از صراط امر حقّ	جایگه در باغ رضوان یافتند
معنی اسرار پنهان بهاء	مردم دانا چه آسان یافتند
از کلام روح بخش سرّ ربّ	خلق فیض آب حیوان یافتند
از فروغ طلعت غصن بهاء	روشنی نور ایمان یافتند
اهل بیهوش در سماء هیکلش	آفتاب عهد رخشان یافتند
از بیان او که آثار بهاء است	آیت مقصود امکان یافتند
بلبلان بوستان این غزل	غنچه امید خندان یافتند

مرکز میثاق غصن اعظم است

نیر آفاق غصن اعظم است

یادداشت‌ها

۱- شرح احوال جناب نوش در آثاری نظیر تذکره شعراء (ج ۳، ص ۵۵۷ - ۵۶۹) و پیشگامان پارسی نژاد (ص ۱۷۰ - ۱۷۶) به طبع رسیده و دیوان نوش نیز در ۲۰۸ صفحه در بمبئی به سال ۱۹۲۲ م انتشار یافته است.

۲- در دیوان نوش (ص ۱۰۰ - ۱۰۶) ترجیع بندی مذکور شده که مطلع آن چنین است:
عالم از نو رونق دیگر گرفت کار عالم جملگی از سر گرفت
این ترجیع که حاوی نه بند می باشد بیت ترجیعش چنین است:

مرکز میثاق غصن اعظم است نیر آفاق غصن اعظم است
در ترجیع بند مذکور دو بندی که در این مقام نقل گردیده موجود نمی باشد، لذا به درج این دو بند پرداخت، چه محتملاً این ابیات در دیوان نوش ساقط شده و یا بعداً به نظم در آمده است.

قطعه پنجم

از جناب ثنا: (۱)

عید گل گشت و جهان یکسر گلستان آمده
اندر اطراف چمن با ناله هر درآج و کبک
ای مغنی آشنا کن چنگ خوش وقتی به چنگ
با تغنی قمری اندر شاخ شمشاد از شعف
زاهد از مجلس برون شو صحبت تقوی مدار
ساقی از خمر بقا جام مرا سرشار کن
سالک راه حقیقت زن قدم در کوی عشق
شام هجران در گذشت و صبح وصل آمد پدید
دلبر ابهائیان آن وجه هو یعنی بهاء
خوش نشسته بر جمال انور نور آفرین
ای شمیم طرف این بستان عبیر آمیز شو
خود نمائی کم نما ای سرو از رفتار شو
آن چنان زلف پریشان را پریشان ساخته
خسرو ما چین چین ز آن زلف چین خوشه چین
ای شهنشاه ختا زیب ختا کردن خطا است
بوی مشک و عنبر آید از یمین و از یسار
بسکه از لعل لب شکر شکر ریزی کند
البشاره البشاره ای ریاحین چمن
منخرق شد برقع ناز از جمال بی نیاز
الله الله شد جمال الله از غیب آشکار
بهر ذات اقدسش روح القدس با قدسیان
قاریا گر آیه یاقوت و مرجان خوانده ای

از نسیم صبحگاهی غنچه خندان آمده
سوی صحن بوستان بلبل در افغان آمده
ساز را بنواز مطرب عید رضوان آمده
با ترنئی هر طرف مرغ خوش الحان آمده
صبح فیروزی عید عشق بسازان آمده
ز آن که هنگام سرور می پرستان آمده
بنگر آن معشوق جان با فضل و احسان آمده
شکر الله کان شب هجران به پایان آمده
با گروه هائیان در صحن بستان آمده
خوش گل روی بهاء گل آب ریزان آمده
شاه بستان آفرین در سیر بستان آمده
سرو قد دلبر ما خوش خرامان آمده
کز پریشانی او دلها پریشان آمده
خوشه چین را بین کران چین چین به دامن آمده
بی خطا از ارض طا سلطان خوبان آمده
بسکه از گیسوی مشکین عنبر افشان آمده
همچو ملک هند، عالم شکر ستان آمده
ربّ جنّات نعیم وجه سبحان آمده
منصعق از نور او صد پور عمران آمده
حبّذا کز پرده ظاهر وجه رحمان آمده
ز آسمان قدس یا قدّوس گویان آمده
منزل آن آیه یاقوت و مرجان آمده (۲)

گر سماء رفعتها و وضع میزان دیده‌ای هم سماء رفعت و هم وضع میزان آمده (۳)
ربّ عرش و فرش مسکن کرده اندر روی فرش زین عنایت فرش خاکی عرش مَنّ آمده
منشرق چون گشته شمس روی ابهی در جهان این ثنای عایشش چون ذره رقصان آمده

یادداشت‌ها

۱- جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در تذکره شعراء (ج ۱، ص ۲۳۶) ذکری به اختصار از جناب ثنا نموده و چنین نوشته‌اند: «... به عقیده نگارنده این شخص باید اشعار زیادی سروده باشد، تا شرح احوال و آثار دیگرش کجا به دست آید.»
بعد از تحریر این مطلب جناب بیضائی فقط یک قصیده از جناب ثنا آورده‌اند که مطلعش چنین است:

الا ای طایر روحا تو را وقت فغانستی که اکنون گاه فریاد و فغان روحیانستی
با توجه به اظهار نظر جناب بیضائی جای مسرت است که قصیده‌ای دیگر از جناب ثنا از جنگ جناب بیضاء در این مقام انتشار می‌یابد.

۲- اشاره است به آیات ۱۹-۲۲ در سوره رحمن (۵۵) که می‌فرماید:
«مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان فبأى آلاء ربكما تكذبان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان.» مضمون آیات آن که میان آن دو دریا فاصله‌ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی‌کنند. کدامیک از نعمت‌های خدای خود را انکار می‌کنید؟ از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آورد.

و در همین سوره در آیات ۵۶-۵۹ در وصف رستاخیز و بهشت موعود چنین می‌فرماید:

«فيهنّ قاصرات الطرف لم يطمثهنّ انس قبلهم ولا جان فبأى آلاء ربكما تكذبان كأنهنّ الياقوت والمرجان فبأى آلاء ربكما تكذبان.» مضمون آیات آن که در آن بهشت‌ها زنان زیبای با حیاتی هستند که دست کسی بدانان نرسیده است. کدامیک از نعمت‌های خدای خود را انکار می‌کنید؟ آن حوریان گوئی یاقوت و مرجان‌اند.

۳- اشاره به آیه شماره ۷ در سوره رحمن (۵۵) است که می‌فرماید: «و السّماء رفعها ووضع الميزان.» مفهوم آیه آن که آسمان را خداوند کاخی رفیع گردانید و میزان عدل را در عالم وضع فرمود.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

«یا قلم ارنک ناطقاً فی الیالی و الاّیام مرّة اسمع نغماتک... یا اسرافیل لعمر الله قد وضع المیزان و نصب الصّراط و مرّت الجبال و ارتفعت الصّیحة و اتت الحاقّة و نفخ فی الصّور و لکنّ القوم ما قاموا من قبور الغفلة و الهوی کذلک قضی الامر انّ ربّک هو المبین العزیز العلام...»

و در اثری دیگر (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۴۳ - ۲۴۴) می فرمایند:

«شهد الله أنّه لا اله الاّ هو و الذی اتی بالحقّ أنّه لهو الذی به ظهر ما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتب النّیین و المرسلین، به ظهرت السّاعة و قامت القيامة و نصب الصّراط و وضع المیزان و مرّ کلّ جبل راسخ ثابت متین...»

قطعه ششم

از جناب نبیل زرنندی: (۱)

مخمّس جناب نبیل

تا که راکب بر براق همّت والا شدیم سالک راه محبّت بی سر و پی پا شدیم (۲)
 ترک صورت کرده در جان طالب معنی شدیم شکر لله دوش سوی عالم بالا شدیم
 نفعه الا شنیدیم و زد و نش لا شدیم (۳)

یار بی همتای ما ما را بسوی خویش خواند جذبه عشقش مرا بر طارم اعلی کشاند
 شد دلیم عشق تا ما را به سر منزل رساند مسجد الاقصی در اوّل گام ما در ره بماند
 ناطق تسبیح سبحان الذی اسری شدیم (۴)

با گروه قدسیان هم بزم و هم راز آمدیم با جمیع انسیان همراز و دمساز آمدیم
 مست از صهای ابهائی به اعزاز آمدیم با جناح روح قدوسی به پرواز آمدیم
 پر رهان رفتیم تا در جنت اعلی شدیم

در سماء رفتیم و فارغ از زمین گشتیم ما بهره یاب از اختلاط حور و عین گشتیم ما
 بنده درگاه ربّ العالمین گشتیم ما ساکن اندر غرفه روح الامین گشتیم ما
 با مسیح و خضر و با ادریس هم مأوی شدیم

تا رسیدیم در مقام قدرت ربّ و دود مجمعی دیدیم یکسر غرق در بحر شهود
 راز گویان جملگی لب بسته از گفت و شنود اندر آنجا در سموات علی ذکر نبود
 سامع از روح الامین آیات ما وحی شدیم (۵)

ساحتی دیدیم روشن بی فروغ مهر و ماه خلق آن وادی مجرد از خیال ما سواه
 جنة الفردوس ظاهر شد برم بی اشتباه مائده از عرش نازل شد چو از فضل اله
 و اندر آن خوش مانده هم کاسه با عیسی شدیم

فارغ از فکر و خیال امر موهوم آمدیم جمله موهومات را معلوم و مفهوم آمدیم
 از نعیم جاودان مرزوق و مقسوم آمدیم و آنچه لایعین رأّت مشروب مطعوم آمدیم (۶)
 بی نیاز از نعمت جنّات مافیها شدیم

پس به گوش آمد مرا از عالم معنی خطاب کی وفا کیشان حقّ طوبی لهم حسن مآب (۷)

گوش و هوشم زین نداشتد کامجوی بهره یاب سلسیل و کوثر و تسنیم با ما هم شراب
هم کلام و هم طعام سدره طوبی شدیم
بر رخم ابواب فیض علم ربّانی گشود ظلمت جهل و عمی ز آئینه قلبم زدود
بند بگستیم و وارستیم از قید و قیود و آنچه از خلقان شنیدیم او همه موهوم بود
شکر لله سازج معلوم را بینا شدیم
طایر اندر آسمان گشتیم با کزویان سایر اندر ملک جان گشتیم با قدّوسیان
ذاکر و تسبیح خوان بودیم با سبّوحیان بعد از این امر عروج آمد ز عرش لامکان
با گروه حاملین عرش حقّ پویا شدیم
محفلی دیدیم کز دل یاد این و آن برفت از خیال ما هوای روضه رضوان برفت
از سر ما فکر دین و مذهب و ایمان برفت نسمة رحمن و زید و عقل و هوش از جان برفت
عاری از قصص وجود خویش بی ایما شدیم
حضرت غیب الغیوب از فرط فضل و لطف وجود وز جمال کبریائی جلوه ای زیبا نمود
زنگ نادانی ز مرآت وجود ما زدود خویش را دیدیم نفی سجده و حذف سجود
پای تا سر ذاکر یا ربّی الابهی شدیم
آنچه موسی دید اندر طور سینا آشکار کز تجلّی منصق گردید و شد بی اختیار
جلوه ای دیدیم فوق جلوه آن است نار از حجابات عمی مخروق شد چندین هزار
خلف قاب قبه قوسین او ادنی شدیم (۸)
یا تبارک کشوری دیدیم سر تا سر جلال یا تجلّی محضری دیدیم بی شبه و مثال
یا تقدّس مجلسی دیدیم بیرون از خیال یا تعالی قلزمی دیدیم موّاج از جمال
و ز لقای لن یری مستغرق دریا شدیم
صورتی دیدیم نور محض و حسن دلبری جنتی دیدیم پر غلمان و حور از دلبری
ساحتی دیدیم مالا مال نور داوری طلعتی دیدیم جالس بر سریر سروری
از رخش مستغنی از اغیاب لایحصى شدیم
عقل و هوش از دیدن رخسار او گردید محو دفتر حسنش به هم پیچید علم صرف و نحو
هر چه غیر از ذکر او دیدیم یکسر بود لغو محی الارواح را در طلعتش دیدیم محو
صد هزاران بار هر آنی ز نو احیا شدیم
نور قدّوسی به رویش گرم در نظاره بود قصص سبّوحی ز تیر اشتیاقش پاره بود
طائف حول حضورش سبعة سیاره بود (۹) روح اعلائی در آنجا طفل در گهواره بود

نغمه‌های شوق او را قابل اصغاء شدیم
 حَبْذا کاخر ز الطاف خدا بی واسطه مست گردیدیم از جام بهاء بی واسطه
 از فنا بردیم ره سوی بقا بی واسطه کو مسیح قبل تا بیند که ما بی واسطه
 از خدا ممسوح با آن کَفَّةٔ بیضاء شدیم
 کحل عین انبیاء و اولیاء خاک درش آستانش را بروید جبرئیل از شهرش
 هر زمان ساجد شود روح الامین بر در گهش شکرابهی را که همراه جواد عسکرش (۱۰)
 فایض این فیض عالم گیر در عکا شدیم

یادداشت‌ها

- ۱- شرحی از احوال جناب نبیل زرنندی را جناب ذکائی بیضائی در تذکره شعراء (ج ۳، ص ۴۱۰-۴۳۵) آورده‌اند. مقالات عمده مندرج در نشریه خوشه‌ها (ج ۷) نیز اختصاص به شرح احوال و آثار و اشعار جناب نبیل زرنندی یافته است.
- ۲- بُراق نام مرکب رسول خدا در شب معراج بوده و حضرت ابراهیم نیز مرکبی به همین نام داشته که آن حضرت را به مکه می‌برده است. کلمه براق، مشتق از کلمه عربی برق، اشاره‌ای به سرعت سیر و یا براقت این مرکب است. برای مطالعه شرحی مبسوط درباره براق به دایرة المعارف تشیع (ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۰) مراجعه فرمائید.
- جمال قدم در یکی از الواح مبارکه (مجموعه آثار، شماره ۱۸، ص ۲۸۹) می‌فرماید: «... تذکر الناس فی هذه الايام التي استوى جمال الرحمن على براق الامر بما اكتسبت ایدی کفار شقیاً والتکبیر و البهاء و الروح علیک و علی الذين یسمعون قولک...»
- ۳- برای ملاحظه شرحی درباره «لا و الا» به سفینه عرفان (ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۵) مراجعه فرمائید.
- ۴- اشاره است به آیه صدر سورة اسراء (یا معراج) (۱۷) در قرآن مجید که می‌فرماید: «سبحان الذی اسرى عبده لیلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر»
- مضمون کلام آن که پاک است پروردگاری که شبی بنده خود محمد رسول الله را از مسجد الحرام (مکه) به مسجد اقصی (اورشلیم) که اطرافش مبارک و مقدس است سیر داد و آیات خود را به او نمایاند. خداوند شنوا و بینا است.
- ۵- اشاره است به آیات صدر سورة نجم (۵۳) در قرآن مجید که می‌فرماید:

«... و هو بالافق الاعلی. ثم دنا فتدلی. فكان قاب قوسین او ادنی. فاوحی الی عبده ما اوحی. ما کذب الفؤاد ما رأى...»

مضمون آیات مبارکه آن که رسول خدا در افق اعلی بود پس نزدیک آمده وحی الهی بر او نازل شد و او را با حق فاصله ای به اندازهٔ دو کمان بیشتر نبود. پس خداوند آنچه را می باید وحی نماید بر بندهٔ خویش نازل فرمود و رسول خدا آنچه را دید به حقیقت نیز باز یافت.

۶- لاهیجی در شرح گلشن راز (ص ۱۱-۱۲) چنین می نویسد که سالک پس از فنای هستی موهوم خود به بقای الهی باقی می شود و «... معرفت کشفی و عیانی، در این حال کما ینبغی محصل گردد و تمامت شکوک و شبهات از پیش سالک حق بین برخیزد و بحر ابد با بحر ازل آمیزد و "اعددت لعبادی الصالحین ما لاعین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر" مشاهده افتد...»

حدیثی که جناب نبیل به آن اشاره نموده اند و در متن فوق نیز بدان استشهاد شده بر اساس تعلیقات کتاب شرح گلشن راز (ص ۶۲۵) حدیث قدسی است و در کتبی نظیر الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه (ص ۲۸۴) و شرح الجامع الصغیر (ج ۲، ص ۱۳۴) و احیاء علوم الدین (ج ۴، ص ۳۰۲) آمده است.

۷- اشاره است به آیه ۲۹ سورة رعد (۱۳) در قرآن مجید.

۸- اشاره است به آیات قرآنی در صدر سورة نجم (۵۳) در قرآن که در ذیل یادداشت شماره ۵ در فوق نقل گردید.

۹- بر اساس مندرجات فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۴۲۴) «... در نجوم قدیم که اعتقاد به مرکزیت زمین بود و تعداد سیارات که بیش از هفت رصد نشده بودند به ترتیب دوری از زمین عبارت بودند از: ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل.»

۱۰- جواد به معنی اسب و عسکر به معنی سپاه است. اما مصرع محتملاً ایهامی دارد به تشرف نبیل به محضر جمال قدم در معیت کسانی نظیر میرزا جواد قزوینی و علی عسکر تبریزی.

قطعه هفتم

از جناب نبیل زرنندی:

لیک در کفر زلف دلداریم	گرچه ما نزد خلق کفّاریم
ما از او در دو کون بیزاریم	اگر ایمان ورای این کفر است
ازدهایان اغنیاء خواریم	فقرائیم در نظر امّا
لیک با یاد دوست بیداریم	از جهان و جهانیان در خواب
گرچه در چشم مردمان خواریم	ما عزیزان عالم قدسیم
ناخدایان کشتی ناریم	خسروان ممالک نوریم
حلقه گوشان درگه یاریم	ساکنان سرادق عشقیم
خرقه پوشان کوی اسراریم	جرعه نوشان ساغر سرمد
اوفتاده به شهر و بازاریم	نقد جان را گرفته اندر کف
ما به جان و دلش خریداریم	هر متاعی که نام اوست بر او
فارغ از ذکر و فکر دینداریم	فانی اندر جمال محبوبیم
در گلستان جرب و هزاریم (۱)	شکر ستان عشق را طوطی
جاری اندر چار انهاریم (۲)	در بساتین جنت رضوان
نحل تجرید را پر و بالیم	باغ توحید را نهال ثمر
گرچه آگاه و سهر و هوشیاریم	جمله سرمست و محو و مدهوشیم
هم در انفس شرار و شراریم	هم در آفاق انجم درار
مهر آن دلربا به دل داریم	هم منیعیم زین صفت ها چون

یادداشت ها

- ۱- جرب (به ضم اوّل و فتح ثانی) نام پرنده ای صحرائی شبیه به خروس است و هزار نام دیگری برای بلبل است.
- ۲- اشاره است به چهار نهر شیر، عسل، آب، و شراب که بنا بر آیات قرآن مجید در بهشت جاری است.

قطعه هشتم

از جناب نبیل زرداری:

باز باغ از فرّ فروردین فرح افزاستی
 رفت فروردین و آمد دَوّم اردیبهشت
 حشر اعظم گشت و مطوی شد سَموات و زمین
 اندر این روز آسمان تازه ای شد مرتفع
 نه فلک کُلّ ثوابت جمله سیارگان
 این ربیعی هست کورا از عقب نبود خریف
 ساقی روحا ییارا مجلس عیش و طرب
 از تجلی این گل مستور باشد بر جهان
 عاشقان این چوبلبل های آن گل نغمه خوان
 جمله ذرات عالم در تغنی یک زبان
 عالم انشاء مبارک باد گو بر اختراع
 سر برید از مرگ شاه جان به شمشیر حیات
 پیش از این از طایر عنقا بجز نامی نبود
 گر بگویم طور موسی گشته ظاهر در جهان
 و بر بگویم روح عیسی آمده از آسمان
 گر بگویم مصطفی راجع شده سوی جهان
 گر بگویم قائم آل محمد آمده
 گر بگویم این حسین است آمده اندر ظهور
 گر بگویم گشته در عالم قیامت آشکار
 گرچه این سلطان کُلّ را اولین و آخرین
 لیک با ذره ندارد نسبتی ربّ الشّمس
 از قدر پرسی مقدّر گشته از اغصان او
 گلشن از اردیبهشت از نو بهشت آراستی
 کاندراو مهر جمال الله جهان آراستی
 منقبض در قبضه قدرت همه اشیاستی (۱)
 ارض یدعی منبسط از فالق الاسماستی (۲)
 در تبدّل با تمام ارض و ما فیهاستی (۳)
 لم یزل زین پس زمرّد سان جهان خضراستی
 مقدم گل موسم مل نوبت صهاستی
 باغ و راغ و کوه و صحراء پر گل حمراستی
 بلبلان آن چو عشاقان این شیداستی
 بر هو الله الهی المقتدر گویاستی
 اختراع یا حبّذا سرگرم با انشاءستی
 زندگان بشری که عالم عالم احیاستی
 حالیا هر پشه ای بر حالت عنقاستی
 بینمش هر لحظه ای خلّاق صد موساستی
 بینمش کز نظره جان بخش صد عیساستی
 مصطفی قائل به انّی عبده الادناستی
 قائم اندر چه بیند والهش دلهاستی
 بس حسینش تشنه لب آواره در صحراستی
 صد قیامت در دمی از قامتش بریاستی
 ز انبیاء و مرسلین چون جزئی از اجزاستی
 انبیاء چون قطره این شه خالق دریاستی
 از قضا جوئی ز خدّام درش امضاستی

هم مکان هم لامکان افلاک سان دوار او
او به عرش هستی خود قطب پا برجاستی
گرچه ظاهر در جسد اما منزّه از جسد
گرچه با اعضاستی لیکن بری ز اعضاستی
متکی بر عرش خود اما معری از حدود
با قرین مقرون ولی بی شبهه بی همتاستی
آنچه می گویم بود واضح چو شمس آسمان
نی چو تحقیقات رسطاليس و بن سیناستی (۴)
چشم سرت گر بود با چشم سر خواهیش دید
ورنه چشم سر بلا سرّ زین جمال اعضاستی
ربی الاعلی که گوئی روز و شب اندر سجود
حقّ ذات الله که این آن ربی الاعلاستی
گر نباشد نظره لطفش دمی بر ما سوا
ماسوا در دم چو مشی خلقت خود لاستی
گرچه اکنون نیست کلّ ماسوایش جزء لاست
در مقامی کو مکین بر کرسی الاّستی
عید اعظم شد در آغاز و تو کن وجد و سرور
مرتفع از هر گیاهی نیل واشوقاستی
چون که بروی طلعت ابهی برآمد از حجاب
کلّ شیء در ذکر یا محبوبنا الابهاستی
یکدگر را جمله اشیاء بشارت می دهند
کالبشاره یار پابندای پا پیراستی
الصّلا ای صاحبان دل که وجد است و شور
الصّلا ای صاحبان سرّ که سوداستی
باعث غوغای عالم گشته ظاهر در جهان
زان سبب ارکان عالم جمله پر غوغاستی
گو ز زلفین سیاهش پرس ای صاحب نظر
آیتی از زلف مشکینش شب یلداستی
ور ز بیضاء جبینش می کنی از من سؤال
آیتی از وی ز هنگامه مه بیضاستی
العجب با این جمال عالم آرایش چه سان
از لقایش دیده این خلق نابیناستی
عالمان مسلمین از شمع رویش محتجب
بهره وراز جام عشقش فارس ترساستی (۵)
خیل پیران در ضلال و نوجوانان در هدی
عشق کی داند که این پیر است یا برناستی
نو گلی گردیده ظاهر کز برای دیدنش
جمله ذرات عالم نرگس شهلاستی
عارفان طلعتش را بی ممات ادريس سان
در همین اجسام مأوی جنت المأواستی
سلسیل و کوثر و کافور و طوبی دم به دم
سالکان راه او را قائل طوباستی
دوستان گر رایت اعداء رسد بر آسمان
با زمین یکسان نمائیمش که حقّ با ماستی
این شجر از خون خیل عاشقان نوشیده است
کی به قطعش مقتدر این مردم بی پاستی (۶)

یادداشت‌ها

- ۱- اشاره است به آیه ۶۷ در سوره زمر (۳۹) در قرآن مجید که می فرماید:
«و ما قدروا الله حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته يوم القيامة و السموات مطویات بیمینه
سبحانه و تعالی عما یشرکون.» مضمون آیه به فارسی چنین است که آنان که غیر خدا را

طلبیدند او را چنان که شایسته عظمت اوست نشناختند. خداوند است که در روز قیامت زمین در قبضه قدرت او و آسمان ها در دست اقتدار او به هم پیچیده خواهد شد. او پاک و مقدس از شرک مشرکان است.

۲- در قرآن، سوره نوح (۷۱) آیه ۱۹ می فرماید: «والله جعل لكم الارض بساطاً» مضمون مطلب به فارسی آن که خداوند زمین را برای شما چون بساطی بگسترانید.

۳- بر اساس مندرجات فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۵۶۳ - ۵۶۴): «... چرخ و دوران آسمان را فلک گویند و سماوات را نیز منجمان افلاک نامیده و به عقیده ایشان تمام آسمان و افلاک در حال دوران و گردشند... ترتیب افلاک بنا بر اتفاق منجمان قدیم چنین آمده: ۱- فلک قمر ۲- فلک عطارد ۳- فلک زهره ۴- فلک آفتاب ۵- فلک مریخ ۶- فلک مشتری ۷- فلک زحل ۸- فلک ثوابت ۹- فلک الافلاک...»

۴- اشاره است به ارسطالیس و ابوعلی سینا.

۵- اشاره است به ایمان فارس خوری مسیحی که در زندان اسکندریه به وسیله نبیل زرنندی به جمال قدم ایمان یافت. برای ملاحظه شرح مطالب نگاه کنید به محاضرات (ج ۳، هفته دوم).

۶- حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۱) می فرماید: «... هیئات هیئات شعاع آفتاب به غبار جفای اهل ارتیاب پنهان نگردد و سراج الهی به بادهای مخالف خاموش نشود یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون...»

قطعه نهم

از جناب بینش شیرازی: (۱)

منظور ز انزال کتب وجه بهاء بود	مقصود ز ارسال رسل یوم لقا بود
طوبی هله طوبی هله طوبی هله طوبی	طوبی هله بشری هله بشری هله بشری
ای سامع شنوا	هر لحظه که شد هیکل غیبیه هویدا
بشری هله بشری هله بشری	از مژده این یوم همه نغمه سرا بود
با حال مبشش	از عشق بهاء بود که ابرام در آتش (۲)
بشری هله بشری هله بشری	با وجد و طرب ناطق به ثنا بود
در کور مه آباد	اسکندر ذوالقرن به ظلمات در افتاد
بشری هله بشری هله بشری	لیکن رخ دلدار منش راه نما بود
در هر غد و امسی	فرعون شدی غالب از این دوره شمسی
بشری هله بشری هله بشری	با موسی عمران نه اگر فضل بهاء بود
اندر زیر دار	مصلوب چو شد روح ولی بارخ گلنار
بشری هله بشری هله بشری	از عشق بهاء نعره وی تا به سماء بود
از فضل عنایات	بهاء هو بد باعث ایجاد سموات
بشری هله بشری هله بشری	در عالم لاهوت همه ساجدهاء بود (۳)
در سدره تفرید	هر شمس شدی شارق از مشرق توحید
بشری هله بشری هله بشری	از پرتو اشراق عنایات بهاء بود
گردید نمایان	هر مظهر توحید که در عالم امکان
بشری هله بشری هله بشری	نور هو در هر یکشان جلوه نما بود
آن شمس مبهی	که تافت به حرا و به سینا گه عکا
بشری هله بشری هله بشری	هر جلوه که فرمود بجا بود و بجا بود

که نوح و ابراهیم گهی موسی و عیسی	که گفت انا الله
که ربّ شد و آویخته بر دار هوا بود	بشری هله بشری هله بشری
ز آتش عشق هواها بینش شیدا	شد آشفته و رسوا
وه وه چه بجا بود و بجا بود و بجا بود	بشری هله بشری هله بشری

یادداشت‌ها

۱- شرح حال جناب عباسعلی عماد آبادی شیرازی متخلص به بینش در تذکره شعراء (ج ۱، ص ۲۲۸-۲۳۵) به طبع رسیده و یک قصیده و یک غزل آن جناب در منبع فوق آمده است. جناب فاضل مازندرانی نیز شرح احوال و آثار جناب بینش را در ظهور الحق (ج ۸، ص ۵۹۵-۵۹۹) مرقوم داشته و رباعیاتی از سروده‌های ایشان را آورده‌اند. جناب محمود زرقانی در بدایع الآثار (ج ۲، ص ۳۲۷) در ذیل وقایع روز ۲۵ جمادی الآخر [۱۳۳۱ هـ ق] (۱ جون ۱۹۱۳ م) چنین نوشته‌اند که:

«...هم در آن روز قصائد و غزلیاتی از بعض دوستان ایران در محامد و نعوت هیکل انور پیمان انشاء و ارسال شده بود، رسید و نظر به خواهش و آرزوی آن عشاق در پیشگاه عنایت و وثاق دلبر میثاق قرائت و ترتیل شد. از جمله غزل پُر حلاوتی از جناب بینش شیرازی (عماد آبادی) بود که به واسطه حضرت افغان آقای آقا میرزا هادی صهر مبارک برای تقدیم ارسال شده بود بسیار مقبول آستان فضل وجود گردید...»

جناب بینش مخاطب الواح عدیده از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته‌اند که تعدادی از آنها در مجموعه آثار مبارک (شماره ۸۴ ص ۵۱۰-۵۲۱) موجود و مندرج است. ذیلاً چند فقره از آن الواح مبارک را نقل می‌نماید:

به واسطه حضرت ابن ابهر
جناب بینش علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، مرثیه که در تعزیه نور مجرد روح مجسم کوکب لامع ملاء اعلی آفتاب جهان بالا نقطه اولی روحی له الفداء مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید تأثیر شدید در قلب این فرید وحید نمود بسیار سلیس و فصیح و بلیغ است. آن مرغ چمنستان

حقیقت همواره باید به الحان بدیع بر شاخسار محبت الله ترنم و تغنی نماید و ساعی در نشر نفحات الله گردد چه موهبتی اعظم از این و چه الطافی اتم از آن. پس باید مانند طيور شکور به چند دانه قناعت نمود و در این گلشن روحانی به تسیح و تقدیس و محامد و نعوت الهیه انشاء قصائد و مدائح کرد. اما نسبت به این عبد به جز کلمه عبدالبهاء جائز نه و آنچه تجاوز از این کند مخالف اساس بنیان الهی و مبین رضای این بنده فانی است. این مسئله دقیقه را در اشعار بسیار منظور بدارید این است شأن من و این است مقام من و این است ستایش من و این است بخشش بر من و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّنَاء. ع ع

طهران

جناب بینش عماد آبادی علیه بهاء الله

هو الله

ای بینش، الحمد لله لقب بصیرت است و نامت نامی در آستان الهی، روز به روز بر اشتعال و انجذاب بیفزاید و بالسان فصیح و قلب فسیح محفل روحانیان را بیاراید و به محامد و نعوت جمال ابهی پرداز، سامعین را روح حیات بخش و ناظرین را ید بیضا بنما تا آیت هدی گردی و مؤید به موهبت کبری و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّنَاء. ع ع

هو الله

ای بنده الهی، اگر تأییدات غیبیه پیایی خواهی روش و سلوک بندگان باوفای جمال ابهی روحی لاجبائیه الفداء گیر که هر یک به کلی منقطع از جمیع شئون این عالم فانی است، گرسنه و برهنه و تشنه و اسیر و در زیر زنجیر. یا بهاء الابهی گو آنی راحت و آسایش مطلب. ع ع

شیراز

به واسطه حضرت افنان سدره مبارکه میرزا بزرگ

جناب بینش علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای شاعر بدیع المعانی، اگر مذاق عبدالبهاء را شیرین خواهی نظمی در عبودیتش به آستان مقدس انشاء نما تا سرور و جوی پایان حاصل نماید. این شهد و شکر کامش

را شیرین و این نفعه شامش را مشکین و عنبرین نماید. قصائد و محامد و نعوت سزاوار
آستان مقدس است و ما بنده و کھین چاکر آن عتبهٔ مبارکه لهذا چون وصف حقیقت
حال خویش را شنویم مسرور و محظوظ گردیم. ع ع
اذن حرکت به اطراف به جهت تبلیغ امرالله خواسته بودید مآذونید. ع ع

به واسطهٔ جناب قابل

جناب میرزا عباس علی عمادآبادی

هو الله

ای مرغ خوش الحان در محامد و نعوت آن دلبر آفاق، نطق بدیع بگشا و نغمه و ترانهٔ
جدید آغاز کن و به الحان طیور قدس دمساز گرد و گلبنانگی در این گلبن بزن و آهنگ
سبحان ربی الابهی بلند کن تا شرق و غرب را به وجد و طرب آری و علیک التَّحیَّة و
الثناء. ع ع

۲- ابرام مخفف نام حضرت ابراهیم است.

۳- جمال قدم در یکی از الواح مبارکه (مجموعهٔ آثار، شماره ۱۵، ص ۱۹۹) می فرمایند:

«هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد خداوند بی مانند را لایق و سزااست که به باء بدء نمود و به الف ختم را ظاهر فرمود
و هیکل هاء را از این دو نیز بیاراست اذاً تَمَّت اركان الكلمة الجامعة و ظهر سرّ الله ربّ
البریة...»

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۸۴) چنین می فرمایند:

«... هذا يوم فيه حدثت الارض و اشرقت بنور ربّها مالک يوم المآب. یا قوم انصفوا
بالله لولا الباء قبل الهاء من يقوم علی الامر اذ كانت فرائض الارض مرتعدة من خشية
الایام...»

قطعه دهم

از جناب قابل آباده‌ای: (۱)

هوالبهی

ای اهل بهاء گشت بیا محشر عظمای
بر قامت قیوم قدم مالک اسماء
ظاهر شد و مخفی شد و گردید هویدا
عالی همه اسفل شد و اسفل همه اعلا (۲)

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

از مشرق سرالله اقدام به صد اشراق
شد شمس قدم طالع و تابنده بر آفاق
بشری که جهان گشت به کام دل عشاق
قل یا ثبت الرجل علی العهد و میثاق

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

غصن الله اعظم چو شد از پرده پدیدار
شد نور بهاء جلوه گراز هر در و دیوار
آن سر هویت که نهان بود ز ابصار
از غیب بقا پرده برافکند ز رخسار

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

جز سر بهاء اهل بهاء یار مجوئید
غیر از ره حبش به دگر راه میوئید
آن گل که سوای گل عهد است میوئید
ای زنده دلان جمله به یک بار بگوئید

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

آن کنز که از اول عالم به خفا بود
آن رمز که مابین جمیع عرفاء بود (۳)
آن نقطه که اصل الف و مصدر با بود
مشهود شد امروز که این سر بهاء بود (۴)

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

ای اهل بهاء شمس لقا باز دمیده
با تابش و با پرتو و اشراق جدیده
خفاش به ظلمتکده و هم خزیده
گوید به جهان آن که حجابات دریده

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

فی خوضک تلعب هله‌ای ناقض ناعق
با یار موافق چه توان کرد منافق (۵)
کوتاه نما دست خود ای غافل صاعق
کین مرکز اعلی است بلند است و فائق

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

تعبیر همان خواب که شد دیده به کنعان
امروز شد از یوسف توحید نمایان (۶)

ساجد به درش ثابت و سیّاره کیهان او پادشه مصر و خجالت زده اخوان

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

از غیب بهاء سرّ بهاء جلوه گر آمد آن پرده نشین از پس صد پرده در آمد

شد صبح وصال و شب هجران به سر آمد این زمزمه از بلبل گلزار بر آمد

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

شد طلعت معشوق عیان در بر عشاق با وجه نورانی و در طلعت و اشراق

روشن شده از پر تو رویش همه آفاق شد بر سرر عهد مکین خسرو میثاق

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

بلبل به چمن نعره زنان سار به کهسار کی مرده دلان زنده بگردید به یک بار

غفلت منماید از این هیکل مختار ای اهل جهان گشت عیان سرور و سالار

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

آن شاه که رخساره عیان کرد و نهان شد بار دگر از خرگه توحید عیان شد

اریحاح عنایات الهیّه وزان شد با وجود و طرب بلبل جان نعره زنان شد

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

ای قوم به حجّ رفته کجائید کجائید آن قبله آفاق به عکاست یبائید (۷)

از بهر خدا دیده حقّ بین بگشائید بینید جمال الله و او را بستائید

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

ای اهل بهاء عود بسوزید به مجمر کامد ز پس پرده برون سرّ مسرّ

شد شاهد میثاق عیان با رخ انور از نکهت زلفش شده آفاق منور

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

آن اصل قدیم احدیّت هو هذا آن فرع عظیم احدیّت هو هذا

آن سدره طور قدیمیّت هو هذا و آن کنز خفا سرّ هویت هو هذا

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

ای ساقی اگر ما همگی باده پرستیم هوشیار جهانیم میندار که مستیم

مستیم ولی مست می عهد الستیم پیمانه بخوردیم و پیمان نشکستیم

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

یاران همه چون ابر بهاری بخروشید شد دوره اعظم هله چون بحر بجوشید

صهبای عنایت ز کف یار بنوشید گوئید به صد و جد و در این امر بکوشید

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

ما رخت از این ورطه به ساحل بکشیدیم و اندر خم پیمان بهاء باده چشیدیم
ما پرده پندار و توهم بدریدیم جز سر بهاء از همه جا دل بیریدیم

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

قابل که بود بلبل گلزار الهی گوید چو منادی سر بازار الهی
آن سر که نهان بود به آثار الهی ظاهر شده با جمله آثار الهی

بشری هله بشری هله بشری هله بشری

یادداشت‌ها

۱- شرح احوال جناب میرزا عباس قابل آباده‌ای را جناب ذکائی بیضائی در تذکره شعراء (ج ۳، ص ۲۱۴-۲۱۹) آورده‌اند و هفت صفحه از صفحات کتاب خود را نیز به درج اشعار ایشان اختصاص داده‌اند. شرح احوال و آثار جناب قابل به تفصیل در مصابیح هدایت (ج ۲، ص ۱۸۲-۲۳۴) نیز به قلم جناب عزیزالله سلیمانی درج گردیده است. جناب فاضل مازندرانی نیز در صفحات ۵۸۷-۵۹۳ کتاب ظهور الحق جلد هشتم، شرح حیات و خدمات و صدمات وارده بر جناب قابل را ثبت نموده و ابیاتی از ایشان را مندرج ساخته‌اند.

کتاب جناب قابل آباده‌ای موسوم به وقایع امری آباده نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در آلمان به سال ۲۰۰۷ م در ۳۰۲ صفحه به اهتمام جناب غلامعلی دهقان انتشار یافته است.

جناب قابل آباده‌ای مخاطب الواح عدیده‌ای قرار گرفته‌اند که چند فقره از آنها را در این مقام مندرج می‌سازد:

به واسطه حضرت افنان جناب حاجی میرزا محمد فی ای ارض کان

جناب قابل علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای قابل الطاف الهی، اشعار آبدار، که چون الحان هزار ربیع، فصیح و بدیع بود تلاوت گردید و نفعه ثبوت و رسوخ استشمام شد ولی از بعضی مضامین عبودیت آمیز سرور حاصل و بعضی دیگر تصحیح شد. ملاحظه فرما که آتش محبت این عبد به آن جناب

به چه درجه پر شعله است که با وجود صد هزار مشغولیت و عدم فرصت به تصحیح نظم شما پرداختم تا دستورالعمل به جهت مستقبل حضرت قابل گردد و آنچه به فنون الحان بر غصون بیان بسرایند از این مقام و آهنگ باشد تا در محافل ملکوت و مجامع جبروت بلکه صوامع لاهوت ترتیل گردد و نوایش به مسامع پاسبان ملکوت ابهی رسد و مظهر تحسین شود. و البهاء علیک و علی کلّ من ثبت علی عهد الله و اثنی علی میثاق الله.

ع ع

هو الأبهی

جناب قابل علیه بهاء الله الأبهی یا من فتح لسانه بذکر ربّه و نطق ببرهان ربّه و حججه البالغة و تلاوة آیاته الواضحه هنیئاً لنفس هدی عباده الی معین عنایت و دلّ خلقه علی شریعة هدایت و سعی فی اعلاء کلمته و انجذب بنسایم عرفانه. حمد کن خدا را که موقّف بر تبلیغ امر شدی و در انتشار کلمه الهیه کوشیدی، خدمات شما در امر الله در ساحت قدس و مطلع جمال مشهود بود و امید است تأییدات غیبیه حضرت احدیت در جمیع احوال آن جناب را احاطه نماید تا آیت هدایت در بین خلق مشهود گردد. هنیئاً لک ثمّ هنیئاً لک. ع ع

به واسطه جناب آقا میرزا هادی افغان علیه بهاء الله الأبهی

حضرت قابل مقبول علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه ای که به تاریخ ۱۹ ذی القعدة ۱۳۳۹ بود رسید، الحمد لله معانی احساس روحانی بود و انجذاب رحمانی. سؤال نموده بودید که آیا در یک شهر تأسیس دو محفل جائز؟ هر چند این محافل مجرد به جهت نشر نفعات و ترویج تعالیم الهی است نه بیت عدل ولی اگر تعدّد یابد مورث اختلاف شود و از اختلاف هزار مشکلات پدیدار گردد. محافل احبّای الهی همه روحانی است نورانی است در هر جا هر موقع که احبّاء مجتمع شوند و به تمام روح و ریحان به نفعات رحمن مشام معطر کنند آن محفل نورانی است.

ای جناب قابل، باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیلّاً و نهاراً قرائت نمائیم و تضرّع و زاری کنیم تا به موجب این نصائح الهی عمل نمائیم. این کلمات مقدّسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع.

باری، عبدالبهاء چون نظر به اعمال خویش نماید بی نهایت خجل و شرمسار گردد بلکه از خود بیزار شود لهذا باید کُل در حقّ یکدیگر دعا نمائیم و عون و عنایت طلیم بلکه موفق بر عمل به موجب نصایح و وصایای جمال مبارک گردیم ولی شما در نهایت ملایمت رفتار نمائید. حضرت حبیب نجّار چون خواست که مشرکین را از عبادت اصنام منع نماید نسبت شرک را به خود داد و گفت ما لی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون، اما مقصدش ما لکم لا تعبدون الذی فطرکم بود، نسبت شرک را به خود داد تا بر مسامع گران نیاید این دستور العمل بود و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس ۹ ربیع الاول ۱۳۴۰

یکی از الواح حضرت عبدالبهاء که به اعزاز حرم جناب قابل عزّ صدور یافته و متضمّن نعوت جناب قابل نیز می باشد به شرح ذیل است:

أمة الله حرم جناب قابل علیها بقاء الله الأبهی

هو الأبهی

أمة الله، حمد کن که در ظلّ عصمت بنده آستان احدیّت حضرت قابلی که قابل الطاف و عنایت است و قابل محامد و نعوت حضرت وحدانیّت و ناقل نفحات گلشن رحمانیّت. او رجال را به ستایش نیر آفاق به وجد و طرب آرد و تو نساء را به نیایش ربّ میثاق به وله و جذب آ. ع. ع

۲- اشاره است به کلام حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه (ص ۱۷) که می فرماید:

«... الا و انّ بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیکم صلی الله علیه و آله. و الذی بعثه بالحقّ لتبیلنّ بلبله. و لتغربلنّ غریله. و لتساطنّ سوط القدر حتّی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم. و لیسبقنّ سابقون کانوا قصرّوا. و لیقصرنّ سباقون کانوا سبقوا. و الله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذبة. و لقد نبث بهذا المقام و هذا الیوم...»

ترجمه فارسی خطبه شریفه آن که:

«... بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوتّه آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدائی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید در آمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ افزار که در دیگ ریزند، روی هم

خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود، و آن که بر زیر است به زیر در شود؛ و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده‌اند، واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده‌اند...»

۳- اشاره است به حدیث «كنت كثرأ مخفيا...» که حضرت عبدالبهاء تفسیری مفصل بر آن نوشته‌اند و آن تفسیر در مکاتیب (ج ۲، ص ۵۵-۵۶) به طبع رسیده است.

۴- برای مطالعه نصوص مبارکه درباره نقطه و الف و با به ذیل «نقطه» در یادنامه مصباح منیر مراجعه فرمائید. و نیز نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ در ذیل قطعه شماره نهم در صفحات قبل.

۵- اشاره است به فقره «قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون» در آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) در قرآن مجید. مفهوم کلام الهی آن که بگو آن که حجت فرستاد خدا است و پس از اتمام حجت بگذار به بازی و سرگرمی خود مشغول باشند.

۶- اشاره است به آیه ۴ در سوره یوسف (۱۲) در قرآن مجید که می‌فرماید: «اذ قال یوسف لاییه یا ابت انی رأیت احد عشر کوكبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین». مضمون آیه آن که یوسف به پدرش گفت که ای پدر در عالم رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده می‌کردند.

۷- تضمین مصرع مولوی در غزلیات شمس است که می‌فرماید:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوق همین جاست بیائید بیائید

برای مطالعه نصوص مبارکه و غزل مولوی به مآخذ اشعار (ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۱) مراجعه فرمائید.

قطعه یازدهم

از جناب بینش شیرازی:

هو الله الأعظم الأقدس

دوش نمایان چو شد رایت ابر بهار گرم ترنم شدند مرغان از هر کنار
 ز یک طرف غنّه صصل و کبک و هزار ز یک جهت رنّه سیره و سرخاب و سار
 گاه به طرف چمن گه بسوی مرزار
 باد بهاری وزان جانب بستان شده گویا که آن موجد لاله و ریحان شده
 کز نفحاتش به باغ مشک ترارزان شده سطح زمین گوئیاروضه رضوان شده
 الحقّ خلد برین شد به زمین آشکار
 رایت ابر ربیع چون که نمودار شد افسر سلطان دی زار و نگونسار شد
 از نفحاتش زمین خطّه تاتار شد آن گل مستور باز جانب بازار شد
 گاه سوی بازار شد گاه سوی لاله زار
 در چمن از هر طرف زمه رخان صف نگر تمام لاله رخان مست ز قرقف نگر
 یکی ریحیق عتیق مدام در کف نگر یکی به کف ارغنون چنگ و نی و دف نگر
 یکی دگر جام می بادف و طنبور و تار
 لاله به طرف تلّال چهره بر افروخته چو شاهدی پر دلّال که غم بوی توخته
 گاه سراپا چو شمع ساخته و سوخته گاه غمین گوئیّا عاشقی آموخته
 گاه شده غرق خون با جگری داغدار
 ز شهر از شیخ و شاب سوی چمن کرده میل ز یک طرف فوج فوج ز یک جهت خیل خیل
 ساقی سیمین عذار باده دهد کیل کیل چه خوش گریبان شده از سر کهسار سیل
 رسیده گویا همی به کام دل روزگار
 بر شمر آب بین کامده در موج موج گرفته مرغان همی سوی سماء اوج اوج
 بر سر سرو و چمن صصل لکان فوج فوج بر زبر شاخ گل بلبلیکان زوج زوج
 نه دو نه ده نه دو یست بلکه فزون از هزار
 نرگسک از سیم و زر فرق مطبق شده طبق طبق سیم و زر به سر مخلق شده

طاسکی از زر و سیم چند ملفق شده یکی مخلق شده یکی معلق شده
یکی مضرّس شده ز صنع پروردگار

لشکر اردی نگر به هر در و بوم و بر جلوه گل هر طرف چو نار طور شجر
از دل هر سنگ سخت ماء معین منفجر رشک بهشت برین سطح زمین سربسر
لشکر غم مرتعش جیش الم پار و پار

ساقی مه چهره هی پیاله پر می بده شراب گل رنگ هی به ناله نی بده
ز بهر دفع غموم باده هلا هی بده به طرف بستان و باغ تو می پیایی بده
می که رخ را کند چو دانه های انار

می نه می خلراست می نه ز جمشید جم مئی نخواهم که او آوردم درد و غم
شراب وحدت خورم که او ندارندم ساقی میثاق اگر دهد مرا دم به دم
تا که شود دل حریص روان شود بی قرار

آتش عشقم چنان به ملک دل زد لهیب که رفت از دست من قرار و صبر و شکیب
دگر چه پندم دهی برو برو ای ادیب به غیر عبدالبهاء نیست مراد و مجیب
که غیر از او نیست کس به ملک جان شهریار

فرقت آن دلنواز کرده مرا بس غمین شد از ثری تا سماء مرا حنین و انین
همی کنم التجاء که ای مه بی قرین ایّاک نعبد و ایّاک نستعین (۱)
کاش شدی جان من از پی وصلت نثار

امیر آزادگان نیست جز او دیگری مغیث بیچارگان نیست جز او دیگری
معجیر آوارگان نیست جز او دیگری ملاذ افتادگان نیست جز او دیگری
محمی عظم رمیم مشفی بیمار زار

شمس جمالت چو کرد باز ز مغرب طلوع شاه و گدادم به دم گرم سجود و رکوع
هم از کهن و مهین به صد خضوع و خشوع هم از صغیر و کبیر هم از اصول و فروع
به بندگی درت همی کند افتخار

فتنه کون و مکان زلف چلیپای تو برده دل از عاشقان روی دل آرای تو
ما همه ابهائیان عاشق و شیدای تو ما همه دل داده و ما همه رسوای تو
ز آتش سودای تو در دل و جانمان شرار

ز کاف و نونت شده خلقت هفت آسمان خلقت شمس و قمر خلقت حور و جان (۲)
تو موجد دیو و دد تو خالق انس و جان توئی تو ماه زمین توئی تو شاه زمان

منبع جاه و جلال معدن عزّ و وقار
 ای شه ابهائیان آنک انت القدیم آنک انت الجواد آنک انت الرّحیم
 آنک انت الدّهور آنک سرّ القویم آنک سرّ الوجود آنک غصن العظیم
 تو شاه دنیا و دین تو صاحب اقتدار
 سحاب بارنده‌ای است کفّ تو گاه سخا چو غیث هاطل بود به وقت جود و عطا
 چه بر وضع و شریف چه بر شه و چه گدا به حکم این قاعده فقط محیط جری
 چه بر قوی چه ضعیف چه بر صغار و کبار
 بینش بی دل شده وقت سرور و حبور فصل گل و عید گل گاه نشاط و سرور
 شمس حقیقت ز تو آمده اندر حرور منجلی از جلوه اش تمام مافی الدّهور
 نیست جز عبدالبهاء مرا کسی مستجار

یادداشت‌ها

- ۱- در آیه ۵ سورة فاتحه در قرآن است که: «إِياک نعبد و إِياک نستعین».
- ۲- «کاف و نون» اشاره است به فقره قرآنی «کن فیکون» که به کرات در قرآن آمده است. از جمله در آیه ۱۱۷ سورة بقره (۲) می‌فرماید:
 «بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». به این معنی که خداوند آفریننده آسمان‌ها و زمین است و چون اراده آفرینش کند به محض آن که گوید موجود باش، فوراً موجود می‌شود.

قطعهٔ دوازدهم

از جناب بینش شیرازی:

امروز جهان خرم از طلعت ابهی بین رشک روضهٔ رضوان آن ساحت غبراء بین
طیر انا هو ناطق بر سدرهٔ اعلیٰ بین از سماء چه میجوئی بر ثری خدا را بین
شمس مشرق وحدت منجلی ز عکابین
عاشقان بشارت باد کان جمال سبجانی آن مدور ادوار آن طلعت رحمانی
منشرق ز شرق طازد کوس جهان بانی با علائم تورات با دلیل فرقانی (۱)
جامع تمام ملل آن ودود یکتا بین
ای خدا چه می بینم خواب یا که بیدارم این چه عالم قدسی است مست یا که هشیارم
نی مراد گرسودی زین سبحه و دستارم اعتناء چه می باشد از راحت و آرامم
کیست آن که می گوید آن شمس مبہی بین
زد صلا چو بر عالم آن نگار بی همتا صد هزار جان بازش از اعالی و ادنی
از اعظم و افخم از اکابر و دانا از وضع و از اشراف از اسافل از اعلیٰ
نقد جان همه بر کف پیش تیغ اعداء بین
از غروب او دیدم دهر پر ز ماتم شد بعد ز ندگی از سر بر گرفت و خرم شد
یعنی که طلوع او از غصن معظم شد منکشف به دیدهٔ دهر این رمز منم شد
از بهر طواف او طائف همهٔ اسماء بین
ای قدیر بی همتا ناقضین همه یکسر نکث عهد تو کردند هر لحظه به هر محضر
از هر یکشان ظاهر صد فتنه و صد هاشر آفتاب تابان را کی بیم ز خاکستر
این گروه ناقض را همچو خس به دریا بین
وجه بی مثال او در جهان مسلم شد تا پیش سهام دون از رضا مصمم شد
در ملک ملک مالک غصن الله اعظم شد دین حضرت ابهی به به چه منظم شد
با صبر و سکون اینک او مخذل اعداء بین
هر فتنه که در عالم ز آن زلف چلیا شد گه آدم و گاهی نوح گه خلیل و موسی شد

گه صالح و گاهی هود یحیی شد و عیسی شد گه محمد مرسل گه علی اعلی شد
 تو فتنه هر دوری ز آن زلف چلیپا بین
 جان بخش همه جانها غصن اعظم ابهی غصن اعظم ابهی جان بخش همه جانها
 او مفرّج غمها او مروّج دینها گفت حضرت ابهی طاف حوله الاسماء (۲)
 بینشا تو شمس بهاء این زمان مجلاً بین

یادداشت‌ها

- ۱- اشاره است به طلوع جمال قدم از مدینه منوره طهران.
- ۲- جمال قدم در لوح ارض با در وصف حضرت عبدالبهاء می فرمایند:
 «حمداً لمن تشرف ارض الباء [بیروت] بقدوم من طاف حوله الاسماء...»
 (مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۸)

قطعه سیزدهم

از جناب قابل:

هوالبهی

ساقی روحا بیا ساغر صهبا بیار مطرب روحا بز ن مزراوتار تار
 غنه زن ای مرغزار جانب هر مرغزار گو هله بشری که شد سر بهاء آشکار
 آنچه به بُن بُد نهان گشت هویدا ز دار

بیار می ساقیا زمان عشرت رسید ظهور توحید شد حجاب کثرت درید
 طلوع میثاق شد روان ناقض پرید در این زمان بایدم شراب وحدت چشید
 که وجه گل شد عیان ترانه گو شد هزار

بیا الا مطربا نوای نی ساز کن به مدح عبدالبهاء ترانه آغاز کن
 ز نغمه بندگی جهان پر آواز کن قلوب ابرار را محارم راز کن
 گهی به شهناز و شور گهی به آواز چار

از افق بندگی شمس حقیقت دمید شب پره بی تاب شد تابش خورشید دید
 در بر اشراق شمس تاب توقف ندید دخمه بی رخنه ساخت رفت به کنجش خزید
 گفت که این است شب بل شب بسیار تار

بانگ به خفّاش هازد که کجائیدها یار شماها منم گرد من آئیدها
 شمس کجاروز کودر چه هوائیدها در دل این دخمه ام جمله در آئیدها
 تا که یقینتان شود لیل بود نی نهار

دیده حق بین نداشت منکر اشراق گشت منکر اشراق را ناقض میثاق گشت
 ناقض میثاق شد مرتد آفاق گشت مرتد آفاق شد منشی اوراق گشت
 تا که ز اوراق خود شبهه دهد انتشار

باد صبا کن گذر از سرواز پا عبور این خبر از من بیر جانب خفّاش کور
 گوی که ای بی خبر چند نمائی فتور منکر شمس از چهای دیده بینداز دور
 صورت خفشان بنه سیرت حربا بیار (۱)

جمال نوح بهاء سفینه عهد ساخت زواژگون بختیش پسر به اتلال تاخت

پناه بر کوه برد مقام خود ناشناخت کسی که از فلک حقّ ابر جبل تاخت باخت
 پسر بیا از جبل قدم به کشتی گذار
 کسی بگوید ز من به آن گرفتار آز برابر فلک عهد به اسب چوبین متاز
 ارادة الله بین به اصطفینا مناز توجّهوارا بخوان تمسکوارا مساز (۲)
 نقیض گوئی مکن ز ذوالمنن شرم دار
 جمال دجال را بگو که ای آغ سقل چرا شدی منحرف ز ربّ عزّ وجلّ (۳)
 جهالت از سربنه گذار یک سودغل مگر تو نشنیده‌ای که عالم بی عمل
 همیشه باشد بعید ز رحمت کردگار
 بیا و زنگ حسد ز قلب خود پاک کن مقام منصوب را به فطرت ادراک کن
 نکردی اردرک وی به فرق خود خاک کن برو گریبان خود ز غم دو صد چاک کن
 چرا که بی بهره‌ای ز فضل پروردگار
 کاتب وحی از چه رو مظهر عثمان شدی مظهر عثمان چرا یاور شیطان شدی (۴)
 یاور شیطان چرا ناعق دوران شدی ناعق دوران چرا ناقض پیمان شدی
 ناقض پیمان چرا کرده‌ای از حقّ فرار
 یکی بگوید ز من مظهر موهوم را به چشم کج بین مبین جمال معلوم را
 بیاز خود دور کن صفات مذموم را بخوان به نون والقلم آیه خرطوم را (۵)
 ببین چه سان کرده است خدا تو را داغدار
 دیده حق بین گشا قبله آفاق بین دخمه ظلمت بنه شمس در اشراق بین
 خالق عالم نگر مالک عشاق بین ناقض پیمان مشو مرکز میثاق بین
 دیده که بینای وی نیست بگو لک در آر
 شهی که ساجد بوده در گهش مهر و ماه ستاده صد یوسفش چو بنده در بارگاه
 به وی شدند از حسد برادران کینه خواه به کوری چشمشان ز بعد زندان و چاه
 به مصر توحید شد خدیو گردون مدار
 هر که الهش بهاء ست بنده عبدالبهاء ست هر که در آن بند نیست بند گیش بر خطاست
 معرفت وجه او معرفت کبریا ست راه رشاد است این راه بجز این کجاست
 هر که ندارد قبول گو بکشد انتظار
 علیّ عالی مقام چو در معنی بسفت ز بعد نفی الصّفات کمال توحید گفت (۶)
 به باغ عبدالبهاء کنون همین گل شکفت عیان شد از وجه او تمام سرّ نهفت

ز اسم و رسم و لقب فرار کرد اختیار

بشست عبدالبهاء ز کلّ القاب دست ز هر صفت شد ببری ز قید اسماء بجست

ز نعت بیزار شد ز کلّ اوصاف رست به رشته بندگی کمر چنان تنگ بست

که صرف توحید شد ز بندگیش آشکار

چو سرّ توحید زد صلاّی این بندگی شدند لاهوتیان فدای این بندگی

جمال هاهوت کرد در جای این بندگی چه سان توانیم ما ادای این بندگی

کسی که کم بنده است به کل بود شهریار

حضرت عبدالبهاء کرده به رغم رقیب از پی ترویج عهد خلقت خلقی عجیب

که حصن میثاق را مضمون کنند از قریب السنهم کالسیوف اعینهم کالهیپ

ارجلهم کلجبل ثابت و پا برقرار

وجوهم ناضره قلوبهم فارغه نفوسهم خاشعه نجومهم بازغه (۷)

قلوبهم غالبه نخیلهم باسقه عیونهم ناظره السنهم ناطقه

قدومهم ثابتة رثوسهم تاجدار

جواهر ممکنات مراتب انبیاء است خلاصه انبیاء جمال ربّ العلی است

حقیقت ذات او جمال پاک بهاء است وکیل سرّ بهاء حضرت عبدالبهاء است

بصر که بیند جز این بود بسی عیب دار

مطلع توحید کیست حضرت عبدالبهاء ست مکنت تجرید کیست حضرت عبدالبهاء ست

رابت تفرید کیست حضرت عبدالبهاء ست آیت تأیید کیست حضرت عبدالبهاء ست

لایق تمجید کیست سرّ خداوندگار

به امر عبدالبهاء ثنای ابهی کنم ثنای عبدالبهاء به امر ابهی کنم

اگر چه اقدس بود از آنچه افشا کنم ولی چو رو سوی آن جمال یکتا کنم

هزار معجز شود ز خامه ام آشکار

خوش است قابل کنی به عجز روی نیاز به آستان بهاء شهتشه بی نیاز

به غایت ابتهال بگوئی ای چاره ساز ید رجایم بود به آسمان دراز

تو نا امیدم مکن ز فضلّت ای کردگار

یادداشت‌ها

۱- خفشان مخفف خفّاشان است.

۲- اشاره است به بیان جمال قدم در کتاب عهدی که می‌فرمایند:

«... وصیّة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسین طراً به غصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجّھوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضل الکريم. قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفينا الاکبر بعد الاعظم امرأ من لدن علیم خیر...»

(مجموعه ای از الواح، ص ۱۳۶)

۳- اشاره است به نقض جمال بروجردی و «آغ سقل» و یا «آق سقل» (Aksakal) در زبان ترکی به معنی ریش سفید، سالخورده، و بزرگ محله است. برای ملاحظه شرح احوال و افکار جمال بروجردی به ذیل «پیرکفتار» در ریحق مختم (ج ۱) مراجعه فرمائید.

۴- اشاره است به نقض میرزا آقا جان خادم الله.

۵- خداوند در قرآن (آیه ۱ و ۱۶ در سورة قلم، ۶۸) می‌فرماید: «ن والقلم و ما یسطرون... سنسمه علی الخرطوم»، یعنی بزودی بر بینی او داغ خواهیم نهاد. ۶- اشاره است به بیان حضرت امیرالمؤمنین که می‌فرمایند:

«... أوّل الدّین معرفته و کمال معرفته التّصدیق به. و کمال التّصدیق به توحیده. و کمال توحیده الاخلاص له. و کمال الاخلاص له نفی الصّفات عنه. لشهادة کلّ صفة أنّها غیر الموصوف. و شهادة کلّ موصوف أنّه غیر الصّفة. فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزّاه، و من جزّاه فقد جهله...»

ترجمه خطبه مبارکه آن که: «... سر لوحه دین شناختن اوست؛ و درست شناختن او باور داشتن او؛ و درست باور داشتن او یگانه انگاشتن او؛ و یگانه انگاشتن او را بسزا اطاعت نمودن؛ و بسزا اطاعت نمودن او صفت‌ها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دوتااست و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست، پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند او را با قرینی پیوسته، و آن که با قرینش پیوندد، دوتايش دانسته؛ و آن که دوتايش خواند، جزء جزء اش داند؛ و آن که او را جزء جزء داند، او را

نداند...» (نهج البلاغه، ص ۲)

برای مطالعه شرح مطالب درباره این بیان حضرت امیر به سفینه عرفان (ج ۲، ص ۱۲۳ - ۱۲۴) مراجعه فرمائید.

۷- در قرآن، سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲ و ۲۳ می فرماید: «وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة». یعنی در آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و به چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند.

قطعه چهاردهم

از جناب ورقای شهید: (۱)

بسم ربنا الحی الباقي الأبهی

بیار ساقی جان ساغری ز کوثر جود بپاش رشحه ای از جام خود برارض وجود
 ز روح پاک اگر خاک رانصیبی هست بریز بر دل ما رشحه ز ساغر جود
 از آن می که فنا را برد به ملک بقا از آن می که عدم را دهد طراز وجود
 از آن می که تن خاکی از تجلی او شود سجنجل دیدار شاهد مقصود (۲)
 از آن می که از او جان رسد به عالم وصل از آن می که از او عاقبت شود محمود
 از آن می که زند در سرای دل آتش از آن می که بر آرد ز خرمن جان دود
 از آن می که گشاید به جان دریچه غیب از آن می که کند فارغم ز بود و نبود
 از آن می که کند داخلم به بحر وصال از آن می که کند فارغم ز بود و نبود
 از آن می که بود در قلوب آب حیات از آن می که بود در صدور نار و قود
 از آن می که در انتظار پاک مستانش شمس ملک ندارد به قدر ذره نمود
 از آن می که بحور لقا در او موج از آن می که کنوز عطا در او موجود
 از آن می که در او عالم قدم مستور از آن می که در او جوهر بقا مشهود
 از آن می که ز غیب بقا جمال قدم به دست فضل به اهل لقا عطا فرمود
 بیار ساقی جان ساغری از آن صهبا به خاک ریز از آن جام جرعه از جود
 بیار از خم لاهوت جامی ای ساقی بیر ز دیده ناسوتیان خمار رقود
 به جان جمله احباب کن عطا جامی گشای بر دل ورقادری ز ملک شهود
 دلا به چشم تفکر در این تکدر دهر بین به دیده عبرت بر این مغبر تود
 کجاست شوکت باطل کجاست دولت حق چه شد قراء و مداین چه شد صفوف جنود
 بخوان ز روی تفکر دمی دفاتر قبل بین به چشم تبصر یکی به سوره هود (۳)
 کجاست سطوت فرعون و حشمت طالوت کجاست جنت شداد و نخوت نمرود (۴)
 کجاست رونق بابل چه شد شکوه ارم چه شد سدوم و عمورا کجاست عاد و ثمود (۵)
 چه شد تطاول احزاب و یأس مؤتفکات کجاست قوت اسباط و کوشکوه یهود (۶)

چه شد ملوک طوائف کجاست جند قدیم
 یکی به چشم تبصر بین به حال زمان
 سوی تلال نیابی رسومی از ابصار
 کدام قدرت و قوت که آن نشد معدوم
 بین رسل چه کشیدند از جفای امم
 گهی جمال قدم در سلاسل و اغلال
 ز خلق دید به هر دم دو صد هزار جفا
 دمی به شادی بر مالک قدم نگذشت
 چه طعن ها که شنید از معاندین خبیث
 ز کأس دنیا بی زهر شربتی نهچشید
 پس از کشیدن ضراً و دیدن بأسا
 تفو به مهر و وفای تو ای جهان عجوز
 ز دهر و چرخ شکایت نمی کنم ز آن روی
 کدام گل به گلستان روزگار شکفت
 دریده تیغ قضا صد هزار جوشن و درع
 ز سال ستین تا این سنین که شمس ظهور
 بسا سوانح کبری به ملک ظاهر شد
 ز ظلم قوم ستمگر بر اولیاء الله
 چه شد ستمگر پاریس آن غیور جسور
 شهی که بود ز سهمش دل جهان مرعوب
 وقایعی که در این ارض اتفاق افتاد
 چه نوبهار بدیع و چه فصل و فصلی رفت
 دریغ و درد که گردید شام هجرم دیر
 بنال ای دل غمگین ز درد عشق چو تار
 بریز اشک فراق از دو دیده چون یعقوب
 ز سوز هجر و فراق تو ای خدای جهان
 ز قلب امکان شد مشتعل دو صد نیران
 وجود اهل بهاء شد ز ضعف و غصه چو نال
 چه شد سپاه مجوس و کجاست جیش هند
 یکی ز روی تأمل بخوان حدیث جنود (۷)
 به غیر نام نبینی نشانی از اخدود (۸)
 کدام عزت و شوکت که آن نشد مفقود
 بین که قوم چه کردند با خدای ودود
 گهی اله امم مبتلای قوم عنود
 ز بدء امر مبارک الی زمان صعود
 شبی به راحت آن ذات کبریا نغنود
 چه جورها که کشید از برادران حسود
 به باغ عالم بی حزن دیده نگشود
 به سجن اعظم فرمود ملک رابه درود
 فغان ز جور و جفای تو ای سپهر کبود
 که لایزال چنین بوده است و خواهد بود
 که دست باد خزانیش به شاکله نربود (۹)
 شکسته گرز قدر صد هزار مغفر و خود (۱۰)
 جمال قدس نهان در حجاب غیب نمود (۱۱)
 بسا وقایع عظمی به خلق شد مشهود
 ز قهر داور اکبر بر این گروه جهود
 کجاست پادشه روم آن کفور کنود
 ز برق تیغ جزا همچو سایه شد نابود
 هزار قرن بیاید نمود گفت و شنود
 چه خوش زمان و چه فرخنده روزگاری بود
 فغان و آه که بگذشت روز و صلح زود
 بسوزای دل محزون به نار هجر چو عود
 بخوان به ناله مزامیر عشق چون داود
 در اشتیاق وصال تو ای اله ودود
 ز چشم یاران شد منهمر هزارها رود
 عذار اهل وفا شد ز ضرب لطمه کبود

به شام هجر تو ما را شهابه شمع چه کار
 ز تیغ هجر تو شد چاک این دل مغموم
 به روز وصل تو ای کاش گشتمی قربان
 چگونه صبر نمایم در این عذاب الیم
 خوشا کسی که ز ملک فنا در این ایام
 زهی سعادت کبری که گاه رجوع و عروج
 کدام مژده از این به که در دیار فنا
 چه تهنیت به از این کز بعید دشت فراق
 بیار ساقی روحامی و صراحی و جام
 بگو به نغمه که فرع رفیع دوحه قدس
 ز باغ دنیا افنان سدره توحید
 بزرگ فرع مفخم ز سدره تقدیس
 به اصل قدس بقا در بهشت عزّ لقا
 زهی شریف وجودی که از علو مقام
 هزار شکر که در این ربیع قرب و وصال
 به کلّ قوّت ثابت شدند بر میثاق
 نگشت یک نفر از فضل ایزدی محروم
 شدند جمله به پیمان ایزدی ستوار
 بیار ساقی جان ساغری ز خمر وصال

به مطلعی دیگر این نغمه را نما ترجیع

به امر عبد بهاء بر گشا زبان به درود

بود سپاس و ستایش سزای ربّ و دود
 منزّه است جمال وی از ظهور و خفا
 بسیط فضلش بر ماعدای کون و مکان
 بود عوالم امرش برون ز وهم و قیاس
 شمس علم به نزدش چو ذره ای معدوم
 بر تجلی وی عالم وجود عدم
 به باب معرفتش خیل انبیاء و رسل
 که کرد از عدم ایجاد را به "کن" موجود (۱۳)
 مقدّس است جلال وی از نزول و صعود
 محیط علمش بر ماورای غیب و شهود
 بود مراتب فضلش فزون ز حصر و حدود
 بحر علم به پیشش چو قطره ای مفقود
 به نزد هستی او بود ماسوا نابود
 عباد و خاضع و سلطان امر او معبود

مقدس و متعالی به ذات خود لازال
شموس موهبتش بوده لم تزل ساطع
به صرف فضل در این کورامنع اقدس
نخست بهر بشارت به طلعت اعلی
به جود ستر خفا را ز وجه امر کشید
ایا بشارت کبری به برّ قدس بیان
به وصل داده بشارت به صدهزار سرور
چه گفت، گفت قریب است یوم وصل و لقا
جمال ذات الهی به اسم من یظهر
از این بشارت عظمی قیامت کبری
شرار ظلم بر آمد ز هر امیر جهول
زدند اهل شقاوت به جهل طبل نفاق
چو بر سر آمد میقات آن علی حکیم
به قصد مقصد اقصی ز ظلم اشقی الناس
چو کرد شاه و فارخ نهران به پرده غیب
ز فجر اعلی لامع شد آن جمال قدیم
ز شمس وجه بر افکند پرده شاه قدم
به نفحه ابدی جان زنده شد عالم
شدند ظاهر و باهر جواهر مستور
به طور علم بر آمد چو سدره پر نار
چگونه شکر نمائیم پاک یزدان را
لک البهاء لک الحمد یا کریم الفضل
خدای را بستائیم در صباح و مساء
ثنای ذاتش خوانیم در اصیل و بکور
که بعد غیبت شمس جمال قدس قدم
به امر بار خدا من احبه المحبوب
قیام کرد بر اعلای امر مبرم حق
ز آب فضل و عنایت به دست لطف و کرم

ز مثل و شبه و قرین بوده است و خواهد بود
سبیل معرفتش بوده لم یزل مسدود
چنانچه در صحف انبیاء مبشّر بود
ز وجه نقطه اولی به خلق جلوه نمود
به خلق باب لقا را به دست فضل گشود
نوید داده جهان را به طلعت موعود
به قرب کرده اشارت به صدهزار سرود
چه گفت، گفت عیان است شاهد و مشهود
به سال تسع کند جلوه بر تمام وجود (۱۴)
قیام کرد و بر آمد ز خلق آتش و دود
دخان جهل عیان شد ز هر فقیه جهود
شدند اهل سعادت به فضل حق مسعود
چو منقضی شد ایام آن وفی و دود
ز اوج دار وفا گشت قاصد و مقصود
چو گشت شمس هدی مرتفع به قوس صعود
به اسم ابهی ظاهر شد آن اله جنود
بر اوج امر دگر باره نفخ صور نمود
ز رشحه صمدی تازه گشت قمص جلود
شدند سائر و طائر حقایق محمود
ز نور حق هدی کل جاهل و مخمود
به پیشگاه کرم زین عطای نامحدود
لک الثناء لک الشکر یا جمیل الجود
ورا سپاس نمائیم در قیام و قعود
مدیح فضلش گوئیم در رکوع و سجود
چو ظلّ لیل فنا گشت بر جهان ممدود
به فضل ربّ بهاء من اراده المقصود
به مردگان شب هجر جان نو بخشود
غبار حزن ز لوح قلوب خلق زدود

به هر وجودی انعام لن یحدّ بخشید
 ز قلب احباب آثار همّ و حزن سترد
 به هر عطائی الطاف لاتعدّ افزود
 به وجه عالم ابواب فضل وجود گشود
 ز کلک خود به بیانی بدیع ذکر نمود
 به هر وجود که در یوم عهد کرد صعود
 بر این معانی رخشنده شاهدی مشهود
 ز موج بحر بیان پر لثالی منصود
 بین که کلک بدیعش چگونگی نغمه سرود
 بسان نکلی همی گریه کرد و نوحه نمود (۱۵)
 به حقّ نقطه اولی مبشّر محمود
 به روح پیمان کن ظهر جمله رامشود
 ببخش روح جدیدی به قلب کلّ وجود
 وجود اهل بهاء را نما مخازن جود
 به حبّ اطهر خود کن جمیع را محفود
 به دوست داری افنان سدره محمود
 نفوس اطهر احباب را بکن مولود
 کسی نگیرد ایراد جز جسور حقوق
 به چار ساعت لیل این متین چکامه سرود
 مرا که حضرت جان آفرین به لطف ستود
 دو صد بهاء و ثناء و دو صد سلام و درود
 به هر وجودی انعام لن یحدّ بخشید
 ز قلب احباب آثار همّ و حزن سترد
 جمیع اهل بهاء را به احسن الطاف
 ز روح قدس معانی حیات باقی داد
 بود جواهر آثار کلک نوّارش
 نمود ساحل کلّ قلوب و افنده را
 به ذکر فخر افانین بزرگ فرع قویم
 لطیف خامه وی در صعود این افنون
 بزرگ باد خدایا بذات اقدس خود
 به عهد اقدس خود جمله را ببخش ثبوت
 ز فیض اقدس اسنای غصن اعظم خویش
 هم از بدایع آثار غصن اعظم خود
 به ظلّ اعظم خود کن تمام را ساکن
 به خون جمله شهیدان و جان سپارانت
 قلوب انور احباب را نما مفتون
 ز دال دال تکسر بر این سخن ورقا
 چرا که ز امر مهین غصن و آفرین جهان
 چه حاجت است به تحسین و آفرین جهان
 هماره باد بر افنان ربّ ز سدره ذات

یادداشت‌ها

۱- شرح احوال جناب ورقای شهید به تفصیل در مصابیح هدایت جلد اوّل مذکور شده و جناب بیضائی نیز شرحی از احوال آن جناب در تذکرة شعراء (ج ۴، ص ۳۵۳ - ۳۹۱) مرقوم فرموده و نمونه‌ای از اشعار متنوع ایشان را آورده‌اند. دیوان اشعار جناب ورقا با عنوان نغمه‌های ورقا به سال ۱۹۹۸ م در کانادا به طبع رسیده و حاوی بیش از چهار صد صفحه از اشعار و شرح احوال و آثار ایشان است. عمده مندرجات نشریه خوشه‌های جلد پنجم نیز به احوال و آثار عاقله ورقا اختصاص یافته است. و نیز نگاه کنید به مندرجات صدر هفته پانزدهم در محاضرات جلد سوّم.

۲- کلمه «سجنجل» بنا بر مندرجات لغت نامهٔ دهخدا به معنی آینه و این لفظ رومی است.

۳- سورة هود یازدهمین سورةٔ قرآن و از سور نازلہ در مکہ است و شامل ۱۲۳ آیه می‌باشد. در این سوره داستان حضرت هود که برای قوم عاد مبعوث شد آمده است و قصص سایر انبیای الهی نظیر نوح، صالح، ابراهیم و موسی را نیز مطرح ساخته است. جمال قدم در کتاب ایقان (ص ۳) در شرح مساعی مظاهر مقدسه در قیام به هدایت ناس و اعراض معرضین و مخالفین می‌فرماید که: «...اولوالافئده و صاحبان بصر را سورة هود کفایت می‌کند. قدری در آن سورة مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید...». برای مطالعه مطالب مفصل‌تر دربارهٔ مندرجات سورة هود به ذیل «صاحبان بصر را سورة هود کفایت می‌کند» در قاموس ایقان (ج ۲، ص ۹۲۵-۹۲۹) مراجعه فرمائید.

۴- در این بیت «فرعون» لقبی برای پادشاهان مصر قدیم است. «طالوت» لقب شائول اولین پادشاه بنی اسرائیل است و داستان وی در سورة بقره در قرآن مجید آمده است. «شداد» ابن عاد را هود دعوت به شریعت الهیه کرد و او تمرّد نموده در مقابل بهشت الهی در این جهان «ارم» را که بهشت اوست بنا نمود که در سورة فجر (آیه ۷) در قرآن مجید از آن به «ارم ذات العماد» یاد شده است. «نمرود» لقب عمومی ملوک سریانی بوده است.

۵- بابل نام مملکت عظیمی در بین دجله و فرات بوده است. ارم همان طور که در فوق مذکور شد نام بهشت شداد بوده و بعضی از مفسرین قرآنی در شرح «ارم ذات العماد» که در سورة فجر (آیه ۷) در قرآن مذکور شده ارم را نام شهری از قبیل دمشق و یا شهری در مابین صنعا و حضرموت دانسته‌اند. سدوم نام مرز و بوم مردم کنعان بوده و لوط در آن شهر اقامت داشته و به سبب شقاوت اهالی آن منهدم گردیده است. عمورا نیز از شهرهای واقع در منطقهٔ سدوم بوده و از شهرهای منهدم شده قوم لوط محسوب می‌گردد. عاد و ثمود دو قوم منسوب به یکدیگرند. عاد قوم حضرت هود و ثمود قوم حضرت صالح بوده و داستان این اقوام در سور هود و حجر و اعراف در قرآن مجید آمده است. برای ملاحظهٔ مطالب دربارهٔ این نفوس و اقوامی که در ایات جناب و رقا آمده است می‌توان به کتبی نظیر فرهنگ اساطیر، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی و قاموس کتاب مقدس مراجعه نمود.

ع- مؤتفکات اصطلاحی قرآنی است (سوره حاقه، توبه و نجم) و منظور از آن شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط است که بنا بر روایات مختلف در اثر زلزله و آتش سوزی منهدم گردیده است.

۷- «حدیث جنود» اشاره به آیه ۱۷ در سوره بروج (۸۵) در قرآن مجید است که از جمله مطالب آن تأکید بر روز قیامت یا روز موعود است. این سوره قصه فرعون و قوم ثمود و عظمت و اقتدار الهی را در پاداش مؤمنین و مجازات در روز جزا در بر دارد. آیات آخر سوره بروج که حاوی «حدیث جنود» می باشد به شرح ذیل است:

«أَنْ بَطَشَ رَبُّكَ لَشَدِيدٍ إِنَّهُ هُوَ بَدِیْ وَ یَعِید وَ هُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ فَعَالِ لَمَّا یَرِیدُ هَلْ اِتَّيَكَ حَدِیثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودُ بِلِ الذِّینِ کَفَرُوا فِی تَکْذِیْبِ وَ اللّٰهُ مِنْ وِرَائِهِمْ مُحِیْطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.» مضمون آیات آن که مؤاخذه و انتقام الهی بسیار سخت است. خداوند ابتدا خلق را آفرید و باز به عرصه قیامت برگردانید. او بسیار آمرزنده و مهربان است و او را عرش و عزت و اقتدار است. هر چه را بخواهد آن را در کمال قدرت و اختیار انجام می دهد. ای رسول خدا، آیا احوال لشکرهای گذشته برای تو حکایت شده است؟ داستان فرعون و قوم ثمود که به کفر الهی هلاک شدند، بلی آنان که کافرنده به تکذیب تو می پردازند ولی خدا بر همه افعال و احوالشان احاطه دارد. این کتاب قرآن مجید الهی است که در لوح محفوظ نگاهداشته شده است.

۸- «اصحاب اخدود» اصطلاح قرآنی است که در صدر سوره بروج (۸۵) آمده است، می فرماید: «وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمَ الْمَوْعُودِ وَ شَاهِدٌ وَ مَشْهُودٌ قَتَلَ اصْحَابُ الْاِخْدُودِ النَّارَ ذَاتَ الْوَقُودِ.» مفهوم آیات آن که قسم به آسمانی که دارای برجهای با عظمت است و قسم به روز موعود و آن که گواه است و بر او گواهی می دهند و قسم به «اصحاب اخدود» که کشته شدند و آتش سختی که برافروختند.

کلمه اخدود را خندق و شکاف زمین و گودال ترجمه کرده اند. برای ملاحظه شرح مطالب درباره «اصحاب الاخدود» می توان به تفاسیر سوره بروج و صفحات ۲۳۲- ۲۳۴ در کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (ج ۱) مراجعه نمود.

۹- شاکله به معنی ذات، طبیعت، عادت و روال عادی است.

۱۰- مغفر به معنی کلاه آهنی و کلاه خود است.

۱۱- سال «ستین» سنه «شصت» یعنی ۱۲۶۰ هـ ق است که سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی بود. «تا این سنین» اشاره به ۱۳۰۹ هـ ق است که صعود حضرت بهاءالله در آن

سال واقع شد.

۱۲- اشاره است به صعود جناب حاجی میرزا سیدحسن ملقب به افنان کبیر که شرح حال ایشان را حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا (ص ۲۱-۲۳) آورده‌اند. در فقره‌ای از این شرح حال حضرت عبدالبهاء به صعود جمال قدم و تأثیرات آن در جناب حاجی میرزا حسن افنان اشاره نموده چنین می‌فرمایند:

«... تا آن که صعود حضرت مقصود وقوع یافت. جمعیت خاطر پریشان شد و فرح و مسرت به آه و حسرت مبدل گشت. مصیبت کبری رخ نمود و فراق پر احتراق دست داد. روز روشن شب تار گشت و صفای گلشن منقلب به خار گلخن گردید. چشم‌ها گریان بود و سوخته و افروخته. ایامی چند بسر برد ولی تحمّل فراق ننمود. در مدت قلیله روح مبارکش ترک این جهان نموده به جهان ابدی شتافت و در جنت لقاء فائز و مستغرق بحر انوار شد. علیه الرحمة الکبری و له الموهبة العظمی و له البرکة علی ممر القرون و الاعصار. قبر شریفش در عکا در منشیه است.»

شرح احوال جناب حاجی میرزا حسن افنان در کتاب خاندان افنان (ص ۲۴۶ - ۲۵۵) مندرج گشته و تاریخ صعود ایشان سنه ۱۳۱۰ هـ/ق ۱۸۹۳ م تعیین شده است.

۱۳- اشاره است به آیه قرآنی در سورة بقره (۲)، آیه ۱۱۷ که می‌فرماید: «بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» مضمون آیه آن که خداوند آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است و چون ارادهٔ آفرینش کند به محض آن که گوید موجود باش، فوراً موجود می‌شود.

۱۴- اشاره است به بیان حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان عربی که می‌فرماید: «... فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون.» برای ملاحظه نصوص مبارکه دربارهٔ سنة تسع به ذیل «سرّ سنة تسع...» در ریح مختوم (ج ۱) مراجعه فرمائید.

۱۵- محتملاً اشاره است به الواح مبارکه‌ای که پس از صعود جناب میرزا سیدحسن افنان کبیر از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است. برای ملاحظه این الواح به صفحات ۲۵۱ - ۲۵۵ کتاب خاندان افنان مراجعه فرمائید.

قطعهٔ پانزدهم

از جناب قابل آباده‌ای:

بشری هله بشری کان شاهد مشکین مو
از پرده برون آمد برداشت نقاب از رو
از پر تو رخسارش شد دائره امکان
آراسته چون جنت پیراسته چون مینو
صید دل و دین بنمود از جمله صیادان
باناو کی از مژگان آن ترک کمان ابرو
صد آب خضر جاری از جوی لب لعلش
شد حی ابد آن کونوشید نمی زین جو
در طرف چمن سروی افراخت که اینم قد
ثعبان سیه بر روی آویخت که اینم مو
شد سرو چمن حیران چون راست شد آن قامت
گردید خجل ثعبان بنمود چو او گیسو
از زلف سیاه خود بگشود که اینم بو
صد نافهٔ تاتاری اندر خم هر تاری
از نکهت وی عالم آن قدر معطر شد
سنور برای وی با شیر زند پنجه
گر زخم زند آن شه بهتر بود از مرهم
عصفور هوای وی با باز زند پهلوی
پندم بشنوی دل بند از دو جهان بگسل
ور درد دهد آن مه بهتر بود از دارو
گر مقصد تو آب است بر اسم مشو پابست
اسماء همه یکسو هل میباش مسمی جو
بگشای بصر حق بین غصن الله اعظم بین
هل تاز بگوید ماء هل ترک بگوید سو (۱)
صد آدم و صد موسی مخلوق نمود از خلق
هذا هو رمز الهاء هذا هو كنز الهو
دل برد به یک ایما از مؤمن و از ترسا
صد احمد و صد عیسی مبعوث نمود از خو
شاهی که به وصفش لب بگشود به عکاب
شد ذا کر آن شه رب اندر جبل ماکو
قابل به مدحش لب بگشود به روز و شب
گویی هو نفس الاب لیس الهو الا هو

یاد داشت ها

- ۱- مقصود از «تاز»، عرب (تازی) است. «ماء» و «سو» به زبان عربی و ترکی به معنی «آب» است.

قطعه شانزدهم

از جناب بیضاء:

هو الأقدس الأعظم

مشهود جهان شد (۱)	ای اهل بهاء مرکز میثاق عیان شد
مسجود شهان شد	آن عبد بهاء نیر آفاق عیان شد
می کرد دلالت	در کور خلیل این شه بافر و جلالت
آتش گل از آن شد	در آتش نمرودهمین شه نگران شد
این نار الهی	اندر جبل طور به آثار الهی
گویا به زبان شد	از شاخه آن سدره به انوار عیان شد
از سدره سینا	زد بار دگر صوت انا الله به موسی
موسی به فغان شد	کی موسی ما ایزد ما یار عیان شد
اندر گه و صحرا	فرمود چه داری به کف خویش کلیما
آن گله چران شد	گفتا که عصائی است که ز اشجار عیان شد
منم مقصد عالم	فرمود بینداز عصا را تو در این دم
ترسید و دوان شد	انداخت عصا را و یکی حیّه عیان شد
چه می ترسی از خویش	فرمود که بر گیر عصا را و میندیش
آن پیر جوان شد	بگرفت و همان صورت اصلیه عیان شد
دادش ید و بیضا	فرمود نبی تو بر این خلق کلیما
پس صیحه زنان شد	آمد سوی فرعون به تبلیغ عیان شد
ناگه بر مریم	در کور مسیح آمد با جلوه آدم
لا حول زنان شد	مریم چو بدیدی که یکی شاه عیان شد
ای مریم بی دل	فرمود مسیح از تو بود آن شه عادل
پس نوحه کنان شد	آنگاه مسیح آمد و بر خلق عیان شد
همین نیر اشراق	در یوم رسول الله این مرکز میثاق
شه کون و مکان شد	ساطع شد و بر هیکل مختار عیان شد

چون شمس که در برج ده دودهدانوار	این شاه جهان دار
اندر قمر و انجم سیار عیان شد	آنگاه نهان شد
یک یوم خدا بود نهان از همه انظار	گردید جهان تار
از خلف عما آمد و چون شمس عیان شد	پر نور جهان شد
فرمود که بشری همگی چشم گشائید	از خواب بر آئید
احکام بیان است که بر خلق عیان شد	نازل چو بیان شد
آن نور خدا گفت مبشر ز بهایم	هم ربّ علایم
هوشدار که من یظهره الله عیان شد	دادار جهان شد
من یظهره الله که کشتی نجات است	آن مظهر ذات است
پس یوم لقا آمد و غفار عیان شد	عرشش چو مکان شد
آن حضرت باری چو قدم زد به روی فرش	شد مستوی عرش
آن کنز خفی بر همه انظار عیان شد	مقصود عیان شد
غصن الله اعظم که بود سرّ خدائی	آن نور بهائی
آن شمس میبّی ز بهی باز عیان شد	آن جان جهان شد
بیضاء تو در این زمزمه با جمله القاب	بگو خدمت احباب
ای اهل بهاء مرکز میثاق عیان شد	مشهود جهان شد

یادداشت‌ها

۱- جناب بیضاء قبل از درج این شعر در جنگ اشعار خود مستزادی را با این مطلع نقل نموده‌اند:

هر لحظه به شکلی بتّ عیار بر آمد	دل برد و نهان شد
هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد	گه پیر و جوان شد...

از این جهت اشعار جناب بیضاء را در استقبال از مستزاد فوق باید دانست. مستزاد مزبور هر چند به نام مولوی شهرت یافته اما ظاهراً از شاعر دیگری است. برای ملاحظه شرح مطالب مفصل‌تر در این زمینه به ذیل «هر لحظه به شکل...» در کتاب مآخذ اشعار (جلد پنجم) مراجعه فرمائید.

قطعهٔ هفدهم

از روحانیه بشرویه‌ای: (۱)

هو الله

ایا ساکنان خیام لقا	ایا بلبلان ریاض بقا
ایا طایران فضای جلال	که هستید ذرات شمس جمال
گروه حمامات فردوس قرب	الا ای شجرهای رضوان حبّ
ایا طائفان قباب قدم	دعائی به یاران دل پر ز غم
الا شمع‌های شبستان حقّ	پراز خون بود جام مستان حقّ
ایا شاهبازان قرب اله	به مرغان خاکی نگاهی نگاه
به یاد آورید از دیار عجم	که شد معدن قتل و ظلم و ستم
مصیبات ما اعظم از کوه‌هاست	الم‌های ما فوق اندوه‌هاست
ولی حمد کین خمر جام فداست	تسلای این قلب‌ها بر خداست

چه باشد که رحمی به روحا کند

نگاهی به مشتاق شیدا کند

یادداشت‌ها

۱- شرح احوال و مخمّسی از اشعار خانم روحانیه بشرویه‌ای معروف به بی‌بی روحانی و روحا بشروئی در کتاب تذکرهٔ شعراء (ج ۱، ص ۳۲۴ - ۳۳۲) به طبع رسیده و رسالهٔ استدلالیهٔ ایشان که تحت عنوان رسالهٔ روحانی در ۱۵۶ صفحه در سال ۲۰۰۰ م در کانادا انتشار یافته نیز حاوی شرح حال و آثار مبارکهٔ طلعات مقدّسهٔ بهائی خطاب به ایشان است.

در این فصل از یادنامه جناب بیضاء چند قطعه از اشعار روحانیه بشرویه‌ای به نقل از جنگِ خطّی جناب بیضاء به طبع رسیده که در ورای فنون ادبی و صنایع شعری از احساسات، تأثرات و عواطف آن مخدّره در جریان ضوضاء یزد و کشت و کشتار بهائیان آن دیار در سال ۱۳۲۱ هـ/ق/۱۹۰۳ م حکایت می‌کند.

قطعه هجدهم

از تنبل بغدادی: (۱)

ما قبله ارشادیم بشری هله یا بشری	ما مصدر ایجادیم بشری هله یا بشری
ما دل خوش و دل شادیم بشری هله یا بشری	ما زمرة عشاقیم، ما شهره آفاقیم
ما محرق اضدادیم بشری هله یا بشری	ما رافع اعلامیم ما هادم اصنامیم
ما بر سر میعادیم بشری هله یا بشری	عهدی که ازل بستند مردم همه بشکستند
ما جسته زمرصادیم بشری هله یا بشری (۲)	الله لباً لمرصاد گویا که برفت از یاد
بر دام حق افتادیم بشری هله یا بشری	بس بند که بگسستیم از دام هوی رستیم
ما بنده و متقادیم بشری هله یا بشری	خلقان همگی طاغی بر صاحب خود یاغی
مائیم که استادیم بشری هله یا بشری	مردم همه شاگردند بر کود هوس گردند
مائیم که آزادیم بشری هله یا بشری	مردم همه در بندند خود را به چه افکندند
ما دل به کفش دادیم بشری هله یا بشری	آن دلبر دل برده دل از همه کس برده
ما تارک اجدادیم بشری هله یا بشری	مردم همه بر باندند بر ملت اجدادند
ز آن است که آزادیم بشری هله یا بشری	دل از دو جهان کندیم هستی زبن افکندیم
کز آتش حبّ زاریم بشری هله یا بشری	مست می دلداریم چون شعله شراریم
پیشش همه بر بادیم بشری هله یا بشری	محورخ محبوبیم هم واله و مجدوبیم
وارسته و آزادیم بشری هله یا بشری	از جذب جمال او ز احجاب جلال او
چون شاخه شمشادیم بشری هله یا بشری	در باغ لقای او باقی به بقای او
افکنده ز بنیادیم بشری هله یا بشری	جز ذکر جمالش را جز یاد وصالش را
ما تنبل بغدادیم بشری هله یا بشری	هر کس وطنی دارد شوق چمنی دارد

یادداشت ها

۱- هویت و شرح حال جناب تنبل بر این حقیر معلوم نیست و شعر دیگری نیز از ایشان به نظر این عبد نظر نرسیده است، اما از قرائن چنین پیداست که آن جناب ساکن بغداد

بوده و تنبل محتملاً تخلص شعری ایشان است که نشان از طنز و مطایبه دارد. جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۲، ص ۱۷۷) پس از نقل عبارتی از لوح ایشان که تمام آن ذیلاً درج می‌گردد چنین مرقوم فرموده‌اند که: «ظاهر چنان است که مخاطب را به همان عرف فارسی آمیخته، حقیقت با مزاح خطاب فرمودند.» لوح مزبور چنین است:

تنبل باشی

از جهت عرش نازل

قد سمعنا ندائك و تجلینا علیک من افق هذا السّجن العظیم ان اشکر الله ربّک بما
توجّه الیک طرفه من هذا الهیکل القدیم. لا تحزنک شئون القوم کن مستقیماً
علی امر ربّک علی شأن بها تقشعرّ جلود المنکرین. یا تنبل لو نلقی علیک ذکراً
لتطیر الی السماء انّ ربّک لهو المقتدر القدیر. فاعلم انا سمینا هذا السّجن بالسّجن
الاعظم یا طوبی للمتفرّسین و فی الطّاء کنا تحت السّلاسل و الاغلال و ما سمیناه
بالاعظم تفکر فیما جری من لسان القدم انّ ربّک لهو النّاطق علی ما یرید طوبی لک
بما فزت بلقاء ربّک و سمعت ندائه و کنت من الفائزین. ان اعرف قدر ما انعمک
الله من بدایع فضله، قل: لک الحمد یا من کشف لی جمالک و عرّفنی نفسک اذ
کنت بین ایدی الفاجرین.

و لوح دیگر جناب تنبل به شرح ذیل است:

هو العزیز

ان یا تنبل باشی اسمع نداء من یحبّک و یذکرک فی هذا الحین، ثم اعلم بانّا
اذکرناک فی مواقع عزّ منیع. ایّاک ان لا تحزن عن موارد الملك و کن من
الصّابرين فسوف یجزیک الله خیر الجزاء و یوفی اجور الصّابرين.

۲- اشاره به آیه شماره ۱۴ در سوره فجر (۸۹) در قرآن است که می‌فرماید:

«انّ ربّک لبأمرصاد.» مفهوم مطلب آن که خدای تو البته در کمینگاه است.

قطعه نوزدهم

از روحانیه بشرویه‌ای:

هو الله

باز بحر عشق آمد در خروش (۱)
 زین شرر اشیاء اکوان ناله زد
 نارهای افنده شد موقده
 غوطه زد هر تشنه در بحر محیط
 تازه نفخ صور و الحان طیور
 می‌وزد هر لحظه از شطر امم
 باز ساری شد یم خون و بلا
 واژگون شد کل ارکان تراب
 بهر قتل اولیاء تمهید شد
 قصد اغنام الهی کرده‌اند
 کی شوند طاووس باغ کبریا
 زین عقب افاده‌اند خود در تعب
 کی به ماء ظلم و کین گردد خموش
 کی سکون اوراق یزدان را سزد
 کز سماء چون ریخت امطار الم
 تیرها بارید بر اهل ولا
 شد فروزان نارهای امتحان
 موج زن شد باز ابحار قضا
 زین قواصف ریخت اوراق شجر
 که زهر سوشد هویدا در جهان
 آهوان عشق را کشتند به دشت (۲)
 قتل شان کردند قوم دین تباه
 از خراسان شد مکانم ارض یاء (۳)

باز دریای قضا آمد به جوش
 باز نار عشق جانان شعله زد
 باز شد قلب جهان آتشکده
 فیض فضل عشق چون آمد بسیط
 شد در افلاک عمائین ظهور
 عاصفات اسود دل پر ز سم
 باز ناری شد بحور ابتلا
 آسمان خون ریخت در قلب سحاب
 قصه‌های انبیاء تجدید شد
 گرگ‌ها خون خواره و درنده‌اند
 روبهان پر ز مکر بی حیا
 بلبلان را زاغ‌ها کردند عقب
 چون که نار عشق آید در خروش
 چون نسیم عشق جانان بر وزد
 باز گو ای طیر گلزار الم
 باز گو کز قاب قوسین بلا
 باز گو کز سدره‌های افتتان
 از نسیم تند شرار قضا
 زین عواصف تیره آمد بحروبر
 باز گو از فتنه‌های ناگهان
 چون ده و دو سال از هجرت گذشت
 هم به دشت و هم به شهر و هم به چاه
 چون به امر حضرت عبدالبهاء

یک دونفسی را به حکم عالمان
 هفته دیگر هجوم عام شد
 بهر قتل و غارت و زجر و ستم
 با یراق و تیغ و با تیر و تفنگ
 بهر قتل عاشقان زن‌ها بسا
 چون سبع هر سو خروشی داشتند
 گاه دور قلعه اندر قصد شاه
 بس که درد دل داشتند شوق و عید
 لیک حیرانم چرا آن شیر مرد
 گاه دور بیت محمود اله
 حضرت محمود در اینجانبود
 در منازل جمله افغان مضطرب
 قصدشان چون خانه محمود بود
 بود عصری کامد از هر سو نفیر
 تا که ریزند اندر آن منزل همه
 جمله را سا طور قصابی به دست
 دفعتاً رفتیم از آن خانه برون
 جمله گفتیم ای شه‌بی چند و چون
 با همه اوراق افغان کبیر
 هر دم از بیرون رسید اخبار چند
 پاره پاره می کنند احباب را
 بی خبر از خانه بیرون می کشند
 کی چنین آشوب و غوغا دیده کس
 آخر ای خاصان حق وقت دعا است
 لیک لازم هست حفظ اعتبار
 می کشند بیرون اماء الله را
 آن یکی زن را به چادر سوختند
 آن دگر زن را ز بام انداختند
 آن یکی را غرق آتش می کنند

کشته بودند بی سبب آن ظالمان
 چون نگارم ز آنچه آن ایام شد
 می دویدند جمله با طبل و علم
 با کلوخ و چوب و با چاقو و سنگ
 زیر چادر داشتند شش میل‌ها
 حشرونشرو جشن و جوشی داشتند
 در هیاهوی و تعیش چون رباه
 چشم‌شان یک باره بر شیران دوید
 اعتنائی چند بر ایشان نکرد (۴)
 مجتمع بودند قوم دین تباه (۵)
 منزل افغان همه در بسته بود
 از غلاغل جمع یاران مضطرب
 خواستند ریزند در آن قوم عنود
 نعره و فریاد از آن قوم شریر
 با چماق و چوب و صوت و همه‌مه
 همچو گرگ و سگ همه خونخوار و مست
 با سر پر شور و قلبی پر ز خون
 حالیا انا الیک راجعون
 مجتمع بودیم لیکن چون اسیر
 که بیوت اولیاء آتش زدند
 خوف خصمان برده از دل تاب را
 بی سؤال اصحاب حق را می کشند
 هرج و مرجی کی چنین بشنیده کس
 عاشقان را حفظ جان کی مدعا است
 عقل را بایست... [ناخوانا] و تنگ و عار
 می کنند بنیاد آل الله را
 آتش اندر جان کل آفر و ختند
 خویش را رسوای عالم ساختند
 پرده انصاف از جا می کنند

شد اماء الله را از این فتون
 آن یکی گفت بر در رب مجیر
 گفتم ای جان هافدای جانتان
 این بلایا را به بازار فدا
 لیک چون مانا قص و مستضعفیم
 نیستیم آگه ز حکمت های او
 انبیاء از خلق دایم در فرار
 سنت حق است در او تبدیل نیست
 ختم بگرفتیم آن دم لاجرم
 روز و شب زاری کنان اندر نیاز
 کی خدا ای شاه پاکان الغیاث
 آخرای سلطان خوبان یک نظر
 کشتگان در خاک و خون غلطیده بین
 مادرانند بی پسر بی خانمان
 ای خدا ای مالک یوم الحساب
 این چه آئین مسلمانی بود
 الغرض این گرگ های پر حسد
 فحش و سب و لعن و طعن و شور و شین
 لیک غافل جمله از افعال خویش
 آن حسین ابن علی در کربلا
 یادش آمد چون بلای این زمان
 از بلاهایی که ظاهر شد کنون
 الغرض شوریده بودند مردوزن
 حاکم این طاغیان بی نظیر
 در مصلا جملگی بعد از صلات
 از گدا و کاسب و از مردوزن
 بایی کو تا ز نیم او را به تیغ
 از قضا استاد معمار بهاء
 او ز عشق آباد آمد پیش از آن

صدرها مجروح و دل ها پرز خون
 بهر دفع این بلا ختمی بگیر
 جوهر خلکید و پر دُر کانتان
 با دعا باید بخواهیم از خدا
 نی بر اسرار الهی واقفیم
 رأی ما غافل بود از رأی او
 اولیاء گشتند قتل روزگار
 ز آن که تقدیر و راند بیر نیست (۶)
 بهر حفظ اولیای محترم
 در دعا و سجده و ذکر و نماز
 ای معین سینه چاکان الغیاث
 بر سر عشاق خود بنما گذر
 ظلم های تازه و نادیده بین
 طفل های بی پدری آب و نان
 حفظ کن اغنام خود را از ذئاب
 منتهای جهل و نادانی بود
 بی نشان کردند یاران را جسد
 داشتند با نعره های یا حسین
 مظهر شمرند کل ز اعمال خویش
 با هزاران محنت و درد و بلا
 گفت امان از فتنه آخر زمان
 اولیاء را بود دل ها غرق خون
 مال و جان را می ریودند مردوزن
 سیدی بود او ولی چون سگ شریر (۷)
 بهر قتل عاشقان دادند برات
 می دویدند چون شیاطین تن به تن
 خون شان بر ماحلال است بی دریغ
 کوبدی از جان و دل یار بهاء (۸)
 تا کند احیاء قلوب مردگان

قطعه قطعه کردنش با صد شغف
 ظالمان را چشم و گوش و هوش نیست
 آن که در دل مکر و غل دارد نهان
 الله الله از جفای ظالمان
 آن چنان شوریده بودند آن گروه
 هیچ نتوانست نمودن رفع شان
 اندر آن قربانگه جان هاشد هدر
 آری آری آن حکیم مقتدر
 واژگونه می نماید کار او
 این کهن دیری که او دنیا بود
 الغرض جهال و ابطال عنید
 آن چنان آشوب و غوغا ساز شد
 همچو خرس و خوک و روباه و شغال
 زارد کان شد مرتفع بانگ رحیل
 فتنه آنجا عجب خونخوار بود
 کینه دیرینه بود آن قوم را
 بعضی از نسوان گرفتار آمدند
 ظلم هاشان بود خارج از حساب
 از تف و منشاد گو از حال شان
 بستن و هم کشتن و هم سوختند
 در بیابان ها همه تار آمدند
 ظلم های آن بلد نتوان نوشت
 در مذاهب کو طریق انبیاء است
 کی چنین آئین بود اسلام را
 این خسیسان عنود بد کنشت
 از قضا بگرفتند اسمعیل را
 آن چنانش زجر کردند از جفا
 هر که را تنها بدیدند در عرا
 بهر قتل عاشقان در به در
 داشتند از کشتن او صد شغف
 غیر جوش جهل دیگر جوش نیست
 مظهر شیطان بود او در جهان
 از قساوت های قلب عالمان
 حاکم عادل به آن قدر و شکوه
 بر خدا باشد قصاص و دفع شان
 کار از دست خدا هم شده در
 هست او هم منتقم هم مقتهر
 کس نه واقف باشد از اسرار او
 بی سبب کی جنت الابهی بود
 خلق را دادند هر گونه وعید
 کاین بلد جمله پر از آواز شد
 می دویند هر طرف بهر قتال
 اندر آنجا هم شدند جمعی قتل (۹)
 شعله آن نار بس شرار بود
 کی توانم شرح داد آن یوم را
 معرض شتم ستمکار آمدند
 نه خدا گفته نه قرآن نه کتاب
 بود حق واقف همی ز احوال شان (۱۰)
 تازه ناری در جهان افروختند
 از حیات خویش بیزار آمدند
 در گل آن قوم شیطان غل سرشت
 مر زنان را ظلم و کشتن کی رواست
 کرده اند گم رسم ننگ و نام را
 دسته دسته می دویند کوه و دشت
 آن که از خضراء بدی هم ره مرا
 که شدی مدهوش بین اشقیا
 با هزاران ظلم می کشتند و را
 کودکان با مادران بستند کمر

چون نبودی هر کجا تیغ برند
ای خدا ای مالک یوم الحساب
الله الله از جفای روزگار
این چنین ظلمی که شد در این ولا
این چنین غوغا و ظلم و مکرو کین
گر بخواهم ذکر سازم یک به یک
ای خدا اسم تو غفار آمده
هم کریم و هم رحیم و فاضلی
هم قویم و هم قدیر و قادری
حد کس نبود که باید گفتنت
در مقام قدرت و قهر و قضا
در مقام صبر و الطاف و شکور
ز اقتدارت اقتدار عالمین
بر دو عالم امر تو باشد محیط
گر بخواهی این جهان سازی عدم
لیک هر جافته‌ای باشد ز توست
فاعل و مفعول را تو خالقی
ظالمان را جاده‌ی در نار کین
ظالمان را می دهی کبر و نفاق
ظالمان در چاه نفیند مبتلا
ظالمان را باشد آثار قبیح
این چنین شد مقتضی در این سیل
ما بلا و ابتلا را شا کریم
ناکسان بین دست کین افراختند
هر کجا سروی بد افکندند به خاک
هر کجا بد مکمنی آتش زدند
نوجوانان را به آتش سوختند
شمع‌های عشق را کردند خموش
بی سبب ویران نمودند خانه‌ها

سنگ و چوب و خار و خس را می زدند
جان نثاران تو تا کی در عذاب
الله الله ز اضطبار کردگار
دیده امکان ندیده بر ملا
کس ندیده در قرون اولین
خون شود قلب ملک اندر فلک
بعد از این قهار و جبار آمده
هم حکیم و هم علیم و عادل
هم سمیع و هم بصیر و ناصری
خود می دانی چه باید کردنت
دائماً کار تو یفعل ما یشاء
کس ندیده چون تو غفار و غفور
ز اضطبارت اضطبار عارفین
کرده است کون و امکان را بسیط
باز اگر خواهی عدم سازی قدم
چون که هر جاجلوه‌ای باشد ز توست
ظالم و مظلوم را تو رازقی
جای مظلومان کنی خلد برین
کار مظلومان وفاق اندر وفاق
جای مظلومان بود عرش ولا
لیک از عشق تو مظلومان ذبیح
ظالمان قتال و مظلومان قتیل
در قضا و اقتضای صابریم
بس شجرها را ز پا انداختند
سینه‌های پاک کردند چاک چاک
آتش اندر عارض مهوش زدند
چشم ز انصاف و مروّت دوختند
قطع شد از بلبلان بانگ سروش
از جفا بر باد شد کاشانه‌ها

آن که شد سر منشاء ظلم و نفاق
او همه اشجار جنت را بسوخت
در خفا و خفیه با هم ساختند
بود مدت ها که این تدبیر رفت
ظلم های سرّی اطراف گیر
آن که نام اوست نواب و کیل
جملگی بسته کمر بهر ستم
لیک غافل ز آن که تقدیر اله
بهر مکاران جمله عالمین
قدرت الله کی نهان شد ای عدو
کی توان اریاح را مانع شدن
شمس را کی می توان حایل شدن
بحر چون آید به موج ای گمراهان
چون سراج عشق آمد مستنیر
نوح اگر ظلم و جفای قوم دید
گر خلیل از کینه نمرودیان
صد هزاران سحر فرعون ظلم
گر یهودان روح را بستند بدار
گر شکست دندان احمد بولهب
گر شهید ظلم و کین آمد حسین
عاشقان کو کشته اندر چه شدند
نور مهر و مه کجا مطفی شود
شعله این نار شد عالم فروز
این شفق از قبه قدرت دمید
این شفق بس شعله در عالم زند
فکر باطل کرده اند قوم یهود
ظالم و مظلوم از یک لمعه اند
لیک این آلوده دنیا شده
این مقرّ در اسفل نیران نمود

بود آن سید که آمد از عراق (۱۱)
او دل اهل محبت را بسوخت
هر طرف اعلام ظلم افراختند
تا که آخر مکرشان صورت گرفت
بود ز آن کس کو بود نامش مشیر (۱۲)
دیده شد ز و ظلم ها از هر قبیل (۱۳)
تا کنند بنیاد حق را منهدم
بر زده خرگاه فوق مهر و ماه
گفته خود و الله خیر الماکرین (۱۴)
دست حق مغلول کی آمد بگو (۱۵)
یا حجاب لمعه لامع شدن
یا خیام عشق را آتش زدن
کی توان مانع شد او را در جهان
دهن او باشد بلا و تیغ و تیر
عاقبت در فلک معنی جاگزید
شدد در آتش آتش آمد گلستان
اژدر موسی ببلعد دم به دم
حال بین او را چه جاه است و وقار
شد شکستن بر درستیها سبب
گشت مهد التجای عالمین
بر فراز عرش حق خرگاه زدند
قلزم و عمان کجا منفی شود
جذوه این نار آمد پرده سوز
ز این شفق بس شمس ها آید پدید
عالم و آدم همه بر هم زند
هست خسارت قسمت قوم ثمود
لمعه های وجه یار ابد عند
آن شرر بر کلّ عالم ها زده
آن مکان اندر دل جانان نمود

این به غیر الله چون مایل شده
 آن قرین شمس وجه الله شد
 جای مظلومان جنان اندر جنان
 ارذل هر ظالمی اینجا بود
 هست ماهی کین گروه بی ادب
 گاه سر در جعبه آرند از برون
 گه ز بیرون سر به تیره آورند
 شتم لایحصى و ظلم لاتعد
 گاه فکر ظلم دیگر می کنند
 نی ترحم شد بر اطفال صغیر
 مضطرب افتاده در هر گوشه ای
 رحم نتوان کرد و رفتن سویشان
 چون که آید ظلم ظالم منتهی
 صبر حق بسیار و قهر او شدید
 از ازل کامد جمال الله پدید
 زین شماتت های لایحصایشان
 نی حیا از خلق و نی ترس از خدا
 بقعه را با قبرها کردند خراب
 آن گروه ظالم بی نام و ننگ
 خواستند سازند جوانی را قاتل
 آن پدر گفت نیست بابی ابن من
 این سخن نشنید آن قوم شریر
 بعد اخذ پول پسر را کشته اند
 با وجود آن که کردند عهدها
 باز بد شخص دگر را یک پسر
 چون ندیدند ز آن پسر آنجا نشان
 آن پدر گفتا به آن قوم شریر
 تیر می باید زدش کوهست نهان
 کی بود آئین یزدانی چنین

ز آن سبب بروجه خود حایل شده
 در فضای قرب جانان ماه شد
 ظالمان راهست زیان اندر زیان
 اجهل هر جاهلی اینجا بود
 فتنه و آشوب دارند روز و شب
 تا که گردند اهل شان دل پر خون
 گه اثاث اینجا به غارت ببرند
 کس نداند کی به آخر می رسد
 تا که بنیان حق از جا بر کنند
 نی پناهی بهر نسون کبیر
 نه انیس و مونس و نه توشه ای
 نیست جز حق ناصر و دلجویشان
 باز گردد بهر مظلومان رهی
 ناامیدی دارد اندر پی امید
 این چنین جهل و شقاوت کس ندید
 کاش می شد کم عداوت هایشان
 دیده شد اندر بلاد ارض یا
 خشت و سنگش رفت از بهر ثواب
 مستعد بودند با تیر و تفنگ
 آن جوان را بود بابی بس علیل (۱۶)
 یک پسر دارم ببخشیدش به من
 پنج و ده تومان بداد آن مرد پیر
 جسم پاکش را به خون آغشته اند
 باز هم کشتند او را بر ملا
 ریختند در خانه او بی خبر
 خواستند بیرون روند آن ناکسان
 طفل من مخفی است در زیر حصیر
 با گلوله کشتن او را گمراهان
 کی بود رسم مسلمانی چنین

ناصحی مرعالمی را گفته است
 گاه باشد وقت مرگ این کشتگان
 پس بر اجساد و کسان شان رحم به
 گفت حق گر بگذرد از جرم شان
 این چنین عهدی که دیده در جهان
 هر چه شد انوار حق تابنده تر
 چون شود باد صبا عنبر فشان
 از جفای قوم پر از جهل و رنج
 لیک نار بغض شان هست مشتعل
 تا چه خواهد بعد از این امر خدا
 فتنهٔ این ارض آرام است اگر
 کاین خبیثان قتل و غارت می کنند
 تا کی این نار غرض گردد خاموش
 باز قوم ناکس برگشته بخت
 نام آن فرخ لقا باشد جواد
 تیر بارانش ز هر سو می کنند
 کشتنش گیرم شمار هست روا
 در جنان پیغمبر آخر زمان
 ز آن که ضایع کرده اید احکام او
 خویش را با اولیاء وابسته اید
 ما اگر هستیم کافر در جهان
 ما اگر دوریم ز آئین شما
 ما به روی پاک جانان عاشقیم
 صدق قول ما دماء ما بود
 نیست ارضی کز دم ما سرخ نیست
 بر سنان سرهای ما رقصان بود
 هر کجایتی است او را طالبیم
 قصد ما از دین و از دنیا حق است
 بس شماتت ها ز خصمان دیده ایم
 کس نه راز قلب کس راسفته است
 توبه کردند و خدا بگذشتشان
 از خدا و بخشش او شرم به
 او خدا نبود بدانید ای مهان
 الامان از فتنهٔ آخر زمان
 این جفاشان از حسد شد بیشتر
 کینهٔ جعلان شود آنجا عیان
 کشته شد در این ولا هشتاد و پنج
 بس فنون و مکر ها دارند به دل
 تا که قابل باشد از بهر فدا
 از برون ها لیک می آید خبر
 ریشهٔ احباب حق را می کنند
 دیگ بغض و جهل شان افتد ز جوش
 شخص عریان را کشیدند بر درخت
 و چه جانی در ره جانان بداد (۱۷)
 پاره پاره بر زمینش افکنند
 لیک ای بیچارگان عریان چرا
 از جفا و جور تان دارد فغان
 از میان بردید و قمر و نام او
 لیک قلب پاک شان را خسته اید
 کو ز اسلام شما نام و نشان
 آخر اندر شرع کو دین شما
 لیک اندر عشق صاف و صادقیم
 ز آن که زوهر گوشه ای حمراء بود
 آخر این اتفاق جان ها بهر کیست
 جان به قربانگاه پا کویان بود
 هر کجایتی است او را جاذبیم
 صدق ما ما را گواه مطلق است
 لعن و طعن دشمنان بشنیده ایم

گر رود بر باد خاک پاک ما
عالمان بی عمل گر عاشقند
بهر اخذ مال و جان مردمان
ما نخواهیم از خدا غیر از بلا
هر کسی را در جهان افعال او
ما نداریم از قضایا شکوه‌ای
ای خدا قربانی این عاشقان
نیست جز حبّ تو ایشان را گناه
اقرباشان را بده اجر جزیل
سازش اندر این مصیبت‌ها سهم
وہ چه پروازی نمودند عاشقان
گر دو ساعت حامل زجر آمدند
یافتند ره در جهان جاودان
جسم‌هاشان گر به چاه انداختند
شیرخواره طفل‌شان مقتول شد
این شیاطین نارجهل افروختند
ظلم‌شان شد منتهی ای مقتدر
ای خدا قربانی این قرن را
باب‌های بسته را مفتوح کن
در هوای قرب‌شان طیار کن
تا بدانند قدر نعمت‌های تو
شکر این نعمای گوناگون کنند
کاین عطایا و مواهب در جهان
حالیا شد کشف کنز معنوی
هر زمان حرفی از آن آمد عیان
هر زمان یک گوشه ابرو نمود
هر چه آثار ظهورش اعظم است
هر چه شد تابنده انوار بهاء
دور بادا چشم بد ز اشراق او

آید از آن خاک بانگ یا بهاء
بگذرند از جان‌شان گر صادقند
کسب علمی کرده‌اند اندر جهان
چون بلا را طالبند اهل ولا
دائماً باشد گواه حال او
دیده‌ایم از نور وجهش جذوه‌ای
کن قبول ای دلربای صادقان
هستی این قربانیان را دادخواه
ز آن که زایشان دیده شد صبر جمیل
هر که در حبّ تو باشد مستقیم
وہ چه جانبازی نمودند صادقان
ور چنان باروی چون بدر آمدند
روح بخش عالم آمد جان‌شان
خیمه بر عرش علا افراختند
هدیه‌شان در نزد حقّ مقبول شد
جای الواح تو قرآن سوختند
حال آمد یوم تبدیل قدر
کن مبارک تازه کن این جشن را
عاشقان را غرق بحر روح کن
در فضای قدس‌شان سیار کن
تا ببینند تازه قدرت‌های تو
بخشش و فضل تو را افزون کنند
بود اندر مخزن عصمت نهان
شد عیان بر خلق رمز معنوی
این زمان اسرارها آید بیان
این زمان بی‌پرده جانان رخ گشود
افتتان و ابتلایش معظم است
معرضین را شد قوی جهل و جفا
مردہ کی نوشد می میثاق او

این ظهورات مواهب کس ندید
 این بلایا چون عطایای حقّ است
 جَبَدًا از بخشش و الطاف دوست
 جَبَدًا از جلوه‌های سرمدی
 مرحبا ز اشراق میثاق بهاء
 مرحبا از نارهای موقده
 مرحبا از جلوهٔ اشراقیان
 ای خدا ای پادشاه ذوالعطاء
 غافر الذّنبی و ستّار العیوب
 خالق الخلق و رزّاق امم
 هست عشقت معطی کون و مکان
 دائماً بر خلق غفّاری کنی
 لطف تو از حدّ و از احصاء برون
 مالک ملک و مختار و مجیب
 ای مغیث ای مستعان منّان توئی
 از قیام تو قیام کلّ شیء
 یا هدایت کن تو خلق خویش را
 بین خبیثان لثیم دزد را
 از عیالان پر از درد و محن
 تا کنند خود را ضیافت با شرنگ
 بعد کشتن بین عزّاشان داشتند
 ای خدا ای دلربای منتقم
 منتقضی شد یوم صبر و اضطبار
 گوئیا خوابیده‌اند شیران تو
 گر نمایند رفع سبحات جلال
 ای خدا ای قادر قدرت نما
 تیغ قهّاریت اگر شد در نیام
 العجب ای بوالعجب کلّ العجب
 این خفاشان از چه بازی می کنند

این بلایای عجایب کس ندید
 این عطایا در رضای مطلق است
 جَبَدًا از جنبش اعطاف دوست
 کاندر او پیداست نور احمدی
 مرحبا ز انفاق عشاق بهاء
 شد فروزان در دیار افئده
 از وفا و جذوه میثاقیان
 کاشف کربی و وهّاب خطا
 عالم الغیبی و جذّاب القلوب
 فالق الفجری و سلطان القدم
 هست حَبّت محیی اهل جهان
 وای از آن یومی که قهّاری کنی
 قهر تو ز اندازه و ایماء برون
 از ازل هستی معبّان را حبیب
 ای ملیک مقتدر رحمان توئی
 در یدت باشد زمام کلّ شیء
 یا عدم کن قوم بد اندیش را
 می کشند و باز خواهند مزد را
 اخذ کردند مزد دست خویشان
 تا زنند بالای هر زخمی خدنگ
 بانگ ساز و عریده افراشتند
 خانه صبر و سکون شد منهدم
 بروزان اریاح قهر و اقتدار
 یا که دست بسته‌اند میران تو
 می شود تابان شمو سوات جمال
 چون نگین اندر کفت ارض و سماء
 جذب جَبّاری میش آمد به جام
 روز عالم را بین گردیده شب
 پشه‌ها سخت شاهبازی می کنند

یا شبان‌ها را نباشد اطلاع
گرگ‌ها را بین به سگ‌ها ساختند
ای خدا تا کی به صحرای بلا
ای ملیک قادر قدرت نما
در خیام حفظ کلّ را جای ده
تا بدانند غایب و مشهود را
وقت آن آمد بصر بینا کنند
شیرهای بیشه قهاریت
گو مظاهرهای قدرت را چه شد
بازهای ساعدت ای کردگار
همت و غیرت مگر از یاد رفت
دیوها دست سلیمان بسته‌اند
جای انصاف اعتساف دوست‌بین
کن هدایت‌شان به راه مستقیم
ره به نادانی همه گم کرده‌اند
سازا حیاشان به فضل خویشان
برکش از هر سوصلای اقتدار
این سلاطین جمله رایات تواند
انجم بدر و شمسند هر یکی
در سماء عزّ و قدر و اقتدار
نور عدل و فضل و دانش می‌دهند
در فضای عالمند رایات حقّ
عالم از نور سیاسی‌شان منیر
در مقام ثانی ارباب حقّند
مظهر قدرت و علم و اقتدار
مرکز عدل و ملیک فضل و جود
آن مظفر مالک دنیا و دین
آن که از فضلش جهانی نور یافت
قهر و قهاریش کس هرگز ندید

تا کنند اغنام را حفظ و دفاع
بی خبر بر گوسفندان تاختند
بلبلان در دست زاعان مبتلا
باز باب رحمت و بهجت نما
خلق خود را دیده بینای ده
تا بیابند مقصد و مقصود را
پرده‌های حایل از جابر کنند
در کجایند تا نمایند یاریت
آن مطالع‌های عزّت را چه شد
در کجایند و کجا شد داد و عار
خانه صدق و صفا بر باد رفت
بر سریر کبر و کین بنشسته‌اند
کرده‌اند گم عقل و عشق و کفر و دین
در جنان قرب‌شان بنما مقیم
ز آن سبب در خواب غفلت مرده‌اند
تا رهند از قید جهل خویشان
کن بلند اعلام نصر و انتصار
در کتاب دهر آیات تواند
حافظ کلّ نفوسند هر یکی
جمله هستند نور بخش روزگار
کورها را نور ینش می‌دهند
مستظلّ در ظلّ ایشان ما خلق
ظلمت آفاق و انفس مستنیر
او مسبّب جمله اسباب حقّند
مطلع همت و نصر و افتخار
مشرق انوار الطاف و دود
آن مظهر سازج دین مبین (۱۸)
نور عدلش بر همه عالم بتافت
صبر و صباریش همچون خور پدید

ملجاء عالم پناه عاشقان	ذکر او شد شمع بزم صادقان
چارهٔ بیچارگان در دست او	موجد قدرت و قوت شصت او
آن مشعشع روی مشکین سلسله	و آن که لطفش داده کل را حوصله
ظلّ حق باشد به ظلّش مستریح	خلق عالم از ملیح و از صبیح
جالس آمد بر سریر دلبری	ظالمان را کرده الطافش جری
هر طرف دست تطاول شد دراز	بر سر عشاق یار دل نواز
از شرار نار ظلم و اعتساف	تیره شد آفاق گردون را مطاف
دست کید و کبر و کین افراختند	جمله بر حزب الهی تاختند
ای خدا ای پادشاه ذوالمنن	کن نمایان قدرت سر و علن
تا شود مفسد ز مصلح آشکار	صاف کن باری مضاف روزگار
بار الها موکبش پاینده کن	در سماء مهر و مهش تابنده کن
تا همه آفاق را احیاء کند	همچو موسی او ید و بیضاء کند
تا جهان رشک جنان گردد از او	کبر و کفر و کین نهان گردد از او
خود به دست او بر اتلال دیار	کن بلند اعلام نصر و انتصار
ای ملیک قلب‌های ممتحن	روح بدع و تازه دم در جان من
تا به کلک تازه و نطق بدیع	با شئون قدس و الحان منیع
خلق را گویم دعا شه را ثناء	تا شوم روحانی کوی بهاء

یادداشت‌ها

- ۱- مثنوی خانم روحانیه بشرویه‌ای در وصف ضوضاء یزد و کشت و کشتار بهائیان آن بلاد در سال ۱۳۲۱ هـ/ق/ ۱۹۰۳ م سروده شده و مملوّ از نکات و اشارات عدیده‌ای است که شرح و بسط همهٔ آنها در این یادداشت‌ها مقدور نیست. لذا در سطور ذیل به شرح مطالب عمده‌ای که در این اشعار به آنها اشاره شده خواهد پرداخت.
- ۲- مقصود از این بیت محتملاً اشاره به گذشتن دوازده سال از هجران جمال قدم است چه صعود آن حضرت در ۱۳۰۹ هـ/ق/ ۱۸۹۲ م واقع شد و ضوضاء یزد دوازده سال پس از صعود، یعنی در سال ۱۳۲۱ هـ/ق/ ۱۹۰۳ م اتفاق افتاد.
- ۳- ورود خانم روحانیه بشرویه‌ای به یزد در روز سه شنبه ۲۶ ربیع الاول سنهٔ ۱۳۲۱ هـ/ق/ ۲۳ جون ۱۹۰۳ م بوده است.
- ۴- اشاره به تجمع خلق در اطراف قلعه حکومتی یعنی محل استقرار جلال الدوله حاکم

یزد است.

۵- اشاره است به منزل جناب محمود افغان که خانم روحانیه بشرویه‌ای در آن منزل اقامت داشته است. نگاه کنید به تاریخ شهداء یزد (ص ۲۷۲ - ۲۷۹).

۶- اشاره است به آیه مبارکه قرآنیّه (سوره فتح ۴۸، آیه ۲۳) که می‌فرماید: «سَنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَن تَجِدَ لِسَنَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا». مضمون آیه آن که سَنَتُ الهی همیشه بر این بوده است که حق بر باطل غالب شود و ابداً در این سَنَت خدا تغییری نخواهی یافت.

۷- اشاره است به سید ابراهیم امام جمعه که در ابیات ذیل نیز به اعمال او به عنوان «سر منشاء ظلم و نفاق» اشاره شده است.

۸- اشاره است به استاد علی اکبر معمار یزدی. شرحی از احوال جناب استاد علی اکبر در ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۰۲۹ - ۱۰۳۳) مندرج است. جناب بیضائی نیز تحت عنوان «بنایزدی» شرح احوال و آثار و اشعار جناب استاد علی اکبر شهید یزدی را در تذکره شعراء (ج ۱، ص ۱۹۵ - ۲۱۶) آورده‌اند. و نیز نگاه کنید به شرح حال مفصل ایشان در کتاب مصابیح هدایت (ج ۳، ص ۵۴۹ - ۶۱۵).

۹- برای ملاحظه شرح وقایع اردکان به کواکب الدریّه (ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۸) و نیز تاریخ شهداء یزد (ص ۵۷۲ - ۵۹۱) مراجعه فرمائید. کتاب امر بهائی در اردکان، اثر جناب صدری نواب زاده اردکانی نیز شامل جزئیات وقایع ضوضاء اردکان است.

۱۰- مقصود از «تف» قصیده تفت است که شرح وقایع آن در فصل قبلی این کتاب مندرج است.

۱۱- اشاره است به آمدن سید ابراهیم امام جمعه به یزد که در ابیات فوق نیز به آن اشاره شده است. درباره ورود امام جمعه به یزد در کواکب الدریّه (ج ۲، ص ۱۰۳) چنین آمده است:

«در روز ۱۶ ربیع الاول (۱۳۲۱) سید ابراهیم امام جمعه وارد یزد شد و او جوانی سی ساله بود که از کربلا فقط برای تصرف ریاست شرعی به وطن خود بر می‌گشت و چون علمی را که در کربلا تحصیل کرده بود کافی نبود برای تصرفات در مال و جان مسلمین لهذا بایستی امر دیگر را دستاویز کند و مردم را بترساند تا جان و مال خود را از او مضایقه نکنند. پس بهترین وسیله او این شد که با شیخ نجفی سازش کرده بهائیان را وجه مال المصالحة قرار داد...».

برای مطالعه شرح مفصل اقدامات و مظالم سید ابراهیم امام جمعه به کواکب الدریّه و

تاریخ شهداء یزد مراجعه فرمائید.

۱۲- اشاره است به مشیرالممالک. نگاه کنید به یادداشت‌های بخش مربوط به وقایع

تفت در فصل دوم این کتاب.

۱۳- اشاره است به میرزا سید محمد ملقب به نواب وکیل.

۱۴- در آیه ۵۴ در سوره آل عمران (۳) است که خداوند می‌فرماید:

«و مکروا و مکرا الله والله خیر الماکرین.» مضمون آیه آن که با خدا مکر ورزیدند و خدا

نیز با آنها مکر کرد و خدا بهتر از همه کس مکر تواند نمود.

۱۵- در آیه ۶۴ در سوره مائده (۵) است که می‌فرماید:

«و قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان...» مضمون

کلام الهی آن که یهود گفتند دست خدا بسته شد اما دست آنها بسته شد و به علت

حرفی که زدند به لعن خدا گرفتار شدند، دست خدا گشاده است.

۱۶- کلمه «بابی» در این بیت مخفف کلمه «بابائی» است. در بیت بعد مقصود از «بابی»

پیرو حضرت باب است.

۱۷- مقصود از «جواد» به ظن قوی آقا میرزا جواد صباغ شهید است که شرح شهادت

ایشان در ضمن وقایع هنزا در فصل قبل مذکور شد.

۱۸- مقصود مظفرالدین شاه قاجار فرزند ناصرالدین شاه است. مظفرالدین شاه در سال

۱۳۱۳ هـ ق/ ۱۸۹۵ م به سلطنت رسید و به سال ۱۳۲۴ هـ ق/ ۱۹۰۶ م از این عالم در

گذشت.

قطعه بیستم

از جناب نبیل زرندی:

دوشینه محفلی بود اندر بساط جانان چون جان و دل نشسته با یکدگر محبان (۱)
 آن شمع آتشین رخ اندر میانه روشن پروانگان به گردش مدهوش و مست و حیران
 سلطان گل به گلشن برقع ز رخ گشاده سرگرم عشق بازی گردیده عندلیبان
 سرو چمان مجدت در انجمن و لیکن از بید واژگونش دل‌ها همه پریشان
 به به تبارک الله خوش مجمعی ز عشاق یا رب نگاهدارش از دیده رقیبان
 دل‌ها منیر و ساده چشم رضا گشاده رو بر رهش نهاده بی صبر و بی قراران
 در اشتیاق رویش لرزان چو تار مویش نالان در آرزویش چون فصل گل هزاران
 سرها فکنده در پیش هر یک دلی پراز ریش کی یار طلعت خویش روزی نمابه یاران
 ناگه شمال جنبید موج جمال جنبید باد وصال جنبید از گلستان جانان
 ظاهر شد آن پریوش باروی همچو آتش با غمزه‌های دلکش با پسته‌های خندان
 شمس از افق بر آمد در مجلس اندر آمد الله اکبر آمد تکبیر خویش گویان
 سیمرغ روح پر زد بر مرغ‌ها شرر زد مهر جمال سر زد شد سایه‌ها گریزان
 در دست آن سمن بر ابریقیکی ز آزر دریای عطر و عنبر مواج گشته در آن
 اندر بروج حضار شد همچو شمس سیار از عطر و مشک تاتار بر پا نموده طوفان
 از جود بی کرانش شد سوی بی دلانش آمد به بلبانش آن گل گلاب ریزان
 فریاد از این کرامت بیداد از این عنایت در ملک قطره کان شد بحر البحور عمان
 بعد از چنین الستی ای دل هنوز هستی خاکت به سر که پستی ای کمترک ز حیوان
 آن مصریان غلامی دیدند و کف بریدند شاهی چنین تودیدی قربان نکردش جان

ربی کما بدئت بالاحسان فینا

فاتمم لنا بجدوک یا ذا العطاء باحسان

یادداشت ها

- ۱- نه بیت از این قصیده در شرح تاریخی جناب نبیل زرندی (درباره وقایع ایام رضوان و اظهار امر حضرت بهاءالله در بغداد) مذکور شده و آن شرح و ابیات مزبور در کتاب ایام تسعه (ص ۳۳۲ - ۳۳۹) به طبع رسیده است.
- در این مقام متن کامل تر این قصیده را از جنگ جناب بیضاء نقل می نماید و به این نکته اشاره می کند که در برخی از الفاظ و ترتیب ابیات، بین دو نسخه این قصیده اختلافاتی موجود است.
- امید آن که روزی نسخه معتبرتری از این قصیده دلکش و تاریخی به دست آید و به حلیه طبع آراسته گردد.

قطعه بیست و یکم

از جناب قابل آباده‌ای:

هوالبهی

ای شه بی مثل نداری عدیل ای مه بی شبه نداری بدیل
 گریم و گویم به لسان کلیل ذات تو بر ذات تو باشد دلیل

ما عرفوا وجهک الاّ قلیل

اصل اصول احدیت توئی بحر بحور صمدیت توئی
 سدره طور قدمیت توئی باء بهاء هاء هویت توئی

بلکه قدم شد ز جمالت جمیل

در فلک امر چو ماه تو نیست کنز خفائی و سویت راه نیست
 هیچکس از سر تو آگاه نیست شأن تو الحق که انا الله نیست

ز آن که شد این می به عبادت سبیل

منشعب از سدره ابهاستی فرع تو اصل است بل اعلاستی
 خالق صد سدره سیناستی موجد صد موسی و عیاستی

و ز نظری خلق کنی صد خلیل

پادشه کون و مکان جز تو کیست خالق و مخلوق جهان جز تو کیست
 سر هویدا و نهان جز تو کیست در تن مار و روح و روان جز تو کیست

غیر تو کو کون و مکان را کفیل

تا که جمال تو درخشنده شد خسرو لاهوت تو را بنده شد
 الف مسیح از دمت زنده شد مشعل عشق فروزنده شد

در دل یاران تو از هر قبیل

ملک و ملک را ملکوت ملیک لیس لک المثل و لا من شریک
 گر چه انا العبد بگوئی و لیک روز و شب این نکته بگوید سمیک (۱)

انت الهی انا عبد ذلیل

شد چو جمال تو عیان بی نقاب تافت بر آفاق جهان آفتاب
 ز آن که ز نور تو نشد کامیاب لیس بشر بل هو شر الدّواب

ز آن که نشد سالک هذا السبیل

ای بری از وصف و نعوت و درود وی عری از ذکر و رکوع و سجود

گر تو نبودی قدمی هم نبود گرچه عیانی به قمیص شهود

انک انت القدمی الجلیل

آتش عشق تو به سینای جان نعرهٔ بشری زندم هر زمان

کآمه آن سدرهٔ موسی عیان لیک شده در نظر قبطیان

خون سیه آب مصفای نیل

از تو شنیدم به همین گوش سر آنچه که بشنید کلیم از شجر

دیده‌ام از روی تو ای مقتدر آنچه که مستور بد از هر بصر

انک حسبی و نعم الوکیل

تا تو ز غیب آمدی اندر شهود شد ز پس پرده عیان آنچه بود

دست تو باب کرم و فضل وجود محض عطا بر رخ عالم گشود

وه که سخای تو ندارد بدیل

با جزع و با فزع و ابتهال روبه سویت کرده‌ام ای ذوالجلال

مدح تو گویم به دو صد انفعال گرچه بود وصف تو بر من محال

ز آن که جمال تو ندارد عدیل

ای به نعوت فصحا محو و مات وی به مدیحت بلغابحت و بات

طائف حولت جبروت صفات چون که مطافش نبود غیر ذات

ذکر من است این به بکورو اوصول

آگهی ای دلبر روحانیم کز غم عشق تو بیابانیم

چبود اگر جانب خود خوانیم رحمتی آخر به پریشانیم

سوختم از نار فراق دخیل

تا به سرم آمده سودای تو گشته دلم واله و شیدای تو

می‌کنم از همت والای تو بندگی بندهٔ ادنای تو

تا به سیل تو بگردم قتیل

در رهت ای دلبر جانان من شد هدف تیر بلا جان من

چوب عدو شد گل و ریحان من گر متلاشی شود ارکان من

کافرم ار بر کشم از دل عویل

در غم هجران رخت ای حبیب نیست مرا طاق و صبر و شکیب

بر من دل داده لقا کن نصیب از کرم و بخشش خود ای طیب
 داروی رحمت بچشان بر علیل
 گرچه به هجران تو بینم وصال وصل تو رانیست دگر انفصال
 از کرم آملم ای ذوالجلال گوئیم ای قابل مسکین تعال
 تا چشی از لعل لبم سلسیل

یادداشت ها

- ۱- در این قطعه که در نعت و ستایش حضرت عبدالبهاء عباس سروده شده کلمه «سمیک» به معنی همانم تو، اشاره است به عباس که نام قابل آباده ای نیز بوده است.

قطعهٔ بیست و دوم

از جناب بیضاء:

هو الأقدس الأعظم الأبهی

ای دل افسرده‌ام چرا چنین درهمی تا کی اندر جهان رفته فرو در غمی... (۱)
تهنیت عید گل عرض نمائیم ما خرمی از بهر خود فرض نمائیم ما
سروری از بهر دل قرض نمائیم ما طوی غم و وهم و ترس عرض نمائیم ما
جشن الهی بپا کنیم ما دلنشین...

دل بنهید همی زمن نماید فرار که گر صد افسون دهی دمی نگیرم قرار
سرور و آسودگی ز من توقع مدار گویش ای دل چرا شدی چنین خوار و زار
گوید بشنو ز من همی جواب متین

جشن مهیا شده مجلس بس عالی است جای شهیدان کنون به انجمن خالی است
یاد شهیدان نما اگر تو را حالی است مسکن و مأوای ما به یزد بس غالی است
به چاه پر سنگ شد اجساد نازنین

جوان‌های گل عذار مردمان با وقار به راه عبدالبهاء همه شده جان نثار
شدند تن چاک چاک ز عشق روی نگار قتل شش تیر و تیغ شدند در هر کنار
کوب شراب طهور گرفته از حور و عین

حبیان مه لقا همه ظریف و قشنگ به جان و دل آمده بسوی تیر و تفنگ
یکی به جان می خرید به سینه تیر خدنگ یکی هدف کرده سربه چوب و چاقو و سنگ
داده سر و جان خود تمام در راه دین

چو رو به رو می شدند مقابل اشقیا به صرف تسلیم و صبر رضا همه بر قضا
زبان گشوده یکی به حمد و شکر خدا یکی به صوت بلند به نعره یا بهاء
به خیل پروانگان نظر نما و بین

مه شهیدان رضا زد به شیران نهاد با پسر ارجمند که بود نامش جواد (۲)
حضور اهل و عیال به دست دشمن فتاد به ضرب شش میل و کار دجان به ره حق بداد
تبسم و خنده داشت نگشت اندوه‌گین

جواد فرخنده‌اش سرور و شادی نمود به یک نفر التجا نبرد و مسرور بود
دردم جان باختن همین چنین می‌سرود به ذکر عبدالبهاء که اوش مقصود بود
ندیده هرگز کسی از شهدا این چنین

شهید فرّخ لقا که نامش اکبر بدی ز عشق جان باختن به فرقش افسردی
به بیت بیضاء دوروز به شورش شربدی به سوی عباس باد با رخ انور شدی
گفتیم عباس باد ز فتنه باشد امین (۳)

خبر چنین زورسید که محشر آمدید به گرد او جمع شد ز اشقیای پلید
به حکم ناحق ز شرع قیل گشت آن سعید عالم ظالم نمود ز کینه او را شهید
شدند یک صد نفر قاتل آن مه جبین (۴)

مادر بیچاره‌اش به گریه همسر بود ورد زبانش همی علی اکبر بود
ز هجر این نوجوان دلش پر آزر بود به درگاه شاه دین امید بی‌مر بود
قاضی ناحق رود به اسفل السّافلین

قدیر و قادر بود حضرت عبدالبهاء حاضر و ناظر بود حضرت عبدالبهاء
معین و ناصر بود حضرت عبدالبهاء علیم خاطر بود حضرت عبدالبهاء
منتقم و آخذ است برای قوم لعین

ایا شه بی قرین امان ز قوم لعین جمله احباب تو به ناله و غم قرین
قاتل احباب تو فربه و چاق و سمین اسد همان شور بخت گره زده بر جبین (۵)
به قتل احباب تو هنوز دارد کمین

مشیر این بد سیر که هست در یزد سر به کین افنان حق چه تنگ بسته کمر (۶)
به امر او شد شهید هدای نیکو گهر مراست این التماس که عمرش آید بسر (۷)
که یزد گردد تهی ز خیل این مشرکین

چرا که این بی حیا سر لعینان بود دشمن افنان حق عدوی ایشان بود
معاون مشرکین ز خیل ایشان بود ز کبر مغرور و مست ز کفر کیشان بود
شها بفرما اجل به او دهد ساتگین (۸)

موکب مسعود شه جلال و الاتبار ز یزد بر بست رخت به‌ری نمود استوار
یزد کنون خالی است زین شه با اقتدار تا که نیاید به یزد دلم نگیرد قرار
به قصد اعدای دین بلکه کشد تیغ کین...

یادداشت‌ها

- ۱- همان طور که در توضیحات مندرج در ابتدای این فصل مذکور شد هفته بند از مخمس مصدر به مصرع «ای دل افسرده‌ام چرا چنین درهمی...» در کتاب تذکره شعرا (ج ۳، ص ۲۰-۲۳) نقل گردیده ولی چند بند آن در آن کتاب نیامده است. آنچه در این مقام از جنگ جناب بیضاء نقل شده عبارت از بندهای محذوف آن مخمس در کتاب تذکره شعرا است.
- ۲- اشاره است به شهادت آقا محمد رضا و آقا محمد جواد نجل برومند ایشان که شرح شهادت‌شان در تاریخ شهداء (ص ۲۶۲-۲۶۷) مذکور است.
- ۳- اشاره است به شهادت آقا علی اکبر قصاب در عباس آباد که شرح آن در ذیل وقایع عباس آباد در فصل قبل به تفصیل آمده است. و نیز نگاه کنید به تاریخ شهداء (ص ۱۱۵-۱۱۶)
- ۴- در این مقام زیارت نامهٔ جناب آقا علی اکبر شهید را مندرج می‌سازد:

یزد

زیارت من استشهد فی سبیل الله حضرت علی اکبر همسایهٔ جناب سید ابوالقاسم بیضاء

هو الله

یا اکبر الکبراء و یا قدوة النجباء و غرة عین النقباء الرجل الرشید و الشّهِید المجدید
 فرید الاحباء و وحید الاصفیاء علیک الصلوات و التّحیة و الثّناء من ربّک الاعلی و
 علیک الرّحمة و البهاء من جمال الله الابهی. فیا طوبی لآم ولدتک و ارض حملتک
 و اب ربّاک و مدینه و سعّتک و قبیلة نسبتک و نفوس آنستک. اشهد انک لَمّا
 اشرق نورالهدی من الافق الاعلی اجبت الدّعاء و لبّیت النّداء و سمعت نغمات طیور
 القدس فی الحدیقة الغلباء و انجذبت الی ملکوت الابهی و هرعت و سرعت الی
 مذبح الفناء و شربت صهباء الفداء فی متندی الشّهادة الکبری. اسئل الله ان یزیدک
 من النّعماء و یشرق رمسک الطّیّب الطّاهر بالانوار السّاطعة من طلعتک النّوراء حتّی
 یستبرک کلّ زائر بترابک المتابعة علیه الرّحمة من ربّ الارض و السّماء و علیک
 التّحیة و الثّناء. ع ع

۵- مقصود از «اسد» محتملاً اسدالله پسر حاجی محمد حسین معمار است که جناب استاد علی اکبر معمار یزدی را به شهادت رسانید. نگاه کنید به ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۰۲۹-۱۰۳۳)

۶- مقصود از «مشیر» مشیرالممالک است که شرحی درباره او در یادداشت‌های بخش مربوط به وقایع تفت در فصل دوم این کتاب مندرج است.

۷- مقصود شهادت آقا میرزا محمد هدی است که شرح شهادت‌شان در رساله شرح شهادت شهدای منشاد (ص ۷۰-۷۲) و تاریخ شهداء یزد (ص ۴۹۴-۴۹۸) آمده است.

۸- سانگین به معنی قدح و جام است و کلمه‌ای است ترکی.

قطعهٔ بیست و سوم

از جناب بیضاء:

سگ کوی بهایم خوار و زارم تا چه پیش آید
 از این خواری بود بر خلق عالم افتخارم تا چه پیش آید
 تمام ناس دشمن گشته بیضاء را چو خفاشان
 بسوی خلق بی دین نیست کارم تا چه پیش آید
 گهی بر عرشهٔ بامم گهی زیر زمین استم
 به ذکر حق همه لیل و نهارم تا چه پیش آید
 چو یوم فصل پیش آمد کناره کردم از مردم
 ز شغل و کسب و هر کاری کنارم تا چه پیش آید
 تجارت شد خسارت بر من اندر راه دین حق
 از این فقرت کنون پر افتخارم تا چه پیش آید
 چنین گفتار رسول الله که از فقر است هین فخرم
 سپس من وارث و هم زاده این تاجدارم تا چه پیش آید (۱)
 من آن خار مغیلانم به قلب دشمن ابهی
 اگر بر چشم مردم نیز خارم تا چه پیش آید
 زند شمشیر دشمن، ما دهیمش شیر با شکر
 چنین مأمور ز امر کرد کارم تا چه پیش آید
 گهی حیدر صفت در خانه مخدولم بر اعداء
 برای جمع آیات الهی بی قرارم تا چه پیش آید
 گهی غواص سان در بحر الواحات مستغرق
 گهی عطاروش من مشکبارم تا چه پیش آید
 شدم مأمور خدمت ز ابن ابهر آن ایادی حق
 به روز و شب کتابی می نگارم تا چه پیش آید (۲)

به طرف بوستان حقّ در این ارض شریف یا
 به اشجار الهی آب یارم تا چه پیش آید
 ز خمر غصن اعظم مست گردیدم بحمدالله
 همه احباب حقّ را می گسارم تا چه پیش آید
 بود خمخانه خمر بهاء در خانه بیضاء
 گهی مخمور و مستم گه خمارم تا چه پیش آید
 گهی بر چشم دشمن خارم و گاهی بسان گل
 گهی بر قلب اعداء ذوالفقارم تا چه پیش آید
 به سیف قاطع برهان رجز خوان و مبارز جو
 به خیل مشرکین در کارزارم تا چه پیش آید
 ز حفظ غصن اعظم درع و جوشن در بدن دارم
 سمند شوکت حقّ را سوارم تا چه پیش آید
 همیشه جند حقّ غالب بود بر لشکر شیطان
 از این رو حمله بر کفار آرم تا چه پیش آید
 بر احباب حقّ من کوثر آب بقا باشم
 بر اغیار چون دریای نارم تا چه پیش آید
 ولی ناری که سوزاند همه اغراض اعداء را
 یاردهاں سوی پروردگارم تا چه پیش آید
 عنایات شه دین بهر احبابش بود حاصل
 من بیچاره هم امیدوارم تا چه پیش آید
 گهی ترسان و لرزانم از این مردم گریزانم
 گهی چون پور عمرانی ید بیضاء بر آرم تا چه پیش آید
 بحمدالله و المّنه که از حقّ است تأییدم
 چو موج بحر تأییدات دارم تا چه پیش آید
 ز فضل و عون حقّ گه ساری اندر بحر عرفانم
 سمندر وار گه ساکن به نارم تا چه پیش آید
 گهی در فلک جالس و ز حوادث غرق گردابم
 گه اریاح مرادی می برد اندر کنارم تا چه پیش آید

یادداشت‌ها

- ۱- اشاره است به حدیث «الفقر فخری و به افتخر» و سیادت جناب بیضاء. دربارهٔ حدیث مزبور در احادیث مثنوی (ص ۲۳) چنین آمده است:
«الفقر فخری و به افتخر که صوفیه بدان در کتب خود استناد کرده‌اند و در سفینه البحار طبع نجف، ج ۲، ص ۳۷۸ جزو احادیث نبوی ذکر شده و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۵۵) به نقل از ابن تیمیّه آن را از موضوعات می‌شمارد.»
- ۲- اشاره است به سفر ایادی ام‌الله جناب ابن ابهر به یزد و تشویق و تحریض احبّا به خدمات امریه و محتملاً تشویق جناب بیضاء به جمع‌آوری آثار مبارکه و تحریر تاریخ امر مبارک در آن دیار که ثمرهٔ این مجاهدات در این یاد نامه انعکاس یافته است.

قطعه بیست و چهارم

از جناب بیضاء:

ای اهل بیت محترم ای عاکفان این حرم (۱)
 هستیم ما پر درد و غم گوئیم با هم دم به دم
 از فرش بر عرشش مکان
 شد در بهشت او جاودان
 درهای شادی بسته شد پشتم ز غم بشکسته شد
 روح و روانم خسته شد از باغ طبعم رسته شد
 از فرش بر عرشش مکان
 شد در بهشت او جاودان
 احباب اندر ارض یا بودند مسرور از وفا
 شد تیره ایشان را صفا افنان این سدره عطا
 از فرش بر عرشش مکان
 شد در بهشت او جاودان
 آن لمعه نور خدا آن بنده خاص بهاء
 افنان سدره منتهی حاجی سید میرزا (۲)
 از فرش بر عرشش مکان
 شد در بهشت او جاودان
 این روز را چون شب ببین ما را همه در تب ببین
 خون جگر بر لب ببین چون حضرت افنان یقین
 از فرش بر عرشش مکان
 شد در بهشت او جاودان
 این ارض یا تاریک شد این بحر غم پر ریگ شد
 جوش دلم چون دیگ شد چون این خبر نزدیک شد

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

این حضرت افنان چه شد این معدن احسان چه شد

این جسم ماراجان چه شد این طلعت رخشان چه شد

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

شهباز دست کبریا از این قفس چون شد رها

طیّار شد سوی سما این نوحه گویم بر ملا

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

در یزد این افنان دین این حامی دین مبین

احباب را یار و معین بودی به هر صبح و پسین

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

یاربّ چه سان سازم بیان در خدمت این بانوان

آن خیل با غم توأمان از این صعود ناگهان

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

این روز روشن تارشید پژمرده این گلزار شد

جیحون کنون ابصار شد در کوچه و بازار شد

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

ای ابن ابهر ای مهین ای تو پناه مؤمنین (۳)

بر حضرتت باشد یقین ناگاه این افنان دین

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

گویم به صد آه و فغان با گریه و با سوز جان

از بهر افنان این زمان این تعزیت که ناگهان

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

ای ساکنین ارض طا افنان این سدره عطا

شد سوی سلطان بقا گوئید هر دم این نوا

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

ای عاکفان کوی یار ای عاشقان روی یار

این ارض یا گردید تار از شمس روی آن نگار

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

آن بنده معبود را آن معدن هرجود را

آن حضرت محمود را گو تعزیت در این عزا (۴)

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

افنان آن ارض جنان گویم تمامی را به جان

در تعزیت از این بیان باشند واقف ناگهان

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

گوئید ای اهل بهاء با حضرت عبدالبهاء

کی پادشاهها بهر ما این روز روشن شد سیا

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

شاهها ز غم پژمرده ام از فرقتش افسرده ام

من این زمان دل مرده ام در این سخن پی برده ام

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

یارب نما صبری عطا بر جمله افنان بقا

بر بانوان غم زدا بر سایر اهل بهاء

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان

بیضاء از این غم زار شد دنیا به چشمش تار شد

از فرقت آن یار شد گویا بدین اشعار شد

از فرش بر عرشش مکان

شد در بهشت او جاودان (۵)

یادداشت ها

- ۱- درباره این مرثیه که در تعزیت حاجی سید میرزا افنان سروده شده لوحی به اعزاز جناب بیضاء عزّ صدور یافته که با مطلع «ای ناظم شیرین سخن...» در فصل اوّل این کتاب به طبع رسیده است.
- ۲- جناب آقا سید میرزا افنان فرزند حاجی سید مهدی افنان است و شرح احوال این عائله و مناجات طلب مغفرت جهت آقا سید میرزای افنان در صفحات ۱۴۵ - ۱۵۰ کتاب خاندان افنان به طبع رسیده است.
- ۳- شرح احوال ایادی امرالله جناب ابن ابهر در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۴۰۲ - ۴۴۹) مطبوع و مندرج است.
- ۴- محتملاً مقصود از محمود، جناب حاجی میرزا محمود افنان فرزند حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله است. شرحی از احوال این عائله در خاندان افنان (ص ۱۰۰ - ۱۲۹) مندرج است.
- ۵- درباره صعود جناب آقا سید میرزا افنان نگاه کنید به «ماده تاریخ صعود...» در صفحه بعد.

قطعه بیست و پنجم

از جناب بیضاء:

[ماده تاریخ صعود جناب حاجی سید میرزا افنان]

تاریک شد این ارض چو آن نور خدا رفت آن نور دل و دیده احباب بهاء رفت
تاریخ کنون خواستم از فکر بیضاء گوید که افنان بر ملک بقا رفت

روز احباب بهاء را شب تار آمده است بحر اندوه و مصیبت به کنار آمده است
داده جبریل بشارت به همه اهل قبور که کنون حضرت افنان به مزار آمده است
سال تاریخ صعودش چه سرودی بیضاء سیصد و بیست و دو بعد هزار آمده است (۱)

یادداشت‌ها

۱- جناب بیضاء مرثیه‌ای نیز در صعود جناب حاجی سید میرزا افنان سروده‌اند که در ذیل عنوان «قطعه بیست و چهارم» نقل گردیده است.
و نیز جناب بیضاء در قصیده‌ای که درباره وقایع ضوضاء یزد سروده‌اند و در جنگ خطی ایشان آمده است در صدر آن چنین آورده‌اند:

باز این اندوه و غم آمد پدید	دیده امکان چنین ماتم ندید
بار دیگر روز بیضاء شد سیاه	در سلف چون من کسی این غم ندید
سید میرزا ابن افنان عظیم	بعد هجده ماه شد این دم شهید...

و پس از شرح وقایع و مصائب وارده بر احبای یزد ابیات مقطع قصیده را چنین سروده‌اند:

... حضرت آسید میرزا شد علیل	و آن علل هر روز آمد در مزید...
عندلیب و وحش از این تنگنای	جانب گلزار علّین پرید

طبع بیضاء بهر تاریخش کنون
بود در ذی قعدة مه کز بعد الف
این دو فرد آخری را برگزید
سید و بیست و دو از هجرت رسید

به اعزاز جناب آقا سید میرزای افنان الواح عدیده از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که بعضی از آنها در بخش آثار حضرت عبدالبهاء در فصل دوم این یادنامه مندرج است. در این مقام نیز دو لوح از الواح آن جناب را مندرج می‌سازد تا نعوت و محامد آن نفس نفیس به درج این آثار منیع زیب و زیور یابد:

ارض یا

حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا سید میرزا ابن حضرت آقا سید مهدی علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ایها الفرع البدیع من السدرة المبارکه قد وصل النداء الی شرق الارض و غربها و جنوبها و شملها و قاصیها و دانیها و لکنّ المتزلزلین فی صمم عظیم قد انتشرت نفحات الله فی الآفاق و تعطّرت الارجاء و لکنّ الناکثین لفی زکام شدید قد اشرقت الارض و السموات بشعاع ساطع من ملکوت غیب البهاء و لکنّ المارقین لفی حجاب غلیظ. لعمر الله انّ نجوم التأيید قد سطعت و افواج النصر قد ماجت و ملائکة البشری قد هتفت و اعلام الهدی قد ارتفعت و کلمة الله قد علت و شریعة الله قد اشتهرت و آیات الله قد رتلّت و آثار الله قد شاعت و شعائر الله قد ذاعت و لکنّ المستهزئین لفی عمه قدیم.

تالله الحقّ ایها الفرع الریان الحجر و المدر و الشجر تشهد باعلاء کلمة الله و لکنّ المنکرین لفی لجاج کبیر قل فانصفوا ایها القروة الخاسئة انسیتم اختفاء فی حفرة الظلام من ظلم الظلمة و الآن انتم فی صون مبین و عزة ربّک المقدسة یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونها ینظرون الی النور الساطع و یقولون هذا لظلام حالك و یدوقون العذب الفرات و یقولون هذا لملح اجاج و یرون آثار ربّک الباهره و یقولون هذا معالم دارسة. هذا شأنهم دعهم و اوهامهم السائرة و صفقتهم الخاسرة و اوراقهم المحرقة و حججهم الداحضة و حقائفهم الخاسئة لعمرك انّ قولهم سقیم و رأیهم ضعیف و وجههم ممسوخ و برهانهم مقطوع یتشبّهون بالآیات و ینکرون مبینها و یتوسّلون بالاهداب و یتروکون عرشها یتستقون من المصانع و یرجعون عن موارد العذب السلسال هذا شأنهم فی الحیوة الدنیا بشس ما سولت لهم انفسهم فسوف تراهم فی خسران مبین.

الهی الهی هذا فرع من فروع سدرۃ رحمانیتک احفظه فی حمی حمایتک عن نصال الشَّبهات و نبال اهل المؤتفکات و اجعله آیه راسخۃ علی الميثاق و ناسخۃ لکتاب اهل الشَّقاق و فاضحة لمساوی اهل الارتياب و قاده لمن نقض عهدک انک انت القوى القدير.

ای فرع بدیع لله الحمد و المنة که نفحات مقدسه ریاض ملکوت اعلی مشامت را معطر نمود و روائح محیه جنت ابهی روح را زنده و مهتر نمود توجه به ملکوت ابهی نمودی و تثبیت بذیل کبریا فرمودی و به زیارت مرکز دوائر غیر متناهیۃ مطاف روحانیان فائز گشتی و به دیدۃ خویش مشاهده نمودی و به سمع خود استماع نمودی. پس حال به قوت الهیه قیام کن و مقاومت جرثوم نقض و صندید نکث نما زیرا با جنود شبهات هجوم نماید و به اوراق محرّفۃ متشابهاست استدلال کند. اگر فارس میدان عرفانی جولانی نما و اگر بلبل گلزار میثاقی نغمه ای بزن. قسم به جمال قدم روحی لاحبائه الفدا نعیشان نعیق است و جدیدشان عتیق، شرابشان سراست و صفائشان دُرد کدر آشام.

طوبی لمن اجتنب بشری لمن ابتعد و البهاء علیک و علی کلّ من ثبت علی الميثاق و رسخت اقدامه علی هذا العهد الذی قصمت قوته ظهور اهل النفاق و تزلزل منه ارکان اهل الشَّبهات و تشتت به شمل اهل الاوهام و تبدد به الغیوم المتکاثفة فی افق امرالله ع

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

ارض یا

حضرت افنان سدرۃ منتهی جناب آقا سید میرزا ابن حضرت آقا سید مهدی الذی فاز بزیارة الروضة المطهرة ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ایها الفرع النضیر و الفن اللطیف من السدرۃ الربانیة، زبان به شکرانه حضرت احدیت بگشا و به حمد و ثنا و محامد و نعوت جمال قیوم مشغول شو که الحمد لله از افنان سدرۃ تقدیسی و از فروع شجرۃ توحیدی، در ظلّ الطاف جمال اعلانی و در سایه عنایت محبوب ابهی، روحی لاحبائه فدا علی الخصوص که به طواف مطاف ملاً اعلی فائز شدی و به زیارت بقعۃ مبارکه الّتی قدّست و بارک الله حولها وادی طوی برّیه سینا مشرّف گشتی. جام طهور را از ید ساقی مشکور نوشیدی و انوار فیوضات غیبیه را از آفاق و ارجاء ارض المیعاد و قبة البیضاء مشاهده نمودی و تراب روضۃ مبارکه را کحل

بصر آمال کردی. این فیوضات کلّ از عنایات جمال قدم بود، پس به شکرانه این مواهب الهیه و فیوضات حقیقت ربّانیه بکوش که به شئون و فضائل و خصائلی بین خلق محشور شوی که سزاوار این مقام اعلی باشد. چون شمع در هر مجمعی به ذکر الهی روشن شو و چون نجم از هر افقی به انوار نامتناهی زینت بخش گلزار و چمن گردد. بر عهد و پیمان و ایمان الهی ثبوتی ظاهر نما که نور استقامت از جبینت از ارض ادنی تا افق اعلی ساطع گردد و فیض ثبوت از ملکوت ابهی نازل شود. قسم به جمال قدم روحی لأحبّائه فدا که اگر الیوم نفسی بر عهد و میثاق الهی که عروة الوثقی جمال رحمانی است تمسّک تامّ جوید و تشبّث عظیم نماید تأییدات ملکوت ابهی از جمیع جهات احاطه نماید و انوار نصرت از ملکوت غیب بتابد و حقیقت جان و جان او را چنان مقدّس نماید که آیات تقدیسش در ملا ابرار تلاوت شود. و البهاء علیک. عبدالبهاء ع

قطعه بیست و ششم

از جناب بیضاء:

هو الأبهی

فرقانیان پر علل، عاصی تر از جمله ملل ای عالمان بی عمل، هر یک چو شیطان دغل
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون نور پاک مصطفی، تأیید بر ارض و سماء (۱) این مرکز وحی خدا، فرمود بهر اهل یا
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون آن علی مرتضی، ظاهر شد از خلف عماء (۲) بر خلق شد آورده نما، می کرد هر دم این ندا
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
آن خامس آل عبا، اندر زمین کربلا (۳) گفتا به جمله اشقیاء، من صابرم اندر بلا
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون رأس آن سلطان دین، شد بر سنان مشرکین می گفت پس روح الامین، با آن گروه ظالمین (۴)
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
خرگاه آن سلطان دین، آتش زدندی مشرکین با فرقه شامی چنین، فرمود زین العابدین (۵)
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون حضرت سجاد دید، آن مجلس شوم یزید (۶) ناگه فغان از دل کشید، فرمود با قوم عنید
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون وارد ویرانه شد، از خویش او ییگانه شد محورخ جانانه شد، گویا در این کاشانه شد
یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی منازل
چون حضرت اعلی ز جود، از غیب آمد در شهود ختم از صحف او بر گشود، فرمود با قوم عنود
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون زد علم در خاققین، نوآر شد زو عالمین سلطان دین شد این حسین، فرمود با صد شور و شین (۷)
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
چون رجعت آن شاه شد، طالع رخس چون ماه شد خلق جهان گمراه شد، گویا لسان الله شد
یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

چون شد زمان رجعتش، ظاهر شدی چون حضرتش هر کس بداند رجعتش، گویا شود در خدمتش

انت القوى نجنا، عن قهرک يوم الخلل

آن حضرت ابهی ز نور، بنشست بر عرش ظهور برقع فکند از وجه حور، فرمود با قوم شرور

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

جبریل بر درگاه او، خادم بر خرگاه او جان داد اندر راه او، می گفت با صد آه او

یا من لطیف ولم یزل، الطف بنا فی منزل

چون این جهان پر نور شد، زنده ز نفخ صور شد بیضاء چنین مسرور شد، در مدح حق منظور شد

یا من لطیف ولم یزل، الطف بنا فی منزل

مولی الوری از لامکان، آن حضرت شاه جهان از عرش شد فرشش مکان، گوید منادی هر زمان

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

آن غصن اعظم بی قرین، عالم شدش زیر نگین احباب او روی زمین، از گلشن او خوشه چین

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

شاه جهان ماه زمن، سرّ خدای ذوالمنن در راه عشقش صد چومن، گفت این سخن با مردوزن

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

عالم از او پر نور شد، احباب او مسرور شد بس عیب هامستور شد، ناقض کنون در گور شد

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

عالم گلستان شد دگر، گل هادمیده سربه سر ظاهر شد انمار شجر، ماندید در غفلت مگر

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

شه در سریر سروری، بنشسته با صد دلبری او از ثریا تا ثری، فرموده حکم و داوری

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

آن حضرت عبدالبهاء، آن پادشاه ذوالعطاء آن مظهر ذات خدا، گوید همیشه بر ملا

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

آفاق از او پر نور بین، روشن شب دیجور بین شد خطه ها خلد برین، آمریک و ترک و روم و چین

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

آن ابن ابهر از وفا، آمد به سوی ارض یا (۸) آراست مجلس از صفا، فرمود با اهل جفا

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

افتان آن سدره عطا، باشند پاک از هر خطا هستند صابر بر جفا، گویند از راه وفا

یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل

فرقانیان در غفلتا، دورند چون از رحمتا باید زدن از حسرتا، دستی به سر با لعنتا
 الموت یأتی بغتاً، والقبر صندوق العمل
 تو این جهان پر دود بین، از آتش نمرود بین خلق جهان مردود بین، اشک بصر چون رود بین
 یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
 این ارض یا گلگون نگر، گلگون زمین از خون نگر چشمان ما جیحون نگر، گوئیم با خون جگر
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 این دشت یا گلزار شد، از مشک چون تاتار شد چون دکه عطّار شد، جانها نثار یار شد
 یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
 بس کشته‌ها اندر زمین، افتاده‌اند از ظلم و کین از شرّ و ظلم ظالمین، گوئیم با این عالمین
 یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
 اجسادشان محروق بین، از ظلم این مخلوق بین در راه و در هر سوق بین، پرده حیا محروق بین
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 این بحر پر امواج شد، امواج چون افواج شد اموالها تاراج شد، اعدای تو بهّاج شد
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 ای دوستان ارض یا، این عاشقان جان فدا گویند در صبح و مساء، با حضرت عبدالبهاء
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 احباب شاه ذوالمنن، چون بلبان در این چمن آئیم ما در انجمن، گوئیم با هم این سخن
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 بیضائیان همچون گدا، بر درگاه سرّ خدا از حضرت عبدالبهاء، داریم امید لقا
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 این ضلع رادل خون بین، این ورقه را مفتون بین بیضائیان مجنون بین، ای پادشاه یوم دین
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 مائیم این دم سه گدا، بر درگاه عبدالبهاء (۹) از جود شاه ذوالعطاء، گردد عطا ما را لقا
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل
 بیضاء چنین آشفست رو، این در معنی سفت او چون غنچه لب بشکفت او، با خلق جاهل گفت او
 یا من بدنیا اشتغل، قد غره طول الامل
 از شب کنون چون چار شد، کلک من از رفتار شد بس داد دل با یار شد، ختم این زمان گفتار شد
 یا من لطیف و لم یزل، الطف بنا فی ما نزل

یادداشت‌ها

- ۱- مصطفی یکی از القاب حضرت محمد رسول الله است.
- ۲- مقصود از علی مرتضی، علی ابن ابی طالب، حضرت امیرالمؤمنین است که اوّلین امام شیعیان بود و در سنه ۴۰ هـ.ق / ۶۶۱ م به شهادت رسید.
- ۳- خامس آل عبا اصطلاحی است که مطابق روایات اسلامی به پنج نفر که در زیر عبا رسول الله جمع شدند اطلاق گردیده است. این پنج نفر که آنان را «پنج تن آل عبا» و یا «اصحاب کساء» نیز می نامند عبارتند از محمد رسول الله، فاطمه دختر آن حضرت، علی ابن ابی طالب، شوهر فاطمه و دو فرزندانشان امام حسن و امام حسین.
- ۴- روح الامین لقبی برای جبرئیل است.
- ۵- زین العابدین لقبی برای حضرت علی ابن حسین امام چهارم شیعیان است که در سنه ۳۸ هـ.ق / ۶۵۸ م در مدینه تولد یافت و به سال ۹۴ هـ.ق / ۷۱۲ م در همان شهر از عالم درگذشت.
- ۶- سجاد لقبی برای امام چهارم شیعیان حضرت علی ابن حسین ملقب به زین العابدین است.
- مقصود از یزید، یزید ابن معاویه است که سه سال و نیم حکومت کرد و در سال اوّل حکومتش فرمان به کشتار حسین ابن علی (حضرت سیدالشهداء) و یاران او داد و در دهم محرم سنه ۶۱ هـ.ق / ۶۸۰ م این نفوس در کربلا به شهادت رسیدند.
- ۷- مقصود از «حسین»، حضرت بهاء الله است. اصطلاح «شور و شین» به معنی گریه و زاری و الحاح و انابه است.
- ۸- اشاره است به سفر ایادی امرالله جناب میرزا محمد تقی ابن ابهر به مدینه یزد.
- ۹- «سه گدا» اشاره است به جناب بیضاء و ضلع و دختر ایشان که در ابیات بالاتر با کلمات «ضلع» و «ورقه» به آنان اشاره شده است.

قطعه بیست و هفتم

از فاطمه (آقا بی بی) دختر جناب بیضاء: (۱)

الشجر البیضاء

ای مالک عرش و ثری	ای پادشاه ذوالعطاء	یک نظره ای سوی گدا
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
مستم من از گیسوی تو	هستم گدای کوی تو	آرم همی رو سوی تو
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
ای اصدا ای اصدا	آئید هر یک سوی ما	گوئیم با هم این نوا
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
ای دوستان ای دوستان	آئید در این بوستان	گوئیم با هم رایگان
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
چون حضرت عبدالبهاء	بر خلق آمد ره نما	از فضل حق شد این پناه
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
مژده دهید ای بلبلان	نور خدا گشته عیان	شوق لقا دارم به جان
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
شاه طریقت شد عیان	نور حقیقت شد عیان	ای ورقه این دم کن بیان
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
مولی الوری مولای ما	سلطان دین آقای ما	قربان تو جان های ما
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
بر مقدم عبدالبهاء	خواهم کنم جان رافدا	دارم به سر شوق لقا
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
از سر بیضاء این شجر	روئید و ظاهر شد ثمر	خواهد کنون از حق اثر
یا حضرت عبدالبهاء	ای پادشاه ذوالعطاء	از جود خود درحمی نما
ای پادشاه ذوالمنن	رحمی نما بر حال من	گویم چو بلبل در چمن

از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
دارم بسی خوف و محن	با دوستان گویم سخن	خواهم روم در انجمن
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
یزد است پراز مشرکین	اعدای دین اندر کمین	در تنگنای این چنین
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
ای مالک روی زمین	نتوان نشستن دلنشین	از ترس و خوف مشرکین
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
گویا شوم در ارض یا	فخری برای این گدا	ای پادشاه کن عطا
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
بر قصد بیضاء دیده ام	با حربه اعداء دیده ام	شاهها ستمها دیده ام
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
چون اهل بیت و کربلا	نالیدمی در آن بلا	رو کردمی سوی خدا
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
گشته چنین مفتون تو	شد این شجر دل خون تو	این ورقه محزون تو
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
گوید که جان روشنم	خاک ره افشان منم	شاهها تو را قربان منم
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
هر دم بگوید این سخن	نوشیده از خم کهن	این ضلع بیضاء ام من
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
گویند از صدق و صفا	جمعند از روی وفاء	جمله کنیزان بهاء
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
سوز دلش بی مر بین	با گریه اش همسربین	این مادر اکبر بین (۲)
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
کن بر کنیزان یک نظر	بر درگه تو منتظر	چشم کنیزان سربه سر
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
بر ما عنایت کن شها	تو پادشاه ذوالعطاء	بر در گهت ماسه گدا
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء
گوید سخن در خاتمه	از این کنیزت فاطمه	بنیان اعداء هادمه
از جود خود رحمی نما	ای پادشاه ذوالعطاء	یا حضرت عبدالبهاء

یادداشت‌ها

۱- این اشعار که اثر طبع امة الله فاطمه، دختر جناب بیضاء است به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال شده، به نظر مبارک رسیده و فاطمه خانم مخاطب لوح مبارکی قرار گرفته که مطلع آن چنین است:

یزد

ورقة منجذبه شجرة البیضاء فاطمه علیها بهاء الله الأبهی

هو الله

«ای امة الله المبارکة، اشعار بدیع ملاحظه گردید که به ابداع الحان از حنجر روحانی آن ورقة نورانی صادر فی الحقیقه مانند نغمه طیور فردوس و آهنگ مرغان حظیره القدس در نهایت جذب و وله صدور یافته...»

تمام این لوح در فصل اول این یاد نامه به طبع رسیده است.

۲- اشاره است به مادر جناب علی اکبر قصاب شهید که شرح شهادت ایشان در ضمن وقایع عباس آباد در این کتاب آمده است. زیارت نامه آن شهید مجید نیز در ضمن یادداشت‌های قطعه بیست و دوم نقل گردید.

قطعهٔ بیست و هشتم

از جناب بیضاء:

هو العزیز المحبوب

عید گل شدای ساقی از بادهٔ یا باقی (۱)
از ساغر اشراقی کن عطا به مشتاقی

گو به جمله میثاقی

بشری هله یا بشری

ساقیا بده جامی ز آن شراب الهامی
تابه صبح و هر شامی شیرین شودم کامی

هم زنده کنم نامی

بشری هله یا بشری

ای ساقی روحانی ز آن بادهٔ رحمانی
ز آن رقیق سبحانی کن عطا به این فانی

تا زنده شود جانی

بشری هله یا بشری

روز عید رضوان شد بلبلِی به الحان شد
وقت روح و ریحان شد شکر این دم ارزان شد

مرغ طبع گویان شد

بشری هله یا بشری

مامست و غزل خوانیم ما بر سر پیمانیم
ما دست به دامانیم جان در رهش افشانیم

هر صبح و مساء خوانیم

بشری هله یا بشری

ما زمرة عشاقیم ما فرقهٔ مشتاقیم
ما شهرة آفاقیم ما ثابت میثاقیم

برسموم دریاقیم

بشری هله یا بشری

ما آیت توحیدیم ما رایت تجریدیم

ما مهبط تأییدیم غیب لایری دیدیم

چون سحاب باریدیم

بشری هله یا بشری

روز عید شد پیدا مجلسی شده بر پا

گل شکفته در صحرا بلبان همه شیدا

گفت این چنین بیضاء

بشری هله یا بشری

ای بهائیان آئید سوی باغ هر جائید

جبهه بر زمین سائید چون مخاطب شاهید

مفتخر ز الواحید

بشری هله یا بشری

غنچه در چمن بشکفت راز دل چنین می گفت

در این بیان را سفت با جمله احبّا گفت

عید گل نباید خفت

بشری هله یا بشری

بحر مل به جوش آمد بانگ نوش نوش آمد

یار در خروش آمد غنه اش به گوش آمد

هر دم این سروش آمد

بشری هله یا بشری

در صحن چمن بلبل گوید این سخن با گل

با جمع بهائی قل نوش بادتان این مل

گوئیم شما را کلّ

بشری هله یا بشری

این فاخته نیکو در هر طرف و هر سو

با جفت به گفت و گو احباب بهاء را گو

اعدای شما کو کو

بشری هله یا بشری

جند حق همه غالب در سیل حق طالب

از بحر بلا جالب با لسان همه حارب

از کأس وفا شارب

بشری هله یا بشری

ما زمرهٔ ابهائی با معجز موسائی

با این ید بیضائی با نفخهٔ عیسائی

گوئیم به هر جائی

بشری هله یا بشری

ای کلیمیان بیدار گردید و شوید هوشیار

هر علامت و آثار ظاهر شده از اسرار

بین تو عجل‌ها پروار

بشری هله یا بشری

تورات به یاد آرید این شرک به باد آرید

باران ز سما بارید از حق چه ابا دارید

پس خوار در انتظارید

بشری هله یا بشری

مس به سرپدید آمد زیر پا حدید آمد

این خلق جدید آمد امتحان شدید آمد

ز اهل حق نوید آمد

بشری هله یا بشری

آن ربّ جنود آمد غصن در وجود آمد

سدره در سجود آمد آنچه گفته بود آمد

آن که هست و بود آمد

بشری هله یا بشری

اصحاب ششم را خوان گفت موسی عمران (۲)

آن که هست اسم آن غصن اعظم سبحان

هیکل خدا را جان
 بشری هله یا بشری
 ان یكون غصن الرب در مجد و بهاء چون آب
 ناقض همگی در تب روز منکران شد شب
 ما را همگی بر لب
 بشری هله یا بشری
 ای کشیش نصرانی تا به کی به حرمانی
 انجیل اگر خوانی یابی تو به آسانی
 نور شمس سبحانی
 بشری هله یا بشری
 ای عالم فرقانی عالم ار به فرقانی
 در خواب چرا مانی خیز اگر تو انسانی
 میگوی چو این فانی
 بشری هله یا بشری
 کفر و شرک کن زائل غیر حقّ ببین باطل
 نور حقّ شده حاصل دین حقّ شده کامل
 فوج فوج شد داخل
 بشری هله یا بشری
 ای اهل بیان آخر سوی اهل حقّ ناظر
 قلب خود نما حاضر دیده را نما طاهر
 بین نور خدا ظاهر
 بشری هله یا بشری
 ای ناقض عهد حقّ پرده شرم کردی شقّ
 با جهل شدی ملحق اعمی شده ای الحقّ
 حقّ زد به جهان بندق
 بشری هله یا بشری
 زد آن خر خرطومی افتراء به مظلومی (۳)
 مردود شد از شومی از غریب و از بومی

از هندی و از رومی

بشری هله یا بشری

آن ابری خیرالله

آن ناقض عهدالله (۴)

شد ساعی شرک الله

مردود شد از الله

مطرود شد از درگاه

بشری هله یا بشری

آن مهدی بد کردار

تبریزی بد اطوار (۵)

خود کرده چنین اقرار

بر ملا نه بر اسرار

کالنار و لا العار (۶)

بشری هله یا بشری

ای مرکز نقض عهد

طفلکی تواندر مهد

یا که خفته ای در لحد

گر چشی تواز این شهد

می کنی هزاران جهد

بشری هله یا بشری

قل اعوذ ربّ الناس

گفت آن ملیک الناس

بهر این خدا شناس

شبهه کرده و وسواس

هست مظهر خناس

بشری هله یا بشری (۷)

ای اهل بهاء کوشید

از چیست که خاموشید

جام می حق نوشید

خلعت بهاء پوشید

چون بحر کرم جوشید

بشری هله یا بشری

چون گل به چمن روئید

ای اهل بهاء بوئید

گل در چمنی جوئید

جوئید و همی بوئید

چون بلبلیکان گوئید

بشری هله یا بشری

عید عید رضوان است

ارض یا گلستان است

بانگ بانگ پیمان است

عهد عهد جانان است

هر تنی به الحان است
 بشری هله یا بشری
 شد دو سال از ضوضاء مجلسی بُد پیدا
 الحال ز فضل خدا دوستان حقّ هر جا
 مجلسی نموده بپا
 بشری هله یا بشری
 ای نسیم باد صبا روتو خدمت روحا (۸)
 عرض کن تواز بیضاء تهنیت ز عید بهاء
 با جمله اماء الله
 بشری هله یا بشری
 در مدیح سرّ خدا گفت حضرت ابهی
 طاف حوله الاسماء محوومات شد بیضاء (۹)
 این چکامه شد انشاء
 بشری هله یا بشری

یادداشت‌ها

- ۱- از مصرع «شد دو سال از ضوضاء» که در اواخر این اشعار آمده چنین پیدا است که این ابیات به مناسبت ایام رضوان سنه ۱۳۲۳ هـ/ق ۱۹۰۵ م سروده شده است.
- ۲- محتملاً اشاره جناب بیضاء به آیات فصل چهارم کتاب اشعیاء است که می‌فرماید: «فی ذلک الیوم یکون غصن الربّ بهاءً و مجداً و ثمر الارض فخرأ و زینة للنّاجین من اسرائیل».
- ۳- مقصود اقدامات و مساعی حاجی میرزا حسین خرطومی و نقض عهد اوست. جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۷۳۲) در این باره چنین نوشته‌اند: «و چون فتنه نقض برخاست در سال ۱۳۱۳ [هـ/ق ۱۸۹۵ م] حاجی میرزا حسن [کذا] خرطومی از بمبئی اوراق فاسد و مفسد چند برای معاریف احبّاً فرستاد...» و نیز در صفحه ۱۱۵۰ کتاب ظهور الحقّ (ج ۸) چنین مرقوم داشته‌اند که: «... حاجی میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی... روابطشان با میرزا محمّد علی ناقص اکبر شدید بود و به سال ۱۳۱۲ [هـ/ق ۱۸۹۴ م] سید محمّد افغان با خرطومی به

عکا رفته شش ماه با ناقض به سر بردند...»

و حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند (مانده آسمانی، ج ۹، ص ۱۵۵ - ۱۵۶):

«... در خصوص خرطومی مرقوم نموده بودید خداوند عاقبت داغ بر خرطوم او نهاد...»
و نیز درباره خرطومی در اشعار جناب عندلیب (دیوان عندلیب، ص ۵۹۸) چنین آمده است:

کاین سخن در صدر آن جزوه نوشت	«... جزوه دیدم ز خرطومی زشت
هست شرع و دین و آثار بهاء	غصن و فرع و آل اطهار بهاء
پیشکار و یار غصن اکبر است	این محقق خود به بمبائی در است
این مراد افراشت رایات فساد	از پی ترویج اسم آن مراد
ذره را با خور مقابل می‌کنند	خلق را دعوت به باطل می‌کنند
طار طیراللیل اذغاب الجمال...»	قال فی الالواح سلطان الجلال

۴- مقصود از «ابری»، ابراهیم خیرالله است. برای ملاحظه شرح مطالب درباره ایمان و خدمات و نقض عهد او به ذیل «ابراهیم زنی» در ریحی مختوم جلد اول مراجعه فرمائید.

۵- مقصود از مهدی، سید مهدی دهجی و مقصود از تبریزی، خلیل تبریزی است که هر دو در دوره حضرت عبدالبهاء نقض عهد نموده مطرود شدند. شرحی از اقدامات و افکار و آثار سید مهدی دهجی در ذیل «سید دهجی» در جلد اول کتاب ریحی مختوم مذکور و مندرج است. خلیل تبریزی از اتباع جمال بروجردی بوده است.

۶- از امثله عربی است که «النار و لا العار». درباره این تمثیل در امثال و حکم (ج ۱، ص ۲۷۵) چنین آمده است:

«النار و لا العار. سوختن به آتش به که در ننگ زیستن. تمثیل:

در بزم همه لفظ تو آگنده بدانش و رزم همه قول تو النار و لا العار.

قطران

هر کس بجز از توبه جهاندارى بنشست بیداد گراست و ملک بی‌خرد و مست

دادار جهان ملک جهان وقف تو کردست نیکو مثلی گفته است النار و لا العار.

منوچهری نظیر المنة و لا الدنية.

۷- تعبیرات مندرج در این فقره تلمیحی به آیات سورۀ ناس (۱۱۴) در قرآن مجید است.

۸- مقصود از «روحا» روحانیۀ بشرویه‌ای است که اشعار و مآخذ شرح احوال ایشان در ذیل قطعات هفدهم و نوزدهم مذکور شد.

۹- اشاره است به بیان جمال قدم در صدر لوح ارض بآ که می‌فرمایند:

«حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الأسماء...»

(مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۳۸)

قطعهٔ بیست و نهم

از جناب بیضاء:

ایضاً از بیضاء در زمانی که اخبار موحشه از افتتان ساحت قدس می‌رسید انشاء نمود و همان روز اخبار موقوف شدن قلعه بندی رسید. (۱)

هو الله

بیضائیان از این خبر گشتند همه خونین جگر
بیضاء و زهره با شجر گویند در شام و سحر (۲)

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی (۳)

یاربّ تورحمانی نما از فضل سبحانی نما
ما را تو قربانی نما بر حضرت عبدالبهاء

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

یا حضرت عبدالبهاء شاهنشاه ارض و سماء
صبر و قراری ده به ما ای شاه یفعل مایشاء

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

آمد زمان افتتان مائیم اندر امتحان
کن دستگیری در جهان هستی تو شاه کن فکان

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

این ارض یا ویرانه شد احباب تو دیوانه شد
تا این خبر افسانه شد ما را خراب این خانه شد

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

شد مدتی ای ذوالعطاء آمد خبر در ارض یا

ناقض نموده از جفا یک فتنه دیگر بنا

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

در ساحت قدس ای خدا شد شورشی از نو به پا

احباب تو در شهرها دل خون شده از این جفا

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

آن ارض تنگ آمد دگر از بهر احباب گذر

از شرّ ناقض الحذر بر ریشه زن او را تبر

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ای شاه مظلومان امان از فتنه این ناقضان

شد شورشی اندر جهان از فتنه این ظالمان

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

دوریم ما از کوی تو کوریم ما بی روی تو

آشفته ایم از موی تو زنده همه از بوی تو

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ای شاه جان ای شاه جان رحمی نما بر عاشقان

امواج بحر بی کران ساکن نما اندر جهان

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

هستی تو یفعل مایشاء از خود بگردان این بلا

رحمی نما ای ذوالعلاء بر این ذلیل مبتلا

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ای خالق جنّ و بشر
احباب را بین خون جگر
شد اولیائت در به در
در شهرها با چشم تر

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

این گریه و افغان بین
این وحشت افنان بین (۴)
شد مضطرب ارکان دین
روحانیت زار و غمین (۵)

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

از صرف قدرت ای خدا
تبدیل فرما این بلا
تحویل کن این ابتلا
بر ناقضان اندر ملا

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ما جمله اغنام توئیم
قربان اقدام توئیم
مشتاق انعام توئیم
افتاده در دام توئیم

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

این جمع احباب تواند
مست از می ناب تواند
جانباز بر باب تواند
این دم جگر ذاب تواند

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

جمع اماء خویش بین
سرگشته و دل ریش بین
بیگانه از هر خویش بین
مبغوض هر بد کیش بین

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ما جمله با صددمدمه
صبح و مساء با همهمه
با التجاء و واهمه
گوئیم با این زمزمه

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

مائم اندر ارض یا از بهر قربانی شها
از خود بگردان این بلا صد الف ما را کن فدا

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

ما را بود این آرزو قربانی ارخواهی بگو
رو آوریم از چار سو جان ها به کف پروانه خو

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

تو شمع و ما پروانه ایم از هجر تو دیوانه ایم
اندر جهان افسانه ایم از غیر تو بیگانه ایم

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

باد صبا ای نیک خو از من بیا این ره پیو
با ناقض ملحد بگو از ما چه می خواهی بگو

تا چند اندر حسرتی

تا چند دور از رحمتی

بر جانشین ای نو هوس تا چند داری این هوس
شاهی نیاید از عسس دستی به سر زن چون مگس

تا چند اندر حیرتی

تا چند اندر حسرتی

تو قدر خود نشناختی خود را به چاه انداختی
ملعون عالم ساختی دین را به دنیا باختی

آن هم بدان در حسرتی

ندهد به تو جز لعنتی

دنیا تو را چون گول زد اوّل فریب پول زد
راه تو را چون غول زد گویا به این مدلول زد

تا چند اندر زحمتی

باشد که یابی ثروتی

صد شکر حی دادگر از ساحت قدس این خبر

آمد به ایران مشتهر شد قلعه بندی مختصر

یا عدتی فی کربتی

یا غایتی فی رغبتی

از کلک نقاش این زمان این مژده آمد ناگهان

کامد خبر از ارض جان موقوف گشته افتان

یا عدتی فی کربتی

یا مونسی فی وحدتی

آمد ز روحانی خبر شد قلعه بندی در گذر

خواهم دهم زین مژده سر با جان برای این خبر

یا غایتی فی رغبتی

یا مونسی فی وحشتی

از فضل شاه لم یزل اندوه و غم آمد بدل

بر شادی ما متصل عدوان همه شد مضمحل

یا عدتی فی کربتی

یا مونسی فی وحشتی

بیضاء کنون این راز را کن مرتفع آواز را

انجام ده آغاز را گوشکر چاره ساز را

یا عدتی فی کربتی

یا صاحبی فی شدتی

تو چاره سازی ای خدا کشاف رازی ای خدا

عاشق گدازی ای خدا دشمن نوازی ای خدا

یا غایتی فی رغبتی

یا مونسی فی وحشتی

هستیم ما از جان و دل شه را دعاگو متصل

در ظلّ او ما مستظلّ عدوان او کن مضمحل

یا غایتی فی رغبتی

یا صاحبی فی شدّتی

زن رایت عثمانیان بر شرق و غرب این جهان
تا هست از عالم نشان حفظش نما از دشمنان

یا غایتی فی رغبتی

یا صاحبی فی شدّتی

یادداشت‌ها

- ۱- این عبارات از جناب بیضاء است.
- ۲- کلمه بیضاء در این بیت ایهام دارد، هم نام شاعر است و هم به معنی لفظی آن آمده است که آفتاب باشد. زهره در ادب فارسی به نوازندگی و خنیاگری اشتها دارد.
- ۳- عبارت «یا عدتی فی کربتی...» فقره‌ای از دعای رسول الله است که ملا محسن فیض کاشانی آن را در اواخر تفسیر سوره مریم در تفسیر صافی آورده است. عبارت دعا چنین است:
«اللهم یا عدتی عند کربتی و یا صاحبی عند شدّتی و یا ولیّی فی نعمتی، الهی و اله آبائی...»
- ۴- اشاره است به عائله افنان ساکن یزد از قبیل عائله جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله و عائله جناب آقا سید مهدی افنان.
- ۵- اشاره است به خانم روحانی بشرویه‌ای که در منزل افنان یزد اقامت داشته است.

قطعهٔ سی‌ام

از جناب بیضاء:

هو الله

من و خاک دربار عبدالبهاء
 هر آن کس که شديار عبدالبهاء
 ز کلک گهربار عبدالبهاء
 منور ز آثار عبدالبهاء
 بود خاص سرکار عبدالبهاء
 همه گرد پرگار عبدالبهاء
 بود نعت و اذکار عبدالبهاء
 شده فصل اثمار عبدالبهاء
 شده غرق ابحار عبدالبهاء
 شده جاری انهار عبدالبهاء
 بنازم به اشجار عبدالبهاء
 به الحان به گفتار عبدالبهاء
 کلیما بین نار عبدالبهاء
 نوائی به مزار عبدالبهاء
 که گردید بیدار عبدالبهاء
 خریدار بازار عبدالبهاء
 به جان یاور و یار عبدالبهاء
 ز رأی جهان دار عبدالبهاء
 از این جام سرشار عبدالبهاء

من و عشق رخسار عبدالبهاء
 به کونین او پادشاهی کند
 همه روی عالم پر از نور شد
 شده ترک وایران و امریک و چین
 عبودیت آستان اله
 به روی کره در رکوع و سجود
 به روی زمین هر صباح و مساء
 به جنات فردوس ابهی کنون
 به علم و به فضل و به حکمت همه
 به باغ و به رضوان ابهی نگر
 بود سدر تا صد هزاران هزار
 به هر سدره‌ای طیری از نورین
 به هر سدره‌ای آتشی شد عیان
 زند حضرت روح در دیرها
 محمد زند این ندا در جهان
 بود روح اعلی به اعلی جنان
 بود شاه ابهی به غیب و عماء
 عجب نی اگر قطره دریا شود
 ز یک جرعه این ذره بیضاء شده

قطعه سی و یکم

از جناب بیضاء:

رضوانیه ۱۳۲۴ [هـ.ق/۱۹۰۶ م]

مژده ایا عاشقان که عید رضوان رسید یوم ظهور است این، زمان احسان رسید
ز نفعه روی دوست به جسم ما جان رسید نوبت غم درگذشت به روح ریحان رسید
مطرب مجلس بیا همی بگو یار یار

به عید رضوان نگر چرخ دهل می‌زند به عشرت و سرخوشی صلاهی کل می‌زند
بلبل از کوهسار خیمه به گل می‌زند نوای بشری دگر به هر سبل می‌زند
از شجر دل خوشی عشرت آمد به بار

رعد بفردهمی به مژده عید گل برق بخندد همی برای تبریک کل
به فرق صحراء و باغ ابر کشیده است مل به گردن سرکشان باده نهاده است غل
سیل دمداد رسد ز جانب کوهسار

لشکر اردیبهشت در همه جا شد پدید شد همه اشجار دشت به مقدم او جدید
به هیکل مردگان مسیح‌شان جان دمید حجاب از چهر گل به مرحمت در کشید
تا که بنالد همی بلبل زار زار

عید گل آمد پدید ز خم می‌کن سراغ ز جام چون آفتاب بیزم ما نه چراغ
خیمه به صحرا بزن زینت افزا به باغ به بلبلان مژده بخش به کوری چشم زاغ
که با قرّ فرودین عیان شده نو بهار

به فصل اردیبهشت به طرف این باغ و کشت نسیم آید همی تو گوئیا از بهشت
پنبه مینا شده بهمن و دی آنچه رشت برای احباب حق از خط فرمان نوشت
عیش و خوشی مدام از قلم مشکبار

ز بسکه آزار داد به ما مه آذری فسرده بود یخ مدام فوق سماء تا ثری
اگر نبستم بروی دگر نبودی دری به غیر آزر نبود خیالی اندر سری
واعظ هر مسجدی حدیث گفتی ز نار

لشکر دی را کنون شکست خورده نگر بهمن اندر پیش قفای خورده نگر

به ماه اسفندیار روز شمرده نگر ز روی اسفندیار زنگ سترده نگر

بود چو اسفندیار مبشر نو بهار

بار دگر فرودین مکان به صحرا نمود فرش تمام زمین ز اطللس خضرا نمود

بلبل شیدای مست به باغ مأوی نمود ز نغمه دلکشش کشف معما نمود

مژده همی می دهد گه از یمین گه یسار

ز رعد پر هیمنه تو غرش کوس بین باد بهاری وزان چو لشکر طوس بین (۱)

لشکر دی منهزم چو لشکر روس بین بنفشه سر زرد ز جوی در قدمش بوس بین

نرگس با جام زر فتاده در هر کنار

خنده زنان کبک مست ز کوی آید همی بلبل با لحن خوش هر سوی آید همی

آب روان همچو لعل ز جوی آید همی آبروی هر شجر به روی آید همی

زنده شده هر شجر ز نفخ باد بهار

برزبر کوهها سحاب خیزد همی از عقب این سحاب رعد ستیزد همی

از کره نار برق شعله بریزد همی سحاب بر روی آب حباب ریزد همی

نسیم از عطر گل همی بیارد نثار

بر وجه اتصال باران ریزان نگر من دون الانفصال لؤلؤ بیزان نگر

به روی این حوض آب مرجان خیزان نگر حباب بر روی آب به وجه میزان نگر

ولی چو میزان خلق که نیست او استوار

بلبل از عشق گل به وجد و شور آمده نغمه سراید همی وقت جبر آورده

ز بهر احباب حق گه سرور آمده که عید رضوان دگر به طرز نور آمده

جان و دل و روح و قلب کنیم یکسر نثار

بلبل در بوستان گرم نظاره بود ترانه گویان همی به البشاره بود

باد بهاری وزان به هر کناره بود برای این خفتگان به راه چاره بود

تا که بنفشه شود ز مقدمش هوشیار

ابر ز دریا همی بر آمده خیل خیل تا که بریزد همی لؤلؤ تر کیل کیل

ز کوه و هم جویبار روان کند سیل سیل خاطر بیضاء همی به باغها کرده میل

پیاکنند انجمن به یاد روی نگار

ز بهر تبریک عید درختها صف زنند طیور در باغها ز بال و پر دف زنند

چنارها از طرب کف را بر کف زنند از حسد بلبلان کلاغها گف زنند (۲)

که بلبلان را چراست ناله به لیل و نهار

زاغ شود مجتمع جملگی اندر چنار مائیم در بوستان همه به عزّ و وقار
صدای این بلبلان بین بود خوار و زار شوت همی می‌زند بلبل دیوانه وار (۳)

به شرع نهی آمده عشق گل و عشق خار

گوید زاغی پلید به زاغ‌های عنید ز روی انصاف حقّ حرف مرا بشنوید
عمر من از صد گذشت چیزی از گل ندید بلبل یک ساله چون خوبی گل را بدید

اگر که عشقی بود سزد برای چنار

عشق چه و پشم چه همه فسانه بود رنگ گل و عطر گل همه بهانه بود
تغنی او همه چنگ و چغانه بود مقصد و مقصود او همه ترانه بود

دسته جدا می‌کند زنید او را به دار

یکی بگوید ز من زاغ سیه روی را از چه کنی دشمنی بلبل خوش گوی را
تو منکری ای حسود عطر گل و بوی را به عیش و عشرت خوری مرده هر کوی را

رنگ گل و بوی گل تو را نیاید به کار

ردای حقّ ای لعین به دوش باطل کنی معرفت کردگار ز خلق زائل کنی
به روی خلق و خدا حجاب حائل کنی به اسم شرع نبی تو کفر کامل کنی

به راه اطیار باغ تو سد کنی استوار

نعیق خود ای حسود کنی ز هر سو بلند که تا کلاغی فتد به صوت تو در کمند
بلبل کی می‌شود ز صیحه‌ات پای بند به گوش زاغان بود نعیق تو دلپسند

ستم به بلبل مکن ز روی گل شرم دار

به خون بیچارگان ز کینه فتوی دهی به قلب زاغان همی کینه اشان جادهی
به اسفل السافلین خود را مأوی دهی مقلّدین را تمام وعده به آنجا دهی

عمر سر آید همی روان شوی سوی نار

کبک ز اطراف کوه چو فوج آید همی سیل به اطراف دشت به موج آید همی
بلبل در گفتگو به زوج آید همی قمری و سار و تذرو ز اوج آید همی

هدهد از هر طرف روان به عزّ و وقار

کبک به دامان کوه خنده به مستان زند بلبل با صد شکوه نغمه و الحان زند
نغمه دلکش نگر به روح و ریحان زند تهنّیت عید گل به جمع یاران زند

شده است ای عاشقان سرّ خدا آشکار

صدای مرغان زار به گوش آید دگر ز غیب بر گوش جان سروش آید دگر
به سینه‌ها عشق یار به جوش آید دگر ز جمع ابهائیان خروش آید دگر
کنون همه سر خوشیم ز عشق روی نگار

سرّ خدای جهان کنز خفا شد عیان منور از روی او شده است هفت آسمان
ز نفحه فضل خویش به جسم‌ها داده جان جنت ابهی نمود همه زمین و زمان
ز قامت او شده هیکل حق استوار

ملجأ بیچارگان حضرت عبدالبهاء است ملاذ افتادگان حضرت سرّ خداست
مغیث ما فانیان مظهر ذات بهاء است معین بیضائیان حضرت مولی الوری است
هستیم ما جملگی به مقدمش جان نثار

بگوچه خواهی دگر حضرت مقصود اوست بین به عین الیقین عابد و معبود اوست
به آستان خدا ساجد و مسجود اوست به درگاه کبریا حامد و محمود اوست
حامل ارض و سما جاعل لیل و نهار

مظهر احسان حق حضرت عبدالبهاء است حافظ ایوان حق حضرت عبدالبهاء است
حاکم دیوان حق حضرت عبدالبهاء است مرکز پیمان حق حضرت عبدالبهاء است
ثابت پیمان اوست حبیب پروردگار

شها ثنای تو خود در خور بیضاء نبود مدیحه حضرت ابهی سرود
ساحت قدس تو را مطاف اسماء نمود بنده کجا می‌توان نمود گفت و شنود (۴)
چرا که مدح تو را سروده خود کردگار

یادداشت‌ها

- ۱- کوس، طبل بزرگ است و طوس در داستان‌های کهن ایرانی نام سردار لشکر ایرانیان از جمله در جنگ با تورانیان بوده است. گویند که طوس سپهسالار لشکری گران بوده و کوس و درفش کاویانی را در زیر فرمان داشته است.
- ۲- گف زدن، به معنی صحبت کردن و گفتگو نمودن است.
- ۳- شوت زدن در تداول اهل یزد همان سوت زدن و سوت کشیدن است.
- ۴- اشاره است به بیان جمال قدم در ابتدای لوح ارض بآ که می‌فرمایند:
«حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدوم من طاف حوله الاسماء...»
(مجموعه ای از الواح، ص ۱۳۸)

قطعه سی و دوم

از جناب بیضاء:

اگر چه این ذره معدوم فانی غبار اقدام احباء الله، بیضاء، بعد از این رضوانیه [۱۳۲۴ هـ ق] اشعار آبدار از مرثیه و مدیحه بسیار ساخته ولی در این کتاب هنوز منظور نگردیده تا این زمان که عید رضوان سنه ۱۳۲۵ [هـ ق/۱۹۰۷ م] در رسید و طبع به ناگاه بالبدیهه این چکامه زیبا را به مبارکی عید رضوان انشاء نمود تا در محفل یاران ترنیم شود: (۱)

هو الله

موسم بهار آمد زنده روزگار آمد

بی حجاب یار آمد پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

ای بهائیان مژده نیست جانی افسرده

کان نگار دل برده پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

موسم ربیع آمد لمعه لمیع آمد

مهی جمیع آمد پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

هان بیا تماشا کن جشن عید بر پا کن

کان مالک کن فیکن پانهاده در گلشن (۲)

چشم‌ها از او روشن

ناگه این سروش آمد وقت جشن و جوش آمد

پیر می فروش آمد پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

بعد ماه فروردین آن ملیک روی زمین

بهر نسخ هر آئین	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
سی‌روز و یک‌ازن‌روز	آن شمس جهان افروز
سرّخویش داده بروز	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
روز عید رضوان شد	گاه غنّ و الحان شد
کان شه‌نشه جان شد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
آن جمال هاهوتی	آن امیر لاهوتی
در عالم ناسوتی	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
شاه عالمین آمد	ماه خافقین آمد
رجعت حسین آمد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن (۳)	
آن نگار فرخنده	دین و دل ز ما برده
بر ملا و پی پرده	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
یار دلنواز آمد	حقّ بی‌نیاز آمد
با هزار ساز آمد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
آن عالم غیب آمد	بی‌شبهه و ریب آمد
آن پاک ز عیب آمد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
آن هادی راه آمد	با ثروت و جاه آمد
می‌بدان که شاه آمد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
آن مکّم موسی	آن زنده کن عیسی
آن حقّ بهی ابهی	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

در دارسلام آمد	با عزّ تمام آمد
حقّ لاینام آمد	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن (۴)

عرش حقّ چو گلشن شد	روی خاک روشن شد
آن وادی ایمن شد	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن (۵)

خلّاق جهان آمد	شاه انس و جان آمد
مشهود و عیان آمد	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

روز عید ابهی شد	جشن تازه بر پا شد
اسفل همه اعلی شد	پا نهاده در گلشن (۶)

چشم‌ها از او روشن

سلطان جلال آمد	حقّ لایزال آمد (۷)
شاه بی مثال آمد	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

با مهر و وداد آمد	پاکیزه نژاد آمد
بهر اتّحاد آمد	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

آن نورده خورشید	زین جهان چورخ پوشید
این شاه خدم جمشید	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

این ولی عهد او	پرورده شهد او
امروز ز جهد او	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

این مرکز میثاقش	این نیر آفاکش
این شعله اشراقش	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

این مبین منصوص	این مروج مخصوص
این شهنشه محبوس	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
این جوهر جان بهاء	این گوهر کان بهاء
عبد جان فشان بهاء	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
مرکز عبودیت	کنز هر ربوبیت
مظهر الوهیت	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
شد بجای آب چوپسر	داده روح و جان به بشر
شد نهال حق به ثمر	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
این جوهر ابهائی	این گوهر ابهائی
این مظهر ابهائی	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
بهر دین قوام آمد	بهر خاص و عام آمد
بردودست جام آمد	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
جامی از شراب ظهور	بهر عارفان ظهور
با مزاجها کافور	پا نهاده در گلشن (۸)
چشم‌ها از او روشن	
هان چه می، می میثاق	نور بخش این آفاق
شمس سان نمود اشراق	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
هان چه می، می توحید	از میکده تجرید
جان به انس و جان بخشید	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
جامی دگر از زقوم	بهر ناقضان شوم

در خطه و ملک روم	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
ماء رحمت بیچون	بهر قبطیان شد خون
این شهنشه مسجون	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
با جنود لاتحصی	آن مالک ملک بقا
در مدینه عکا	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
شمس حق‌شده رخشان	گشته ذره‌ها رقصان
این شهنشه امکان	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
آن مربی آدم	آن مروّج خاتم
آن ملیک کلّ امم	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
این سرّ منمنم بین	این غصن معظّم بین
سرالله اقوم بین	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
این ساقی رحمانی	زین رحیق سبحانی
بخشید بما جانی	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
قائل الست این است	می بر سردست این است
آن که بود و هست این است	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
هر که او بلی گوید	فاش و بر ملا گوید
هذه بهاء گوید	پا نهاده در گلشن
چشم‌ها از او روشن	
خورشید در این خرگاه	شد بنده این درگاه
عرش حقّ مر اورا جاه	پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

چون لمعهٔ نور آمد در یوم ظهور آمد
با کأس بلور آمد پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

افریق از او پر نور امریک از او پر شور
این مظهر ربّ غفور پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

از کشور هند و یمن ملک چین ختا و ختن
ایران شد از او روشن پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

زد غلغله در عالم در همه کُلّ امم
هم عراق و ترک و عجم پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

کشتی نجات آمد محی ممات آمد
از بهر حیات آمد پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

ناقصین پیمانش منکرین ایمانش
دورند ز احسانش پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

نور حقّ شده پیدا عاشقان همه شیدا
گویند به صبح و مساء پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

این شمع وجود حقّ در گلشن جود حقّ
از بهر شهود حقّ پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

احباب چو پروانه در لانه و کاشانه
در مژده که جانانه پا نهاده در گلشن

چشم‌ها از او روشن

عاری همه از جانند	ثابتین ثنا خوانند
پا نهاده در گلشن	زین زمزمه حیرانند
چشم‌ها از او روشن	
اندر ملاء اعلی	زین چکامه بیضاء
پا نهاده در گلشن	گویند به صوت و نوا
چشم‌ها از او روشن	

یادداشت‌ها

۱- این توضیحات در انتهای رضوائیه سنه ۱۳۲۴ هـ/ق ۱۹۰۶ م که متن آن در صفحات قبل نقل گردید و در صدر رضوائیه سنه ۱۳۲۵ هـ/ق ۱۹۰۷ م که ذیلاً درج می‌گردد به قلم جناب بیضاء به رشته تحریر در آمده است. اشعار رضوائیه در وصف و تهنیت ایام رضوان و جشن اظهار امر حضرت بهاء‌الله انشاد شده و شرح وقایع آن را در کتبی نظیر بهاء‌الله شمس حقیقت، کتاب قرن بدیع و ایام تسعه می‌توان مطالعه نمود.

۲- در قرآن (سوره بقره ۲، آیه ۱۱۷) است که:

«بدیع السموات والارض اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون». مضمون مطلب آن که خداوند آفریننده آسمان و زمین است و چون اراده آفرینش کند به محض آن که گوید موجود باش، فوراً موجود می‌شود.

۳- مقصود از رجعت حسین ظهور جمال قدم است. برای مطالعه احادیث اسلامی و آثار جمال قدم در این مورد به ذیل «الحسین بعد القائم» در ریح مختوم (ج ۱) مراجعه فرمائید.

۴- دار سلام مقصود بغداد است. برای مطالعه شرح مطالب در این باره به ذیل «دار السلام» در ریح مختوم (ج ۱) مراجعه فرمائید.

«حقّ لاینام» تلمیحی به آیه ۲۵۵ در سوره بقره (۲) دارد که می‌فرماید:

«الله لا اله الا هو الحیّ القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم...» مضمون آیه آن که خداوند یکتا است و جز او خدائی نیست. او زنده و پاینده است، هرگز او را کسالت و خواب فرا نگرفته و نخواهد گرفت.

۵- در قرآن (سوره قصص ۲۸، آیه ۳۰) است که می‌فرماید:

«فلما اتیها نودی من شاطیئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی

انا الله رب العالمین. مفهوم آیه آن که چون موسی به آتش نزدیک شد از جانب وادی ایمن در آن بقعه مبارکه و از آن درخت مقدس ندائی رسید که ای موسی هوشدار که منم خدا و پروردگار جهانیان.

ع مصرع «اسفل همه اعلی شد» ناظر به کلام حضرت امیرالمؤمنین است که در یادداشت‌های قطعه دهم نقل گردید.

۷- سلطان جلال اشاره است به آیات اواخر مزموریست و چهارم که می‌فرماید: «ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود. این پادشاه جلال کیست. خداوند قدیر و جبار.»

۸- در قرآن (سوره دهر ۷۶، آیه ۵ و ۲۱) می‌فرماید:

«انّ الأبرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافورا... و سقیهم ربّهم شراباً طهوراً...». مفهوم آیات مبارکه آن که نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی می‌نوشند که طبعش کافور است. و خداوند آنان را شرابی پاک و گوارا می‌نوشاند.

قطعه سی و سوم

از جناب بیضاء:

[رضوائیه فی سنه ۱۳۲۷ [هـ.ق/۱۹۰۹ م]

چون مه اردی بهشت ظاهر از او شد بهشت نام نهادش چنین آن جم فرخ سرشت
 خدای شد آشکار دوّم اردی بهشت جلوس فرمود او به باغ همچون بهشت
 ندای او شد بلند که حقّ شده آشکار
 دوّم اردی بهشت رو به گلستان نمود ز شهر دارالسلام میل به بستان نمود
 جلوس در گلستان به فضل و احسان نمود خرق حجاب از کرم به جمله انسان نمود
 یعنی ظاهر شده جمال پروردگار
 چون که بدحقّ نقاب ز چهر ابهی کشید به شهر دارالسلام جمال او شد پدید
 ندای او شد بلند مشرق و مغرب رسید لوای او نصب شد بر همه قصر مشید
 خیمه به اتلال زد با علم اقتدار
 تمام اخبار را ز فضل اخطار کرد تمام عشاق را ز جود اخبار کرد
 تمام احباب را ز لطف احضار کرد منکشف از فضل وجود تمام اسرار کرد
 شده است غیب منیع ظاهر و هم آشکار
 فرمود ای عاشقان یوم لقا است این ندای حقّ شد بلند حقّ ندا است این
 لوای حقّ شد بلند حقّ لوا است این هر که بود حقّ شناس صوت خداست این
 شدند قدّوسیان به درگهش خاکسار
 به به شد روز نو عجب بهاری شده عید گل و روز گل جلوه یاری شده
 به عید گل در نوا عاشق زاری شده چو بلبل بی نوا به شاخساری شده
 غنه زنان دم به دم ز عشق روی نگار
 گوید ای عاشقان وقت وداد آمده مژده به احباب ده بعد شداد آمده
 جنت ابهی شده یوم معاد آمده این دم در تهنّیت با دل شاد آمده
 تا کند این چامه را برای هر یک نثار
 به عید رضوان ببین ربّ غفور آمده مستوی عرش خود ز عرش نور آمده

جهان منور بین سرّ ظهور آمده خلق جدیدش نگر به وجد و شور آمده

جمعی ساجد همه به مقدمش جان نثار

شهی که از یک نفس عالم احیاء کند شهی که از یک نظر قطره دریا کند

عجب نباشد که او پشه عنقا کند به یک اراده چنین ذرهٔ بیضاء کند

مشت گل من از او شهنشه کامکار

بنده‌ای از بنده‌اش کار مسیحا کند به مفخر عیسوی مرده احیا کند

اعمی سی ساله را به لحظه بینا کند دگر که هر بکم را ناطق و گویا کند

ز بندگانش بود چنین مسیحی هزار

شهنشه ما سوا حضرت عبدالبهاء است روح و روان بهاء حضرت عبدالبهاء است

ساجد امر بهاء حضرت عبدالبهاء است مسجود مهر و ماه حضرت عبدالبهاء است

سرّ خدای جهان مظهر پروردگار

شها نما یک نظر بسوی اهل بهاء که جمله هستند حبس در قفس ارض یا

چه از صغار و کبار چه از عباد و اماء منتظر جود تو که تا نمائی عطاء

عنایتی از کرم ز کلک دنیا مدار

این سنه این ارض یا دگر معطر شده ندانم از بهر چیست چنین منور شده

هیکل مخمود یا روح مصور شده چه شد که مهر و وداد در او مخمر شده

ورود افنان شده مقارن این بهار

سزد که احباب یزد شوق رقصان شوند به وجد و شور و طرب هزار چندان شوند

ز عشق و شوق و وله تمام خندان شوند همه به درگاه حق شاکر احسان شوند

که وارد یزد گشت حضرت افنان چهار

مژده به بلبل دهید فصل بهار آمده گل به چنین رنگ و بوی بسوی خار آمده

درخت‌ها زنده شد وقت ثمار آمده خنده زنان کبک مست ز کوهسار آمده

بر زیر هر درخت ناله زنان مرغ زار

کنون که باغات شد رشک بهشت برین باید در مزرعه مجلسکی دل نشین

به جمله اهل بهاء چه دور و چه از قرین به جانب مزرعه بگو بیائید هین

که عیش و عشرت کنیم به یاد روی نگار

ای شه ابهائیان به مدح تو قاصر م تمام لیل و نهار به روی تو ناظم

چو کلبکی پاسبان به کوی تو حاضر م به جمله احباب تو به جان و دل چاکرم

اگر قبولم کنند زهی از این افتخار

بیضاء خواهد ز حق هزار گونه لسان به هر لسان صد هزار هزار خواهد بیان

که بلکه از صد هزار یکی نماید عیان ز مدح عبدالبهاء همان شه انس و جان

که تا کند شکر او تمام لیل و نهار

ز عشق رویت مدام سخن سرایم همی به بحر مدحت منم قطره و یا شبنمی

اگر ز پُر قاصرمدح تو گویم کمی اگر ندارم یمی به سویت آرم نمی

ز فضل فرما قبول تحفه این مور زار

قطعهٔ سی و چهارم

از جناب بیضاء:

ز تو ای بدیع شمائلم همه حل شده است مسائلم
 به تو قلبی است رسائلم به در عطای تو سائلم
 که عنایتی ز وفا کنی
 هله ای شهنشہ بی قرین گل من ز مهر تو شد عجین
 نشوم به عمردمی غمین چه که حاصل است مرایقین
 که گهی نظاره به ما کنی
 همه شام ذاکر موی تو همه روز ناظر روی تو
 همه عمر حاضر کوی تو بودم رجا ز خوی تو
 که نظر به سوی گدا کنی
 صنما چو عید صیام شد گه اجر قعود و قیام شد
 مه عیش به خاص و به عام شد گه نقل و نوبت جام شد
 چه شود نظری به عطا کنی
 مه فرودین چو پدید شد هله مژده که سال جدید شد
 به سرور و وجد مزید شد چه که او مبشر عید شد
 اگرش قبول رجا کنی
 همه موقنیم به رحمت همه شاکریم ز نعمت
 همه شایقیم به خدمت همه ساجدیم به حضرت
 که ترحمی تو به ما کنی
 منت آن سمندر ناریم که ز شغل و کسب فراریم
 بنما ز لطف تو یاریم بشنو تو ناله و زاریم
 چه شود که اذن عطا کنی
 منم آن ضیاء که به ارض یا شده مبتلا به همه بلا

ز تو شد الست وز من بلی چوبلی ت گفته ام شها (۱)

چه وفا کنی چه جفا کنی

به بلای تو همه عاشقم ز ندای تو همه واثقم

ز وفای تو همه لایقم ز جفای تو همه شایقم

تو به هر ترانه ندا کنی

توئی آن یگانه بی مثل توئی آن شهنشه بی بدل

که به ظل تو همه مستظل شده شمس نزد تو منفعل

توئی آن که شاه گدا کنی

ز تو ای شهنشه جان حول همه دوستان شده مستظل

شده ناقضین تو مضمحل همه مضمحل شده از خجل

همه دشمنان تو فنا کنی

توئی آن شهنشه مقتدا ز تو مرتفع علم هدی

ز تو محکم است دین بهاء به اطاعت همه ما سوا

توئی آن که کار خدا کنی

ز بهاء تو غصن معظمی ز خدا تو مظهر اعظمی

تو معظمی تو مفخمی تو مکرمی و تو اکرمی

توئی آن که حکم قضا کنی

تو چو سوی مصر قدم زدی همه ملک مصر به هم زدی (۲)

به خدیو بانگ خدم زدی به فراز مصر علم زدی

تو فنای جمله بقا کنی

ز خدیو و جمله اعاضمش همه قاضیان و افاضمش

همه جان به کف به لوازش همه جان و دل به ملازش

تو کدورت جمله صفا کنی

ز تو اراض مصر شد چمان ز قدوم تو همه مصریان

ز بزرگ و کودک و پیر و جوان به نثار قدوم تو نقد جان

که قبول جمله رجا کنی

شده دین حق ز تو مرتفع به لوای تو همه مجتمع

همه اند به ذیل تو مستمع من و غیر عشق تو ممتنع

توئی آن که کام روا کنی

زده‌اند سگه به نام تو شده نظم دین به قیام تو

همه‌ایم تشنه جام تو نشود حلال حرام تو

که ز جرعه تو عطا کنی

من و دوستان تو ای شها ز عباد راسخ و هم اما

همه ذاکریم به ارض یا به درود و مدحت و هم ثنا

که تو درد جمله دوا کنی

تو شهنش‌ای و تو ذوالمنن نبود مدیح تو حدّ من

کنم التجاء بتو این سخن که به ارض یا نظری فکن

نظری که ارض سماء کنی

به حضور عبد تو ای شها همه مجتمع شده انداماء

که ز ضلع و هم شجر ضیاء همه ذاکریم تو را ثناء (۳)

که عنایتی به اماء کنی

به خصوص امّ شهید را دیگر آنکه صاحب و فاطمه را

که به زینی آمده این رجا همه ذاکر ز جمله اماء

که رقم به فخر اماء کنی (۴)

یادداشت‌ها

۱- در قرآن (سورة اعراف ۷، آیه ۱۷۲) است که:

«الست بریکم قالوا بلی.» مفهوم عبارت آن که آیا خداوند شما نیستم، همه گفتند بلی.

۲- اشاره است به سفر حضرت عبدالبهاء به دیار مصر. فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۱۳۱ - ۱۳۲) دربارهٔ این سفر چنین نوشته‌اند:

«...و از حوادث معظمه مصر مربوط به این امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء به آنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (به سال ۱۹۰۹) بعد از یازده ماه از حیفاً به آن عزم رفتند و ورود به کشتی خدیوی قیصر نام از اسکله حیفاً در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ ق مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و بهائیان اسکندریه و قاهره

متدرّجاً حسب الاذن تشرف حضور یافتند...»

۳- مقصود بی بی زهرا حرم جناب بیضاء و فاطمه (آقا بی بی) صبیّه ایشان است که از او به عنوان «شجر ضیاء» یاد نموده اند.

۴- مقصود از امّ شهید، امة الله صغرا خانم والده آقا علی اکبر قصاب شهید است. بعضی از نفوس که در این چکامه مذکور شده اند در توقیع مورّخ اوّل سپتامبر ۱۹۳۲ م نیز مذکورند. متن آن توقیع در فصل اوّل این کتاب آمده است. به ظنّ قوی مقصود از «صاحب»، امة الله بیگم صاحب، و مقصود از «فاطمه»، امة الله «فاطمه بیگم» است که صبا یای جناب حاجی میرزا محمّد تقی افنان وکیل الدّوله بوده اند.

قطعهٔ سی و پنجم

از جناب بیضاء:

هو الله

خیز ای نگار جانیم ده آن می روحانیم (۱)
 فارغ کن از جسمانیم وز آن نما ربانیم
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 خیز ای وفا جو ساقیم ز آن باده اشراقیم
 در ده گران می باقیم صد شکر من میثاقیم
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 مژده که آمد ای مهین از فضل ربّ العالمین
 بوی بهار دلنشین اندر مشام جان بین
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 بوی بهار آید چنین مژده دهد از فرودین
 گوید که چون خاقان چین زد خیمه بر روی زمین
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 ای ساقی فرخ لقا آمد بهار جان فزا
 خواهم می از خم بهاء از ساغر عبدالبهاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 ز آن می دمی خندان شوم گه خنده گه گریان شوم
 مست رخ جانان شوم زین زمزمه رحمان شوم
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 اسفل از آن اعلی شود قطره از آن دریا شود
 الکن از آن گویا شود ذره از آن بیضاء شود
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 آدم از آن می هست شد نوح نبی پا بست شد

موسی از آن سرمست شد از قید، عیسی رست شد
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 ز آن می خلیل ذوالمنن نوشید ز آن شد بت شکن
 مفقود شد از او وثن دنیا شد از او ممتحن
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 یک جام از آن شاه عرب نوشید و شد اندر طرب
 گفتا چنین با بولهب از وجه من بین وجه رب (۲)
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 ز آن می علی مرتضی نوشید و شد شیر خدا (۳)
 بر خلق گشت او ره نما سرور شد او بر اولیاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 بعد از رسول منتخب آن حیدر والا نسب
 با یازده نور العجب تاریک شد دنیا چو شب
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 نام علی مرتضی شد بر فراز مصطفی
 افکند بت‌ها را ز جا از او قیامت شد به پا (۴)
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 آن حضرت اعلی لقب آن زاده شاه عرب
 آن کر حسین بودش نسب طالع شده از ما غرب
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 چون نفخ اندر صور شد خلق جهان محشور شد
 مبعوث از هر کور شد ظلمت بدل بر نور شد
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 او را چو قائم نام شد در صقع خاص و عام شد
 از او زحق انعام شد خمسين الف عام شد (۵)
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 عالم از او تجدید شد معدوم از او تنجید شد
 فارغ ز هر تقیید شد بس انجمش خورشید شد

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

ختم از صحف او بر گشود مقصود قرآن آنچه بود
او کرد ظاهر در شهود باطن همه ظاهر نمود

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

آن یوم یدع الدّاع شد هم نوبت ارجاع شد (۶)
احکام از او ابداع شد فرمان او الواح شد

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

شمس رخس نوّار شد از او سماء طومار شد
ادیان سابق خوار شد شمس و قمر در نار شد

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

شمس رخس شد مشهر شد خالق شمس و قمر
در سجده شدن نجم و شجر میزان از او شد معتبر

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

گفتا مبشّر از حقّم گه گفت حقّ مطلقم
عادات را من محرقم اغراض را من محرقم

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

گفتا که یوم الرّبّ منم موعود از آن آب منم
خورشید بعد از شب منم قول خدا بر لب، منم

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

هستم مبشّر از بهاء آید چو شاه ما سوا
آن مظهر ذات خدا نبود جدا از او خدا

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

پس نفخة اخری دمید آن اسم اعظم شد پدید (۷)
در ملک زد صیحه شدید فرمود یوم الله رسید

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

آمد بهار ایزدی زد شعله نار ایزدی
آن شهریار ایزدی فرمود کار ایزدی

گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

هنگام یوم الفصل شد مژده که یوم وصل شد
 آن را که محکم اصل شد پاکیزه او از نصل شد
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 ظاهر جمال الله شد یوم لقا الله شد
 منکر از او گمراه شد گفت آن که او آگاه شد
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 مقصود جمله انبیاء ز آدم الی خاتم مها
 منظور از یوم لقاء بوده است این یوم بهاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 زد کوس بر هفت آسمان گفتا منم شاه جهان
 مقبل مر او را قدسیان معرض به خسران و زیان
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 فرمود روح و جان من سرّ خدای ذوالمنن
 آن مرکز پیمان من فرمان او فرمان من
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 او هست از بعد بهاء سلطان یفعل ما یشاء
 آن مظهر ذات بهاء گشته به نام عبدالبهاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 معشوق آن ذات خدا محبوب آن شاه بهاء
 اندر زمین و در سماء نبود بجز عبدالبهاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 در عهد او میدان یقین روشن شده روی زمین
 امریک و افریقا و چین گوید اروپائی چنین
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 شاهنشاه دنیا و دین با آن بنان نازنین
 کرده منور در زمین امریک و ترک و روم و چین
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 طالب، بیا و حقّ بین بر ملک حقّ روتق بین

اقمار ادیان شقّ بین سلطان حقّ مطلق بین
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 چون گشت آخریوم‌ها در بیت افنان ای شها
 دارید مجلس در صفا جمع اماء با وفا
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 در محفل روحانیان بهر امائت رایگان
 زهره شود اشعار خوان آید جواب از آسمان
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 هر گه نماید زمزمه در مجلس افتد همه‌مه
 گویند اماء بی واهمه با وجد و با صد دمدمه
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 این خاک درگاهت شها دارد رجا بی منتهی
 کز فضل و جود و از عطا اذنش دهی بهر لقاء
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم
 بیضاء نورا خوانیم از درگهت کی رانیم (۸)
 بر درگهت قربانیم خاک رخت را فانیم
 گر عالیم گردانیم عبدالبهاء را فانیم

یادداشت‌ها

- ۱- همان طور که در ابیات اواخر این ترجیع بند ملاحظه می‌شود این اشعار به مناسبت ایّام هاء و احتفال احتبای یزد در بیت یکی از افنان سدرهٔ مبارکه سروده شده است.
- ۲- مقصود از بولهب، عبدالعزی ابن عبدالمطلب عمّ رسول الله است که مسلمین کنیهٔ ابولهب را به او داده‌اند و او از دشمنان سر سخت محمد رسول الله بود. ذکر خسران و نابودی ابولهب در سورهٔ لهب (۱۱۱) در قرآن آمده است.
- ۳- مقصود از شیر خدا، اسدالله است که یکی از القاب علی مرتضی، حضرت امیرالمؤمنین می‌باشد. در ابیات بعدی از آن حضرت با کلمه «حیدر» نیز یاد شده که آن هم به معنی شیر است.
- ۴- اشاره است به وقایع فتح مکه و ورود حضرت رسول به کعبه و شکستن بت‌های

اهل شرک در آن محلّ. گویند که چون نوبت شکستن بت بزرگ یعنی هُبَل فرا رسید رسول خدا حضرت علی را بر دوش خود بالا برد و آن حضرت بت را از بلندی فرو آورده منهدم ساخت.

۵- محتملاً اشاره به کور جمال قدم است که مدّتش پانصد هزار سال خواهد بود. برای مطالعه شرح مطالب نگاه کنید به اسرار ربّانی (ج ۲، ص ۱۴۳ - ۱۴۴).

۶- در سورة قمر (۵۴) در قرآن، آیه ۶ می‌فرماید:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَّكَرٍ».

مضمون آیه آن که ای رسول خدا روی از کافران بگردان تا روزی که ندا کنند ای خلق را به قیامت و آنچه برای آنان ناخوش آیند است دعوت کند.

۷- خداوند در آیه ۶۸ سورة زمر (۳۹) می‌فرماید:

«وَنفُخُ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفْخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ».

مضمون مطالب آن که در صور دمیده می‌شود و هر که در آسمان ها و زمین است مدهوش می‌گردد. آن گاه دوباره در صور دمیده می‌شود تا همه مردم از قبور برخیزند و واقعه محشر را نظاره نمایند.

۸- اشاره است به آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا سیّد ابوالقاسم بیضاء که با این عبارت آغاز می‌گردد:

«ای بیضاء نورا...». این الواح در فصل اوّل این کتاب مندرج است.

قطعهٔ سی و ششم

از جناب بیضاء:

هو الله

فرقانیان چون گشتند گمراه کورند از حق دورند از راه (۱)
 عبدالبهاء شد در ملک حق شاه گر تیغ بارد در کوی آن ماه
 گردن نهادیم الحکم لله
 در خدمت او داریم نوبه از دست فضلش گیریم کوبه
 از بهر فخرم بخشید ثوبه من رند و عاشق آنگاه توبه (۲)
 استغفر الله استغفر الله

در بحر عرفان کشتی برانیم اثبات حق را برهان بدانیم
 ورد سحرگاه ما نیک خوانیم آئین تقوی ما نیز دانیم
 لیکن چه چاره بابخت گمراه
 ما اهل ابهی غیر از قیاسیم در هر لباسی حق را شناسیم
 و ز هر لسانی او را سپاسیم ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم
 یا جام باده یا قصه کوتاه
 شاها فراقت صبر از دلم کند در انتظاری تا کی و یا چند
 زهر از کف تو شیرین تر از قند مهر تو عکسی بر ما نیفکند
 آئینه رویا آه از دلت آه

در ملک امکان شاه زمانی تا کی نگارا عبادت نهانی
 خواهد وصال او را نخوانی الصبر مرّ والعمر فانی
 یالیت شعری حتّام القاه (۳)

شاها به این عبد آخر نگاهی جز خاک کویت نبود پناهی
 کلک تو گوید خواهی نخواهی عاشق مخور غم گروصل خواهی
 خون بایدت خورد درگاه و بیگاه

بیضاء فتاده در آب و در گل آب و گل عشق چون مرغ بسمل (۴)
 صد شکر باشد فضل تو شامل حافظ نبودی این گونه بی دل

گر می شنیدی پند نکو خواه

یادداشت ها

۱- اشعار جناب بیضاء تضمینی از غزل حافظ است با مطلع: «گر تیغ بارد در کوی آن ماه - گردن نهادیم الحکم لله». این غزل با تفاوت در الفاظ و تعداد ابیات در دیوان حافظ (طبع غنی و قروینی) (ص ۲۸۹) و شرح عرفانی (ج ۴، ص ۲۷۰۷) آمده است.

۲- اشاره است به اقدام جناب بیضاء که:

«...تاریخ شهداء را به ساحت اقدس ارسال داشتند و یک پالتو تن پوش مبارک برای ایشان خلعت عنایت فرمودند...»

نگاه کنید به شرح حال جناب بیضاء در مقدمه این کتاب. جناب بیضاء نیز خود در حاشیه مصرع «از بهر فخرم بخشید ثوبه» در جنگ اشعار خود چنین مرقوم فرموده اند: «اشاره به خلعت مهر طلعت لباده تن پوش مبارک است.»

۳- درباره این مصرع حافظ، در زیر نویس دیوان حافظ (طبع غنی و قروینی)، ص ۲۸۹ چنین آمده است:

«... حَتّام در عربی به معنی «تا کی» و تا چه زمان و تا چه وقت است نه به معنی «کی» و چه زمان و چه وقت... و به این معنی اخیر یعنی «کی» عرب «متی» گوید نه حَتّام و بنابراین به اندک تأملی واضح می شود که استعمال حَتّام در بیت محل بحث ما یعنی یا لیت شعری حَتّام القاه بجای خود نیست، چه مقصود این است که «ای کاش می دانستم کی او را می بینم» نه «تا کی او را می بینم» که به کلی ضد مقصود است. پس برای توجیه کلام خواجه یا باید که فرض کرد که عموم نسخ در اینجا محرف است و در اصل کلمه دیگری بوده بجای حَتّام، یا آن که (بر فرض صحت نسخ) باید کلام را به تقدیر نفی گرفت یعنی «یا لیت شعری حَتّام لا القاه» یعنی ای کاش می دانستم تا کی او را نمی بینم و تا چند به بلای حرمان و هجران او مبتلا خواهم بود، نظیر توجیه بعضی از مفسرین در آیه شریفه یتبین الله لکم ان تضلّوا یعنی لئلا تضلّوا.»

۴- درباره «چون مرغ بسمل» در ذیل «مثل مرغ بسمل. (یا) نیم بسمل» در امثال و حکم دهخدا (ج ۳، ص ۱۴۸۷) چنین آمده است: «مثل مرغ بسمل. (یا) نیم بسمل. طیان. پیچان.

ز غمت چو مرغ بسمل شب و روز می طیدم

چوبه لب رسید جانم پس از این دگر تودانی» (عطار)

قطعه سی و هفتم

از جناب بیضاء:

به باب یزدان عهد استوار خواهم کرد ز قید نفس سراسر فرار خواهم کرد (۱)
 شبانه رخ سوی پروردگار خواهم کرد چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد
 نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد
 ز علم و عقل به دوش است بار کی سنگین خوشابه عشق که رویش به خون بود رنگین
 هر آن حدیث که آموختم چو درّ ثمین هر آب روی که اندوختم زدانش و دین
 نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد
 به سال و مه همه مرزوق و عمر می گذرد به غفلتیم چو مخلوق و عمر می گذرد
 ز خوان حق همه مرزوق و عمر می گذرد به هرزه بی می و معشوق عمر می گذرد
 بظالتم بس از امروز کار خواهم کرد
 ز عشق یار خرابم چو شاربین از مل گهی به باغ و گهی جوی و گه فراز پل
 گهی ز عشق هم آواز گشته با بلبل صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل
 فدای نکبت گیسوی یار خواهم کرد
 همیشه محفلم از یاد خوی او گلشن همیشه خاطر از عشق روی او روشن
 ز فضل حضرت عبدالبهاء به تن جوشن چو شمع صبح دم شد ز مهر او روشن
 که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد
 به خون خویش ز عشقت خضاب خواهم ساخت به دشمنان همه خرق حجاب خواهم ساخت
 به مدح حضرت تو من کتاب خواهم ساخت به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت
 بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد
 نکرد بیضاء فکری برای دل حافظ تمام رام شدنم سوای دل حافظ
 به عمر جمله کشیدم جفای دل حافظ نفاق و رزق نبخشد صفای دل حافظ
 طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

یادداشت ها

- ۱- اشعار جناب بیضاء در تضمین غزل حافظ است که می فرماید:
 چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد
 برای مطالعه این غزل و شرح آن به شرح عرفانی (ج ۲، ص ۹۱۸-۹۲۲) و دیوان حافظ
 (طبع غنی و قزوینی)، ص ۹۲ مراجعه فرمائید.

قطعه سی و هشتم

از جناب بیضاء:

مرثیه در صعود حضرت اجل اقدس افنان کبیر و کیل الدوله (۱)

گشت بیضاء زیر زنجیر غم هجران اسیر
جلوه گر شد جیش غم زد لشکر ماتم علم
سدره طوبی چه شد افنان عظمی شد کجا
مشرق الاذکار عشق از همت والای او
آن که بدقائم به خدمت در جهان هفتاد سال
ملجأ احباب و هم اغیار اندر یزد بود
کنز احباب بهاء بود و پناه اولیاء
بود این بیت رفیعش قبله بهر خاص و عام
شمع وحدت بود و احباب بهاء پروانه و ش

از صعود حضرت عالی افنان کبیر
از صعود بهترین افنان سلطان قدم
ناگهان او خیمه زد بر عرش سلطان قدم
مرتفع شد در جهان بر نام سلطان قدم
هم پناه جمله احباب سلطان قدم
کوکب نوار اندر امر سلطان قدم
روز و شب در انتشار امر سلطان قدم
هم ملاذ و ملجأ عشاق سلطان قدم
گرد او جمع آمده بر عشق سلطان قدم

گشت بیضاء زیر زنجیر غم هجران اسیر

از صعود حضرت عالی افنان کبیر

ای خدا اهل بهاء را بین به گریه زار زار
در تزلزل هم اماء و هم عبادت را بین
خاصه این بیضائیان غرقه در بحر الم
از صغیر و از کبیر جمله حزب بهاء
حضرت مولی الوری آن مالک ملک بقاء
حالت افنان چه خواهد بود زین غم در جهان
یا بهاء صبری عطا فرما به فرزندان او
پس چه گویم حال آه و ناله اهل حرم

از صعود حضرت افنان ندارد کس قرار
مو کنان مویه کنان با چشم های اشکبار
چشم گریان دل پریشان سیل غم اندر کنار
زین مصیبت اشک ریزانند با حال فکار
نیست شک و شبهه زین غم ندارد اصطبار
اشک خونین جاری است اندر یمین و در یسار
که یکی در عشق و یک در ارض یادارد قرار (۲)
زین مصیبت چشم هاشان همچو ابر نو بهار

گشت بیضاء زیر زنجیر غم هجران اسیر

از صعود حضرت عالی افنان کبیر

کرد افنان کبیر از دار فانی چون صعود	عالم ناسوت از این غم شد سیاه و هم کبود
آسمان دین ابهی زین مصیبت نیلگون	پیش چشم دوستان عالم شده یکسر چودود
فخر افنان بود و رفت از این جهان اوناگهان	بعد از این شخص معظم عشرت و شادی چه سود
اهل یابینم گروهی زین مصیبت غم زده	لیک افنان بهر عشرت جمله در گفت و شنود
نزد افنان گشته پنهان این خبر در ارض یا	یا ربّ این سرّ مسترّ را بیاور در شهود
ساحت قدس بهاء افنان سراسر در عزا	اشک ریزان چشم احباب بهاء گشته چورود
گر نبود ی این مصیبت فکر تیضاء کنون	بهر این عیش و عروسی یک چکامه می سرود
هاتفی گفتابه گوشم در گذر زین قیل و قال	عیش و عشرت بعد افنان در عدم مسکن نمود

گشت بیضاء زیر زنجیر غم هجران اسیر

از صعود حضرت عالی افنان کبیر

حضرت عبدالبهاء ای شاه یفعل مایشاء	ساحت قدس تو را این بنده گوید تعزیت
آسمان دین ابهی را به صد حزن و الم	از افول کو کبش این بنده گوید تعزیت
جمله افنان این سدره ز کو چک تا بزرگ	با خضوع و با خشوع این بنده گوید تعزیت
حضرت محمود آن خدمت گذار امر حقّ	با سجود و بار کوع این بنده گوید تعزیت
حضرت امجد محمد قبله اهل بهاء	آن پناه اهل حقّ این بنده گوید تعزیت
هم حضور آن صبا یای همان افنان جود	با هزاران داغ دل این بنده گوید تعزیت
جمله اهل حرم را بادو چشم خون فشان	مرثیه گویان همی این بنده گوید تعزیت
حضرت روحانی کوی بهاء را با خلوص	زین غم عالم گذار این بنده گوید تعزیت (۳)

گشت بیضاء زیر زنجیر غم هجران اسیر

از صعود حضرت عالی افنان کبیر

یادداشت‌ها

۱- شرح احوال جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان و کیل الدّوله در کتاب خاندان افنان (ص ۱۰۰-۱۲۶) مطبوع و منتشر است و مناجات طلب مغفرت و زیارت نامه «فرع مطهر مقدّس مبارک سدره منتهی حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان» نیز در منبع فوق به طبع رسیده است.

حضرت عبدالبهاء نیز شرح حال «حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان» را در تذکرة

الوفاء (ص ۱۲۶ - ۱۲۸) آورده‌اند.

۲- فرزندان جناب افنان وکیل الدوله عبارت بوده‌اند از:

حاجی میرزا محمود - حاجی میرزا سید محمد - آقا سید آقا - بیگم صاحب - فاطمه
بیگم - سلطان بیگم - خانم لقا - مریم بیگم. (خاندان افنان، ص ۱۲۶)

۳- مقصود از «حضرت روحانی» بی‌بی روحانیه بشرویه‌ای است که شرحی دربارهٔ ایشان
در ذیل یادداشت‌های قطعهٔ هفدهم مندرج است.

قطعه‌سی و نهم

از جناب بیضاء:

تاریخ صعود حضرت افنان کبار حاج سید مهدی علیه بهاء الله (۱)

هاتفی گفتا بگو شم ناگهان	حضرت افنان برفت از این جهان
فکرت بیضاء به تاریخش سرود	این دو بیت با سعادت تو امان
بیست و ششم بدز ماه حج که شد	حاج سید مهدی سوی باغ و جنان

ایضاً:

این خبر صعود که برد از من قرار	حاج سید مهدی ز افنان کبار
ناگهان زین ملک فانی در گذشت	خیمه زد در ظلّ عرش کردگار
خواستم تاریخش از بیضاء کنون	منطیع شد این دو بیت سوگوار
بیست و شش از ماه حجّ دان بعد الف	سیصد و بیست و نه آمد در شمار

یادداشت‌ها

۱- جناب حاجی سید مهدی افنان فرزند جناب حاجی میرزا حسن علی خال اصغر حضرت باب بوده و شرحی از احوال ایشان و اعضای عائله در کتاب خاندان افنان (ص ۱۴۵ - ۱۵۲) مندرج است. در صفحات ۱۴۶ - ۱۴۷ کتاب مزبور زیارت نامه جناب حاجی سید مهدی نیز به طبع رسیده است.

بر حسب تصریح جناب بیضاء در ماده تاریخ صعود ایشان، جناب حاجی سید مهدی در ۲۶ ذی حجه ۱۳۲۹ هـ ق / ۱۸ دسامبر ۱۹۱۱ م از این عالم در گذشته است. شرحی درباره جناب حاجی سید مهدی افنان در یادداشت‌های بخش مربوط به وقایع تفت نیز در این کتاب آمده است.

قطعهٔ چهارم

از جناب بیضاء:

رضوائیه سنه ۱۳۳۰ [هـ.ق/۱۹۱۲ م] بدیهه سرود

لشکر دی ماه را دگر فراری ببین بهمن و اسفند را هم متواری ببین
به هر طرف در مرور باد بهاری ببین خیمه و خرگاه را تمام روی زمین
مبشر عید گل چون که بود فرودین

خلعت هستی دگر به جمله اشجار داد آبروی رفته را دگر به انهار داد
بال و پری نو دگر به جمله اطیار داد باز هزاران سرور به جمله اخیار داد
به عید رضوان دگر داده بشارت چنین

گشت چو سلطان باغ این مه اردیبهشت زنفحه اش زنده گشت تمام صحراء و کشت
هوای صحراء و باغ دگر شده چون بهشت از اثرش تازه شد مسجد و دیرو کشت
چرا که اردیبهشت به عید گل شد قرین

به هر طرف کاوه سان علم برافراخته تمام اطراف ملک لشکر او تاخته
طیور از او محشری ز وجد بر ساخته بلبل و قمری و کبک کبوتر و فاخته
بشارت عید گل داده به رأی رزین

به طرف صحراء و دشت بلبلکان فوج فوج طیور دیگر ز وجد جلوه کنان همچو موج
به جانب بوم و بر فاخندگان زوج زوج تمام اطیار باغ گرفته پر سوی اوج
همه به الحان و شور یکی بیا و ببین

دگر ز حجره درای سوی شبستان نگر به سوی صحراء و باغ جانب بستان نگر
طیور در همه همه چو مستان نگر غنه زنان دم به دم هزار دستان نگر
تازه شد ایام باز زمردین شد زمین

بیا ز حجره برون گاه سرور آمده به طرف بستان خرام وقت جبور آمده
مگر به خوابی دگر یوم ظهور آمده عید ظهور بهاء به طرز نور آمده
وجد و سرور چه شد مگر تو باشی غمین

بیضاء دیگر چرا به زیر خرقه خزید مگر ندارد خبر که عید رضوان رسید
 رسید یوم سرور گذشت یأس شدید نسیم رحمت دگر بهر محبّان وزید
 چرا دگر درهمی سبب چه باشد حزین
 گوید امسال را چو یاد افغان کنم به جای وجد و سرور ز قلب افغان کنم (۱)
 درون زغم درهم است ز جمله پنهان کنم شادی خود را کنون به غم گروگان کنم
 سرور من نزد غم کنون که باشد رهین
 حضرت مولی الوری به سوی امریک شد مشرق از فرقتش چو شام تاریک شد (۲)
 پشت دول اهل شرق چو موی باریک شد تمام خاک مریک لایق تبریک شد
 کرده به مغرب طلوع کنون چو مهر مبین
 مهر منور کنون کرده به مغرب طلوع پس از هزاران سنه آمده این در وقوع
 نیر اعظم به غرب گشته کنون در سطوع اهل بهاء سوی غرب به صد خضوع و خشوع
 که ای شه ما سوی انظر للعاشقین
 شها به امریکیان داد عطاء داده‌ای به جمله برنا و پیر اذن لقا داده‌ای
 باب لقا را ز جود به جمله بگشاده‌ای ز فضل وجودت نما عطاء به ما باده‌ای
 در این شب عید گل عطاء نما ساتگین
 چه عید، عید بهاء ز فضل سلطان جود هیکل قدس بهاء ز غیب شد در شهود
 تمام روحانیان ورا نموده سجود باب لقا را خدا به جمله خلقان گشود
 داد بشارت به خلق حضرت روح الامین
 چه عید، عید بهاء بهر وضع و شریف بهار یزدان رسید بعد زمان خریف
 تمام شد در جهان ابر سیاه کثیف خوشابه حال کسی که گشت پاک و نظیف
 تا که بساید همی به در گه او جبین
 چه عید، عیدی که شد ظاهر از اودوالجلال به ظلّ امرش تمام صاحب علم و کمال
 جمال حیّ قدیم دیدیم در این جمال زد علم صلح را به فرق کوه و تلال
 مغرب و مشرق تمام وراست زیر نگین
 چه عید، عیدی که شد ظاهر مالک رقاب شکست پشت صنم به گردنش شد طناب
 سقوط طاغوت شد کنون به وجه تراب ز سطوتش غل نهاد به گردن شیخ و شاب
 ز رفعتش برق زد به خرمن مشرکین
 چه عید، عیدی که شد سماء از او منظوی به عرش عزّ و جلال خدای شد مستوی

تمام اخیار را پشت از او شد قوی تمام اشار شد به چاه غم منزوی
باب جهنم گشود به جمله معرضین
به عید رضوان ذلیل معدن طغیان شده به امر رحمن ورا مقرّ به حسابان شده
به آسمان جلال ممنوع شیطان شده گشوده باب جنان بهر محبان شده
بشری بشری دگر به زمره عارفین
روح جدیدی رسید کنون به خلق جدید به عید رضوان شده دو عید دیگر مزید (۳)
نسیم سبوحان ز فضل به جمله امکان وزید حضرت اعلی ز رخ نقاب را بر کشید
هیکل میثاق شد ضیاء بخش زمین
پنجم جیم و الف سیم عید گل است از این سه عید شریف جهان پراز غلغل است (۴)
چمن در این چند روز خرمن خرمن گل است تمام در کوه و دشت تغنی بلبل است
کمتر اندر جهان آمده روزی چنین
دوده ز بهر مداد ز چشم حور آورم به جای کاغذ یکی صفحه نور آورم
دوات را هم ز حور طاق بلور آورم چو ذکر مولود تو یوم ظهور آورم
لیقه ز بهر دوات ز گیسوی حور و عین
شها چو مولود تو است عید مبارک شیم به مدحت حضرت به کف برآرم قلم
بدیهه‌ای در مدیح کنون نمایم رقم محفل عشاق را کنم بهشت ارم
سرایم این چامه را به کوری ناقضین
شها توئی در زمان محیی عظم رمیم به روز مولود تو پشت صنم شد دو نیم
مبین آیات حقّ توئی به رأی قویم ناقض عهده بود همیشه در ترس و بیم
ثابت میثاق تو همه چو شیر عرین
حضرت اعلی ظهور به یوم مولود تو کرد ندا در جهان از اثر جود تو
مقصد مقصود او بود چه مقصود تو ناشر آثار او همّت مسعود تو
به شرق و غرب جهان به هند و ماچین و چین
سزد که احباب حقّ ز شوق رقصان شوند ز جذب وجد و سرور تمام خندان شوند
در این سه عید شریف ز غم گریزان شوند بسان طیر شکور با هم پُران شوند
بعد سرور و جهور همه غزل خوان چنین
چو عید مولود تو سیم رضوان بود به جذب و شور و وله تمام یاران بود
محفل قدس رفیع به بیت افنان بود منزل افنان ز جود معدن احسان بود

اهل بهاء گشته جمع همه به صدق و یقین

مجلس انس دگر شده در آنجا بنا به جانب اندرون برای جمع اماء

عالی و خوش محفلی شده است آنجا پیا غزل سرائی کنند همه اماء از وفاء

رشک بهشت برین شده است این سرزمین

بیضاء از حضرت همیشه دارد سپاس به حال و وجدان او کسی ندارد قیاس

تو را شناسد همی همیشه در هر لباس تواش چو یاری شهاز کس ندارد هراس

ناشر امر تو شد با قدمی آهنین

یادداشت‌ها

- ۱- اشاره است به صعود جناب حاجی سید مهدی افنان در سنه ۱۳۲۹ هـ/ق ۱۹۱۱ م. و نیز نگاه کنید به مندرجات ذیل یادداشت‌های قطعه سی و نهم.
- ۲- اشاره است به سفر حضرت عبدالبهاء در بهار سال ۱۹۱۲ م به آمریکا. حضرت عبدالبهاء در ۱۱ اپریل ۱۹۱۲ م وارد نیویورک شدند.
- ۳- اشاره است به تقارن پنجم جمادی یعنی روز اظهار امر حضرت ربّ اعلی و تولّد حضرت عبدالبهاء با عید رضوان.
- ۴- سه شنبه سوّم اردیبهشت سنه ۱۲۹۱ هـ ش مطابق پنجم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۰ هـ ق و ۲۳ اپریل سنه ۱۹۱۲ م بوده است.

کتاب شناسی

- آثار قلم اعلی حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ۷ ج. تجدید طبع در دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶ - ۲۰۰۰ م، ۲ ج.
- احادیث مثنوی بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی (طهران: امیر کبیر، ۱۳۴۷ هـ ش).
- اختران تابان فروغ ارباب، اختران تابان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ ب)، ج ۱.
- اسرار ربّانی عبدالحمید اشراق خاوری، اسرار ربّانی - قاموس توقیع منیع مبارک سنه ۱۰۵ بدیع (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ ب)، ج ۲.
- امر بهائی صدری نواب زاده اردکانی، امر بهائی در اردکان (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۲۰۰۹ م).
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۴۱-۱۴۲ ب)، طبع دوم.
- ایام تسعه عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۱ م).
- ایقان حضرت بهاء الله، کتاب ایقان (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۸ م).
- بهاء الله شمس حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه مینو درخشان (ثابت راسخ).

- پیشگامان عنایت خدا سفیدوش، تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد
پارسی نژاد رسولی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹ م).
- تاریخ رجال مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران: زوار، ۱۳۴۷ - ۱۳۵۱ هـ
ایران ش)، ۶ ج.
- تاریخ شهداء حاجی محمد طاهر المیری، تاریخ شهداء یزد (قاهره: فرج الله
زکی الکردی، ۱۳۴۲ هـ.ق).
- تذکرة الوفاء حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء (لانگنهاین: لجنة نشر آثار،
۲۰۰۲ م).
- تذکرة شعراء نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکرة شعرای قرن اوّل بهائی (طهران:
مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ - ۱۲۹ ب)، ۴ ج.
- خاطرات حاجی محمد طاهر المیری، خاطرات المیری (لانگنهاین: لجنة
المیری نشر آثار، ۱۹۹۲ م).
- خاندان افغان محمدعلی فیضی، خاندان افغان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷
ب).
- دانشنامه میرزا محمد کاظمینی، دانشنامه مشاهیر یزد (یزد: ریحانة
مشاهیر یزد الرسول، ۱۳۸۲ هـ.ش)، ۳ ج.
- دایرة المعارف دایرة المعارف تشیع (طهران: سازمان دایرة المعارف تشیع، ۱۳۶۶
تشیع ۱۳۸۶ هـ.ش)، ۱۲ ج.
- دایرة المعارف غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی (طهران: شرکت
فارسی سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۴۵ - ۱۳۷۴ هـ.ش)، ۳ ج.
- دوستان راستان سهراب فریدانی، دوستان راستان (لانگنهاین: لجنة نشر آثار،
۲۰۰۲ م).
- رهایى علی مراد داودی، رهایى (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۱۰
م).
- سفرنامه فراهانی محمد حسین فراهانی، سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی
(طهران: فردوسی، ۱۳۶۲ هـ.ش)، به کوشش مسعود گلزاری.
- شرح سودی محمد سودی بسنوی، شرح سودی بر حافظ (طهران: زرین و
نگاه، ۱۳۷۲ هـ.ش)، ترجمه: عصمت ستارزاده، ۴ ج.

- شرح شهادت سید محمد طیب منشادی، شرح شهادت شهدای منشاد (طهران: شهادت منشاد مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ ب).
- شرح عرفانی عبد الرحمن ختمی لاهوری، شرح عرفانی غزل‌های حافظ (طهران: قطره، ۱۳۷۶ هـ ش)، ۴ ج.
- شرح گلشن راز شمس الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز (طهران: زوآر، ۱۳۷۱ هـ ش).
- ظهور الحق اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب)، ج ۸.
- طرائق الحقائق محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق (طهران: سنائی، بی تاریخ)، با تصحیح محمد جعفر محبوب، ۳ ج.
- فرهنگ اساطیر محمد جواد یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۹ هـ ش).
- فرهنگ ابوالفضل مصفا، فرهنگ اصطلاحات نجومی (طهران: مؤسسه اصطلاحات نجومی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ هـ ش).
- فرهنگ دوره یحیی مدرسی، حسین سامعی و زهرا صفوی مبرهن، فرهنگ قاجار اصطلاحات دوره قاجار - قشون و نظمیه (طهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰ هـ ش).
- فرهنگ رجال جورج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار (طهران: زرین، ۱۳۶۹ هـ قاجار ش)، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح.
- فرهنگ عامه سید محمود طباطبائی اردکانی، فرهنگ عامه اردکان (طهران: اردکان شورای فرهنگ عمومی استان یزد، ۱۳۸۱ هـ ش).
- قاموس ایقان عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ - ۱۲۸ ب)، ۴ ج.
- کلیات سعدی سعدی شیرازی، کلیات سعدی (طهران: جاویدان، ۱۳۶۱ هـ ش).
- کواکب الدریه عبدالحسین آواره (آیتی)، الکواکب الدریه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م)، ۲ ج.
- لثالی الحکمة حضرت بهاء الله، لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱ م)، ۳ ج.

- مآخذ اشعار وحید رافعی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰ - ۲۰۰۹ م)، ج ۵.
- مثنوی جلال الدین محمد مولوی، مثنوی مولوی (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳ هـ ش)، به تصحیح نیکلسون.
- مجموعه آثار حضرت بهاء الله، مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۲ ب)، شماره ۱۵ و ۱۸.
- مجموعه آثار حضرت بهاء الله - حضرت عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۸۴.
- مجموعه ای از حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از الواح کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۰ م).
- مصابیح هدایت عزیز الله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱-۱۲۳ ب)، ج ۲ و ۳.
- مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب، بی تاریخ).
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان، العلمیه، ۱۹۱۰ م)، ج ۱.
- منابع تاریخی حسام نقبائی، منابع تاریخ امر بهائی (طهران: مؤسسه ملی امر بهائی مطبوعات، ۱۳۳ ب).
- منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ ب).
- منتخبات حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۲ م)، ج ۳.
- مؤسسه ایادی عبد العلی علائی، مؤسسه ایادی امر الله (طهران: مؤسسه ملی امر الله مطبوعات، ۱۳۰ ب).
- نهج البلاغه حضرت علی بن ابی طالب، نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ هـ ش)، ترجمه سید جعفر شهیدی.
- یادنامه مصباح وحید رافعی، یادنامه مصباح منیر (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۶ م).
- منیر

-
- یزد در اسناد اصغر مهدوی - ایرج افشار، یزد در اسناد امین الضرب (طهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۸۰ هـ.ش).
 - یزدنامه ایرج افشار، یزدنامه (طهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۷۱ هـ.ش)، ج ۱.

فهرست اعلام و اہم مطالب

فہرست الفبائی ذیل شامل مهمترین اسامی عَلم و اہم مطالب مندرج در این کتاب است. ہمہ اسامی و القاب طلعات مقدسہ بھائی و اسامی عَلمی نظیر «قرآن»، «ارض یا» و «یزد» و موضوعاتی نظیر «شہادت» و «شہداء» کہ در بسیاری از صفحات کتاب مکرراً مذکور شدہ در این فہرست نیامدہ است.

- ابراہیم لاری، حاجی ملا ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۴۱
 ابرقو ۲۲، ۱۳۶
 ابن تیمیہ ۲۵۴
 ابناء خلیل ۳۰
 ابن ابہر ۳، ۳۲، ۳۷، ۴۳-۴۴، ۱۹۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶
 ابوالحسن، حاجی ۱۲۰
 ابوالحسن مدرس، میرزا ۱۴۲، ۱۴۶
 ابو الفتح میرزا مؤید الدولہ ۱۶۳
 ابو الفضائل گلپایگانی ۳، ۳۱
 ابوالقاسم، میرزا ۱۵، ۵۷
 ابوالقاسم شیدانشیدی ۱۲۲
 ابوطالب، شیخ ۷۳
 ابو علی سینا ۱۹۳-۱۹۴
 ابو لہب ۲۳۴، ۳۰۵، ۳۰۸
 اتحاد و اتفاق، نگاہ کنید بہ ذیل: الفت و اتحاد
 احادیث مثنوی، کتاب ۱۷۶، ۲۵۴
 احتراق، لوح ۲۳
 احمد ولد غلامعلی، میرزا ۱۰۹
 احمد، میرزا ۱۰۹
 احمد حاجی زینل ۹۲، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳
 احمد شیرازی، میرزا ۳۹، ۶۷
 احمد فیروز آبادی، شیخ ۱۳۸
 احمد کفاش شہید، حاجی ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰-
 آثار قلم اعلیٰ، کتاب ۳۱، ۱۱۶، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۸
 آدم، حضرت ۱۷۶، ۲۰۸
 آذربایجان ۶۶
 آرام، نگاہ کنید بہ ذیل: احمد آرام و محمد آرام
 آسیا ۷۵، ۱۲۴
 آقا بابای نیریزی ۶۱
 آقابی بی (فاطمہ) ۱۶، ۱۹، ۵۷، ۲۶۷-۲۶۹، ۳۰۳
 آل عبا، نگاہ کنید بہ ذیل: خامس آل عبا
 آلمان نوبلاک ۶۶، ۸۰
 آلمان ۶۶، ۲۰۱
 آمریکا، امریکا، امریک ۱۱، ۳۹، ۶۰، ۶۶-۶۷، ۷۶، ۲۶۴، ۲۸۴، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۱
 الف
 ابراہیم، حاجی ۱۰۵، ۱۰۷
 ابراہیم، حضرت ۱۱۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۲۰
 ابراہیم، سید (امام جمعہ) ۱۴۶، ۲۴۱
 ابراہیم خیر اللہ ۲۷۴، ۲۷۶

- ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹-۱۴۰
 احمد قاننی ۵۰
 احمد آرام و محمد آرام، میرزا ۱۵۲، ۱۶۲
 اختران تابان، کتاب ۸۰، ۱۶۳
 اخلاق و اعمال ۲۹، ۳۷، ۴۸، ۵۲
 اردستان ۶۴، ۱۶۶
 اردکان ۶۴، ۱۱۵، ۱۶۲، ۲۳۲، ۲۴۱
 ارسطاليس ۱۹۳-۱۹۴
 ارض اقدس ۲۱
 ارض با، لوح ۲۰۹، ۲۷۷، ۲۸۸
 ارض بیضاء ۱۵
 ارض خاء ۷۴
 ارض صاد ۱۴۵-۱۴۶
 ارض مقدس ۱۲
 ارم ذات العماد ۲۲۰
 اروسی ۱۱، ۲۱
 اروپا، اروپا ۳۹، ۷۵، ۳۰۷
 اسدالله، میرزا ۵۷، ۱۴۹، ۱۶۱
 اسدالله، آقا ۲۹
 اسدالله، آقا سیّد ۸۴
 اسدالله شهید، میرزا ۱۴۹، ۱۶۱
 اسرار الآثار، کتاب ۱۱۶، ۲۲۸
 اسرار ربّانی، کتاب ۳۰۹
 اسری و معراج ۱۸۷، ۱۸۹
 اسکندریه ۳۰۲
 اسم اعظم ۱۶، ۳۳-۳۴، ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۵۳-۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۱۲۲، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۶۶، ۳۰۶
 اسماعیل، حاجی ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۱
 اسماعیل عقدائی، شیخ ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۴-۱۳۷
 اسماعیل گازر ۷۹
 اسماعیل مشکوة ۱۶۸
 اشعار جمال قدم ۱۷۰-۱۷۱
 اشعیاء، کتاب ۲۷۵
 اصحاب اخذود ۲۱۶، ۲۲۱
 اصحاب کساء ۲۶۶
 اصفهان ۳۱، ۸۶، ۱۱۱، ۱۳۶
 اغصان ۱۹۲، ۲۱۳
 افنان ۴، ۱۲-۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۴۱-۴۲، ۴۵، ۵۱-۵۲، ۶۰، ۶۳-۶۴، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱
 افنان، وکیل الذّوله، نگاه کنید به ذیل: محمد
 تقي افنان، حاجی میرزا
 اقدس، کتاب ۶۷، ۸۰-۸۱
 اقلیم نور، کتاب ۵
 الف و باء ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۴
 الفت و اتحاد ۱۷، ۳۴-۳۵، ۶۶، ۷۲
 الیاس ابن یهودا ۷۲
 اماء الله، اماء الرّحمن ۱۷-۱۸، ۴۴، ۱۰۲، ۷۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۰، ۲۳۱
 امامزاده جعفر ۹۲، ۱۲۷
 امتحانات الهیه ۱۲، ۱۴، ۴۱، ۱۶۴-۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۲
 امثال و حکم، کتاب ۲۷۶، ۳۱۱
 امر بهائی در اردکان، کتاب ۱۱۵، ۲۴۱
 امر و خلق، کتاب ۲۴، ۳۱
 امریک، نگاه کنید به ذیل: آمریکا
 امیرالمؤمنین، نگاه کنید به ذیل: علی ابن ابی طالب
 امین ۱۲، ۴۱، ۴۵-۴۶، ۵۹، ۶۵-۶۶، ۱۶۳، ۲۴۹
 انبیاء و اولیاء ۴۶، ۵۴، ۷۲، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۲، ۳۰۷
 انجیل ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۷۳
 انس و جان ۲۰۶، ۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۹
 ابادی امرالله ۳، ۹، ۳۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۶
 ایام تسعه، کتاب ۲۴۴، ۲۹۵
 ایام هاء ۳۰۸
 ایران ۲۱، ۲۴، ۳۹، ۶۱، ۶۷، ۷۵-۷۶، ۸۵، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۴
 ایرانیان ۴۰، ۶۱، ۲۸۸
 ایقان، کتاب ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۲۰
 ایواغلی ۶۰
 ایوب، حضرت ۱۷۴
ب
 باء ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۷۷، ۲۸۸
 باء و الف ۱۹۸
 بابل ۶۲، ۱۱۵، ۲۱۵، ۲۲۰
 باقر خان نائب ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۳۱
 بدایت و نهایت ۳۶، ۴۲، ۵۸
 بدایع الآثار، کتاب ۸۰، ۱۹۶
 براق ۱۸۷، ۱۸۹
 بروجرد ۳۲
 بقعة الخضراء ۱۱۶

- بقعة بیضاء ۱۰
بقعة مبارکہ ۱۲-۱۳، ۷۲، ۲۶۱، ۲۹۵-۲۹۶
بقعة نورا ۱۵
بلايا و مصائب ۱۲-۱۴، ۴۱، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۷
۲۳۷-۲۳۸، ۶۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۵-۱۶۶، ۲۳۱، ۲۳۷
۲۵۹، ۲۳۸
بنادک ۱۴۲
بنی اسرائیل ۲۲۰
بہاء ۱۹۸، ۲۰۲
بہاء اللہ شمس حقیقت، کتاب ۳۱، ۲۹۵
بہرام، ملا ۳۶، ۵۶، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱، ۱۴۱
بہرام سروش ۱۲۰
بہمرد گشتاسب ۱۲۰
بیان عربی، کتاب ۲۲۲
بیت عدل ۲۰۲
بیروت ۷۲، ۲۰۹
بیضاء، اشعار ۱۷۴-۱۸۱، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۴۸-۲۶۶، ۳۲۱-۳۲۷
بینش، اشعار ۱۹۵-۱۹۸، ۲۰۵-۲۰۹
بی بی روحانیہ بشرویه ای، نگاہ کنید بہ ذیل:
روحانی بشروئی
بی بی زہرا، حرم ابوالقاسم بیضاء ۲، ۱۴-۱۷، ۱۹، ۳۰۳
بی بی زنی ۱۹، ۷۲
بیگم صاحب ۳۰۳
- ب**
بادشاہ جلال ۲۹۶
پارسیان ۴۳
پروین نجمی ۶
پیشگامان پارسی نژاد، کتاب ۱۴۳، ۱۸۳
پورت سعید ۴۰، ۷۹، ۳۰۲
پیام بہائی، مجلہ ۸۱
پیرزادہ نائینی ۱۳۹، ۱۴۶
پیر گفتار، نگاہ کنید بہ ذیل: جمال بروجردی
- ت**
تاریخ بیضاء، کتاب ۸۳-۸۷، ۱۶۹
تاریخ رجال ایران، کتاب ۳۱
تاریخ شہداء یزد، کتاب ۳-۴، ۱۳، ۲۱، ۸۴-۸۵، ۸۷، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۰
- ۳۱۱، ۲۵۱
تاریخ مظفری، کتاب ۸۳، ۸۷
تبریز ۷۶، ۱۳۸
تبلیغ امراللہ ۱۷، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۴
تذکرۃ الوفا، کتاب ۲۲۲، ۳۱۵-۳۱۶
تذکرۃ شعرای قرن اول بہائی، کتاب ۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۶
۲۴۱، ۲۵۰
تسلیم و رضا ۹، ۱۲، ۸۷، ۱۶۶، ۲۴۸
تسنیم ۷۰، ۱۸۸
تعلیم و تربیت ۶۴-۶۵
تفت، شہداء ۹۱-۱۲۲
تفسیر صافی، کتاب ۲۸۳
تقی، سید ۳۸
تنبل بغدادی، اشعار ۲۲۷-۲۲۸
تورات ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۷۲
تیمس، روزنامہ ۳۱
- ث**
ثبوت و استقامت ۱۰-۱۱، ۱۶، ۱۹، ۴۱، ۴۶، ۶۳-۶۴، ۱۱۷، ۱۶۵
ثمود ۲۱۵، ۲۲۱
ثنا، اشعار ۱۸۴-۱۸۶
- ج**
جبرئیل، جبریل ۱۸۹، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۶۶
جعفر عقدائی، شیخ ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴
جعفر مجتہد، میرزا ۱۵۷-۱۵۹
جلال ابن احمد ۳۹
جلال، میرزا ۱۶۰، ۱۶۴
جلال الدولہ ۳۱، ۸۶، ۱۲۳، ۱۶۳، ۲۴۰
جمال بروجردی ۳۲، ۷۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۷۶
جنت شہاد ۲۱۵
جنگ و جدال ۴۴، ۶۲، ۷۵
جواد شہید، حاجی سید ۴۰، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۶
جواد حسین خان ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵
جواد صباغ شہید، آقا میرزا ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۵۹
۱۵۲، ۱۵۳-۱۶۳، ۱۶۰، ۲۴۲
جواد قبیلہ، میرزا سید ۱۲۰
جوان روحانی ۱۴۶

۵۹، ۷۲، ۹۱، ۹۳، ۱۶۶، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۸۴

حکومت مشروطه ۶۷

حکیم الهی ۸۴-۸۵، ۸۷

حواریین ۵۲

حیات و ممات ۳۶، ۴۳، ۴۵-۴۶، ۵۱-۵۲، ۵۵،

۶۱، ۶۳، ۷۳، ۷۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۵،

۲۱۹، ۲۳۲، ۲۹۴

حیدر پیش نماز، سید ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲

حیفا ۸۸، ۳۰۲

خ

خاتم النبیین ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۷۵، ۲۹۳، ۳۰۷

خاطرات مالگیری، کتاب ۲

خامس آل عبا ۱۰۴، ۱۱۹، ۲۶۳، ۲۶۶

خاندان افغان، کتاب ۱۱۶، ۲۲۲، ۲۵۸، ۳۱۵،

۳۱۷

خدارحم خدامراد ۱۲۰

خداداد ۷۲

خراسان ۴۸، ۲۲۹

خلیل تبریزی ۲۷۶

خلیل، حضرت ۳۰، ۶۷، ۱۷۴-۱۷۸، ۲۰۸،

۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۵، ۳۰۵

خوارج ۴۶، ۷۸

خوشه ها، نشریه ۱۸۹، ۲۱۹

خوقند ۷۲

خولی ۱۳۱، ۱۴۳

د

دارالسلام ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷

دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، کتاب ۲۲۰-

۲۲۱

دانشنامه مشاهیر یزد، کتاب ۱۱۵، ۱۴۶

دایرة المعارف تشیع، کتاب ۷۸، ۱۱۴، ۱۱۹-

۱۲۰، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۶۲، ۱۸۹

دایرة المعارف فارسی، کتاب ۸۰

درس تبلیغ ۷۲

دعای سحر ۱۳۹، ۱۴۴-۱۴۶

دلایل سبعة، کتاب ۱۴۴

دمشق ۲۹، ۲۲۰

دنیا، لوح ۳۱

دوستان راستان، کتاب ۱۴۳

دولت و ملت ۶۱، ۶۶، ۷۶

چ

چشم زخم ۱۴

ح

حاجی سید میرزا ۴۱

حاجی میرزا حبیبی ساز شهید ۹۲-۹۳، ۱۱۴،

۱۴۸، ۱۵۵

حافظ ۱۸۰-۱۸۱، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۳

حافظ نامه، کتاب ۱۸۱

حبیب الله، میرزا ۷۱-۷۲

حبیب نجار ۲۰۳

حدیث جنود ۲۱۶، ۲۲۱

حرمت اشتغال به کسب ۵۷

حسن افغان کبیر، حاجی میرزا ۲۲۲

حسن امیر، آقا ۹۴

حسن، مشهدی ۱۶۴

حسن خاتمه ۷۹

حسن علی خال اصغر ۳۱۷

حسن علی فیروز آبادی ۵۵

حسین پیش نماز، شیخ ۱۰۱، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۳

حسین ابن علی، سیدالشهداء ۱۰۴، ۱۴۳-۱۴۴،

۲۶۶

حسین ابن میرزا حسن طیب سلطان آبادی ۸۵

- ۸۶

حسین احمد، میرزا ۱۲۰

حسین اسماعیل گازر ۵۲، ۷۹

حسن تقی ۱۲۰

حسن مصلائی ۱۰۷

حسین حکیم، میرزا ۱۶۰

حسین خرطومی ۲۷۵-۲۷۶

حسین شعراف، میرزا ۱۶۰

حسین عطار ۳۸

حسین محمد آباده ای ۳۸

حسین ولد سید ابراهیم ۱۰۸

حسین ولد عبدالغفور ۱۰۱

حسین یوسف کدخدا ۹۳، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۳۵

حضرت ورقة علیا، نگاه کنید به ذیل: ورقة علیا،

حضرت

حضرموت ۲۲۰

حظيرة القدس ۱۶، ۲۶۹

حکمت ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۹، ۳۲، ۴۱-۴۲،

دوما ۶۸، ۸۰	زین العابدین، حضرت امام ۲۶۳، ۲۶۶
دہ بالا ۱۱۲	زینب بنت علی ابن ابی طالب، حضرت ۱۵۰
دیوان حافظ ۳۱۱، ۳۱۳	۱۶۲
دیوان عندلیب ۲۷۶	
دیوان نوش ۱۸۳	
دین یار (دینار)، ملا ۴۳	

س

سال تسع ۲۱۸، ۲۲۲
سال ستین ۲۱۶، ۲۲۱
سبا ۳۰، ۷۸
سبعہ سیارہ ۱۸۸، ۱۹۰
سجاد، حضرت، نگاہ کنید بہ ذیل: زین
العابدین، حضرت امام
سجن اعظم (عظیم) ۹-۱۰، ۶۳، ۲۱۶
سدردہ (سینا، طوبی، طور) ۶۳، ۱۷۵، ۱۷۸،
۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۶۱، ۳۱۴
سدوم و عمورا ۲۱۵، ۲۲۰
سرور و حبور ۱۸، ۳۳، ۳۸-۳۹، ۴۸، ۱۱۵،
۱۹۷، ۲۰۷، ۲۸۶، ۳۱۸، ۳۲۰
سعدی ۱۷۹
سفرنامہ فراہانی، کتاب ۲۱
سفینۃ البحار، کتاب ۲۵۴
سفینۃ عرفان، نشریہ ۲۱۴
سکینہ سلطان ۵۷، ۱۶۴
سلسبیل ۷، ۵۳، ۵۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۴۷
سلطان، لوح ۲۹، ۳۱
سلطان آباد ۹۴، ۹۸، ۱۲۵
سلطان جلال ۲۹۱، ۲۹۶
سمنان ۶۸
سیدالشہداء، نگاہ کنید بہ ذیل: حسین ابن علی
سید عرب، نگاہ کنید بہ ذیل: عرب، سید
سید میرزا افغان، آقا ۱۳، ۴۱، ۲۵۸، ۲۶۰
سیف اللہ بیگ ۴۳
سینا ۱۸۸، ۱۹۳-۱۹۵، ۲۲۴، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۶۱

ذ

ذکائی بیضائی ۴، ۱۶۸
ذکر و ثنا ۱۰
ذنب (شیخ محمد باقر نجفی) ۲۸
ربابہ، حرم میرزا جواد صباغ ۱۶۳-۱۶۴
رجعت حسینی ۲۹۰، ۲۹۵
رحمت اللہ، آقا ۲۹
رحیق مختوم، کتاب ۱۴، ۳۱، ۷۷، ۲۱۳، ۲۲۲،
۲۷۶، ۲۹۵
رسالہء روحانی، کتاب ۷۸، ۲۲۶
رستم پور بہمن پارسی ۵۶
رضا، پسر حاجی ابراہیم ۱۰۵، ۱۰۷
رضا خان یاور اشتہاردی ۴۶
رضاروضہ خوان، حاجی ملا ۲
رضاقلی، میرزا ۳۰
رضای الہی ۱۶۴، ۵۹
رفیعای صادق ۷۲
روح الامین ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۱۹
روحانی بشرونی ۲۲، ۷۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۲،
۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۱۵-۳۱۶
روسی ۲۱، ۸۰
روضہء مبارکہ ۱۵، ۱۷، ۲۶۱
رہابی، کتاب ۳۱

ز

زبور ۱۷۴	شانول ۲۲۰
زردشتی، زرتشتی، زرتشتیان ۳، ۵۶، ۹۲، ۱۲۳،	شام ۲۹، ۱۶۲
۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۱	شجرۃ انیس ۶۰
زوارہ ۱۶۶	شداد ابن عاد ۹۶، ۱۱۵، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۹۷
زوراء ۳۱	شرح سودی، کتاب ۱۸۱
زہرا، نگاہ کنید بہ ذیل: بی بی زہرا	شرح شہادت شہدای منشاء، کتاب ۱، ۱۴۳،
زیارت اعتاب مقدسہ ۱۱، ۴۷، ۵۶، ۷۰، ۲۶۱	۲۵۱، ۱۶۲

ش

ط

- شرح عرفانی، کتاب ۱۸۱، ۳۱۱، ۳۱۳
 شرح گلشن راز، کتاب ۱۹۰
 شرق و غرب ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۶۰، ۶۶، ۷۳-
 ۷۶، ۱۹۸، ۲۸۳
 شریعت الهیه ۷۷، ۹۵-۹۶، ۱۰۹، ۱۵۶، ۲۲۰
 شریف آباد ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۱
 شعبان، حاجی ۲۹
 شعر، اشعار ۱-۲، ۴-۵، ۱۶۸-۳۲۱
 شفاعت ۱۴-۱۵، ۳۱، ۱۰۶
 شمر ۱۳۱، ۱۴۳
 شوده ۹۵
 شهباز ۹۵، ۱۲۲
 شهادت شهدای تفت ۹۱-۱۲۲
 شهدای سبعة یزد ۵۳، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۸۴-۸۶
 ۱۶۵
 شهدای عباس آباد ۱۲۳-۱۴۷
 شهدای هترا ۱۴۸-۱۶۶
 شهریار سروش ۱۲۰

ظ

- ظلم، ظالم ۷، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۴۰، ۴۲، ۵۷، ۷۷،
 ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۲،
 ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹،
 ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷،
 ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۶۵
 ظلّ السلطان ۸۶
 ظهور الحقّ، کتاب ۱، ۳۱، ۸۰، ۱۴۳، ۱۹۶،
 ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۷۵
 ظهور حسینی ۱۹۲

ع

- عاد ۲۲۰
 عباس، آقا میرزا ۲۷
 عباس آباد، وقایع ۱۲۳-۱۴۷
 عباس علی عماد آبادی، نگاه کنید به ذیل:
 بینش
 عبدالباقی ۲۷
 عبدالحسین، حاجی ۵۷
 عبدالرّسول، حاجی ۱۲۰
 عبدالرّسول حکیم باشی، میرزا ۹۱، ۹۴-۹۵،
 ۹۸، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۲۰
 عبدالصّمد شهید ۹۴-۹۶، ۱۰۳، ۱۲۲
 عبدالغفور شعراف، حاجی ۱۰۱
 عبدالله حاجی خلیل ۱۰۳، ۱۲۲
 عبدالوّهّاب ذبیحی ۱۲۲
 عبودیت عبدالبهاء ۳۲، ۳۴-۳۵، ۴۳، ۶۸، ۱۱۷،

ص

- صاحب الزّمان ۱۰۹، ۱۶۱
 صالح، حضرت ۲۲۰
 صالحون و طالحون ۱۵۰، ۱۶۳
 صبر صابرين ۳۹، ۶۷، ۷۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۶۱،
 ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵،
 ۲۳۷-۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۷۸، ۳۱۰،
 ۳۱۴
 صدر المتألّهین ۲۰
 صدر شریف ۱۰۷
 صدری نوّاب زاده ۲۴۱
 صراط و میزان ۱۸۵-۱۸۶
 صفرا خانم والده آقا علی اکبر قصاب شهید
 ۱۹، ۳۰۳
 صنعا ۲۲۰
 صور ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۰۹
 صیغه توبه ۱۴۸، ۱۶۲

ض

- ضیا خانم ۱۹، ۳۰۳
 ضیاء العلماء ۷۳

- ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۸۴، ۲۹۲
عثمانی ۲۱، ۲۱۱، ۲۸۳
عدل الدولہ ۱۶۳
عدل و عفو ۸، ۱۰، ۲۷-۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۵۲، ۵۹، ۷۴، ۷۹، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۳۹
عدم مداخلہ در امور سیاسہ ۶۲
عراق ۲۳۴
عرب، سید ۹۲-۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۲
عزیز اللہ سلیمانی ۲۰۱
عشق آباد ۳۱، ۳۵-۳۶، ۶۵، ۱۶۱، ۲۳۱
عفو و غفران ۱۴، ۱۵، ۵۲، ۵۹، ۷۴، ۷۹، ۱۱۸
عکا ۱۰، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۰۲
علی آباد ۱۲۳، ۱۲۷
علی شہید، آقا ۱۶۱
علی ابن ابی طالب، حضرت ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۶۶، ۲۹۶، ۳۰۸
علی احمد ۲۸
علی اکبر نفتی، حاجی سید ۹۲، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۲
علی اکبر قصاب شہید ۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۵۰، ۲۶۹، ۳۰۳
علی اکبر معمار شہید یزدی ۲۴۱، ۲۵۱
علی بجمستانی، ملا ۵۰
علی رضا، ملا ۱۰۳
علی محمد خوید کی ۳۱
علی ممتازی (فاضل، فاضل یزدی، فاضل ندوشنی) ۹۲-۹۳، ۱۱۴
علی نقی خان ۹۸
علی ولد رجب آہنگر ۹۵
عمان ۲۳۴
عندلیب ۳۴، ۲۷۶
عندلیب، مجلہ ۳۱
عہد الست ۳۳، ۴۶، ۵۰، ۷۰، ۱۲۴، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۴۳، ۲۹۳، ۳۰۱-۳۰۲
عہد و میثاق ۳۳، ۳۹، ۴۶-۴۷، ۶۰-۶۱، ۶۹-۷۰، ۷۷، ۸۵، ۱۱۷، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۷-۲۳۸، ۲۶۱-۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۲۰
عید رضوان ۵۷، ۶۹، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۴۴، ۲۷۴-۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵
- ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۲۱
عید صیام ۳۰۰
عید گل ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۴۸، ۲۷۰-۲۷۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۲۰
عید نوروز ۵۷، ۱۷۴، ۲۹۰
عیسی مسیح، نگاہ کنید بہ ذیل: مسیح، حضرت
غ
غصن اعظم ۱۷۵، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۶۴، ۲۷۲
غصن اکبر ۲۷۲، ۲۷۶
غلام بنا، استاد ۱۲۴
غلامعلی خان ۹۲-۹۴، ۹۸-۹۹، ۱۰۲-۱۰۵
غلامعلی دھقان ۲۰۱
غیاث آباد ۹۳-۹۵، ۹۸-۹۹، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۰۹-۱۱۰
ف
فارس ۱۱۸، ۱۳۶
فارس مسیحی ۱۹۳-۱۹۴
فاضل مازندرانی ۱، ۱۱۶، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۷۵، ۳۰۲
فاضل، نگاہ کنید بہ ذیل: علی ممتازی
فاطمہ (دختر جناب بیضاء) ۱۶، ۲۶۷-۲۶۹، ۳۰۲-۳۰۳
فاطمہ بگم شہید ۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۶۲-۱۶۳، ۳۱۶، ۳۰۳
فاطمہ زہرا، حضرت ۱۱۹، ۱۶۲، ۲۶۶
فاطمہ سلطان ۴۹
فتح اللہ ۳۸
فخر الدین، میرزا ۳۲
فراشاہ ۱۲۴
فرعون ۲۲۰-۲۲۱، ۲۲۴
فروغ ارباب ۱۶۳
فروغی ۷۳
فرہنگ اساطیر، کتاب ۱۱۵، ۲۲۰
فرہنگ اصطلاحات نجومی، کتاب ۱۹۰، ۱۹۴
فرہنگ دورہ قاجار، کتاب ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۴۳
فرہنگ رجال قاجار، کتاب ۱۶۳
فرہنگ عامہ اردکان، کتاب ۱۶۲
فقر ۳، ۴۰، ۵۹، ۶۷، ۱۹۱، ۲۵۲، ۲۵۴

- فقهاء ۱۳۸، ۱۴۴
 فیحاء ۲۹، ۳۱
 فیشر ۶۶
 فیوضات الهیة ۴۸، ۵۰، ۵۴-۵۵، ۷۰-۷۱، ۱۱۷، ۱۴۵، ۲۶۱-۲۶۲
 کفر و شرک ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۹
 کلده ۱۱۵
 کلمات مکنونه ۲۰۲
 کلیات سعدی، کتاب ۱۷۹
 کلیم، حضرت، نگاه کنید به ذیل: موسی، حضرت
 کنز مخفی (خفی) ۴۰، ۱۲۲، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۱۴
 کنعان ۱۹۹، ۲۲۰
 کواکب الدریه، کتاب ۳۱، ۱۱۴، ۱۶۲، ۲۴۱
 کوثر ۲۸، ۳۵، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۵۳
 کور جمال قدم ۳۰۹
 کوفه ۱۴۳

ق

- قائم آل محمد ۱۹۲، ۳۰۵
 قاب قوسین ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۹
 قابل آباده ای، اشعار ۱۹۹-۲۰۴، ۲۱۰-۲۱۴، ۲۲۳، ۲۴۵-۲۴۷
 قاموس ایقان، کتاب ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۲۰
 قاموس کتاب مقدس، کتاب ۲۲۰
 قاهره ۳۰۲
 قبه بیضاء ۲۶۱
 قرن جمال قدم ۵۱، ۶۳، ۷۱، ۱۲۱، ۲۳۷
 قرب و بعد ۳۰، ۴۷، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹
 قزوین ۵، ۸۴-۸۵، ۸۷
 قضا و قدر ۱۲، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۱۶-۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۸، ۳۰۱
 قلز ۱۸۸، ۲۳۴
 قم ۴-۵، ۶۴
 قمصری، میرزا آقا (اسعد همایون) ۸۶
 قناعت ۱۹۶-۱۹۷
 قیامت ۵۸، ۹۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۳۰۵، ۳۰۹
 قیوم الأسماء، کتاب ۵۳

ک

- کاشان ۳۷، ۶۴
 کاظم، حاجی سید ۱۱
 کاف و نون ۲۰۶-۲۰۷، ۲۱۷
 کتاب قرن بدیع ۱۱۴، ۲۹۵
 کتاب عهدی ۲۳، ۲۱۳
 کربلا ۴۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸
 کرمان ۴۳
 کرمل ۴۵
 کریم یزآز بروجردی ۷۷
 کسب و کار ۳۹، ۱۲۳، ۲۵۲، ۳۰۰
 لثالی الحکمة، کتاب ۱۶۳
 لثالی درخشان، کتاب ۳۱
 لا و الا ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳
 لغت نامه دهخدا ۲۲۰
 لقاء الله ۱۷۵، ۲۲۵، ۳۰۷
 لندن ۳۱
 لوح الظهور ۱۱۶
 لوح محفوظ ۹-۱۰، ۲۰، ۱۶۶، ۲۲۱
 لوط ۲۲۰-۲۲۱

م

- مآخذ اشعار در آثار بهائی، کتاب ۲۱، ۳۱، ۷۷، ۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۲۵
 مائده آسمانی، کتاب ۲۴، ۲۷۶
 مازندران ۴۴
 مثنوی مولوی، کتاب ۲۰، ۷۷، ۱۱۵، ۱۷۶
 مجلس شور ۲، ۶۴-۶۵، ۷۲، ۸۰، ۸۳-۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۲۱
 مجلس شورای ملی ۶۷، ۸۰
 مجموعه آثار، کتاب ۲۳، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۸

- مجموعہ ای از الواح، کتاب ۲۳، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۷۷، ۲۸۸
- محاضرات، کتاب ۲۱۹
- محبّت اللہ ۱۱-۱۲، ۱۴-۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۸-۳۹، ۴۲، ۴۶-۴۷، ۵۰-۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱-۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۳-۷۴، ۷۶، ۷۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۳۴
- محتشم کاشانی ۱۳، ۲۱
- محدث نوری ۱۶۳
- محرم، ماہ ۱۲۰، ۱۶۳، ۱۸۰-۱۸۱
- محسن فیض کاشانی، ملا ۲۸۳
- محفل روحانی ۱۱۸، ۲۰۲
- محمد ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۲
- محمد، شیخ ۱۰۹-۱۱۰
- محمد آباد ۱۲۳
- محمد آرام، میرزا ۱۶۲
- محمد ابراہیم صباغ ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸
- محمد ازغندی، سید ۵۴
- محمد اسماعیل گیوہ فروش، حاجی ۱۱۰-۱۱۳، ۱۲۲
- محمد باقر، امام ۱۴۴
- محمد باقر عطار، شیخ ۱۱
- محمد تقی افغان، حاجی میرزا، وکیل الدولہ ۱۲، ۲۱، ۱۱۸، ۱۴۵، ۲۵۸، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۴-۳۱۶
- محمد تقی طبسی، حاجی میرزا ۱۱، ۶۹-۷۰
- محمد تقی مشکی باف ۵۷
- محمد جواد شہید ۲۵۰
- محمد حسن حاجی زینل ۱۰۳-۱۰۴
- محمد حسن ۲۸، ۶۱، ۹۱-۹۲، ۹۵-۹۶، ۹۸، ۱۲۲
- محمد حسین شہید پسر ملا غلام علی ۹۷
- محمد حسین ۲۸، ۶۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹
- محمد حسین باقر شہید، حاجی ۱۲۳-۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۶
- محمد رضا اصفہانی، حاجی ۳۱
- محمد رضا شہید ۲۵۰
- محمد طاہر المامیری، حاج ۲-۴، ۸۴، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۶۲
- محمد طیب منشادی، سید ۱۶۲
- محمد عبداللہ، آقا ۱۰۸-۱۰۹
- محمد علاقہ بند زیدی ۱۶۹
- محمد علی افغان ۱۴۵
- محمد علی فیضی ۱۱۶
- محمد علی کاشانی ۳۹
- محمد علی گازر شہید، سید ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴
- ۱۵۸، ۱۶۱-۱۶۲
- محمد علی ملک خسروی نوری ۵، ۸۴، ۸۶، ۸۸
- محمد علی مہاجر ۵۵، ۵۸
- محمد علی ناقض اکبر ۲۷۵
- محمد علی ولد حسین خان ۹۵
- محمد کمال شہید ۹۸
- محمد لیب، میرزا ۸۴، ۸۷
- محمد مصطفیٰ، حضرت ۱۲۸-۱۲۹
- محمد ممقانی، سید ۷۶
- محمد ولد آقا عبداللہ ۱۰۹
- محمد ولد سید رضا علاف ۹۵
- محمد ولد ملا محمد حسن شہید ۹۸
- محمد ہدی ۲۴۹، ۲۵۱
- محمود افغان، حاج میرزا ۴، ۴۵، ۲۴۱، ۲۵۸
- محمود زرقانی ۱۶۸، ۱۹۶
- مخابرہ و مکاتبہ ۳۶، ۳۹، ۵۲
- مختار ۱۴۳
- مدینہ ۱۶۲
- مراتب وجود ۲۹-۳۰، ۶۹، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۱۷
- مرتضی شہید، سید ۹۷-۹۸
- مرغ بسمل ۳۱۰-۳۱۱
- مرکز میثاق ۶۱، ۱۸۲-۱۸۳، ۲۱۱، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۸۸، ۲۹۱-۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۷
- مرو ۴
- مریم، حضرت ۲۲۴
- مزاح و مطایبہ ۱۷۱
- مزرعہ آخوند ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۰
- مزرعہ ملا ۱۲۳
- مسافر خانہ ۷۲
- مستدرک الوسائل، کتاب ۱۶۳
- مسجد اقصیٰ ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۸
- مسجد الحرام ۱۸۹
- مسیح، حضرت ۵۳، ۶۷-۶۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۴۵
- مشار الدولہ، حاجی ۹۱
- مشرق الاذکار ۳۷، ۴۳، ۱۲۵، ۳۱۴
- مشروطہ، حکومت ۶۷
- مشہد ۵۰، ۵۴

ن

مشیر الممالک ۹۴-۹۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۶۰، ۲۴۲، ۲۵۱

مصائب و بلایا، نگاه کنید به ذیل: بلایا و مصائب
مصایح هدایت، کتاب ۳۱، ۱۱۵، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۴۱

مصر ۴۰، ۶۲، ۱۲۴، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۳، ۳۰۱، ۳۰۲

مظفر الدین شاه قاجار ۸۳، ۸۷، ۲۴۲
معاویه ۱۲۰

معین دیوان ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹

مفاتیح الجنان، کتاب ۱۴۴

مکاتیب عبدالبهاء، کتاب ۴، ۲۳-۲۴، ۵۸، ۸۴، ۱۴۴، ۱۹۴، ۲۰۴

مکه ۳۰۸

مناجات ۶، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۳۴، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۳-۷۴، ۷۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۶۵، ۲۵۸، ۳۱۵

منتخبات آیات، کتاب ۷۹

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، کتاب ۱۹۴، ۲۴

منکرین ۱۴۵، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۹۴

من یظهره الله ۲۲۵

منشاد ۱۴۲

مشادی، سید ۱۵۵

مؤتفکات ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۱

مؤمن و ممتحن ۲، ۴، ۵۴، ۶۶، ۷۱، ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۶۴-۱۶۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۵۶

موسی، حضرت ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۴۵

مولوی ۲۰، ۷۷، ۱۱۵، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۲۵

مؤسسهٔ ایادی امرالله، کتاب ۲۵۸

مهدی آباد ۱۱۶

مهدی تفتی، استاد ۱۴۹، ۱۵۱

مهدی، میرزا ۱۵۲، ۱۵۵

مهدی اخوان صفا ۵۶

مهدی افغان، سید ۱۲، ۲۱، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۲۵۸، ۲۶۰-۲۶۱، ۲۸۳، ۳۱۷، ۳۲۱

مهدی خویدکی، ملا ۲۷، ۳۱

مهدی دهجی، سید ۲۷۶

مهدی راه دار ۹۶

میرزا آقا جان، خادم الله ۲۱۳

میزان و صراط ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۵-۱۸۶، ۲۸۶، ۳۰۶

نائب باقر خان ۱۲۳-۱۲۹، ۱۳۱

نائین ۶۴

نار و عار ۲۷۴، ۲۷۶

ناقض، ناقضین، نقض عهد ۳۵، ۳۷، ۶۰، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۳-۲۷۶، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۲۰

نبیل زرنندی، اشعار ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۴۳-۲۴۴

نبیل اکبر ۵۰

نجف ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۴۶، ۲۵۴

نساء و رجال ۴۴، ۱۳۰، ۲۰۳

نشر نفحات الله، نگاه کنید به ذیل: تبلیغ امرالله

نصر آباد ۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۹

نصرالله خان نایب الحکومه ۱۴۲

نصرالله رستگار ۸۶

نعمت های الهی ۲۹، ۴۳، ۵۰، ۷۷-۷۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۳۷، ۲۸۳

نعیم سدهی ۱۶۸

نغمه های ورقا، کتاب ۲۱۹

نفخ صور ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۶۴، ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۰۹

نقطه ۱۲، ۴۱، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۹۶، ۹۹، ۱۹۹، ۲۰۴

نقطه اولی ۷۹، ۱۹۶، ۲۱۸-۲۱۹

نمرود ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۶۵، ۲۳۴

نوّاب آقا حسن ۱۰۷

نوّاب وکیل ۱۴۲، ۲۳۴

نوح، حضرت ۱۷۴، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۴

نور الدّین زین ۱۹

نوروز ۵۷، ۱۷۴، ۲۹۰

نوش، اشعار ۱۸۲-۱۸۳

نون و قلم ۲۱۱، ۲۱۳

نیکولای دوم ۸۰

نه فلک ۱۹۲

نهج البلاغه، کتاب ۲۰۳، ۲۱۴

نیویورک ۳۲۱

و

وادی ایمن ۱۴، ۱۱۷، ۲۹۱، ۲۹۵-۲۹۶

واشنگتن ۶۷

وحدت عالم انسانی ۱۱، ۱۸۱

ورقای شہید، اشعار ۲۱۵-۲۲۲	یوم الرّب ۳۰۶
ورقة علیا، حضرت ۱۷، ۷۸	یوم اللہ ۳۰۶
وفا ۶، ۱۴، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۷۶-۷۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۶۵، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۳۰۰-۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۱	یوم لقاء ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۹۷، ۳۰۷
وقایع امری آبادہ، کتاب ۲۰۱	یہود، یہودیان ۱۲۵، ۲۱۵، ۲۳۴
ولی خان، سید ۱۴۹-۱۵۰	

ه

ہاء ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۴۵
ہادی افغان ۲۰۲
ہاشم، سید ۳۸، ۷۰
ہدایت خان ناظر ۹۴
ہدایت و تربیت ۱۴، ۳۸، ۵۵، ۶۲-۶۳، ۷۲-۷۳، ۷۵، ۱۱۱، ۱۵۶، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۳۸
ہدش ۹۱، ۱۱۲
ہرمز میرزا ۱۴۱
ہفت آسمان ۲۰۶، ۲۸۸، ۳۰۷
ہمایون خانم ۱۹
ہمدان ۷۲
ہند ۳۹-۴۰، ۲۹۴، ۳۲۰
ہنزا، وقایع ۱۴۸-۱۶۶
ہود، حضرت ۱۱۵، ۲۲۰
ہویت ۱۹۹-۲۰۰، ۲۲۷، ۲۴۵
ہیات تفتیشہ ۲۱

ی

یا اللہ المستغاث ۱۴
یاجوج و ماجوج ۳۶، ۱۱۷
یادنامہ بیضاء نورا، کتاب ۱، ۶-۷، ۱۱، ۳۰۸-۳۰۹
یادنامہ مصباح منیر، کتاب ۲۰، ۲۰۴
یحیی، سید ۲، ۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۸، ۱۴۰
ید بیضاء ۱۳، ۴۱، ۴۴، ۱۲۱، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۷۲
یزد در اسناد امین الضرب، کتاب ۱۶۳
یزدنامہ، کتاب ۱۱۴، ۱۴۳
یزید ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۳
یوسف، حضرت ۶۷، ۱۹۹، ۲۰۴
یوسف خان ۴۶
یوسف، میرزا ۸۳

Yádnámiy-i-Baydá'-i-Núra'
Remembrance of a Shining Light
Selections from the Works of Abu'l-Qásim Baydá'
Compiled and edited by Vahid Rafati ©
Bahá'í-Verlag GmbH
Hofheim - Germany
168 B.E - 2011 A.D.
ISBN: 978-3-87037-801-1
Order-no.: 454-021

Yádnámiy-i-Baydá'-i-Núrá'

Remembrance of a Shining Light

**Selections from the Works of Abu'l-
Qásim Baydá'**

**by
Vahid Rafati**